



شماره یازده، بهار ۱۳۹۹

همه‌گیری کرونا و فقر

- صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مرضیه ابراهیمی
- شورای سردبیری: محمدجواد غلامرضا کاشی، باقر صدری‌نیا، محمد محمدی‌آملی، حمید احراری، مسعود پدرام
- دبیر علمی جمع نویسندگان: مسعود پدرام
- مدیر اجرایی: مرضیه ابراهیمی
- مدیر هنری: احمد قائمی مهدوی
- چاپ: انتخاب رسانه
- آدرس: تهران، بزرگراه جلال آل احمد، نرسیده به بزرگراه چمران، خیابان پروانه، کوچه چهارم، پلاک ۱۳
- کد پستی: ۱۴۳۹۹-۱۶۴۱۱
- تلفن: ۸۸۰۰۴۰۸۶ (۰۲۱) ۹۸+
- وب سایت: pooyemag.com
- پست الکترونیک: pooye.magazine@gmail.com - info@pooyemag.com
- قیمت: ۳۰۰۰ تومان

■ روی جلد: «سروش شش بال» که با نام «عزرائیل» نیز شناخته می‌شود، اثر میخائیل وروبل، نقاش روسی سده‌های نوزده و بیست میلادی (۱۸۵۶ تا ۱۹۱۰). این اثر از سروشی با چهره‌ای دوگانه حکایت می‌کند؛ بر دروازه‌ی بهشت و جهنم ایستاده، در دست راست دشنه‌ای شوم و رعب‌آور دارد که یادآور ویرانگری و رنج است، اما در دست چپ فانوسی دارد که منبع نور مینوی و رهایی است.

فهرست

■ سرمقاله:

آن دیگری منم! / حمید احراری / ۵

■ شب تیره‌ی آشوب، باردار صبح روشن دیگری است:

گذر از پارادایم سوژه-بژه در وضعیت پسااومانیسم / حبیب‌الله پیمان / ۱۰

■ خویش‌یابی در عصر کرونا/ سوسن شریعتی / ۳۳

■ کرونا، پیام آور بازگشت به اجتماع:

نابرابری و مخاطرات بیشتر «جامعه‌ی در ریسک» برای فقرا/ علی دینی ترکمانی / ۴۰

■ فراسوی بحران در بحران:

کرونا در برابر کرونا/ حسین مصباحیان / ۶۰

■ استمرار بدون تغییر نباید:

سیاست خارجی ایران در دوران پساکرونا/ رحمن قهرمان‌پور / ۷۴

■ واقعیتی بدون آرمان:

نیل به امنیت انسانی از طریق بازگشت به نظریه انتقادی/ ابوالفضل مینویی فر / ۸۸

■ فقر، کرونا و فرهنگ:

تأملی کوتاه در پیش‌بینی‌های احتمالی جامعه ایرانی/ مقصود فراستخواه / ۹۸

■ جماعت در بحران:

سه راهی لیبرال، اقتدارگرا و جماعت‌گرای سیاست اجتماعی در مبارزه با کرونا/ سعید مدنی قهفرخی / ۱۱۰

■ حکایت نان و جان هم‌چنان باقی است:

فقر و نظام سلامت در دولت رفاه و نتولیرال/ رضا مظهری / ۱۲۷

■ کرونا ناقوس وقوع واقعه:

نتولیرالیسم به مثابه انگاشته جمعی/ سیدمحمد محمدی آملی / ۱۴۰

■ فقر، استبداد و دموکراسی:

گذار از استبداد و جامعه‌ی توده‌ای به دموکراسی و جامعه‌ی مدنی/ سیدعلی محمودی / ۱۵۰

■ روایت زیسته‌ی یک پزشک:

ویروس کرونا، فرصت‌ها و تهدیدهای نظام سلامت/ جواد مینویی فر / ۱۶۶

■ شایان تماشا را طرحی دگر اندازید:

کرونا، تاب‌آوری نظام‌های حاکم و مشترکات جهانی/ حمید فراهانی راد / ۱۷۷

■ توزیع نابرابر رنج:

حمایت اجتماعی، رفاه و تاب‌آوری در عصری که بحران «روزمره» می‌شود/ کوثر کریمی‌پور / ۱۹۰

■ همه‌گیری و دشواری‌های ره سلامت/ قربان بهزادیان نژاد / ۲۱۱

به نام آن که جان را فکرت آموخت

سرمقاله:

آن دیگری منم!

حمید احراری

روشنایی خانه‌ی شیرین خاموش خواهد شد؛
شعله‌ی آتش آنان نور نخواهد داشت؛
قدم‌هایشان سست و چراغ‌هایشان خاموش خواهد شد؛
... دام‌ها در راهند و دام‌های گسترده، ایشان را گرفتار خواهد کرد.
[سفر ایوب، ۱۸:۵ تا ۱۸:۹]

از قحط تا عدالتخانه

از سال ۱۲۴۹ تا ۱۲۵۱ شمسی، در عهد ناصرالدین شاه قاجار، خشک‌سالی بزرگی سراسر ایران را فراگرفت، با بروز قحطی، غارتگری قبایل بیابان گرد و نیمه گرسنه در سراسر کشور شدت گرفت و روستاهای بسیاری دستخوش تاراج بیابان گردان شدند. در بهار همان سال، بیماری حصه و تیفوس شایع شد. با توأم شدن قحطی و وبا، مرگ و میر دوچندان و حتی بیشتر شد. در بعضی شهرها، جمعیت، به علت مرگ دسته‌جمعی و مهاجرت، به کمتر از نصف کاهش یافت. در کازرون، دوسوم نفوس شهر یا از بی‌غذایی جان سپردند و یا شهر را ترک کردند. جمعیت سبزوار از ۳۰ هزار نفر به ۱۰ هزار نفر کاهش یافت؛ محمدتقی بیک ارباب در تاریخ دارالایمان قم نوشت که جمعیت قم، ظرف یک سال از بیش از ۲۵۰۰۰ هزار نفر به ۱۴۰۰۰ نفر تنزل کرد. در بهار سال ۱۲۵۱ ش، قیمت گندم در مشهد به خرواری ۵۰ تومان رسید، از اینرو

شمار کسانی که روزانه بر اثر گرسنگی جان می باختند از ۵۰۰ نفر فراتر رفت. عبدالحمید اصفهانی، از تاجران مقیم مشهد، در نامه‌ای به حاج محمدحسن امین‌الضرب در تهران، چنین نوشت: "... چه خراسانی! ... آدم را می‌کشند؛ گوشت او را می‌خورند، دیگر چه رسد به اسب و الاغ! هر روز در مشهد آدم می‌گیرند که سگ کشته و گوشت او را آورده و فروخته است." در گزارشی مربوط به زمستان ۱۲۵۰ ش روایت شده که "اجساد مردگان جاده‌ها را پوشانده و هوا از تعفن ناشی از گندیدن آنها مسموم شده، سراها از افراد در حال احتضار انباشته، همه جا شیون و رنج‌های وصف‌ناپذیر، دهات خالی و خاموش، هم‌چون خانه‌ی ارواح، محلت از گله‌های سگ پر شده که با زنده‌ها برای تصاحب مرده‌ها مبارزه می‌کنند." بیگ ارباب روایت کرده، یکی از بستگانش ناپدید شده که احتمال می‌دهند به دست همین گرسنگان آدم خوار به قتل رسیده است.

کمبود شدید غله عواقبی شوم در پی داشت؛ کسانی که نان نداشتند، ناگزیر به علف خواری یا خوردن گوشت حیوانات بارکش روی آوردند، و پس از آن، به خوردن سگ و گربه و موش و حتی مردار و کود و فضله‌ی حیوانات ناچار شدند. در بعضی جاها کار حتی به آدم خواری کشید. اما حاکمان فاسد در همان روزها نیز دست از سر مردم برنداشتند: "... از قراری که مسموع شد در یزد از خون گوسفند، که فقرا از شدت جوع می‌خوردند، میرزا محمدحسین ناظم‌الملک مالیات می‌گرفته است!" حاصل آن گرسنگی و فقر جانکاه، مرگ بیش از ۳۰ درصد جمعیت ایران بود.

لشگر فقرا، بی‌کاران، طردشدگان و به حاشیه‌رانندگان میان آنچه می‌بینند و آنچه می‌خواهند شکافی عمیق احساس می‌کنند، البته مشیرالدوله‌هایی هستند که هنوز مانند میرزا حسن قزوینی، به سلطان صاحبقران که در همان روزهای وبا و قطعی و آدم‌خواری، با حرمسرایش برای شکار به کرمانشاه رفته، تلگراف می‌زنند: "احوال‌ها خیلی خوب است، تازه قابل عرض همایون باشد هیچ نیست ... از هر جهت امنیت و آسودگی حاصل است، طهران کمال نظم و وفور را دارد، ناخوشی ... جزئی است."

دیری نگذشت که شعله‌های انقلاب مشروطه برآمد و آن جامعه‌ی تکه‌تکه و هزارپاره که هر دهاتش و بلکه هر خانه‌اش ایالتی شده و دشمنی و فرقه‌بازی و جنگ و نزاع و چنددستگی رسم روزگار بود؛ پیکر واحدی شد در برابر استبداد و فساد درباریان و پدران ما برای تأسیس «عدالتخانه» و «مشروطیت» جان‌فشانی‌ها کردند. پدران ما گرسنگی و فقر را همزاد با خودکامگی و فساد می‌دانستند و برای حل مشکل فقر، «عدالت و آزادی» را طلب کردند.

در این دارالمجانین

سیسرو یکصد سال پیش از مسیح گفته بود: "دنیا دارالمجانین است." کاش بود و می‌دید که جهان ما چگونه گرفتار جنون فراگیر شده است:

در ۲۴ ساعت گذشته، براساس گزارش سازمان برنامه‌ی جهانی غذا و سازمان یونسف، ۵۴ هزار نفر از گرسنگی در جهان مردند. آمار این مرگ‌های خاموش بیش از کروناست.

براساس برآورد سازمان فائو و بهداشت جهانی، هم اکنون ۸۴۴ میلیون نفر دچار فقر غذایی هستند. در حالی که براساس همان گزارش‌ها ۱/۷ میلیارد نفر اضافه وزن دارند که اغلب در کشورهای توسعه‌یافته زندگی می‌کنند.

ظرف یک سال ۶ میلیون هکتار بیابان‌زایی شده و براساس گزارش سازمان فائو ظرف ۱۲ ماه گذشته ۶/۲ میلیون هکتار از خاک اراضی حاصلخیز دنیا از بین رفته است. در همین مدت، حدود ۹۶ میلیون اتومبیل تولید شده است و ۴۴ میلیارد تن گاز کربنیک به هوای زمین تزریق شده است. صنایع جهان در ۱۲ ماه گذشته ۳۷۰ هزار میلیارد مگاوات ساعت انرژی مصرف کرده‌اند و ده هزار میلیارد میلیون لیتر مشتقات نفتی را سوزانده‌اند. در یک سال گذشته ۵۳۰۰ هزار میلیارد مترمکعب آب شیرین توسط صنایع جهان مصرف شده است، در حالی که یک میلیون و سی هزار نفر در همین مدت، بر اثر بیماری‌های ناشی از آلودگی آب، جان خود را از دست دادند. حدود ۵۰۲ هزار نفر در پنج ماه گذشته از مالاریا فوت کرده‌اند، یعنی ماهی صد هزار نفر.

هرروز حدود ۲۵۰ هزار نفر انسان در زمین متولد می‌شوند و بیش از ۱۰۰ هزار نفر می‌میرند. جمعیت جهان به‌زودی از مرز ۷/۸ میلیارد نفر عبور خواهد کرد. از ابتدای سال جاری میلادی به اندازه یک کشور یعنی حدود ۴۰ میلیون نفر به جمعیت جهان افزوده شده است. می‌دانیم که در کمتر از صد سال گذشته، جمعیت جهان چهاربرابر شده، اما در همین مدت، ثروت و قدرت بیش از ۲۰۰ برابر متمرکزتر و به تعبیری، جهان نابرابرتر شده است. رویای نظام سرمایه‌داری جهانی برای جهان فقیر و نابرابر ما، وعده غذایی است که در فیلم دزد دوچرخه، "آنتونیو" به پسرش "برونو" وعده می‌دهد: «چرا باید با نگرانی خودمو بکشم در حالی که در نهایت قراره بمیرم؟»

آنان که وعده‌ی آزادی «وجدان و اراده» می‌دادند امروز حوزه‌ی خصوصی بشر امروز را بیش از هر زمان دیگری در کنترل شبکه‌های نفوذ و جاسوسی و خبرپراکنی و فرهنگ‌سازی قرار داده است، آنها که پرچم برابری در برابر قانون را علم کرده‌بودند، بر نابرابری‌ها افزودند و فریبکارانه، قانون را نابرابر کردند تا فقیران پرشمارتر و ثروتمندان کم‌شمارتر شوند. امروز قانون، قلعه‌ای است که دزدان با چراغ را صیانت می‌کند. در آن‌سوی دیوار، قصه‌های دروغین سلبریتی‌های موسیقی و ورزش و مدل‌های صنعت زیبایی، برای کسانی که نگران وعده‌ی غذای فردای خویش‌اند، گریزگاهی است که ورزش را نه برای ورزیدن که برای گریختن انتخاب می‌کنند و نظام قضایی که باید پناهگاه ستم‌دیدگان باشد در این معرکه‌ی آلوده به زر، دزدان دوچرخه و گرسنگان شورش را دستگیر و روانه‌ی زندان و گورستان می‌کند. از پایان جنگ جهانی دوم تا امروز، هرگز جهان سیاست تا این‌سان فرومایه نشده بود. دیگر دروغ‌های قوی‌ترین سیاست‌مداران جهان در نظر رأی‌دهندگان‌شان بد نمی‌نماید. شیء شدگی انسان در سپهر سیاست، با تبدیل رأی به مثابه نماد اراده‌ی مردم، به یکی از محصولات جانبی صنعت فرهنگ، سیاست واقعی را آن گونه که هانا آرنه به مثابه نماد ارزش‌ها و خیر عمومی توصیف می‌کرد، به محاق برده است. سیاست‌مداران عوام‌گرا که این روزها بر صندلی صدارت و

قدرت در اروپا، خاورمیانه، آمریکای شمالی و مرکزی و لاتین تکیه زده‌اند، با دمیدن بر امواج قومیت و ملیت‌خواهی نژادگرا، آرمان اومانیزم قرن بیستم را به سخره گرفته‌اند. تحقیر «طردشدگان» ادامه دارد و البته «آسیاب به نوبت است.» هفت سال قبل، رهبران عوام‌گرای بلغار، ۶۸۰۰ آواره‌ی سوری را دشمن تمدن نامیدند و حاضر شدند که ۶ میلیون یورو صرف سیم خاردار و حصارکشی کنند، تا آن "موجودات پست و عقب‌مانده، سرزمین پاک‌شان را نیالایند". در آن روزها، معاون وزیر کشور بلغارستان (واسیل مارینف) با تبختر از آثار سوء فرهنگی حضور مسلمانان در تمدن اروپایی سخن می‌گفت؛ اما این روزها، آن عوام‌گرای بدفرجام، در رسانه‌ها می‌بیند که کارگران بیمار بلغاری، چگونه مورد حمله‌ی بیگانه‌ستیزان ایتالیایی قرار می‌گیرند. او احتمالاً مردم ایتالیا را مردمانی نژادپرست خطاب می‌کند، اما سخنان خود را فراموش کرده است.

گفته‌شده زمانی که گرگ‌ها به گله‌ی بوفالوها حمله می‌کنند، بوفالوهای بزرگ در بیرون گله می‌دوند و گوساله‌ها و بوفالوهای ضعیف را در میان گله می‌گیرند، تا از دندان گرگ‌ها در امان بمانند. اما زمانی که گرگ‌ها به گله‌ی غزال‌ها حمله می‌کنند، هر غزال به سویی می‌دود تا جان خویش را به در برد. در واکنش به بحرانی که کرونا فرا روی جهان قرار داده، گروهی بوفالو شده‌اند و گروهی غزال. امروز بر سر در مغازه‌های دنیا، تصویر غزال‌ها را به نمایش می‌گذارند؛ کسی به یاد بوفالوها نیست.

ویروس تمرکز

کمیابش همه می‌دانیم که طبیعت زمین به نقطه‌ی بدون بازگشت نزدیک می‌شود. منابع این خانه‌ی کوچک بی‌پایان نیستند؛ تمرکز و مصرف بیمارگونه و نابرابر که اقتصاد آزاد آمریکایی از یک سو و کمونیسم چینی از سوی دیگر به تاراجش می‌برند، نه فقط کرونا که صدها بیماری و بحران دیگر را برای زمین و بشریت به ارمغان خواهد آورد. گرسنگی، فقر و طردشدگی، التهاب‌های سیاسی را در سراسر جهان تشدید خواهند کرد. بدون بازتوزیع منابع قدرت و ثروت که فیلسوفان سیاست، «عدالت توزیعی» می‌خوانند، بحران طبیعت پایان نمی‌گیرد. تمرکز قدرت در سیاست، موجب فساد می‌شود؛ تمرکز ثروت نیز چنین است، تمرکز ثروت خود موجب تمرکز قدرت و دیکتاتوری نوین است. ما امروز گرفتار ویروس تمرکزیم نه ویروس کرونا، خداوندگاران ثروت و فرهنگ، قطار بشریت را به سوی دوزخ می‌برند. این نخوت مدرنی است که دام مرگ بشریت است.

سال‌ها با فریب به ما گفتند: "ثروت انباشته‌ی بزرگ سرمایه‌داران به طبقات فرودست منت خواهد کرد". آن رویا، هرگز اتفاق نیفتاد و نخواهد افتاد؛ نسخه‌پیچان «بازار آزاد» که دانشکده‌های اقتصاد را تیول خود ساخته‌اند، دست در دست «دولت‌های مقتدر»، فریبکارانه دیکتاتوری صاحبان زر و زور و فرهنگ را توجیه کردند تا کرونا، زشتی فردیت و منفعت‌طلبی رها شده اینان را عریان کرد. مردم بزرگ‌ترین اقتصاد جهان نیز در برابر زیاده‌خواهی سرمایه‌داری درمان نماندند. نفس‌های پیران در سرای سالمندان به شماره افتاد و مرگ، هزینه‌های موسسات بیمه را کمتر کرد.

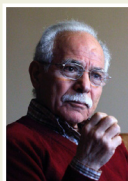
آن جمله‌ی طلایی اخلاق که گفته شده، "آنچه بر خود نمی‌پسندی، بر دیگران مپسند". دو تفسیر دارد: نخست، تفسیری است که انسان را هم‌چون موجودی در خلاء، مستقل و وانهاده شده به عقل خویش، آزاد از تاریخ و جامعه، در چارچوب «منافع فردی» چنین توجیه می‌کنند:

«ممکن است روزی، روزگاری، من نیز گرفتار موقعیت و شرایطی مشابه شوم؛ پس مآل اندیش باشم و با نظر داشتِ چنین احتمالی، خودم را بیمه کنم؟!» آن هم چه بیمه‌ای؟! اما تفسیر دوم، ناظر بر این است که هستی ما از هستی «آن دیگری» جدا نیست. ما فرزندان جامعه و تاریخ خویشم، با گوهری یگانه، و زیستنی درآمیخته با دیگری؛ آن آواره‌ی سوری منم؛ آن برده‌ی بازار لیبی منم؛ آن تن‌فروش تهیدست برزیلی منم؛ آن گرسنه‌ی لیبرایی منم؛ آن طردشده‌ی فقر و درماندگی منم؛ آن دختر تنها، آن کارتن خواب، منم؛ آن زندانی منتظر اعدام، آن کودک کار و آن بیمار کرونایی بی‌دارو منم؛ من شهروند انسانیت خویشم. از اینرو می‌گوییم:

«خواه غزال باشی، خواه بوفالو، گرگ‌ها معرکه‌داران سیاست و اقتصاد این دارالمجانین هستند. بدون بازتوزیع قدرت و ثروت، و بدون همزیستی با طبیعت، بدون صلح، بحران‌های نفس‌گیر کرونای‌های امروز و فردا پایان نخواهد یافت ... تا باور نکنیم که آن دیگری منم، فقر و استبداد و جنگ و آلودگی دامن بشریت را رها نخواهد کرد!».

شب تیره‌ی آشوب، باردار صبح روشن دیگری است

گذر از پارادایم سوژه-ابژه در وضعیت پسااومانیسم



حبیب‌الله پیمان

از آشوب و فتنه‌ای حذر کنید که تنها به ستمگرائتان (آسیب) نمی‌زند (سوره انفال / ۲۵)

اشاره

آیا بحران کنونی را می‌توان نشانه ظهور یک دگرگونی بزرگ در حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جوامع بشری تلقی کرد؟

نیم قرن اخیر به لحاظ وقوع انواعی از حوادث غیرمنتظره و بحران‌ها و اتفاقات شوک‌آور طبیعی و انسانی در تاریخ معاصر کم‌نظیر بود. ولی هیچ‌یک از آن حوادث به اندازه بروز انفجاری بیماری ویروس کرونا غیرمنتظره، شوک‌آور و حیرت‌انگیز نبودند.

با شیوع بیماری ویروس کرونا این بحران‌ها به نقطه اوج خود نزدیک می‌شوند. مشاهده ضعف مدیریت امور سیاسی و اقتصادی جامعه و قابلیت‌های ادعایی نهادهای عریض و طویل نظام‌های سرمایه‌دارانه نولیبرال و همچنین اقتدارگرا، در شناخت و مهار به‌موقع بحران، بر نگرانی‌ها افزوده و در اذهان خونسردترین افراد نیز آشوب افکنده است. آیا امواج تغییرات دورانی دیر یا زود فرا می‌رسند و نظامات موجود را، در همه ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و گفتمانی‌شان، دستخوش دگرگونی می‌کنند؟

مقدمه

بحرانی که ویروس کرونا آن را کلید زد، بی مقدمه و تصادفی نبوده است، و موج تغییراتی که برانگیخته تا رسیدن به نقطه عطف تاریخی شان متوقف نمی گردند. ابتدا افرادی از ساکنان «جنوب»، با این تصور که سیستم های بهداشت و درمان جوامع صنعتی سرمایه داری قدرت کافی برای مهار بیماری کم اهمیتی مثل کرونا را دارند، چشم یاری به آنان دوخته بودند. باید چند گاهی می گذشت تا معلوم شود برج و باروهای به ظاهر مستحکم اقتصاد و بهداشت و درمان آنها توان ایستادگی در برابر حملات برق آسای کرونا را ندارد. به طوری که با افزایش سریع شمار مبتلایان و درگذشتگان، اضطراب و آشوب ذهنی و روانی مردم و مسئولان را فرا گرفت. بسیاری در هراس از بروز فحطی در اثر توقف تولید و تجارت، به فروشگاه های بزرگ هجوم بردند. دولت ها مجبور به اجرای مقررات سخت پیش گیرانه شدند، سیستم حمل و نقل مسافر را متوقف و مؤسسات مالی و تجاری و تولیدی را تعطیل کردند. عکس العمل این اقدام کاهش سریع شاخص های رشد اقتصادی بود که نوعی پیش آگهی در جهت فراگیر شدن بحران های تودرتو تلقی گردید. اگر بیماری مدت زمان بیشتری ادامه یابد، پیامدهای اقتصادی اجتماعی و سیاسی آن از کنترل خارج می گردد. با توجه به پیش زمینه های مساعد اجتماعی - اقتصادی، بحران به طور قطع گسترش می یابد و آشوب و طوفان بنیان کن خواهد وزید. چنان که از هم اکنون، می توان نشانه های اولیه کاهش اعتبار و بروز تزلزل در ارکان نظام های مستقر در جوامع سرمایه داری مدرن و شبه مدرن، اعم از لیبرال و اقتدارگرا را مشاهده نمود؛ آنها که در قالب شرکت های فراملیتی بیشترین سهم را در تخریب زیستگاه های طبیعی گونه های جانوری و ایجاد انواعی از بیماری های خطرناک برای انسان داشته اند. چنان که پژوهش کیت جونز و همکارانش در مورد ۳۳۵ بیماری در حال تکوین ناشی از آلودگی، بین ۱۹۴۰ تا ۲۰۰۴، این واقعیت را آشکار کرد که ۶۰/۳ درصد از این نوع بیماری ها ناشی از حیوانات بوده اند. حیواناتی که در اثر تخریب جنگل های بکر و دست نخورده، قطع درختان و استخراج معادن، ساخت و ساز جاده ها، افزایش جمعیت و شهرنشینی، از زیستگاه های طبیعی شان به سکونت گاه های بشری کوچانده شده اند و مردم را در معرض ابتلاء به بیماری قرار داده اند (Jones, et. al, 2008).

تمهیدات نظری: «ابژه» ای که درمقام «سوژه» عمل می کند

مطابق تفکر مدرن که به طور معمول شروع آن به دکارت، فیلسوف و ریاضی دان فرانسوی در سده ی هفدهم میلادی نسبت داده می شود، فرد انسان درمقام تنها شناسنده (سوژه)، خواص یک سیستم را که گویا به طور مستقل و از قبل از مشاهده وجود دارد، سنجش و اندازه گیری می کند. بعد از آن که شناختی برپایه داده های اندازه گیری از پدیده ها به دست آورد و آنها رام و تسلیم او شدند، «شیء گونه» آنها را دستکاری می کند و برای اهداف خود به کار می گیرد. فرض پیروان دکارت این است که اشیا ی فیزیکی به عنوان مجموعه هایی دارای کیفیات ثابت، شناسایی می شوند. هرکس می تواند پیش بینی مبتنی بر آن شناسایی ها را

بررسی کند و وقتی نتایج در آزمایشگاه‌های مختلف تأیید شد، توافق بیناموضوعی روی یک مدل علمی حاصل می‌شود. از آنجا که انسان عمیقاً گرایش ذاتی به متجسم و متبلور ساختن وجوه عینی دانش دارد، به‌طور طبیعی دانشمندان در معرض این وسوسه هستند که یک جنبه از واقعیت مستقل از ذهن را به این اشیای برساخته ذهن نسبت دهند. لذا ممکن است ما هم این فرض را بپذیریم که هرگاه سئوالاتی درباره‌ی طبیعت می‌پرسیم، واقعیتی مستقل از آنچه در باره‌اش می‌توان صحبت کرد، وجود دارد.

اما یقینی که دکارت در مورد وجود ماهیت سوژه یا همان ذهن خودآگاه شناسا داشت، از سوی بسیاری از اندیشمندان مورد پرسش‌هایی جدی قرار گرفت، تا آن جا که برخی پارادایم سوژه-ابژه را برای شناخت و فهم کنار نهادند. یکی از اصیل‌ترین و تأثیرگذارترین تلاش‌ها برای گذر از دوگانه‌ی سوژه-ابژه را مارتین هیدگر، فیلسوف آلمانی سامان داد. او عزم خود را برای برون رفتن از سنت فلسفه‌ی غرب از طریق طرح یک نقد رادیکال به دکارت و تمرکز بر گذر از تمایز سوژه و ابژه نشان داد. او به‌جای پرسش‌های معرفت‌شناختی در مورد رابطه داننده و دانسته شده، پرسش‌های هستی‌شناختی را در این مورد که ما چه نوع بودنی هستیم و بودن ما چگونه با فهم ما از جهان درآمیخته است، مطرح کرد. هیدگر نشان داد که معرفت‌شناسی مبتنی بر سوژه و ابژه، مبتنی بر پیش‌فرض‌هایی است از فعالیت‌های روزمره انسانی؛ فعالیت‌هایی که از درون آن ما اجتماعی می‌شویم، اما آن را در ذهن خود باز نمی‌نماییم (Dreyfus, 1995: 3). او در برابر سوژه‌ی دکارتی، مفهوم دازاین^۱ را قرار می‌دهد که از هستی انسان حکایت می‌کند. اگر سوژه‌ی آگاه دکارتی فردی است مستقل، خودمختار، و خودبسنده؛ دازاین انسانی است تنیده در عالم خود. جهان‌وری جزئی جداناپذیر از دازاین است؛ ما همواره خود را در «موقعیت»ی می‌یابیم که با آن پیوندی ناگسستنی داریم؛ ما را فرا گرفته است و غرق در آنیم. نکته‌ی اصلی این است که در نگاه هیدگر «خود» و «عالم» به یکدیگر تعلق دارند و هم‌چون «سوژه» و «ابژه» دو ماهیت نیستند؛ بلکه هردو در یگانگی ساختار «بودن در عالم»^۲ تعیین بخش اصلی دازاین هستند (Ibid., 67).

بسیاری از اندیشمندان با الهام از فلسفه‌ی هیدگر، تلاش کردند تا از پارادایم سوژه-ابژه‌ی دکارتی به نحوی گذر کنند و با نگاهی غیردکارتی به موضوع انسان و دیگر موجودات جهان توجه کنند. از جمله می‌شود به هانا آرنت، فیلسوف سیاسی آلمانی-امریکایی، در سده‌ی بیستم میلادی اشاره کرد. او معتقد است که وجود و ظهور همسان هستند. در نظر او، موجودات دارای حس در این جهان، اعم از انسان و حیوان که چیزها در برابرشان نمود پیدا می‌کنند، خود نیز نمود و ظهوری دارند و بنابراین، در برابر دیگر موجودات زنده ظهور و نمود پیدا می‌کنند. به گفته‌ی آرنت، تنیدگی موجود جاندار در عالم، مرزهای سوژه و ابژه‌ی دکارتی را از میان برمی‌دارد. به بیانی دیگر، "جهان‌وری موجودات زنده به این معناست که هیچ سوژه‌ای نیست که خود یک ابژه نباشد" (Arendt, 1971: 19). "جانداران، یعنی انسان‌ها و حیوانات، فقط در جهان نیستند، بلکه جزئی از جهان هستند و دقیقاً به این علت است که آنها هم‌زمان هم سوژه و هم ابژه، هم درک کننده و هم درک شونده هستند" (Ibid.: 20).

آشوب‌ها آغاز یک

پایان‌اند، در ورای رویه قیرگون و پرتلاطم «شب جهان»، روشنایی صبحی تازه و حیاتی نو در انتظار طلوع است. با وقوع یک رشته تغییرات مهم و تازه در بطن این وضعیت آشوب‌ناک که هم اکنون جامعه بشری به‌طور عام و ما ایرانی‌ها به‌طور خاص، درگیر آن هستیم، طرح‌های تازه‌ای در حال شکل‌گیری است.

باید چند روزی می‌گذشت

تا معلوم‌شان شود برج و باروهای به‌ظاهر مستحکم اقتصاد و بهداشت و درمان جوامع صنعتی سرمایه‌داری توان ایستادگی در برابر حملات برق‌آسای کرونا را ندارند.

اگر بیماری مدت زمان

بیشتری ادامه یابد، پیامدهای اقتصادی اجتماعی و سیاسی آن از کنترل خارج می‌گردد.

گذر از پارادایم سوژه-ابژه تقویت‌کننده‌ی زمینه برای رشد و گسترش رویکردهایی در مطالعات اکولوژی می‌شود؛ با کنار نهادن پارادایم انسان (سوژه) و غیرانسان (ابژه) در مطالعه‌ی محیط زیست، رویکرد «اکولوژی سیاسی» و نظریه‌های متناسب با این رویکرد، به‌ویژه نظریه‌ی «شبکه کنشگران»، از منظرهای دیگری مسئله‌ی محیط زیست را مورد بحث قرار می‌دهند و افق‌های جدیدی برای حل آن می‌گشایند. اکولوژی سیاسی رویکردی چندرشته‌ای است که بر مطالعه‌ی روابط میان عوامل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی با امور محیط زیستی و تغییرات آن تمرکز دارد. این رویکرد چگونگی تأثیرگذاری روابط قدرت را در جامعه، به‌ویژه نقش قدرت‌های سیاسی، منافع اقتصادی و هنجارهای اجتماعی را در تصمیم‌گیری نسبت به محیط زیست بررسی می‌کند (Perrault Bridge, McCarthy, 2015: 7). از جمله نظریاتی که در این رویکرد در دهه‌های اخیر مورد توجه قرار گرفته است، نظریه‌ی کنش شبکه است. بر اساس این نظریه، تفاوت از پیش مشخصی میان انسان و غیرانسان در شبکه وجود ندارد و این تفاوت امری برساخته است؛ چراکه هم انسان و هم غیرانسان، همه در این نظریه به نوعی عامل به حساب می‌آیند. یکی از اهداف این نظریه از میان بردن دوگانه‌ی سوژه-ابژه است: انسان سوژه به‌عنوان کنشگر فعال و مسلط بر ابژه‌ی منفعل، غیرانسانی را که ابژه است تحت سیطره و قدرت خود مشاهده کند. در حالی که بسیاری از ماهیات غیرانسانی خود یک عامل هستند، همان‌گونه که انسان هم یک عامل است و انسان و غیرانسان با یکدیگر تعامل دارند (Lave, 2015: 213-214). به این ترتیب اکولوژی سیاسی نیز، پارادایم سنتی هستی‌شناسی غرب مدرن را مورد پرسش قرار می‌دهد.

گذر از پارادایم دکارتی را به نحوی در زمینه‌های دیگر چون فیزیک کوانتوم نیز می‌توان بازشناخت. در حالی که فیزیک کلاسیک دوگانه‌ی سوژه-ابژه را می‌پذیرد، فیزیک کوانتوم چنین نیست و چارچوبی لازم برای یک ارزش‌شناسی جدید را فراهم می‌آورد که دیگر مبتنی بر دوگانه‌ی دکارتی نیست: "نظریه‌کوانتوم یک یکتایی و یگانگی مبنایی را در کل عالم آشکار می‌کند. نشان می‌دهد که ما نمی‌توانیم جهان را به کوچک‌ترین واحدهای مستقل موجود تجزیه کنیم. وقتی به درون ماده نفوذ می‌کنیم طبیعت به ما نشان نمی‌دهد که «عنصر

سازنده» بنیادی و یک‌ه‌ای وجود دارد، بلکه شبکه‌ای از روابط میان بخش‌های متفاوتی از یک کل پدیدار می‌شود. این روابط همواره به نحوی اساسی مشاهده‌گر را نیز شامل می‌شود. انسان مشاهده‌گر آخرین حلقه از زنجیره‌ی فرایندهای مشاهده‌شونده را تشکیل می‌دهد و ویژگی هر شیء اتمی تنها می‌تواند بر حسب تعامل آن شیء با مشاهده‌گر فهمیده شود... وقتی به ماده‌ی اتمی می‌پردازیم جدایی دکارتی میان من و جهان، میان مشاهده‌کننده و مشاهده‌شونده به‌وجود نمی‌آید" (Calliocott, 19 : 171).

در فیزیک کلاسیک ما می‌توانیم بپذیریم که مشاهده خاصیت یا مشخصه‌ای را که پیش از این در جهان خارج موجود بوده است آشکار می‌کند و سنجش و اندازه‌گیری، دانسته‌ای را به دانسته‌ی پیشین اضافه می‌کند، «اما سنجش و اندازه‌گیری کوانتمی دانسته‌ی ما را مطابق محدودیت بنیادین اطلاعات کل محتوای سیستم تغییر می‌دهد" (Brukner & Zeilinger, 1993 : 19). هر مشاهده‌ای اساساً متشکل است از زنجیره‌ای از جواب‌های «بلی» یا «نه» به سؤالاتی که از طبیعت پرسیده شده است، همه مفاهیم که برپایه چنان اندازه‌گیری‌هایی بنا شده، شامل ساخت‌های ذهنی است که مبتنی بر آن پاسخ‌هاست. آن ساخت‌ها و نظریه‌ها، نه بافته‌های صرفاً شخصی‌اند و نه «بازنمودهای» یک واقعیت از قبل موجود. در عوض، آنها حاصل و مظهر هم‌کنشی و تعامل میان مشاهده‌کننده و مشاهده‌شونده‌اند (والاس، ۱۳۹۳ : ۱۶۸). به بیان دیگر، علوم طبیعی علوم اطلاعات است و نه علم جهانی که به‌طور مستقل و پیش از اطلاعات وجود دارد. بر این اساس، تمایز بین دانش و واقعیت و این که بدون آگاهی مشاهده‌ای صورت نمی‌گیرد و بدون معرفی یک ناظر، جهان مرده‌ای داریم که برحسب زمان تکامل نمی‌یابد معنای خود را از دست می‌دهد.

بر اساس آن چه گفته شد، حتی می‌شود به این روایت نیز توجه کرد که جهان فیزیکی را نباید ماده‌ای تهی از خرد و شعور پنداشت (گیتون، ۱۳۷۰ : ۱۱۱). شعورمندی همراه با درجاتی از آزادی، علاوه بر ایجاد هم‌کنشی بین فاعل و موضوع شناسایی، موجب می‌شود، عناصر طبیعت همیشه اطلاعاتی متناسب با آگاهی‌های قبلی مشاهده‌گر و واکنشی معطوف به بقا، مداومت و امتداد در زمان و مکان بروز دهند و در صورت لزوم منشأ تغییراتی هدف‌مند در خود و محیط زیست گردند، و متناوباً در نقش سوژه ظاهر شوند.

نحوه مواجهه جوامع انسانی با ویروس کرونا ظاهراً بر پایه اطلاعاتی است که از پیش درباره ویروس‌های مشابه داشته‌اند، نه خواص و واقعیت‌های مستقل از ساخت ذهنی خودشان. حال آن که، به نظر می‌رسد ویروس بعد از تخریب زیستگاه‌هایش توسط شرکت‌های بزرگ تجاری، در جست‌وجوی زیستگاه تازه، انسان را برگزید و با سرعت و مهارت کم‌نظیری که در انتقال از انسانی به انسانی دیگر از خود نشان داد، همه را غافلگیر و حیرت‌زده کرد. به نظر می‌آید که تعامل و مبادله اطلاعات فی‌مابین انسان و ویروس تا این لحظه آن قدر نبوده است که انسان‌ها را قادر به ساختن واکسن خنثی‌کننده آثار زیان‌بخش او بر بدن خود کند و ویروس را به انجام جهش‌هایی هدایت کند که در اثر آنها هم‌زیستی میان او و میزبان جدیدش میسر گردد.

نگاهی به رفتار موجودات زنده در طبیعت نشان می‌دهد که اگر کسی، از جمله آدمیان آنان را تهدید نکند، آزار ندهد، از دسترسی به زیستگاه‌ها و منابع غذایی محرومشان نکند، به کسی آزار نمی‌رسانند. به عکس، حتی می‌توان از آنها انتظار دوستی و محبت هم داشت. درمقابل به خودمان نگاه کنیم و ببینیم ما انسان‌ها با این طبیعت بخشنده، مهربان و مسالمت‌جو چگونه رفتار کرده‌ایم.

عوارض جانبی دو انقلاب زراعی و صنعتی، زمینه‌ساز بحران‌های عصر جدید

تا پیش از وقوع کشاورزی و آغاز دوره «تولید غذا» - در عصر شکار و گردآوری - مشکلات و نشیب‌وفراز زندگی دسته‌جات انسانی تابعی از نوسانات طبیعی اقلیمی و سرزمینی و بی‌شباهت با مشکلات دیگر موجودات زنده ساکن طبیعت نبود. همانند آنها با تلاش و زحمتی نه چندان شاق، مواد غذایی مورد نیاز خود را از سفره پهن و آماده طبیعت برمی‌چیدند. ولی با بهره‌رشد از هوشمندی و قدرت تفکر، فهم و حل مسئله، بیرون از چرخه‌های غذایی طبیعی و قواعد حاکم بر آنها، به زندگی و صید و گردآوری غذا در عرصه‌های طبیعی پرداختند و هشیارانه از تبدیل شدن به یکی از منابع غذایی حیوانات گوشت‌خوار سرباز زدند (والاس، ۱۳۹۳). درنتیجه جمعیت‌شان به کندی ولی مدام رو به افزایش نهاد.

با کشف و رواج شیوه پرورش و تکثیر دانه‌های خوردنی، انقلاب کشاورزی پا گرفت و با اشتغال به آن به زودی معلومشان شد که هر فرد بالقوه قادر است بیش از نیاز شخصی خود و خانواده‌اش غذا تولید کند. اما تحولات بعدی در تاریخ به سمتی رفت که در نتیجه آن، یک دوره طولانی هماهنگی و صلح و همراهی با طبیعت، و زندگی آزاد از سلطه بر پایه همبستگی در قالب جماعت و روابط مبتنی بر اشتراک و برابری و مدیریت جمعی و شورایی به پایان رسید.

سرانجام از طریق سه نوع اقتدار سیاسی، نظامی و معنوی، حق بهره‌برداری جمعی کشاورزان را از اراضی که در ملکیت مشاع آنان بود سلب کردند و به جای آن برقراری مالکیت شخصی و یا دولتی و پادشاهی برقرار نمودند. تولیدکنندگان آزاد و مستقل و خودفرمان، به برده و رعیت بدل شدند. اربابان، برای حفظ سلطه بر اراضی و مقابله با رقبا و سرکوب شورش‌های دهقانان، به تجهیز و سازمان‌دهی سپاه دست زدند. از درون رقابت و ستیز دائمی بین زورمندان برسر توسعه قلمرو، زمینه تشکیل حکومت‌های متمرکز با قدرت مطلقه فردی فراهم شد. این رویه در ادامه به شکل‌گیری امپراتوری‌ها و نهادهای وابسته به آنها انجامید. وظیفه اصلی نهادهای جدید، محافظت از نظام سلطه و بازتولید مناسبات طبقاتی از طریق سرکوب و ایجاد رعب و ترس و همچنین جلب رضایت و اطاعت آنان به کمک توجیهات متافیزیکی و مذهبی بود.

با این تحولات بخش غیرمولد و صرفا مصرف‌کننده جمعیت به زیان بخش مولد، توسعه بیشتری پیدا کرد، و چون به تولید اضافی بیشتری نیاز بود، از یک سو مناطق وسیع‌تری از مراتع و جنگل‌ها و عوارض طبیعی نابود می‌شد و به زیر کشت می‌رفت و از سوی دیگر از

دستمزدها و سهم رعایا کم و بر مالیات‌ها و بهره مالکانه افزوده می‌گشت. از این پس بود که منابع طبیعی، خاک‌ها و مراتع، آب‌ها و پوشش‌های گیاهی و زیست‌گاه‌های طبیعی زیر فشار فرساینده رو به نابودی گذاشتند.

با انقلاب صنعتی و به موازات توسعه مناسبات اقتصادی سرمایه‌دارانه در غرب و گسترش آن به سراسر جهان، سرمایه‌های طبیعی به صورتی نظام‌مند و با سرعتی متزايد مورد بهره‌برداری و تخریب قرار گرفتند. با این تفاوت که در سرمایه‌داری، برخلاف دوره ماقبل، هدف از تولید و تجارت نه رفع نیازهای مصرفی عموم مردم بلکه جلب سود و انباشت سرمایه بود. این نظام (سرمایه‌داری نولیبرال) طبیعت را هم به مثابه بزرگ‌ترین ذخیره انرژی‌های طبیعی به تدریج و تکه تکه تصاحب و بی‌رحمانه مورد بهره‌برداری قرار داد. با این هدف که ارزش طبیعی و مصرفی آنها را به کالای با ارزش قابل مبادله در بازار تبدیل کند، برای کسب سود حداکثری به رقابت بپردازد و به فرایند انباشت سرمایه تداوم بخشد. در نتیجه منابع طبیعی به‌ویژه در کشورهای تحت سلطه توسط دولت‌ها و شرکت‌های بزرگ فرامی‌تفتی، به تاراج برده شدند. در چارچوب سیاست‌های جهانی سازی و کنترل انحصاری ساخت و ساز غذا و منابع پروتئینی، کشتزارها در کشورهای «جنوب»، تصرف و به کشت محصولات صنعتی اختصاص یافت. کشاورزان و دامداران تهیدست و ساکنان فقیر بومی این مناطق به سمت گردآوری انواع گونه‌های نادری سوق داده شدند که در جنگل‌ها و اکوسیستم‌های متعلق به حیات وحش ساکن‌اند و هریک میزبان ویروس‌های خاصی هستند. در کشورهای پیرامونی محروم از دموکراسی سیاسی و اجتماعی نظیر ایران نیز، سرمایه‌داران، مالکان و غارتگران رانت‌خوار محلی بیکار ننشستند. این گروه میلیون‌ها هکتار از اراضی جنگلی و کشتزارها را با تغییر کاربری، صرف ساختن ویلا و تفرجگاه برای طبقات پردرآمد و جاده برای دسترسی به آنها نمودند. به این ترتیب بود که در اثر انقلاب صنعتی و استیلای سرمایه‌داری، به‌ویژه از قرن بیستم به این طرف، سیر تجاوز و تخریب زیستگاه‌های طبیعی شتابی فزاینده گرفت. عرصه‌ها و فرصت‌های زندگی بر موجودات زنده در هر دو قلمرو طبیعت و جوامع انسانی به شدت تنگ شد و با تخریب‌هایی که صورت گرفت، خشکی و دریا و آسمان و زمین بیش از پیش دستخوش فساد و تباهی گردید.^۲

طبیعت به اقدامات مخرب بشر واکنش نشان می‌دهد؛ نه طبیعت کور است

و نه خدا بی‌رحم

طبیعت آن‌گونه که بعضا تصور می‌کنند، بی‌شعور نیست تا آسیب‌هایی مثل سیل و بیماری‌های کشنده‌ای نظیر طاعون و کرونا و ویروس را کورکورانه بر انسان‌ها تحمیل کند. خدا هم از عدالت بری نیست که به خاطر ستمکاری و معصیت گروهی از افراد، همه را از تر و خشک، با گناه و بی‌گناه در آتش خشم خود بسوزاند تا همانند انسان‌های بی‌رحم و انتقام‌جو، از رنج و شکنجه دشمنان خود لذت ببرد. می‌گوید: "هرآسویی به شما برسد، از دستاورد (های) خود شماس^۳". منشأ همه عذاب‌های الهی چیزی و کسی نیست مگر بازتاب اثرات آسیب‌زا و آزاردهنده و رفتار ظالمانه و ناروای انسان‌ها نسبت به هر «دیگری»، که طبق قانون‌مندی‌های

الهی به خودشان برمی گردد. در نتیجه آنان را دچار رنج و عذاب روحی و محرومیت از نعمت دوستی، اعتماد، یاری و همکاری دیگران می کند.

آری انسان ها از سر جهل و یا آگاهانه و هدفمند، به انگیزه جلب منفعت، محیط زندگی خود در طبیعت و جامعه را ستمگرانه دچار خرابی و به فساد آلوده می سازند، اما برخلاف پندارشان تجاوز و ستم بر طبیعت و جامعه انسانی بی جواب نمی ماند، بلکه آثار سوء این اقدامات به نحوی قانون مند و منطبق با سنت های الهی دامن آنها را می گیرد.^۵ چه کسانی جز نهادها و مؤسسات بزرگ صنعتی سرمایه داری مسئول آلوده کردن هوا، آب و خاک، افزودن بر گرمایش زمین، ایجاد شکاف در لایه اوزن، نابودی جنگل ها و زیست گاه های طبیعی و نیز دست کاری ناشی از قدرت جویی سودطلبی در ساختارهای ژنتیک موجودات زنده هستند؟ دست کاری هایی که مستقیم و غیرمستقیم می تواند محرک جهش های ژنتیک مضر برای انسان و گونه های دیگر در آنها گردد. همین شرکت های فراملیتی هستند که با استفاده بی رویه از آنتی بیوتیک ها بر روی حیوانات، جهت تولید عمقی مواد غذایی پروتئینی، شرایط زیست محیطی آنها را تغییر می دهند، یا زیست گاه هایشان را در اثر قطع جنگل ها به ویژه در مناطق حاره از بین می برند. در نتیجه آنها نیز که موجودیت خود را در مخاطره می بینند، برای ادامه زیست متحمل یک چنین جهش هایی زیان مند برای انسان ها می شوند.

این واکنش ها بیانگر این واقعیت اند که هستی جهانی در همه اشکال خود شعورمند است و نسبت به اقدامات مخرب و برهم زنده تعادل و هم نوایی عناصر متشکله منظومه زیستی واکنش نشان می دهد و هوشمندانه از سلامت و بقای خود محافظت می کند و به دفع آنها اقدام می کند. چرا باید آسیب و طعم تلخ پیامد زیاده خواهی و تجاوز و تخریب منابع و خشکاندن ریشه های زندگی در طبیعت و جامعه انسانی را از روی جهل یا تزویر به خدا نسبت دهیم، در حالی که به دفعات یادآور می شود که پروردگار شما هرگز جامعه ای را که مردمش مصلح و خیر خواه اند، ستمگرانه عذاب نمی دهد و به نابودی نمی کشاند.^۶ بحران و فروپاشی یک جامعه یا دولت - شهر زمانی رخ می دهد که سردمداران تبهکار آن با دست باز به دسیسه و جرم و جنایت می پردازند غافل از این که نسبت به خود خیانت و بدی می کنند^۷ یا ثروتمندان خوشگذران و حریص آن جوامع با انحراف از مسیر حق و عدالت و راستی مرتکب هر نوع جرم و جنایت و فریب کاری می شوند.^۸

ریشه های آشوب را باید در نقض اصول و ارزش های بنیادین جست

بقا و بالندگی حیات مستلزم وجود تعادل پویا و پایدار بین فعالیت های همه عناصر متشکله اکوسیستم هاست که آن نیز مشروط به رعایت یک رشته اصول و ارزش های بنیادین یا سنت هایی است که بر فرایندهای تکوین، رشد و زندگی و تجدید حیات، در هر دو قلمرو طبیعت و جامعه نظارت دارند. با عمل در چارچوب آنها هم زیستی، و تعادل پایدار برقرار می شود و همگان از حیاتی سالم، خلاق و رو به رشد و شکفتگی بهره مند می گردند. اگر این چارچوب ها مورد بی اعتنائی قرار گیرند یا به موقع متوقف نشوند و صدمات - مادی و معنوی - ناشی از آن به موقع جبران و ترمیم نگردند، مشکلات، به بحران و آشوب تبدیل می شوند. در این موارد تنها عاملین تجاوز و تخریب نیستند که آسیب می بینند، کسانی هم که ناظر بودند و

برای جلوگیری از افساد و ترمیم ضایعات کاری نکردند نیز زبان می‌بینند.^۹

برخی از قانونمندی‌ها و اصول و ارزش‌های بنیادین به شرح زیرند:

۱- میان تعداد جمعیت هر یک از گونه‌ها و ظرفیت منابع غذایی تجدید پذیر باید تعادل برقرار شود: با وابستگی متقابلی که گونه‌های مختلف طبیعی در درون چرخه‌های غذایی به یکدیگر دارند، این تعادل با نوسان گاه‌به‌گاه، و با هدایت غریزی رفتار گونه‌ها برقرار می‌ماند. در جوامع انسانی وضعیت متفاوت است. انسان‌ها با انتقال از شیوه معیشت مبتنی برگردآوری و صید، به کشت و تولید غذا، از وابستگی و نیز هماهنگی با چرخه طبیعی غذایی در طبیعت رهایی یافتند. توانایی تولید غذا این توهم را به وجود آورد که نیازی به حفظ تعادل طبیعی از طریق تنظیم هدف‌مند نرخ رشد جمعیت و مصرف در حد نیازهای اساسی ندارند، زیرا به کمک انواع روش‌های تازه علمی و فناوریانه، می‌توانند هر مقدار خواستند تولید و از منابع طبیعی برداشت کنند. در نادرستی این پندار همین بس که به بحران کمبود آب و نزاعی بین‌دیشیم که از هم اکنون برسر آن در کشور ما و دیگر مناطق کم باران در گرفته است، به لایه نازک خاک زنده و بارور زمین که با از بین بردن پوشش گیاهی و جاری شدن سیلاب‌ها بیش از پیش فرسایش پیدا می‌کنند و در اثر بهره‌برداری بی‌وقفه و بدون آیش و تزیق انواع کودها و آفت‌کش‌های شیمیایی فقیر می‌شود و سپس می‌میرد. به میلیارد‌ها افراد گرسنه و مبتلا به سوء تغذیه و میلیون‌ها هکتار جنگلی که سالانه در برابر توسعه بی‌وقفه اراضی زیر کشت، چاره‌ای جز برچیدن دامن سبز خود ندارند.

۲- هر موجود زنده‌ای در طبیعت معادل آنچه از سفره طبیعت برداشت می‌کند، از تولید خود به آن برمی‌گرداند: این اصل ضامن تداوم چرخه‌های غذایی، غنای زیست بوم‌ها و حفظ گونه‌های بسیار متنوع زنده در طبیعت است. ولی این رویه به نحو فزاینده‌ای توسط شرکت‌های فراملیتی سرمایه‌دارانه و به صورت محدودتر توسط جماعت‌های بومی رانده شده از کشتزارهایشان، نقض و تا کنون به نابودی صدها هزار گونه زنده کمیاب منجر شده است.

۳- مصرف باید در حد نیازهای حقیقی، ضروری برای بقا، رشد، بروز توانایی‌های بالقوه و انجام فعالیت‌های حیاتی روزمره تولیدی و تجدید و تکثیر نسل باشد. در طبیعت این اصل نیز تحت نظارت شعور غریزی رعایت می‌شود. اما انسان‌ها در عرصه‌های فعالیت ارادی از بند این شعور آزاد گشته‌اند و می‌توانند از فرامین آن سرپیچی کنند. آزادی نسبی زیست‌شناختی همراه با ظهور آگاهی و اراده آزاد فاعلی، در کنار مزایای بسیار، آنها را در برابر تحریک‌های کاذب و مصرف بیش از نیاز حقیقی بی‌دفاع کرده است. این تحریک‌پذیری علاوه بر این که موجب مصرف اضافی، اتلاف مواد غذایی و بروز بیماری چاقی در میان طبقات مرفه گردیده است، وسیله‌ای در اختیار مؤسسات تولیدی سرمایه‌دارانه قرار داده است تا برای رونق بخشیدن به بازار مصرف و انباشت سود بیشتر، از همه شگردهای تبلیغات تجاری، برای تحریک و معتاد کردن مردم به خرید و مصرف انواع کالاهای زائد و یک‌بار مصرف بهره گیرند. هزینه‌ای که از قبل رواج فرهنگ مصرف در نظام‌های سرمایه‌داری بر سلامت، غنا و سرسبزی طبیعت تحمیل

گشته است و هم‌زمان فقر و نابرابری را در جوامع انسانی تشدید و گسترده نموده است، قابل محاسبه نیست.

نخستین ضربه بر

سرمایه‌داری نولیبرال وارد آمد، زیرا آنها بودند که با برهم زدن تعادل زیست‌بوم‌های طبیعی و تخریب زیستگاه‌های جانوران، میکروارگانیسم‌ها را برانگیختند تا برای حفظ خود و یافتن میزبانی مناسب متحمل تغییرات و جهش‌های بیولوژیک شوند که بعضاً برای انسان‌ها مضر و کشنده است.

تجربه تاریخی نشان داده

است که با گریز از همبستگی و کار جمعی و پناه گرفتن در دژ فردگرایی یا به بهانه اولویت اصلاح رفتار اخلاقی فرد افراد اعضای جامعه، نمی‌توان از مردم و جامعه در برابر بحران‌های پرتنش و بالقوه‌ی مرگ‌آفرینی نظیر جنگ هسته‌ای، تغییرات اقلیمی، شیوع فقر و گرسنگی یا همه‌گیری‌هایی مثل طاعون، وبا و ویروس کرونا محافظت نمود.

۴. در طبیعت اصل بر فقدان مالکیت بر منابع طبیعی و اشتراک و برابری همگان در دسترسی به آنهاست.^{۱۰} در میان انسان‌ها نیز از ابتدای شکل‌گیری جوامع بشری تا هزاران سال بعد از رواج کشاورزی، اثری از تملک خصوصی منابع عمومی و نابرابری در امر دسترسی به آنها مشاهده نمی‌شد، چراکه امنیت و بقای هر فرد وابسته به امنیت و بقای جمع بود. این معنا را همگان با شهود تجربی دریافته و درونی کرده بودند و در قالب فرهنگ، سنت و عقاید مذهبی، تحکیم کرده بودند به نحوی که به نسل‌های بعدی منتقل می‌گردید. اهمیت اصل اشتراک و تساوی در دسترسی به مواد مورد نیاز و همبستگی میان اعضای گروه در حفظ بقا و سلامت و امنیت حیاتی جمع به قدری بود که به افراد آموخته می‌شد غذایی را که گرد می‌آورند، به تنهایی مصرف نکنند. نقض این اصل در جوامع بشری زمانی امکان عملی یافت که کشاورزی به اصلی‌ترین شیوه تأمین معیشت تبدیل شده و ارزش کار فرد در تولید مازاد بر نیاز و مصرف شخصی و خانواده آشکار شد. این امر به قبایل دامپرور ساکن در سرزمین‌های خشک و کم‌باران امکان داد تا در مواقع نیاز، با هجوم به روستاها مازاد تولید آنها را غارت کنند و بربایند. طی تحولات بعدی، این روش با استفاده از همان حربه غلبه و زور، جای خود را به تصرف و تملک دائمی اراضی و نیروی کار کشاورزان داد.

۵. در طبیعت هر موجودی محیط زیست خود را پاکیزه نگاه می‌دارد و آن را تخریب یا آلوده نمی‌کند و در صورت تخریب در صدد ترمیم آن برمی‌آید. ولی در جوامع انسانی اثرات زیانبار نقض این اصل از ظرفیت تحمل طبیعت فراتر رفته، سلامت ساکنان را مختل کرده و منشأ بحران‌های سخت زیست‌محیطی گردیده است.

نظامات سرمایه‌داری صنعتی مدرن، در مناسبات خود با طبیعت و با یکدیگر، تقریباً همه این اصول و ارزش‌های اساسی را نقض کرده‌اند: بیش از آن مقدار که برای حفظ سلامت و تجدید تعادل و رشد و اعتلای توانمندی‌های جسمی، فکری و روانی و شکوفایی وجودیشان لازم است - از محصول کار طبیعت و دیگر انسان‌ها بهره‌کشی می‌کنند. اجازه نمی‌دهند

ارزش‌های مازاد بر نیاز، صرف فراهم کردن اسباب و لوازم کار و زندگی و مسکن و امکانات بهداشتی و آموزشی و سیر کردن شکم میلیاردها مردم بیکار و آواره و گرسنه در سراسر جهان شود. تا پیش از استیلای دولت‌ها و شرکت‌های استعمارگر غربی و به دنبالش نظام سلطه سرمایه‌داری صنعتی نولیبرال، اقوام و ملت‌های بسیاری بودند که در سرزمین‌های خود با استقلال و عزت نفس می‌زیستند. پس از ورود آنها بود که حق دسترسی آزاد و برابر به منابع مورد نیاز از آن اقوام سلب گردید. سرمایه‌داران با تحریک انگیزه مصرف بیش از نیاز حقیقی، و عادت دادن مردم به اسراف و اتلاف بی‌حد و حصر مواد و کالا، منابع تجدید ناپذیر را تا آستانه نابودی کامل تخلیه و به کالا و سپس پول تبدیل کردند.

جامعه نیز مانند طبیعت، در برابر فشارهای ناشی از نقض اصول همبستگی و اشتراک برابری، و قواعد عام ناظر بر تعادل پویا و سرکوب نیروهای زایشگر و خلاق، واکنش بازدارنده نشان می‌دهد، و آن زمانی است که از مرز تحمل افراد بگذرد و امنیت مادی و یا روحی و معنوی آنها را به نحو فلج‌کننده‌ای مختل سازد.

آن‌ان که دیروز باد کشت می‌کردند باید می‌دانستند که امروز باید طوفان درو کنند

ولی این همه داستان نیست، آشوب‌ها مانند هر پدیده دیگر هستی‌شناختی از فرایند تفاوت‌گذاری ناشی می‌شوند. آنها، زمانی بروز می‌کنند که حجم عناصر فاسد، زائد، عقیم و بی‌خاصیت در اکوسیستم بر عناصر مفید و اصیل پیشی می‌گیرد. در نتیجه تعادل چرخه حیاتی برهم می‌خورد، نیازهای اساسی سیستم برآورده نمی‌شود بنابراین کارکرد آن مختل می‌شود و هم‌نوایی بین اجزاء از بین می‌رود. تلاطم و آشوب باعث تشکیل «حباب» در بیشتر حوزه‌های فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی می‌گردد. پسماندها و تفاله‌ها و عناصر زائد و زیان‌آور پنهان در زیر پوست جامعه، به صورت مشمئزکننده‌ای در معرض دید همگان قرار می‌گیرند. فضا سنگین، تیره و غبار آلود می‌شود و سطح روابط کدر و بویناک می‌گردد. کنش‌های گفتاری و کرداری بازیگران عرصه‌های سیاست، اقتصاد، فرهنگ و رسانه‌ها اغلب «متشابه»، به نشانه بوقلمون صفتی؛ برخی چون حباب میان‌تهی، به نشانه دروغ و فریبکاری، درون گردابی تیره و عفن گرد خود می‌چرخند. این گرداب بی‌شباهت به «آشوب اولیه» نیست که در آن همه چیز پیوسته در حرکت و جنبش بود، اما نه «جنبش زندگی»، که بسیاری چنین می‌پندارند؛ «ناجنبش»‌هایی حباب‌گونه، برآمده از «آب‌های سوزان و متلاطم و موج»، متشکل از بخارهای سموم سولفور، ساختارهای پایه - صخره‌ها - همه در حرکت و با هر تکان و ضربه شوک مانند، شکاف‌های عظیمی در آنها پدید می‌آید. فضا - جو زمین - در تپش و تلاطم بود و طوفان‌های سهمگین متناوباً می‌وزید و سطح زمین را با داشته‌هایش می‌روبید. طوفان پیوندها از هم می‌گسلد، جامعه ذره‌ای می‌شود و افراد - اتم‌ها - در یک خلجان شدید گرفتار می‌آیند (ففر، ۱۳۵۷: ۱۴۶)، هنگامه‌ای که در آن، دوست از دوست و مادر و فرزند از

یکدیگر می‌گیرند زیرا اندیشه‌ای جز حفظ خود از نابودی ندارند. از دست اربابان و خدایان مجعول هم کاری ساخته نیست. آنها با ارتکاب ستم و جنایت علیه زندگی در طبیعت و جامعه، بذره‌های نفرت و خشمی بر زمین افشاندند که در روزی نه‌چندان دیر، از دل آنها طوفان‌های سهمگین خواهد رویید.

در هر مقطع تاریخی که منظومه زیستی، طبیعی یا اجتماعی، پویایی و توان ترمیم و نوسازی و تجدید تعادل پایدار خود را از دست دهد، عوارض آن به صورت بحران و آشوب ظاهر می‌گردد و دیر یا زود به طوفانی بنیان‌برانداز بدل می‌گردد. فرایندهایی را که فیزیک‌دانان به‌طور فشرده در روایتی کوتاه به تصویر کشیدند، طی فاصله زمانی چند میلیارد سال رخ داده است. اندازه زمان تقویمی بین آشوب‌ها و گسست‌های دورانی کوتاه‌تر و همراه با آن، عمر نظامات فکری، سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بشری نیز پیوسته کوتاه‌تر می‌شود. سرعت نوآوری‌های تکنولوژیک، پیوسته ابزارهای مؤثرتری در اختیار قدرت‌های مسلط می‌گذارد تا برای تجاوز و غارت گسترده‌تر منابع حیاتی طبیعی و انسانی مورد استفاده قرار دهند و با نقض سنت‌های ناظر بر حفظ تعادل پویا و هم‌زیستی و هم‌کاری خلاق و صلح‌آمیز در کل زیست‌جهان طبیعی و انسانی، بروز بحران و آشوب در طبیعت و جامعه‌ها را تسریع نمایند.

آشوب و ویرانه‌ای که آینده‌ای آباد دارد

این روایت کوتاه علم از صحنه‌های واقعی نخستین ادوار (ایام) آفرینش زندگی و تجدید و نوزایش آن، وجه تیره آشوب‌ها را باز می‌نمود، ولی آشوب‌ها آغاز یک پایان‌اند، در ورای رویه قیرگون و پرتلاطم «شب جهان»، روشنایی صبحی تازه و حیاتی نو در انتظار طلوع است. با وقوع یک رشته تغییرات مهم و تازه در بطن این وضعیت آشوب‌ناک که هم اکنون جامعه بشری به‌طور عام و ما ایرانی‌ها به‌طور خاص، درگیر آن هستیم، طرح‌های تازه‌ای در حال شکل‌گیری است

تحقیقات نشان می‌دهند که در چارچوب قانونمندی کلان نظام هستی، تلاطم و آشوب‌ها چه در طبیعت و چه در جوامع بشری، بدون پاسخ نمی‌مانند. عکس‌العمل شعور طبیعت به آشوب اولیه به این صورت بود که "طرح‌ها بر فراز زمین بارور شدند، ترکیب‌های جدید با باران به اعماق دریا منتقل شدند. در آنجا در تیرگی و ظلمت عمق آب که تنها انرژی‌ها درکارند، و در کام مرگ و فساد، طرحی پس از طرحی، آغازی پس از آغازی پدید می‌آید. درست در همان‌جا که گمان می‌رود جریان تکوین به بن‌بست و انتها رسیده است، ناگاه چیز تازه‌ای ظاهر می‌شود، جریان تطور و تکامل از فراز دره هولناک «ناممکن»، که ماده بی‌جان را از سلول‌های زنده جدا می‌کند، با جهشی می‌گذرد. جالب است که بدانیم، طرح‌های جدید و مهم، نه درون گرداب‌های تند، بلکه در آنجا که سکوت و خاموشی حکم فرماست، شکل می‌گیرند، در گل‌ها و باتلاق‌ها، دور از قوای مخرب. از هر طرح، طرح نوی پدید می‌آید و به تدریج برخی چیرگی پیدا می‌کنند" (همان). به بیان دیگر، طرز عمل نظام‌های جزئی چه‌بسا

با معیارهای نظام مرکزی سازگار نباشند یا جدا از آن باشند، ولی نظام مرکزی - که واحد است - سرانجام خود را می‌قبولاند، همواره برای خود جایی باز می‌کند، چنان‌که پس از هر زمستان دوباره گل‌ها در سبزه‌ها می‌رویند، یعنی این بی‌نظمی (آشوب) همواره جای خود را به نظمی جدید می‌دهد (هایزنبرگ، ۱۳۶۳).

سوژه‌های آزاد و خلاق در بطن آشوب‌ها پرورش می‌یابند

برای تغییرات رهایی‌بخش به الگوی جدیدی از عاملیت نیاز است. گذار از سیستمی دوره‌ای به سیستمی غیردوره‌ای متضمن گذار از آگاهی به خودآگاهی و آغاز آشوب است. آشوب نیز به نوبه خود در جهانی که تحت قوانین جبرگرا اداره می‌شود، شرایطی پدید می‌آورد که در اثر آن، اراده آزاد فرصت عمل پیدا می‌کند، به نظر فیزیک‌دان، دوین فارمر، «آشوب» در سطحی فلسفی به مثابه شیوه‌ای عملی برای تعریف اراده آزاد کارکرد دارد، اراده آزاد را با جبرگرایی آشتی می‌دهد، باید دید در حالی که ما برساخته اجتماعی هستیم، چگونه می‌توان از الزامات ساختاری آن دوری گزید و فضایی برای مشارکت سیاسی به‌وجود آورد؟ برای این منظور به انگاره‌ای از سوژگی‌پوینته نیاز است که بتواند ضمن لحاظ کردن رابطه جبرگرایی بین سوژه و ساختار، مجالی برای ابتکارات سیاسی فراهم نماید (الیور، ۱۳۹۵: ۲۰۶). انگاره‌هایی از آزادی هست که درون قیود اجتماعی عمل می‌کنند و - چنان‌که اکنون در قلب نظام نولیبرال شاهد هستیم - الگوهای برای مقاومت در برابر نظام سلطه ایجاد می‌نماید، زیرا درست است که "ما ساخته شده‌ایم، ولی کاملاً تعین نیافته‌ایم"، تناقض‌هایی وجود دارد که "به کاتالیزوری برای تغییر بدل می‌شوند" (همان: ۲۰۸). آشوب‌ها استعداد فراهم آوردن چنین شرایطی را دارند؛ در خلال آنها، افراد از هم جدا و نسبت به همه چیز و همه کس بی‌اعتماد و بیگانه می‌شوند و از کانون‌های اقتدار مادی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی قطع امید و وابستگی می‌نمایند. همان‌ها که مردم را از وجود پیوندها و اصول و ارزش‌های وحدت‌بخش و چشم‌اندازهای نو غافل می‌کنند و از دیدن نشانه‌ها و رد پای حقیقت زندگی و سنت‌ها و قواعد کلی ناظر بر آفرینش و نوزایش حیات باز می‌دارند^{۱۱} به آنها فرصت می‌دهند آزاد از قیود نظام‌های مستقر، اسارت‌گاه‌های باورها و عقاید بی‌اساس و بکن‌نکن‌های از پیش مقرر، به جست‌وجوی حقیقت و طرح‌های نو زندگی برآیند. از فضای تیره و پر حباب و میدان بازی و رقابت بر سر ارزش‌های کاذب خارج شوند، آنجا که از حقیقت اثری مشهود نیست. اندیشه‌ها عقیم‌اند و مستعد نگاه‌داری و پروراندن هیچ بذری از حقیقت و تکامل طرحی نو از زندگی اصیل نیستند. چرا که برای دیدن حقیقت باید به اعماق نگرست و بنا به آموزه‌ای از کنفسیوس "کثرت است که به روشنایی می‌انجامد و حقیقت در اعماق مسکن دارد" (هیزنبرگ، ۱۳۶۳: ۶۴). برای گذر از امواج بلند طوفان‌های ویران‌کننده، به زورق‌هایی برساخته از همبستگی بر پایه ارزش‌های مشترک انسانی، کوله‌باری از تجربه‌های تلخ و شیرین از دوره‌های سراسر محنت و رنج و تلاش برای رهایی، و با پرسشی بر لب و «جهت یابی» در سر^{۱۲} در اعماق به جست‌وجو می‌پردازند، جایی که ذخایر آگاهی‌های کیهانی، سنت‌های عام ناظر بر تکوین، رشد و تکامل، افول و

انحطاط و نوزایی و تجدید حیات، در قالب زبان رمز و نشانه نگهداری می‌شوند. در همین برزخ بین موقعیت آشوب‌ناک و سامان‌یابی دوباره زیست اجتماعی است که طرح‌های تازه شکل می‌گیرد؛ جایی که از آشوب و گرداب‌های تند و طوفان‌های سهمگین اثری نیست، به ظاهر سکوت و خاموشی حکمفرماست ولی نیروهای آفرینشگر و زایا به شدت در کار بارور کردن طرح‌های نو هستند.

بحران حاصل از شیوع جهانی ویروس کرونا با ویژگی‌های منحصر به فرد خود، تقریباً تمامی ابعاد زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مردم را در جوامع کنونی در معرض تندبادی ویران کننده قرار داده است. این اپیدمی در پایان سه دهه تجربه رنج و محنت‌زدگی و احساس ناامنی و در خود فروماندگی، می‌رود تا سرانجام طعم شیرین بیداری وجدان جمعی را به مردم ایران- و اخیانا سراسر جهان- بچشاند و نسبت به اثرات مخرب و پردرد و رنج ستم و تجاوزاتی که بسیاری آگاهانه و نظام‌مند و به انگیزه جلب سود حداکثری و انباشت ثروت، و بعضاً از روی غفلت و ناآگاهی علیه سلامت و امنیت حیاتی طبیعت و جامعه‌های انسانی مرتکب شدند، خودآگاه کند. تنها در موقعیت‌هایی از این دست بوده است که مردم، حقیقت وابستگی زندگی و سرنوشت‌شان را به یکدیگر باور می‌کنند و آماده تجدید نظر و تغییر ذهنیت و رفتار خود نسبت به دیگری طبیعی و انسانی می‌شوند. انتظار نداریم در آینده‌ای نزدیک ساختار نظام سرمایه‌داری به کلی منهدم و دموکراسی اجتماعی (سوسیالیستی) جایگزین آن شود. ویروس کرونا هردو قدرت مسلط و هژمونیک دولت و بازار سرمایه‌داری را

جدا از این دو وضعیت
محتمل، این بحران با عمق و
گسترده‌گی کم‌سابقه‌اش، عرصه را
بر هر دو قدرت- اقتصاد نولیبرال
و سیاست اقتدارگرا- تنگ کرده
است، به طوری که اعتبار و
مشروعیت آنها نزد مردم
به سرعت در حال نزول است. این
سرخوردگی بیش از پیش مردم را
به الگوی همیاری و همبستگی
داوطلبانه در قالب جماعت‌های
خودگردان علاقمند کرده است.

آشوب توجه ما را به این
حقیقت جلب می‌کند که همه در
انسان بودن و داشتن حق زندگی
و دسترسی به همه لوازم مادی و
فرهنگی حیاتی بالنده برابریم و
سرنوشت ما به هم و به سلامت و
سرنوشت طبیعت گره خورده
است. نه به این معنا که به درون
طبیعت برگردیم و به شیوه اجداد
اولیه‌مان در آن جا زندگی کنیم،
بلکه وادارمان می‌کند که زیستنی
همراه و هم‌آهنگ با طبیعت پیش
گیریم.

در معرض آزمون دشواری قرار داده است. نخستین ضربه بر سرمایه‌داری نولیبرال وارد آمد، زیرا آنها بودند که با برهم زدن تعادل زیست‌بوم‌های طبیعی و تخریب زیستگاه‌های جانوران، میکرو ارگانیسم‌ها را برانگیختند تا برای حفظ خود و یافتن میزبانی مناسب متحمل تغییرات و جهش‌های بیولوژیک شوند که بعضاً برای انسان‌ها مضر و کشنده است. آنها با تجاهل نه فقط از پذیرش مسئولیت در این زمینه سرباز می‌زنند، حاضر به هزینه کردن برای مقابله با آن هم نیستند. ترجیح می‌دهند دولت‌ها این وظیفه دشوار را برعهده گیرند، صبر می‌کنند تا بیماری مهار شود. و طوفان جز مردمی بیکار و فقیر و ناراضی، اقتصادی درهم شکسته و دولتی بی‌پول و ناکارآمد بر جای نگذارد. سپس نوبت به آنها می‌رسد که قدم پیش نهند و از «فرصت»ی که

بحران در دسترس آنها قرار داده است برای عمل بر طبق سفارش میلتن فریدمن نظریه پرداز نولیبرل استفاده نمایند. او بعد از وقوع سیل ویرانگر نیواورلئان نظر داد که به جای هزینه کردن برای ساخت مجدد نظام موجود مدارس دولتی، بانک‌ها به سفارش دولت به خانواده‌ها وام بدهند تا آنها را در نهادهای آموزشی بخش خصوصی (انتفاعی) هزینه کنند (کلاین، ۱۳۸۹). او به‌طور معمول معتقد بود که باید مترصد بحران‌های عمده شد و تا مردم از «شوک» و سرگیجه خارج نشده‌اند، برنامه حراج اجزا و مایملک دولت به بازیگران بخش خصوصی، به اجرا گذاشته شود. این گروه فاجعه‌های طبیعی را موهبتی آسمانی تلقی می‌کنند؛ موهبتی برای تجدید حیات نظام سرمایه‌داری، از طریق فرو کردن بیشتر مکنده‌های مؤسسات مالی و شرکت‌های فراملیتی تجاری و تولیدی در تن نحیف و بیمار طبیعت و مکیدن بازمانده خون اقشار زحمتکش و تهیدست جامعه.

اکنون پرسش این است که چگونه می‌توان از قید ساختارهایی که به رفتار ما شکل داده‌اند، رهایی یافت؟ نیروهای فعال جامعه با کمک در چه فضایی می‌توانند در تجدید ساختارهای جامعه ابتکار عمل را به‌دست گیرند؟ بحران کرونا به نحو کم‌سابقه‌ای ضرورت ایجاد همبستگی و همکاری داوطلبانه مردم را برای مقابله با بیماری و کمک به تأمین معیشت افراد بیکار و کم‌درآمد عینیت بخشید. این وضعیت برای شکل‌گیری و اعتلای قدرت سوم - جامعه - فرصتی طلایی است و نیروهای اجتماعی فعال در جامعه مدنی نباید آن را از دست بدهند. می‌توانند از مردم بخواهند امکانات و منابع مادی و انسانی خود را برای یک رشته اقدامات جمعی داوطلبانه به منظور مراقبت از سلامت عمومی مردم و محیط زیست، ایجاد اشتغال، تأمین معیشت خانواده‌ها و دفاع از حقوق اجتماعی و شهروندی‌شان به اشتراک بگذارند.

در برابر دوراهی فردگرایی و جماعت‌گرایی

تجربه تاریخی نشان داده است که با گریز از همبستگی و کار جمعی و پناه گرفتن در دژ فردگرایی یا به بهانه اولویت اصلاح رفتار اخلاقی فرد از اعضای جامعه، نمی‌توان از مردم و جامعه در برابر بحران‌های پرتنش و بالقوه‌ی مرگ‌آفرینی نظیر جنگ هسته‌ای، تغییرات اقلیمی، شیوع فقر و گرسنگی یا همه‌گیری‌هایی مثل طاعون، وبا و ویروس کرونا محافظت نمود. ضعف پیوندهای اجتماعی باعث می‌شود افراد در مواجهه با بحران‌های سخت، تعادل فکری و روحی خود را از دست بدهند و پریشان و هراسناک، از غیر خود بگسلند، و برای نجات خود بیهوده به هر خس و خاشاکی چنگ زنند. در حالی که هر زمان مردم توانسته‌اند در مواجهه با موقعیت‌های بسیار سخت و هولناک، بی‌اعتنا به تمایزات فردی و گروهی و عصبیت‌های قوم‌گرایانه و مذهبی، در قالب جماعت و برپایه برابری و دیگر ارزش‌های خیرخواهانه اخلاقی، متحد و همبسته شوند، سرانجام بر بحران غلبه کرده و هویت و ارزش‌های فرهنگی خویش را حفظ و استقلال و کرامت انسانی خود را باز یافته‌اند. اکنون نیز مردم در برابر شرایط دشواری قرار گرفته‌اند که از چند دهه پیش به تدریج سخت‌تر شده است. آنها با حمله غیرمنتظره

ویروس کرونا و سرعت و پیچیدگی حیرت‌انگیز نحوه انتشار آن، به عینه دیدند که برای رهایی از این وضعیت از دولت‌ها، به‌ویژه اگر در ناکارآمدی و آلودگی خود و مؤسسات وابسته به آنها به فساد و حیف و میل سرمایه‌های طبیعی و عمومی زبانزد خاص و عام باشند، کاری ساخته نیست. اصل‌ترین گزینه آزموده شده در برابر مردم، متشکل شدن در نهادهای دموکراتیک و خودگردان و مستقل از دولت‌ها و بازار در هر محله، شهر، روستا، مزرعه و کارگاه است؛ تمهیدی که پیامبران بزرگ ابراهیمی نیز در موقعیت‌های مشابه مردم را به انجامش ترغیب می‌کردند. نوح، از روی خردورزی و دوراندیشی مردم خود را به ساختن و پناه گرفتن در سفینه همبستگی سفارش نمود،^{۱۳} ابراهیم خانه امن کعبه را بنا کرد که از آن خدا بود و نه هیچ کس دیگر، و آن خانه را پناهگاه امن مردمان از گزند فتنه، آشوب و ستم و تجاوز قرارداد. ^{۱۴} مؤسسی به مردم خود سفارش کرد برای محافظت از خویش در برابر فتنه فرعون، خانه‌هاشان را نزدیک و در مقابل هم بسازند و با همبستگی و هم‌یاری، از زندگی و آزادی خویش محافظت کنند.^{۱۵} و محمد (ص)، بلافاصله بعد از هجرت به مدینه بین مؤمنان مهاجر و انصار پیمان همبستگی و برادری منعقد کرد و آنان را در هرچه که هرکس از مال و خانه و مزرعه و مرکب و ... داشت، شریک و متکفل یکدیگر قرار داد تا بهتر بتوانند در برابر فشارهای همه جانبه اقتصادی و نظامی اشراف مکه از موجودیت فکری، فرهنگی و اجتماعی، حقوق و آزادی‌های انسانی و دیگر ارزش‌های مشترک خویش دفاع کنند.^{۱۶}

لازمه همبستگی صرف‌نظر کردن از عقاید و نفی تفاوت‌ها نیست. با حفظ تعهد اخلاقی و التزام عملی به اصول و ارزش‌های مشترک، می‌توان بین آزادی، خودفرمانی و حقوق فردی از یک سو و خیر و حقوق عمومی، ادای مسئولیت اجتماعی و حفظ همبستگی با جماعت از سویی دیگر، تعادل برقرار نمود. تعلق و همبستگی در جماعت، همان‌گونه که فرد را به ترجیح خیر عموم بر منفعت شخصی برمی‌انگیزد، همگان را نیز مسئول حراست از امنیت و سلامت فرد در شرایط ناامن و متکفل تأمین نیازها و لوازم یک حیات بالنده برای فرد می‌شناسد. در عین حال، به خاطر پیوندهای اخلاقی و دگرخواهی اخلاقی مناسب‌ترین بستر اجتماعی برای برقراری برابری و عدالت در جامعه به شمار می‌رود.

آری کوچک زیاست

به سوی عدم تمرکز و کاستن از وابستگی جامعه به نهادهای حکومتی:

هوشمندی ویروس در انتشار برق آسا به سراسر جهان، سیستم‌های بهداشت و درمان کشورها را عملاً از کار انداخت، زیرا آنها نه برای حفاظت از سلامت عمومی، بلکه برای حفاظت از سلامت قشرهایی از جامعه سازمان‌دهی شده‌اند که درآمد کافی برای خرید خدمات گران‌قیمت از بخش خصوصی را دارند. حکومت‌های حامی وضع موجود هم برای آن که گسترش بیماری و افزایش تلفات جانی، امنیت قلمرو حاکمیتشان را مختل نکند، چاره را در تعطیلی مؤسسات عمومی و خانه‌نشین کردن مردم دیدند. تعطیلی فعالیت‌های اقتصادی،

نرخ بیکاری و متعاقب آن فقر را افزایش می‌دهد و هم‌زمان خسارت و هزینه سنگینی روی دست شرکت‌های تولیدی تجاری و خدماتی سرمایه‌داری نولیبرال می‌گذارد. دولت‌ها هرچند به‌طور موقت، عهده‌دار تأمین هزینه‌های درمان بیماران و هزینه زندگی مردمی می‌شود که اجباراً خانه نشین شده‌اند اما این کار بر اقتدار آنان می‌افزاید. در کشورهایی که بخش دولتی اقتصاد به اندازه کافی نیرومند است، دولت‌های اقتدارطلب بی‌میل نیستند بعد از فرونشستن بحران نیز به بهانه مقابله با عوارض تنش‌زا و برهم زنده امنیت، قدرت متمرکز شده را حفظ کنند. اقدامی که خوشایند سرمایه‌داران بخش خصوصی نیست، نه از این بابت که حقوق و آزادی‌های مردم محدودتر از دوره پیش از بحران می‌شود، بلکه قلمرو استیلای بخش خصوصی سرمایه‌داری بر اقتصاد و سیاست تضعیف می‌گردد. ولی آنان نگران افزایش خسارت‌های ناشی از تعطیلی مؤسسات سرمایه‌داری و حتی افزایش اقتدار و سیطره دولت بر اقتصاد هم نیستند، چرا که به زعم آنان پدیده‌ای موقتی است و دیر یا زود تنگناهای ناشی از رکود تورمی و ترس از وقوع شورش‌های تهیدستان آنان را وادار به باز گذاشتن دست‌های سرمایه‌داران نولیبرال خواهد نمود.

جدا از این دو وضعیت محتمل، این بحران با عمق و گستردگی کم‌سابقه‌اش، عرصه را بر هر دو قدرت - اقتصاد نولیبرال و سیاست اقتدارگرا - تنگ کرده است، به‌طوری که اعتبار و مشروعیت آنها نزد مردم به‌سرعت در حال نزول است. این سرخوردگی بیش از پیش مردم را به الگوی همیاری و همبستگی داوطلبانه در قالب جماعت‌های خودگردان علاقمند کرده است. بحران کرونا و بی‌کفایتی و بی‌اعتناعی هردو سیستم در ارائه خدمات و حفاظت از سلامت بیش از ۶۰ میلیون نفر افراد زیر خط فقر، فرصتی فرصتی است برای طرح و تثبیت جایگاه جماعت‌های مستقل و آزاد و نهادهای مدنی و مردمی مدافع حقوق عمومی و انتقال بخش عمده‌ای از مسئولیت مدیریت امور اقتصادی و اجتماعی جامعه به نیروهای مردمی متشکل در نهادهای مدنی، شامل تعاونی‌ها و انجمن‌ها و شوراهای مردمی.

الگوی کنونی مصرف زائد بر نیازهای حقیقی و عادت به اسراف و اتلاف مواد و کالاها تغییر خواهد کرد. این امر به سهم خود از فشار بر منابع می‌کاهد، و مردم با حس مسئولیت بیشتر از محیط زیست و منابع حیاتی آن مراقبت می‌کنند، به کمک یکدیگر در برابر دست‌اندازی و تصرف و تخریب آنها مقاومت خواهند کرد.

شعار آشنای «کوچک زیباست»^{۱۷}، با تأکید بیشتر بر اجرای طرح‌های خرد محلی و ناحیه‌ای توسعه پایدار باید احیا شود. به جای سرمایه‌گذاری روی طرح‌ها و تغییرات کلان و ارائه نمونه‌های عملی آرمانی در دل نظم کهن رو به زوال، طرح‌های خرد قابلیت بیشتری برای فراگیر شدن از طریق الگوبرداری و تکثیر ریزومی و قانون «اثر پروانه‌ای» دارند. این فعالیت‌ها در قالب مؤسسات مردم نهادی نظیر تعاونی‌ها، صندوق‌های قرض الحسنه مالی کارآفرین و واحدهای مستقل تولیدی و خدماتی انجام می‌شوند.

در همین راستا، جنبش‌های اجتماعی خرد و متکثر، بر جنبش‌های ملی فراگیر سبقت

می‌گیرند و ایجاد نهادهای دموکراتیک مردمی با کارکردهای مختلف، پیوندهای اجتماعی در قالب جماعت، شورا، انجمن، اتحادیه‌های کارکنان مؤسسات تولیدی و خدماتی، فوریت بیشتری نسبت به تأسیس احزاب سیاسی حکومت محور پیدا می‌کنند. افزون بر این، با سازمان‌دهی نیروهای فعال جامعه مدنی، مقاومت مدنی در دفاع از حقوق اجتماعی، سیاسی و شهروندی، در کنار آفرینش‌های فکری و فرهنگی بیش از پیش امکان‌پذیر می‌گردد. تجربه نشان داده است که این نوع اقدامات به ظاهر کم اهمیت، تأثیری به مراتب بیش از انبوهی نظروری و گفتار درمانی‌های کلان در پیشرفت امر توسعه دموکراتیک اجتماعی سیاسی و فرهنگی داشته و دارند.

آیا همبستگی بر محور توحید بر فرقه‌گرایی پیشی می‌گیرد؟

اکثریت مردمی که انقلاب بهمن ۵۷ را به پیروزی رساندند، مایل بودند نظام آینده بر اساس ارزش‌های بنیادین دینی اسلام- توحید، آزادی، برابری، همبستگی و عدالت اجتماعی- بنا شود. فشار همین خواسته باعث شد به‌رغم وجود موانع سخت، بخش قابل توجهی از آن اصول و ارزش‌ها در سند ملی قانون اساسی راه یابند. ولی در ذیل نظام حکمرانی جدید، به جای آنها، آمیزه‌ای از احکام متصلب فقه حوزوی و منافع طبقه جدید زیر عنوان مصالح نظام مبنای تصمیم‌سازی و سیاست‌گذاری قرار گرفت و به صورت ابزاری برای توجیه سلب آزادی‌ها و نقض حقوق اساسی ملت، انحصار قدرت و ثروت در دست‌های یک اقلیت نخبه، و اقدامات خلاف قانون اساسی و اصول عدالت و آزادی، و تخریب و تعدی به منابع طبیعی و سرمایه‌های عمومی در اختیار کارگزاران حکومتی قرار گیرد. الاهیات حوزوی با همان مضامین و روش‌های سنتی، در عین بیگانگی و تضاد با منطق و بینش علمی در قالب دروس جاری دانشگاهی به دانشجویان تحمیل و آنان را نه فقط نسبت به مذهب رسمی، بلکه به کلیت باورهای اساسی دین نیز بی‌اعتقاد نمود. نحوه مواجهه حکومت با بحران‌های حاد سال‌های اخیر نیز بر این تردید و ناباوری‌ها به نحو بی‌سابقه‌ای افزوده است.

البته واکنش قشرهای مختلف مردم نسبت به وجوه مختلف مذهب رسمی حاکم، با تأثیرپذیری از پیش زمینه‌های فکری و فرهنگی، موقعیت اجتماعی و دوری و نزدیکی‌شان به کانون‌های قدرت سیاسی و مالی یکسان نخواهد بود. چه بسا که اقبال به نحله‌های غیرآئینی از نوع تصوف و درویشی، عرفان و اخلاق‌گرایی فردگرایانه بیشتر شود. خواست استقلال دوباره نهادهای مذهبی از حکومت و آزادی انجام فعالیت‌های تبلیغی، ارائه خدمات عام‌المنفعه و برگزاری شعائر در میان متدینان سنتی - درون و بیرون حوزه‌ها - تقویت خواهد شد. جوان‌ترهاشان، برای روزآمد کردن آداب دینی، بیش از پیش از پدیده‌های جدید هنری و فرهنگی پیروی خواهند کرد. مشابه سال‌های دهه بیست و سی، که امواج علم‌گرایی افراطی و ماتریالیسم تازه به ایران رسیده بود، شاهد اقبال دوباره عده‌ای به گرایش‌های غیردینی و بعضاً ضد دینی و اباحیگری خواهیم بود. به‌طور کلی، باورهای مذهبی بیش از پیش از شکل‌گرایی به اصالت معنا، مناسک به عمل و اخلاق نیک انسانی، شریعت به دین (توحید و خداپرستی)، و تعبد کورکورانه به ایمان مبتنی بر علم و عقل و دریافت‌های شهودی (تجربی و یا عقلی)،

متحول می‌گردند. اصل هم‌نوایی میان گوهرهای ادیان و فرهنگ‌های بشری بر فرقه‌گرایی و خصوصیت پیشی می‌گیرد و بر ضرورت گفت‌وگو و همکاری و اتحاد میان پیروان ادیان، بر محور ارزش‌های مشترک - توحید، عدالت و آزادی و دگردوستی - تأکید بیشتری به عمل می‌آید.

به همین خاطر باید انتظار داشت رابطه انسان با خدا و جهان (و طبیعت)، مورد بازنگری قرار گیرد و اهل ایمان بیشتر از طریق شناخت علمی تجربی تجلیات صفات و سنت‌های خدا در طبیعت، با او مأنوس گردند. این تغییر نگاه، موجب می‌شود طبیعت را شیء فاقد شعور نپندارند، و به‌مثابه منبع انرژی‌های قابل تبدیل به پول و کالا برای کسب منفعت مورد بهره‌کشی و تخریب قرار ندهند. او را خویشاوند (مادر) و هم‌سرنوشت خود بدانند و رفع نیازهای متقابل را اساس رابطه با آن قرار دهند.

ویروس کرونا بی‌اعتنا به تمایزات ملی، مذهبی و سرزمینی، همه را یکسان مورد حمله قرار داده است، وضعیتی که هم‌زمان باعث تقویت دو گرایش متضاد ملیت‌گرایی افراطی و جهانی‌گری انسانی گردیده است؛ گرایش اول در اروپا و آمریکا و گرایش دوم در شرق و آسیا زمینه رشد بیشتری خواهند یافت.

شیوه‌های حفاظت از زندگی و نو کردن آن را از طبیعت باید آموخت

آشوب‌ها معطوف به دو جهت‌اند؛ یکی امروز (حال) که تاریک است و از مظاهر مرگ یعنی فقر، تنهایی و بی‌کسی و سرانجام نابودی می‌هراساند، و دیگری فردا (آینده) که روشن است و نشان از چشم‌اندازی نو و امیدبخش در پیشانی دارد. از جمله وجوه مثبت بحران ویروس کرونا این است که کیستی خودمان و چیستی کارهایمان را بر ما می‌نمایاند. از خوب و بد ماهیت رابطه ما با طبیعت و جامعه، و نوع نگرش ما به مرگ و زندگی پرده برمی‌دارد. به ما می‌فهماند که از لحظه هبوط در زمین، سرنوشت ما با یکدیگر و با طبیعت پیوند خورده است. خوشبختی یا شوربختی ما بستگی به این دارد که تا چه اندازه پیوند هستی‌شناختی و هم‌سرنوشتی جامعه بشری را با طبیعت جدی بگیریم و حاضر باشیم با او رفتاری شایسته مادری مهربان داشته باشیم. طبیعت مام ماست، چرا که همه از زن و مرد، از یک موجود (نفس)^{۱۸} و از بطن همین زمین سبز و آبی پدید آمدیم، در آغوش مهربان او پرورش یافتیم و مراقبت شدیم و به محض آن که آفتاب عمرمان غروب کند دگر بار در آغوش امن وی آرام می‌گیریم.^{۱۹} بی‌فایده نیست ببینیم طبیعت با جسد بی‌جان ما چه می‌کند و ما انسان‌ها چه برسر پیکر سبز و زنده و شاداب او چه می‌آوریم. خاک ابتدا آن را تجزیه می‌کند و به‌صورت اولیه‌اش باز می‌گرداند؛ با این تفاوت که این بار هر ذره‌اش حامل نشانی از هویت و خصوصیات شخصی ماست. سپس آنها را طی یک رشته فرایندهای خلاق به چرخه‌های حیاتی در طبیعت عودت می‌دهد تا زندگی پرنشاط و ثمربخش را در اشکال و الگوهای متفاوت با قبل از سرگیرند. ثمره نهایی و ماندگار تجربه‌های زیست اجتماعی، فکری، اخلاقی نیز به صورت آگاهی فشرده آزاد و باقی می‌ماند (والاس: ۱۳۹۳) تا روزی که دگر بار آشوبی بزرگ زمین را فراگیرد و دگرگونش سازد، به‌طوری که «دیگر»

شود، و صورت وساختاری «دیگر» یابد^{۲۰}؛ مستعد پرورش بذرهایی از آگاهی‌های زنده و بالقوه زایا و خلاق، با کوله باری از تجربه‌های زیسته و خاطره‌های فشرده از ادوار پیشین، و نوید بخش آغاز دور تازه‌ای از حیاتی نو و به کلی متفاوت.

این روایت فشرده، هر اندازه تخیلی بنماید، توانسته است با نشان دادن واقعیت فرایندهای بازتولید زندگی و از طریق تبدیل پدیده‌های پرآشوب و مرگ‌آفرین به بستری برای آفرینش اشکال تازه و متکامل حیات، اصالت و برتری زندگی را در تعامل و تقابل با مرگ به اثبات رساند. حقایق بنیادین وحدت در کثرت، آزادی با برابری و صلح با عدالت، در عین وابستگی متقابل، ضامن بالندگی، تکامل و نامیرایی حیات‌اند؛ نه همسانی در چارچوب نظم از قبل مستقر یا عکس آن، تضاد و ستیز. باور کنیم که سرانجام نیروهای حافظ ارزش‌های پایه زندگی پیروزند، نه پدیدآورندگان فقر، خشونت و نابرابری. آلودگی و تخریب طبیعت، از عوارض حتمی سیاست‌های اقتصادی سودجویانه و سرمایه‌دارانه و مدیریت‌های غیردموکراتیک جوامع بشری است.

تردید نیست که بحران کرونا ترس و نگرانی کم‌نظیری در دل‌های پیر و جوان افکنده است. چه بسا که افرادی از سر ضعف و نومیدی به خرافه پناه برند. اما همان‌طور که هیچ امیدی بدون ترس نیست، هیچ ترسی هم بدون امید وجود ندارد. امید، محرک فعالیت و مداومت در نیل به مقصود است، مشروط به: ۱. ایمان به ارزش‌های جهان‌گستر و پایه زندگی و سنت‌های ناظر بر نوزایش، اعتلا و زوال و انحطاط حیات، ۲. آگاهی درست و ارزیابی واقع‌بینانه از موقعیت کنونی خود، جهان و علل چرایی آغاز و فرجام تجربیات پیشین. ۳. باور به این که با گذر دادن جامعه از آگاهی به خودآگاهی، نظم متصلب و دوره‌ای پیش‌بینی‌پذیر، به وضعیتی غیردوره‌ای و آشوب‌ناک متحول می‌شود و در اثر آن، اقدامات مبتکرانه سیاسی اجتماعی مجال ظهور پیدا می‌کنند، عاملیت می‌تواند یک شخص، یک ملت و یا یک فرهنگ باشد (الیور، ۱۳۹۵) اگر نظام‌مند شود، محدود می‌شود ولی با آشوب‌ناک شدن سیستم، و شکل‌گیری پایداری محلی، کنش سیاسی امکان‌پذیر شده، با توسعه از سطحی به سطح بعد، بر ساختار سیستم اثر می‌گذارد. یک تغییر جزئی در مقیاس‌های بزرگ و بزرگ‌تر، در سرتاسر سیستم تقویت می‌شود و به جریان می‌افتد. این الگوها قابلیت تکرار تا بی‌نهایت دارند و پیش‌بینی‌ناپذیرند. آشوب جاذبه‌هایی دارد که سیستم‌ها را به درون خود می‌کشد و مکانیسم‌هایی فراهم می‌کند که درجهانی تحت قوانین جبری به اراده آزاد و قدرت خلاق مجال ظهور می‌دهد (همان) تا در هماهنگی با سنت‌های تغییرناپذیر، سرنوشت خود را با دست‌های خویش رقم بزند.

آشوب توجه ما را به این حقیقت جلب می‌کند که همه در انسان بودن و داشتن حق زندگی و دسترسی به همه لوازم مادی و فرهنگی حیاتی بالنده برابریم و سرنوشت ما به هم و به سلامت و سرزندگی طبیعت گره خورده است. نه به این معنا که به درون طبیعت برگردیم و به شیوه اجداد اولیه‌مان در آن جا زندگی کنیم، بلکه وادارمان می‌کند که زیستنی همراه و هم‌آهنگ با طبیعت پیش گیریم. بحران کرونا به یادمان می‌آورد که زیر تأثیر فرهنگ سرمایه‌داری نولیبرال، حرص و حس رقابت در به حداکثر رساندن سود، انباشت ثروت و سرمایه، مصرف زدگی و

فردگرایی خودپرستانه بر ما مسلط گشته است، تا آنجا که همه ارزش‌های ضامن حیات پایدار و خلاق را به کالاهای قابل عرضه در بازار تبدیل کرده‌ایم. از فضیلت‌های برانگیزنده خیرخواهی و ارتباط عمیق بین وجود فردی خویش و هستی اجتماعی و جهانی‌مان غافل مانده‌ایم. متوجه می‌شویم که باید میان ظرفیت‌های «بالقوه» و «بالفعل» مان، و بین انسان «آن‌گونه که هست» و «آن‌گونه که می‌تواند و باید باشد» تمایز قائل شویم. مسئولیت اخلاقی خود را برای گذار از قوه به فعل و تحقق ماهیت وجود انسانی خود فراموش نکنیم. نه «خود» فردی ما آن‌گونه که لیبرال‌ها تصور می‌کنند امری انتزاعی است و نه اخلاقیات اموری ذهنی، دلبخواهی و وابسته به خواسته‌های کاملاً شخصی. داستان زندگی ما، با هدف و غایتی از قبل تثبیت و شناخته شده نگارش نیافته است، بلکه، یگانگی «خود» در یگانگی داستانی جای دارد که تولد را به زندگی و مرگ پیوند می‌دهد (ساندل، ۱۳۷۴) و به درک جایگاه، مداومت و پیوستگی در زندگی کمک می‌کند. داستان‌ها و داستان زندگی «من» - که خود بخشی از داستان جامعه‌ای است که به آن دلبستگی دارم و در آن من هم پرسشگر هستم و هم پاسخگو- مجموعه درهم تنیده‌ای هم‌آهنگ، با ارتباطی درونی را تشکیل می‌دهند (همان). طلوع صبح روشن از دل این شب تیره بستگی به عملکرد نیروهای آگاه، آزادی‌خواه و برابری طلب جامعه دارد. آیا آنها با گردهم آمدن و ایجاد همبستگی و همیاری ابتکار عمل گذار به دوره بعد از بحران و شکل دادن به زیستی انسانی و اخلاقی را به‌دست خواهند گرفت و یا اجازه خواهند داد مثل سال ۲۰۰۸ بانک داران، الیگارش‌ها و نئوفاشیست‌ها، بحران را از یک تهدید، به فرصتی برای بازسازی دوزخ نولیبرالی یا توتالیتاریسم تبدیل نمایند.

پی نوشت:

- ۱ - متداول‌ترین ترجمه برای اصطلاح دازاین در زبان فارسی «آنجا بود» است
- 2 - Being- in- the- World
- ۳ - از قبل دست‌آورد (بسیاری از) مردم، خشکی و دریا دستخوش فساد و تباهی شده است (روم/۱۴).
- ۴ - سوره شوری، آیه ۳۰ و خطاب به فرستاده خود محمد: «هر حادثه خوبی برایت پیش آید از جانب خداست و هر پیشامد بدی به تو رسد از جانب خودت است» (سوره نساء/۹۷).
- ۵ - هیچ آسیبی رخ نمی‌دهد مگر طبق سنت‌های الهی (سوره تغابن / ۱۱)
- ۶ - سوره هود / ۱۱۷
- ۷ - سوره انعام / ۱۲۳
- ۸ - سوره اسراء / ۱۷
- ۹ - سوره انفال / ۲۵
- ۱۰ - تعیین قلمرو اختصاصی برای صید توسط گروهی از اعضای خویشاوند از یک‌گونه و ممانعت از ورود افراد دیگر از همان‌گونه که با آنها در اشتراک و هم‌سفرگی به‌سر می‌برند، امری موقتی است و قلمروها تغییر می‌کنند و لذا نسبیتی با تملک انحصاری و دائمی آنها ندارد.
- ۱۱ - هر سرزمینی که برای سکونت به عنوان قلمرو زندگی فتح می‌شود، در وهله اول، از قلمرو «آشوب» به حریم «سامان» انتقال داده می‌شود (میرچا الیاده (۱۳۹۳)، اسطوره بازگشت جاودانه، صفحه ۶۲)
- ۱۲ - «جهت‌ها» ها، اهداف و ارزش‌هایی هستند که سمت‌گیری ما را در زندگی نوآیین‌مان تعیین می‌کنند.
- ۱۳ - همانا در آغاز و در همان حال که تنومندان متکبر به هلاکت می‌رسیدند، امید جهان به زورقی پناه برد، به‌دست توراهبری شد و مهر زمان های آینده، بذرنسلی نورا بر جای نهاد. (مطهر بن طاهر مقدسی (۱۳۷۴)، آفرینش و تاریخ، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: آگه، فصل دهم صفحه ۴۹۳)

از این روست که آدمیان، زندگی خویش را به سفینه خرد می سپارند، مرد و زنش از امواج می گذرند و سالم و سلامت می مانند.

۱۴ - سوره بقره / ۵۲۱ و ۷۲۱

۱۵ - و به مؤسسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود در مصر خانه‌هایی مقابل یکدیگر بسازید و نماز بپا دارید و مؤمنان را (نسبت به اثرات نجات‌بخش این همبستگی و استواری بر ایمان و آرمان خود) بشارت ده. (یونس / ۴۸-۸۸)

۱۶ - سوره آل عمران / ۳۰۱

۱۷ - نام کتابی درباره اقتصاد با ابعادی کوچک و انسانی‌تر، اثر ارنست فریدریک شوماخر (۱۹۹۱ تا ۷۷۹۱)

۱۸ - سوره نساء / ۱

۱۹ - سوره طه / ۵۵

۲۰ - ن.ک. به مضمون آیه ۸۴ سوره ابراهیم

منابع

الیور، کلی (۱۳۹۵) سوپزکتیویته بدون سوژه، از پدران ابژه تا مادران میل‌ورز، ترجمه زهره اکسری و پویا غلامی. تهران: گلاذین

ففر، جان (۱۳۵۷)، از کهکشان تا انسان، ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: موسسه فرهنگی هنری جهان کتاب

کلاین، نائومی (۱۳۸۹)، دکترین شوک، ظهور سرمایه‌داری فاجعه، ترجمه مهرداد شهابی، میر محمودنبوی. تهران: کتاب آمه

گیتون، ژان (۱۳۷۰)، خدا و علم، در گفت‌وگو با گریشکا و ایگور بوگدانف، ترجمه عباس آگاهی. تهران: نشر فرهنگ اسلامی

مایکل ساندل (۱۳۷۴)، لیبرالیسم و منتقدان آن، ترجمه احمد تدین. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی

والاس، آلن (۱۳۹۳)، ابعاد پنهان ذهن، وحدت فیزیک و آگاهی، ترجمه احمد تابنده. تهران: انتشارات مهر امیرالمؤمنین

هایزنبرگ، ورنر (۱۳۶۳)، گفت‌وگویی درباره علم و دین، ترجمه حسین نجفی زاده. تهران: نشر نقره

Arendt, Hannah (1971), Life of the Mind. New York: Harcourt

Brukner, Caslav, Anton Zeilinger (2003), "Information and Fundamental Elements of the Structure of Quantum Theory", in Lutz Castell, Otfried Ischebeck, Eds., Time, Quantum and Information. New York: Springer

Callicott, J. Baird (1989), The Defence of Land Ethics: Essays in Environmental Philosophy. Albany: State University of New York

Dreyfus, Hubert L. (1995), Being-in-the-World :A Commentary on Heidegger's Being and Time Division I. Cambridge ,Massachusetts :MIT Press

Lave ,Rebecca, "(2015) Reassembling the structural :political ecology and Actor-Network Theory ,"(in Perreault et al) .ed.s ,(Routledge Handbook of Political Ecology. New York: Routledge

Perreault, Thomas Albert, Gavin Bridge and James McCarthy (2015), Routledge Handbook of Political Ecology. New York: Routledge

خویش‌یابی در عصر کرونا



سوسن شریعتی

اشاره

نوشتن در باره کرونا سه وضعیت را در خود مستتر دارد:

- هنوز زنده‌ام.
- دیگری اجتناب ناپذیر است.
- ویروس تاجدار دیگر مرا نمی‌ترساند.

تا چندی پیش هیچ کدام از این سه گزاره بدیهی نبود. اصلاً معلوم نبود زنده بمانم؛ دیگری جهنم بود و مطمئن بودم کرونا نفسم را خواهد برید. هنوز هم همین است: اصلاً معلوم نیست زنده بمانم؛ دیگری می‌تواند جهنم باشد و کرونا هر لحظه ممکن است نفسم را ببراند. ماجرا به این سه گانه هم ختم نمی‌شود؛ تازه چهارمی هم در کار است: می‌توانی بمیرانی. از مردن هم که نترسی از میراندن که باید وحشت کنی. و در این مثلث برمودای مرگ آور "من، دیگری و کرونا" نوشتن ناممکن بود. اول باید معلوم می‌شد «می‌میرم یا می‌میرانم»: یک هفته؟ دو هفته... حداکثر سه هفته. اول باید به یاد می‌آوردی آخرین نفر را چه موقع در آغوش گرفته‌ای و بر گونه چه گروه سنی بوسه زدی، دست چه کسی را فشرده‌ای وای بسا مرگ چه کسانی را تدارک دیده‌ای؟ همجواری، دیده بوسی، گپ و گفت، «عزیزم گفتن و جانم شنفتن»، تعیین «لحظه دیدار» و قس علیهذا همگی شده بودند خطر و ای بسا جرم و تو علاوه بر هراس از جانت باید همین سه هفته باقیمانده احتمالی را با احتمال مجرم بودن طی کنی و این وضعیت را نمی‌شد با نوشتن سر همش آورد. نوشتن برای کی؟ برای خود، برای دیگران؟ برای بعد؟ اگر آخرین خطوط باشد چه؟ درد دل باشد؟ انذار بدهد... مویه کند؟ اما هنوز نه مرده‌ام و نه موجب مرگ کسی شده‌ام و این کافی است برای نوشتن.

۹۰ روز گذشته است. از آخرین معاشرت با انسان و گردش در خیابان چند ماهی می‌گذرد. از همین زمستان معلوم بود که بهار امسال بی‌حضور انسان خواهد گذشت. صدای چهچه بلبل و رویش شکوفه‌ها و طبیعتی که به کارش ادامه می‌دهد را از پشت پنجره می‌شنویم و از سر تواضع و یا از سر ترس به حساب انتقام طبیعت از انسان گذاشته‌ایم. اخبار نشان داد که جایی که انسان نیست طبیعت چه بی‌دریغ است: دلفین‌ها خود را به بغاز استانبول رسانده‌اند و در سواحل آدریاتیک ونیزگردی می‌کنند؛ گوزن‌ها در پاریس پرسه می‌زنند و میمون‌ها بر میادین خیابان‌های تایلند مشغول آکروبازی‌اند. پرندگان نادر بار دیگر به شهرها بازگشته‌اند. معلوم است که انسان باشد یا نباشد طبیعت چیزی را کم نمی‌آورد. معلوم است که عین خیالش هم نیست که ما می‌میریم. «روز طبیعت» که آمد و خروج از خانه ممنوع شد روشن‌تر گشت که انسان نه دیگر فقط برای طبیعت که برای خود نیز بدل شده است به تهدید. این که «انسان، گرگ انسان» باشد البته قرن‌ها بر سر زبان‌ها است. این که قرار بوده همچون ارباب و مالک طبیعت باشد و شده است دشمن آن، هم بیشتر از نیم قرن است که می‌گویند. انسان گویا بالاخره مغضوب «زمین-مادر» (و یا به قول ادگار مورن «زمین-وطن») شده است و شاید هم مضحکه حیوان زبان بسته و البته اگر باز همین‌جا هم پای انسان و یا دست او در میان و در کار نبوده باشد. ویروس تاجدار، صرف نظر از این که ملیت‌اش چیست، خوش سفر است و سیاس و هزار چهره. برای این که دستش برای علم رو نشود چپ می‌زند و راست؛ گاه با سر و صدا می‌آید گاه بی‌نشانه و بی‌علامت؛ با سرما آمده و معلوم نیست با گرما برود؛ هیچ روشن نیست که از رطوبت خوشش می‌آید یا از خشکی. همه جای جهان سرک کشیده و آمده تا بیخ گوش تو، درست پشت در خانه‌ات. خودش را می‌چسباند به کفش‌هایت، به دستانت، به لباس‌هایت، به غذایت تا راهی باز کند به حریمت، به درون، به حیاتت تا این «من اجتماعی» را مجبور کند به کشیدن مدام خط قرمز. مثل این است که آمده و یا اصلاً ساخته شده تا همین بشریت بی‌مرز را وادار به کشیدن مرز کند؛ وادار سازد به عقب نشینی، بکند زندانی همان چهار دیواری‌هایی که خودش ساخته و دلخوش به همان مجازی که تا اطلاع ثانوی شده است آلترناتیوی برای جهان آن سوی پنجره. بین ما و سه ماه پیش هزاران زندگی است که از میان رفته و مرده‌های زیادی هست و نمی‌شود نوشت بدون توضیح درباره این تجربه هنوز زنده ماندن. نمی‌شود بعد از دو سه ماه نوشت، بدون به رو آوردن حادثه. این بار فقط ما نبوده‌ایم که می‌مرده‌ایم. مردن تجربه جهان‌شمول مشترک بوده است.

خویش تنها-خویش متهم

هنوز زنده ماندن در وضعیت کرونایی رابطه انسان را با «زمان»، «مکان» و «دیگری» دستخوش بحران کرده است. دشمنی ویروس با انسان باشد یا محصول خطای انسانی، با عذرخواهی حل شود و یا بسیج دانش بشری برای رفتن به جنگ این خانمان برانداز، خویش را محکوم ساخت به سه وضعیت: زمان منتظر، مکان محدود و دیگری غایب.

تجربه «مردن در راه» ناگهان رابطه ما را با زمان در هم ریخته است. نه فرصت آن داریم که به دیروز ببندیشیم و نه می‌دانیم این قبابی ژنده امید را بر دوش کی ببندازیم؟ دین؟ انسان؟

علم؟ زمان کرونايي، زمانی است معلق؛ از خیلی کوتاه تا خیلی کش آمده و بلند. زمانی که می‌تواند خیلی زود با مرگی سریع به پایان برسد و در عین حال پایان روشنی ندارد. ما فعلاً وسط حشر تاریخ زندگی خود هستیم و نمی‌دانیم فردا چگونه سر خواهد زد؟ پرسش «تا کی؟» را هنوز هم کسی نمی‌تواند پاسخ دهد. چرا که نه هنوز دچار نوستالژی شده و نه دستخوش امید. برای این دو هنوز خیلی زود است. دیروز نزدیک‌تر از آن است که بدل شود به نوستالژی و به وعده‌های فردا نمی‌شود با دستان خالی امید بست. امید یا باید مبتنی باشد بر دین و وعده‌هایش، یا انسان و علمش. این روزها از هر خطه‌ای صدایی علیه این همه بلند است. بستگی دارد در کدام نقطه جهان نشسته‌ای. دین برای ویروس درمانی ندارد و در این لحظات انتظار فقط می‌تواند از توکل سخن بگوید و یا وعده جاودانگی پس از مرگ. پاسخ‌اش، پاسخی است فردی و قادر به ایجاد مصونیت جمعی نیست. علم هم که متخصص پاسخ‌های دنیوی و قاطع است به قول آن دختر «کولی» در اپرای کارمن، «شاید دیروز می‌دانسته، شاید فردا بداند. اما مسلم آن است که امروز هنوز نمی‌داند»^۱. نیازمند اطلاعات بیشتر است، آزمون و خطاست، لابراتوار است و در برابر این هجوم بی‌امان مرگبار ویروس فرصتی برای این همه نیست. علم آمد و وعده‌های دینی وعده‌هایی شدند «نمی‌دانمی» بی آن که مبتنی باشند بر امر انضمامی، تجربی و میدانی. اما علم خود هنوز در وضعیت بلاتکلیف است و نمی‌تواند وعده قاطع بدهد. انسان نیز متهم است و شرم‌نده و بار فاجعه بر دوشش افتاده. در خلق ویروس هم که متهم نباشد در مدیریت پر خطای زمان و مکان و سرمایه متهم است. جهان سنتی متهم است به باورهای خرافی، جهان سرمایه داری متهم است به ساخت‌وساز نظام‌هایی که به وقت بحران ناتوانی خود را در حمایت آحادش نشان داد. دست به دست شدن میان محتومیت مرگ و امیدهایی که هر روز صبح سپرده می‌شود به معجزه، به دارو، به آفتاب، به رطوبت، به گروه خونی... و آخر شب با دستان خالی برگشتن و منتظر ماندن؛ امید به معجزه، ترس از مرگ، استیصال و ملال. زمان کرونايي همین است: توقف بر روی لحظه معلق. زمان پر از شاید و نکند و از کجا معلوم؛ «شاید» یعنی زمان سر و ته ندارد، شبیه زمان شیعه. زمان آستن: شاید این جمعه شاید خیلی بعد. تعلیق در نتیجه اضطراب. فرقی در این است که این بار انتظار را باید تنهایی کشید، هیچ مناسکی در کار نیست. آزمون است و خطا. شاید بمیرم شاید نمیرم؛ «شاید»ی که رابطه مرا با زمان درهم می‌ریزد. ممکن است فرصت زیادی نداشته باشم باید بر روی اکنون آستن ایستاد و شروع کرد به ابداع. هیچ راهی به جز کاویدن همین لحظه‌ای که می‌تواند موقتی باشد نمانده است.

مکان نیز در عصر کرونا عبارت است از مرزهای پیاپی. یکی پس از دیگری سر در پی تو دارند تا رانده شوی به خانه. بروی به زیر سقف. زیر سقف هم باز دنیایی را به مناطق رنگارنگ تقسیم کرده است: قرمز، زرد، سبز... خانه می‌شود تمامی جهان تو، قلمرویی که تنها ساکنش تویی.

آن دیگری که از آن اعاده حیثیت شده بود باز بدل به تهدید شده است؛ تبدیل شده به «جهنم». باید به هر طریقی از شکل‌گیری زنجیره انسانی جلوگیری کرد. دیگر نه از خاطره و امید، نه از سفر و نه از دوست نمی‌تواند کمک بگیرد. مجبور شده است به وضعیت استثنایی؛ به چشم در چشم شدن با خویشتن.

این خویشتنی که «من» نیست طی این مدت جلوه‌های گوناگونی داشته است

لحظه‌اندیوید و آلیستی: ابداع امر روزمره (de Certeau, 1998)^۲

«می‌فهمید؟ من مجبور بودم بیش از پیش به لذت‌های کوچک و تقریباً نامرئی، لذت‌های جانبی، متوسل شوم... هیچ تصویری ندارید که با این جزئیات کوچک تا کجا بی‌انتها می‌شویم، غیر قابل‌باور است که تا کجا بزرگ می‌شویم.»

ویتولد گومبروویچ

نه طبیعت راهنما می‌دهد و نه عمومی مانده که حسرت عرصه‌اش بر دل‌مان بنشیند. برای اولین بار است که اولویت با «خود» است همین خودی که شده تهدیدی برای دیگری؛ همین دیگری‌ای که شده است تهدیدی برای من.

در آغاز همه چیز حول و حوش همین «من» شکل گرفته است. بیرون به تو مربوط نیست و پس از سال‌ها فرار از خود دیگر محکوم به مواجهه با آن هستی. اجتماعیت این «من» به تعلیق درآمده و از من شهروند می‌خواهند بنشینند در خانه و بخزد زیر سقف و تا ممکن است بیرون نیاید. جهان پس از کرونا دور است و از من برای بشریت کاری ساخته نیست. از من خواسته می‌شود فاصله‌ها را نگه دارم تا مبادا زنجیره انسانی شکل بگیرد. دیگر تا اطلاع ثانوی نه صله رحم انسانی است، نه سر زدن به دوستی که سال‌ها در حبس بوده است. عید دیدنی کردی یا نه اهمیتی ندارد. اگر به بیمارستان که لحظات پایانی‌اش را در بستر می‌گذراند سر نزدی خطا نیست. با دو تماس و یک پیام همدردی می‌توانی سر و تهش را هم بیاوری. فعلاً زنده مانده‌ام و دیگر از زنده‌ها می‌ترسم. به مجاز عادت کرده‌ام و هی نکنند-نکنند که بازگشت به خیابان چگونه خواهد بود. البته که این «خزیدن در خویش و بریدن از غیر» لوکسی است که همگان نمی‌توانند داشته باشند.

اگر به همین زندگی کوچک به چشم خریداری نگاه کنی خود یک کشف و شهود بی‌پایان است. امر روزمره در عصر کرونا زیست موقعیت‌های مکرر نیست بلکه به تعبیر «میشل دو سرتو» ابداع مدام است وقتی که مجبوری معنای زندگی را در جابه‌جا شدن در یک وجب‌جا دریابی. جا به جا شدن در مکان محدود خلاقیت‌های جدیدی را ممکن می‌گرداند. چه اتاق به اتاق به دنبال آفتاب باشی و چه تاریخچه زندگی‌ت را از لابلای «کلمات و اشیاء» فرابخوانی. نگاه کردن به خود به مثابه موضوع تاریخی. هر روز کشف تازه‌ای؛ هر روز بر ملاشدن گوشه‌ای از ماجرای زندگی که در هزار توی طاقچه‌ها و پرونده‌ها خاک می‌خورند و فراموش شده‌اند. یک خانه تکانی بزرگ: فراخواندن، به یاد آوردن، تصفیه کردن بر اساس شاخصی به نام کرونا (مرگ ناگهانی ممکن) و... فعال کردن تخیل در شرایط ناممکن از برکات قرنطینه است. شاید تا چند روز دیگر نباشم و دغدغه‌ی آن دارم که از من چه چیز به ثبت خواهد رسید؟ وسط حشر تاریخ زندگی‌ام قرار دارم. رتق و فتق می‌کنم تا فردا برسد. می‌گویند جور دیگری سر خواهد زد و من دلخوش لاس زدن با تاریخ زندگی‌ام هستم و اکنونی که با حذف دیگری، ملال و اضطراب می‌گذرد.

لحظه ناسیونالیستی: بازگشت مرزها

با این همه این خویش «من گرا»ی معلق و گیر کرده میان یک سری تناقضات از جایی به بعد نیازمند بازسازی یک تعلق شد. در ایام کرونایی گویا نوعی کلبی گرایی ملی سر برداشت که هل می دهد به مقایسه «خود» با «غریبه و این بین الملل کرونا بود که امکان قیاس را فراهم می سازد: «من بهترم یا تو؟ تو چند تا؟» کرونا دست دولت ها و ملت ها را رو کرده است و برای مچ گیری، افشاگری، خود-برترپنداری... بی نظیر است. چه هنگامی که قرار است عملکرد دولت ها با هم مقایسه شود و چه زمانی که سخن از ملت ها است: نظم دارند یا نه؟ همبستگی نشان می دهند یا خیر؟ پشت کهن سالان را خالی کرده اند یا نه؟ با اقشار آسیب دیده چه می کنند؟ با به حاشیه رانده شدگان؟ با انسان و کرامتش؟ با... همین که می دانی در این هراس و نومیدی و استیصال و ناتوانی تنها متهم نیستی و پای همه در میان است گویا از رنج ابتلا می کاهد.

لحظه انترناسیونالیستی: بشر بی مرز

وقتی پای مرگ در کار باشد دیگر چه فرقی می کند در کدام جغرافیا قرار گرفته ای؟ در دو قدمی مدیترانه هستی یا در چند قدمی کویر؟ همه می میرند: غربی - شرقی؛ توسعه یافته - در حال توسعه؛ شمال و جنوب و علی رغم مرزهای سر برداشته اولیه، مجبوری با این بشریت بی مرز اعلام همبستگی کنی و مقاومت های هر یک را برای زنده ماندن به اشتراک بگذاری تا معلوم شود در برابر انترناسیونال و ویروس نوع بشر چه شبیه رفتار می کند (ترس؟ استیصال، خودخواهی، همبستگی..) اگر «ما نشویم، تنهاایم» و ویروس (اگر گناهکار باشد) به هر ترتیبی خود را به تو خواهد رساند. بی گناه هم باشد- کور و بی صدا زندگی اش را می کند و جان تو در خطر است. از آن هیستری اولیه خبری نیست. باید تن داد و شکل

آیا تجربه جمعی و مشترک یک

فاجعه، ما را به هم نزدیک خواهد کرد؟ آیا فرهنگ همبستگی اجتماعی و حس هم یاری و هم نوایی درهم شکسته ی ما از کرونا لطمه بیشتری نیز خواهد خورد یا بر اثر آن فرصت تجدید قوایی پیدا خواهد کرد؟

هنوز زنده ماندن در وضعیت

کرونایی رابطه انسان را با «زمان»، «مکان» و «دیگری» دستخوش بحران کرده است. دشمنی و ویروس با انسان باشد یا محصول خطای انسانی، با عذرخواهی حل شود و یا بسیج دانش بشری برای رفتن به جنگ این خانمان برانداز، خویش را محکوم ساخت به سه وضعیت: زمان منتظر، مکان محدود و دیگری غایب.

بین ما و سه ماه پیش هزاران

زندگی است که از میان رفته و مرده های زیادی هست و نمی شود نوشت بدون توضیح درباره این تجربه ی هنوز زنده ماندن. نمی شود بعد از دو سه ماه نوشت، بدون به رو آوردن حادثه. این بار فقط ما نبوده ایم که می مرده ایم. مردن، تجربه جهان شمول مشترک بوده است.

داد به اشکال جدید همبستگی. با کشیدن مرز دیگر نمی‌شود مصون ماند. آنچه مایه مباحثات بشر امروز بوده است را نمی‌شود خطر نامید. خط کشیدن است بر روی همه دستاوردهای بشری در برابر طبیعت؛ طبیعتی که هنوز که هنوز است معلوم نیست کور است یا آزاد؟ خوب است که دیگر خدا، تلقی نمی‌شود یا بد است که تحت انقیاد انسان است هم‌چون مالک، هم‌چون ارباب؟

از طبیعت گذشته، انسان اگر در برابر این انترناسیونال ویروس بین المللی نیندیشد و بی‌دیگری راه نجات بخواهد مردنش حتمی است. پس: «آحاد نوع بشر! متحد شوید».

با این همه در این نوع متحد شدن‌ها همیشه چیز مشکوکی وجود دارد. همبستگی در جهانی که امکانات و سرمایه عادلانه توزیع نشده اصلاً معلوم نیست به نفع کدام اقلیت و به ضرر کدام اکثریت تمام خواهد شد.

لحظه انقلابی: خویش در برابر من

«اگر انسان در تنهایی خود تغییر نکند هیچ چیز ممکن نیست.»

مارگریت دوراس^۳

کرونا تجربه در هم ریختگی ربط انسان با زمان، مکان و دیگری اگر باشد شرایط امکان خلق دوباره نسبت‌های آلترناتیو نیز هست. او بود که نشان داد خویشتن تا کجا زمان‌زده، مکان‌مند و دیگری‌زده است. او بود که بر ملا کرد بضاعت‌های محدود این خویشتن شکننده و پر مدعا را که قرار بود «هم‌چون ارباب طبیعت» باشد و خود را مالک آن دانست.

آسیب‌پذیری این خویشتن لااقل پنجاه سال است که در غرب و شرق و هر جا به دلیلی موضوع بوده است. در همین ده سال اخیر کتاب‌هایی چون «غریبه‌ای به نام من» (کریستوا) «خسته از خود بودن» (ارتربرگ)، «ابداع خویشتن» (کوفمن) و... از آن سخن گفته‌اند و انداز داده‌اند. چه خسته از این خود خودبنیاد و ادعای اربابی بوده باشد و چه ملول از خویشتن سنت زده و گرفتار در هزارتوی تاریخ خود و طبیعت خشن و کور. عصر کرونا هم که سر نمی‌زد روشن بود که انسان خسته از خویش بودن معطوف به انسان مدرنی است که از تنهایی، خودکفایی و اقتدار خود به تنگ آمده. ترس از دیگری را نیز در این سو آن بر می‌توان دید: سر زدن ناسیونالیسم‌های رنگارنگ در کشورهای غربی باشد و سر برداشتن انواع جریانات هویت‌گرا در خاورمیانه. برای یکی خارجی، ابرقدرتی است که می‌خواهد سبک زندگی مرا عوض کند و... برای دیگری هم همین‌طور است. در نتیجه دغدغه خویشتن‌پرسی است هم اجتماعی و هم اگزیتانسیل: هم ترس از غریبه و هم خسته از خود.

سوژه خویشتن در عین حال موضوع ما ایرانی‌ها هم هست از دهه چهل. کتاب‌های «غربزدگی»، «آنچه خود داشت»، باستان‌گرایی‌های رنگارنگ و به تعبیر شریعتی: «بارگشت به خیش»، گذشته را سوژه دکوراتیو کردن، آلترناتیو سازی برای ایرانی-اسلامی بودن مان و... دغدغه خویش به معنای جغرافیایی- فرهنگی دغدغه‌ای است که همیشه با آن روبرو بوده‌ایم. شریعتی کسی است که در میانه ایام دهه پنجاه، در زمانه‌ای که بحث خویشتن به راه افتاده است از «کدام خویشتن» سخن می‌گوید. خویشتن اسلامی؟ ایرانی؟... و این یعنی

پرسش از تاریخیت ما. در عین حال شریعتی از خود-ساختنی می‌گوید که با «نه گفتن» به خویش دیروزی آغاز می‌شود. خویش پریروزی نیز. تاریخ! همانی که فکر می‌کنیم از دستش داده‌ایم و کافی است به دستش بیاوریم. علیه آن نیز باید عصیان کرد. تجدید نظر کرد. تاریخ هم زندان است و هم سرمایه. این خویش وقتی ساخته می‌شود که علیه تاریخ خودش بایستد. دوم: طبیعت. سوم: جامعه و چهارم: خویشتن. خویش شریعتی خویشی است که هم باید به یاد آوریم و هم علیه‌اش بشوریم. ابداع است. خود را از نو ساختن هم هست و البته خویشتنی که در دو جا سر بر می‌دارد: «سلول زندان و بستر مرگ»؛ جایی که دیگر هیچ کمکی نداریم. خویشتن در عصر کرونا بی از همین جنس است: در یک لحظه معلق، هیچ کس نمی‌تواند به کمک بیاید و ممکن است لحظه پایانی باشد. ما با آن خویشتن است که روبرو می‌شویم. چه اسمش خویش‌یابی باشد و چه خویش‌سازی. جذابیت تجربه کرونا بی همین است که نه تنها «خویش‌یابی» است که مهمتر از آن خویش‌سازی از الزامات بقاء در آن ایام است. مگر نه این که متهم شماره یک امروز انسان است و رابطه‌اش با طبیعت، با زمان، با دیگری با خود به پرسش گرفته شده است؟

همه انداز دادند که در این ایام کرونا بی شکنندگی سیستم‌های سیاسی، اقتصادی، اخلاقی، فرهنگی رو خواهد شد. آمار طلاق باشد، خشونت خانوادگی، خشونت علیه کودکان، به خودآنها دگی پیرترها، حاشیه نشینان، بیکاران و... از نشانه‌های آن بود. گفتند این محصول خرابکاری انسان است علیه طبیعت. این خویش متهم شد و شرم‌نده: تنها، معلق، بی تکیه گاه عاطفی، بی دیگری، بی... هنوز هم بحث بر سر این است که این ویروس، طبیعی است و یا لابروآتوری؟ کرونا خویشتن را در لحظه حد قرار داد؛ همانی که شریعتی در کتاب هبوط از آن سخن می‌گوید: "هیچ کس در کنارم، هیچ کس در برابرم، هیچ کس بالای سرم..." (شریعتی، مجموعه آثار ۱۳، ۱۳۹۲: ۱۸۶) و البته در وضعیت «ابداع» رادیکال و یا همانی که دوراس می‌گوید: وضعیت انقلابی. این خویش انقلابی است که باید در همه نسبت‌ها - با زمان معلق، مکان محدود و غیبت دیگری - تجدید نظر کند.

کرونا ما را همگی دستخوش زمانی کرده است که در گذشته مخصوص پیرترها، بازنشستگان و بیکاران بود و ما مجبوریم از این زمان کش آمده پر انتظار و منفعل امکان بسازیم. مارگریت دوراس می‌گوید: "تا در من انقلابی رخ ندهد خویشتنی سر نخواهد زد. همه انقلابات دیگر قلابی است" (Duras, 1969). بی تردید این وضعیت زمینه ساز انقلابی است در «من» به آن امید که از آن خویشتن دیگری بیرون بیاید.

فعلا محکومیم که از لحظات استثنایی روزمرگی بسازیم. این شانس را همیشه نخواهیم داشت. این یک لحظه انقلابی است؛ لحظه‌ای که با تخریب خود پیشینی آغاز می‌شود تا خویشی سر بزند که دیگر من نیست و این همه به یمن تجربه مرگ جمعی و نیز به دلیل در هم ریختن نسبت‌ها. فرصتی برای این که تخیل فسرده ما هم به بضاعت‌های خود پی ببرد و هم به ناتوانی‌هایش. این که چقدر می‌توانیم بی کمک دیگری، بی امید به فردا و بی تکیه به خاطره پیش برویم؛ تا کجا می‌توانیم خالق اشکال جدید همبستگی و مناسبات جدید اجتماعی باشیم؟ اندیشیدن به همان دیگری‌ای که در عین حال خطر است.

انسان اگرچه در برابر طبیعت متهم است اما انسان اجتناب ناپذیر نیز هست. زیبایی انسان در همین است: چه ترسیده باشد، چه متواضع شده باشد این او است که می‌تواند در باره مرگش بیندیشد. پاسکال راست می‌گوید: "انسان حتی وقتی که دارد توسط جهان له می‌شود باز هم شریف‌تر از او است برای این که می‌داند که دارد می‌میرد و می‌داند که جهان برتر از او است" (Pascal, 1950: 1156-1157).

فحش دادن به انسان به این امید که طبیعت از سر تقصیرات این موجودی که قرار بود مهمان‌اش باشد و نه ارباب آن بگذرد بی‌فایده است. حتی اگر طبیعت قوی‌تر از انسان روانشناس باشد. راست می‌گوید آندره کنت اسپونویل: ما دیگر ارباب و مالک طبیعت نیستیم بلکه نگهبان و خادم امر زنده هستیم. طبیعت شرایط ما، سرمنشاء ما و همانی است که به ما زندگی و هستی بخشیده است. طبیعت سرمنشاء ما و محل سکونت ما است. طبیعت خدا نیست بنابراین لازم نیست ستایشش کنیم اما به همین دلیل لازم است که بشناسیمش، به او احترام بگذاریم حفظش کنیم و دوستش داشته باشیم (Comte-Sponville, 1996).

پی‌نوشت:

- ۱ - اپرای کارمن، اثری از موسیقی‌آدان فرانسوی-ژرژ بیزه Opera de Carmen-George Bizet
- ۲ - میشل دو سر تو (۱۹۲۵ تا ۱۹۸۶)، مورخ، روانشناس و متخصص علوم اجتماعی فرانسوی
- ۳ - مارگریت دوراس (۱۹۱۴ تا ۱۹۹۶)، داستان نویس، نمایشنامه نویس، فیلم‌نامه نویس، مقاله نویس و فیلمساز تجربی اهل فرانسه

منابع:

- شریعتی مزینانی، علی (۱۳۹۲)، هبوط در کویر، مجموعه آثار ۱۳. تهران: چاپخش
- Blaise Pascal, «Pensées», in Oeuvres complètes, Paris, Gallimard, 1950, Coll. «Bibliothèque de la Pléiade»
- Comte-Sponville, Andre (1996) Impromptus. Paris: Presses Universitaires de France
- de Certeau, Michel (1998) Invention du Quotidien. Paris: Gallimard Education
- Duras, Marguerite (1969): détruire, pour mieux reconstruire available in <https://www.youtube.com/watch?v=KBum9zj-9p8&feature=youtu.be>
- Pascal, Blaise (1976), Pensées, (1660), Gallimard. Pléiade. 1976. pp.1156-1157

کرونا، پیام آور بازگشت به اجتماع

نابرابری و مخاطرات بیشتر «جامعه‌ی در ریسک» برای فقرا



علی دینی ترکمانی*

اشاره

کرونا موقعیت بی‌سابقه‌ای را در جهان بوجود آورده است. جهان، تجربه‌ی درگیر شدن در بیماری‌های واگیرداری چون طاعون و وبا و حتی در سال‌های اخیرتر سارس، ابولا، مرس و آنفلونزای خوکی را داشته است. ولی این موارد ابعاد جهانی کرونا را نداشته‌اند. کرونا، مصداقی برجسته از آن چیزی است که نظریه پرداز برجسته‌ی آلمانی، اولریش بک، «جامعه‌ی در ریسک» می‌نامد. آیا این موقعیت جدید جهانی که همراه با عمیق‌ترین رکود جهانی و فراگیرترین دلهره‌ی جهانی است، دلالت‌های مهمی در عرصه‌ی نظریه‌پردازی اقتصاد سیاسی و ساماندهی نظام اقتصادی و اجتماعی در مبارزه‌ی با فقر دارد؟

* عضو هیئت علمی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی

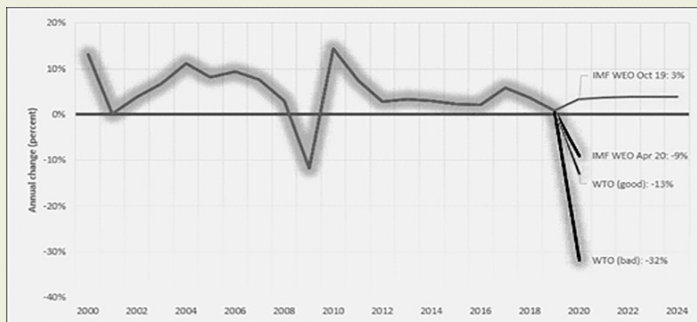
مقدمه

این مقاله با استفاده از روش تحلیلی توصیفی، در پاسخ به این پرسش، از پنج قسمت تشکیل شده است. در قسمت اول، در مقام مقدمه، طرح پرسش را دربر می‌گیرد؛ در قسمت دوم، به کرونا به مثابه‌ی مصداقی قوی از مفهوم و نظریه‌ی «جامعه در ریسک» و همین‌طور، مصداقی قوی از رویکرد هستی‌شناسانه‌ی اجتماع‌گرا پرداخته می‌شود؛ در قسمت سوم، کرونا به مثابه‌ی مصداق تاریخی مهمی در تأیید نظریه عدالت راولز طرح می‌شود؛ در قسمت چهارم، دموکراتیزه شدن نظام تولید و توزیع ثروت و درآمد، به مثابه‌ی مهم‌ترین راه کار برای مبارزه‌ی با فقر و مواجهه‌ی مطلوب با مخاطرات جامعه‌ی در ریسک به بحث گذاشته می‌شود که شامل دو قسمت است: بحث عام جهانی و بحث خاص در مورد ایران که بر ضرورت توجه جدی به تأمین پیش شرط سیاسی دموکراتیزه کردن نظام تولید و توزیع، یعنی رهایی از «تودرتویی نهادی» مبتنی بر سنت‌گرایی تجدد ستیز، تأکید دارد. قسمت پایانی، خلاصه و نتیجه را شامل می‌شود.

طرح پرسش

از زمانی که چین در دی‌ماه سال گذشته ظهور بیماری ناشی از ویروس کوید، کرونا را اعلام کرد تاکنون (۲۱ خرداد ۱۳۹۹) در کل جهان ۷۳۳۶۲۷۲ نفر بیمار و ۴۱۴۰۲۳ نفر، با فرض صحت آمار ارائه شده کشورها، فوت شده‌اند (www.worldometers.info). میزان سرایت بسیار بالای این ویروس و درصد بالای فوت ناشی از آن، چنان‌چه می‌دانیم، موجب اتخاذ سیاست‌های کنترلی شدید، از منع ورود و خروج مسافران تا قرنطینه‌سازی عمومی، و در زمان‌هایی بازگشت به نوعی درون‌گرایی مرکانتلیستی شده است. توقف رشته فعالیت‌های گردشگری و حلقه‌های مرتبط به آن و بعد اعمال سیاست قرنطینه‌سازی عمومی، موجب تعطیل شدن زنجیره‌های تولید و تأمین مختلف مرتبط به هم، و بروز بی‌سابقه‌ترین رکود در اقتصاد جهانی شده است. در حالی که صندوق بین‌المللی پول، اکتبر ۲۰۱۹ (آبان ۱۳۹۸)، پیش‌بینی رشد اقتصادی ۳ درصد را برای سال ۲۰۲۰ داشت، در آوریل ۲۰۲۰ (فروردین ۱۳۹۹)، آن را به منفی ۹ درصد تغییر داد. پیش‌بینی خوش‌بینانه سازمان تجارت جهانی منفی ۱۳ درصد و پیش‌بینی بدبینانه این سازمان منفی ۳۲ درصد است (یونیدو، ۲۰۲۰)؛ پدیده‌ای که از زوایای مختلف پرسش‌های مهمی را به میان می‌کشد که از دیدگاه‌های مختلف قابل بحث و گفت‌وگوست (ژیتک، ۱۳۹۹: ۲۰۲۰؛ پکیتی، ۲۰۲۰).

نمودار ۱. تأثیر کرونا بر میزان رشد اقتصاد جهان:



منبع: یونیدو، ۲۰۲۰

در این مطلب، سعی می‌کنم با توجه به این موقعیت بی‌نظیر تاریخی جهانی، چند پرسش را طرح کنم و به سهم خود پاسخی به آنها بدهم. اول این که، آیا این وضع جهانی می‌تواند دلالت‌های مهمی در عرصه‌ی نظریه‌پردازی اقتصادی - اجتماعی داشته باشد؟ دوم این که در چنین موقعیتی آیا آسیب‌پذیرتر بودن فقرا به معنای توجه جدی به پروژه‌ی مساوات‌گرایی اجتماعی است؟ سوم این که، اگر پاسخ پرسش دوم مثبت است، راه‌کار اساسی پیشبرد پروژه مساوات‌گرایی اجتماعی، به‌خصوص در متن جامعه‌ی ایران چیست؟

دلالت‌های کرونا: جامعه‌ی در ریسک و هستی‌شناسی اجتماع‌گرا

۱. جامعه‌ی در ریسک

واقعیت امر این است که کرونا هم‌چون شبی هولناک و وحشت‌آفرین به طرز ناگهانی بر فراز جهان ظاهر شد و در آنی همه جا را فرا گرفت. جامعه‌ی جهانی با بیماری‌های واگیردار کشنده، پیش از این، بارها برخورد داشته است، ولی ابعاد آنها این‌گونه فراگیر نبوده است. این فراگیری دال بر وضع نوین تاریخی است که جامعه‌شناس برجسته آلمانی، اولریش بک، «جامعه‌ی در ریسک» می‌نامد و آن را در کتابی به همین نام به بحث می‌گذارد (بک، ۱۳۸۶). کتابی که از قضا انتشارش در سال ۱۹۸۶ مصادف شد با حادثه‌ی انفجار نیروگاه هسته‌ای چرنوبیل شوروی. اهمیت این حادثه و نگرانی جهانی مرتبط با آن، مهر تأییدی بود بر این بحث. از آن زمان تاکنون، حوادث مهم دیگری از جمله زلزله فوکوشیما و انفجار نیروگاه هسته‌ای آن، یخ شدن آب‌های قطبی و بالا آمدن آب دریاها، گرم شدن زمین و از بین رفتن برخی از گونه‌های حیوانی و گیاهی، پاره شدن لایه اوزون و در خطر قرار گرفتن اتمسفر زمین، و ظهور ویروس‌هایی چون سارس، ابولا، مرس و آنفلونزای خوک رخ داده که هر کدام مهر تأییدهای دیگری هستند بر نظریه وی اما، شاید هیچ کدام از این موارد، با کرونا، قابل قیاس نباشند. پرواز شب ترسناک کرونا بر فراز بام جهان، و نگرانی هم‌زمان جهانی از ابتلا و مرگ،

مصادق قوی‌تری است بر نظریه‌ی وی.

بک، تحولات اجتماعی و اقتصادی چند سال اخیر مدرن را به دو دوره تقسیم می‌کند. اول، دوره‌ی مدرنیته کلاسیک که پیشبرد فرآیند صنعتی‌شدن، همراه با احساس خطر درباره‌ی مسائلی چون قحطی و گرسنگی و حوادث طبیعی است. در این دوره، جامعه‌ی انسانی با دستیابی به ابزار علم و تخصص (تکامل فناوری)، توانست تا حد زیادی بر نگرانی‌های مالتوسی غلبه کند. دوم، دوره‌ی تعمیق مدرنیته است که به سال‌های بعد از جنگ جهانی و به‌خصوص دهه‌ی ۱۹۸۰ به بعد مربوط می‌شود که با ظهور فناوری اطلاعات و ارتباطات، جوامع و اقتصادها در هم تنیده شدند؛ مرزها و فاصله‌ها کمرنگ شدند و تلاش انسان برای دخالت هر چه بیشتر در طبیعت و زیست‌محیط افزایش یافت. در این دوره، علم و تخصص، کارکردی دوگانه پیدا کرده است. از سویی، هم‌چون دوره‌ی اول، در خدمت انسان است و از سوی دیگر، بالای جان انسان شده است. انواع و اقسام تغییرات ژنتیک در مواد غذایی و حیوانات، به همراه تلاش برای حداکثر کردن رشد اقتصادی و رفاه اجتماعی

اقتشار فرودستی که درآمدشان از طریق خرده‌فروشی و دستفروشی و ارائه خدمات خانگی و مسافرکشی و کارگری ساختمان و نظایر آن در بخش غیررسمی تأمین می‌شود، گزینه‌ای جز تأمین درآمد، ولو به بهای تن دادن به آلودگی و ویروس ندارند. در سوی دیگر، با اشاعه‌ی ویروس، سلامت دیگران هم به خطر می‌افتد. بنابراین، تنها راه برای پیشگیری از تن به خطر دادن این اقتشار و تکثیر تهدید، تأمین نیازهای آنان است.

کشور سوئیس، طرح پرداخت یارانه همگانی ۲۵۵۵ دلاری به هر فردی به رأی عمومی گذاشته و رد شد (بی‌بی‌سی، ۲۰۱۶). مخالفان این طرح دلیل عدم موافقت خود را تأثیر مثبت این سیاست بر افزایش مصرف و تأثیر منفی افزایش مصرف بر زیست محیط انسانی اعلام کردند.

و نیل به «جامعه‌ی مصرف انبوه» روستویی، ناامن‌تر شدن جامعه‌ی انسانی و افزایش ریسک نظام‌مند و فراگیر را در پی داشته است. ریسکی که به مکان جغرافیایی خاصی و به زمان مشخصی محدود نمی‌شود. در هر لحظه و در هر کجا در کمین است تا روان‌ها را قبضه کند و جان‌ها را بگیرد.

این وضع، نمایانگر موقعیت پارادوکسیکال هستی جاری است. پارادوکسی که مارکس در زمانه‌ی خود بسیار خوب بیان کرده بود و امروزه روز مصادق قوی‌تری پیدا کرده است. پیشرفت‌های شگفت‌انگیز فناوریانه در سویی و تهدید حیات آدمی توسط نیروهای مادی چون کرونا در سوی دیگر:

"از يك سو، نیروهای صنعتی و علمی سترگی، پا به عرصه‌ی حیات نهاده‌اند که هیچ يك از ادوار تاریخ بشری آنها را به خواب هم ندیده بود. از سوی دیگر، علائمی از زوال به چشم

می‌خورد که خوفناک‌ترین مفاسد دوره‌ی متأخر امپراتوری روم در برابرش ناچیز می‌نماید. در روزگار ما همه چیز به ظاهر آبستن ضد خویش است. ماشین آلات از قدرت شگفت‌آور کوتاه کردن و شمر ثمر ساختن کار بشری بهره‌مندند، و ما شاهد گرسنگی مردمان و استفاده مفراط از ماشین‌آلاتیم. منابع بادآورده‌ی ثروت، با ترفندی جادویی، به منابع فقر بدل می‌شوند. پیروزی‌های هنر ظاهراً به قیمت از دست رفتن شخصیت به دست می‌آیند. چنین به نظر می‌رسد که درست همپای سروری نوع بشر بر طبیعت، آدمی اسیر دیگران یا اسیر رسوایی و فضاخت خویش می‌شود. حتی پرتو ناب نور علم نیز ظاهراً ناتوان از درخشش است، مگر در پس زمینه‌ی سیاه جهل. ظاهراً نتیجه و ثمره‌ی کل پیشرفت و اختراعات ما، اعطای حیات فکری به نیروهای مادی و تنزل حیات انسانی به نیروی مادی است" (برمن، ۱۳۸۳: ۲۰).

شبح جهانی و جامعه‌ی در ریسک، در اصل، بیان‌هایی دیگر از "دهکده‌ی کوچک جهانی" و "نظام اقتصاد جهانی" است که با دو دیدگاه متعارف و دگراندیش مطرح شده‌اند. اولی با نگاهی مثبت و با غفلت از تناقض‌های این نظام، از درهم تنیده شدن اقتصادها و جوامع و حتی برچیده شدن مرزها در برابر حرکت سرمایه و کالاها استقبال می‌کند. دومی، با توجه به منطق انباشت سرمایه، بر دینامیزم درون‌زاد این نظام، یعنی انتقال مازاد از پیرامون به مرکز و ضرورت گریزناپذیر در هم تنیده شدن هر چه بیشتر کل جهان به یکدیگر و تشکیل کلیتی واحد در مسیری پارادوکسیکال، تأکید دارد. صرف نظر از جهت‌گیری‌های نظری، در هر حال، در این که جهان به‌شدت به هم پیوسته است و به تعبیر نظریه پردازانی چون هاروی، زمان و مکان چنان فشرده شده‌اند که اتفاقی در جایی از جهان، در لحظه، کل جهان را می‌تواند درگیر کند، تردیدی نیست (هاروی، ۱۳۸۶).

تعبیری از این جهان در هم تنیده‌ی همراه با موقعیت پارادوکسیکالش را می‌توان در فیلم "بابل" (۲۰۰۶) به کارگردانی الخاندرو گونزالس به خوبی دید. در این فیلم سه قصه در کنار هم و در سیری دایره‌وار طرح می‌شوند. در اولی، یکی از سرنشینان اتوبوسی که حامل گردشگران آمریکایی در بابل قدیم است، با گلوله‌ی رها شده از اسلحه‌ی در دست دو پسر بازیگوش، مجروح می‌شود. هم قطاران، زن تیرخورده و همسرش را تنها می‌گذارند و می‌روند. در قصه‌ی دوم، پرستاری مکزیکی که از فرزندان این زوج نگهداری می‌کند برای مراسم عروسی اقوامش به مکزیک می‌رود و دو فرزند این زوج را نیز همراه می‌برد. آنها به هنگام بازگشت به آمریکا در طوفانی شدید گرفتار می‌شوند و امدادرسی در کار نیست. در قصه‌ی سوم، دختر نوجوانی که کر و لال هست، در تلاش برای پیدا کردن دوست پسری است اما کسی به او توجهی نمی‌کند. در سکانس‌های فیلم معلوم می‌شود که اسلحه در دست آن دو پسر بازیگوش متعلق به پدر این دختر بوده که در جنگی مفقود شده است. این فیلم تنهایی انسان در دهکده‌ی کوچک جهانی را به خوبی به تصویر کشیده است. همین‌طور، آسیب‌پذیر بودن انسان، به رغم تحولات فناورانه‌ی فوق‌العاده زیادی که با نمای پایانی فیلم به تصویر کشیده می‌شود؛ دختر کر و لال به همراه پدرش در بالکن خانه‌شان ایستاده‌اند. دوربین از آنها فاصله می‌گیرد. نمایی دور. آنچه

در نهایت دیده می‌شود نقطه‌ای بر روی بالکن در مقایسه با برج‌های سر به فلک کشیده‌ی نیویورک هست.

حضور مشارکتی در نظام
تصمیم‌گیری به معنای افزایش همبستگی در فرایند تولید کالا و خدمت و سهم‌بری عادلانه از درآمد خلق شده است. چنین نظامی به معنای نادیده گرفتن تفاوت‌ها نیست بلکه منطقی کردن فاصله‌هاست. طبیعی است در چنین شرایطی، انگیزش جمعی تقویت می‌شود و بهره‌وری نیز افزایش پیدا می‌کند.

چرخ تولید کالا و خدمت بر روی
دوش کارگران به حرکت در می‌آید. خدمات درمانی بدون وجود پرستاران و پیراپزشکان ممکن نیست. همین‌طور نظام آموزشی روی دوش معلمان دوره‌های پیش از دانشگاه است. مسئولیتی که بر دوش این افراد است در چرخه تولید و خدمت کم اهمیت نیست اما دریافتی‌شان در مقایسه با دریافتی مدیران، پزشکان و استادان دانشگاه، نشان از کم‌اهمیتی کار آنها دارد.

۲. هستی‌شناسی اجتماع گرایانه
کرونا، همان‌گونه که پیش‌تر ذکر شد مصداق مهمی از نظریه جامعه‌ی در ریسک اولریش بک است. از سوی دیگر، مصداقی مهم از به هم پیوسته بودن افراد، چه در مقیاس جهانی و چه در مقیاس ملی، است. این به هم پیوستگی ناظر بر صحت رویکرد اجتماع‌گرایانه به هستی‌انسانی است. کرونا، اکنون، هم‌چون آزمایشگاه تاریخی مهمی، حکم تأییدی قاطع بر این دیدگاه هستی‌شناسانه می‌زند. آنچه پیش‌تر چندان نامحسوس و ناروشن بود را به صراحت محسوس می‌کند و به روشنی نشان می‌دهد که نظریه‌های فردگرایانه‌ی مبتنی بر باور "جامعه چیزی نیست جز جمع جبری افراد"، تا چه حد نادرست هستند. اگر جامعه جمع جبری افراد باشد، و هر فردی چون رابینسون کروزو برای خود هویت مستقلی داشته و در جزیره‌ی تنهایی خویش به سر

ببرد، در این صورت هم انگیزه‌های عمل، فقط از ذهن فردی ناشی می‌شود و هم پیامدهایش به افراد دیگر اصابت نمی‌کند. اما، می‌دانیم در موقعیت کرونا، به نوعی مردم جهان و مردم هر یک از کشورها به یکدیگر چنان پیوند می‌خورند که هیچ فردی در داخل کشور و هیچ کشوری در مقیاس جهانی نمی‌تواند بدون همکاری دیگران، با دلهره‌ی پیش آمده مواجهه‌ی مطلوبی کند. عدم رعایت مراقبت‌های بهداشتی و قرنطینه‌ای نه تنها فرد را در معرض مخاطره قرار می‌دهد، بلکه به دیگران نیز آسیب می‌زند و این مسئولیت‌پذیری اجتماعی را برجسته می‌کند. جامعه از اتم‌های فردی کاملاً مجزا تشکیل نشده است. این اتم‌ها ضمن هویت خاص خود دارای ارتباط با یکدیگر هستند و شبکه‌ای از تعاملات را شکل می‌دهند که بدون آنها اتفاقا هویت وجودی‌شان زیر سوال می‌رود. انسانیت‌شان در معرض تهدید قرار می‌گیرد. افسردگی‌های ناشی از قرنطینه و بی‌تابی‌های فراگیر و عمومی ناشی از طولانی شدن آن، دال بر اجتماعی بودن ذاتی وجود انسان است. انسان‌ها نه تنها در دقایق تولید کالاها و خدمات و تأمین نیازها، درگیر عمل اجتماعی هستند و به این‌صورت تفاوت‌شان با حیوانات را در ابزارسازی و تکامل شیوه‌ی تولید برجسته می‌کنند، بلکه در دقایق دیگر نیز بدون تعامل با یکدیگر دچار پریشان

احوالی و بیماری‌های روحی و روانی می‌شوند. کرونا این وجه مشخصه‌های زندگی اجتماعی انسان را به عینه اثبات کرده است.

بنا بر این می‌توان با تأکید گفت که جامعه جمع افراد به علاوه‌ی مناسباتی است که میان آنان در قالب گروه‌ها و طبقات اجتماعی وجود دارد. به همین دلیل، بسته به نوع این مناسبات، می‌توان از جامعه‌های مختلف در متن تاریخی یکسانی سخن گفت. جامعه‌ای که ظرف بهتری برای شکوفایی استعدادهای انسان و کاهش دلهره‌ها در موقعیت تاریخی ریسک‌زا فراهم می‌کند در مقابل جامعه‌ای قرار دارد که این ویژگی‌ها را ندارد و انسان را در برابر بحران‌ها به حال خود رها می‌کند. اولی جامعه‌ی سالم و دومی جامعه‌ی ناسالم است. تفاوت اصلی این دو نیز ریشه در دموکراتیزه بودن یا نبودن مناسبات تولید و توزیع دارد. به بیانی دیگر، یعنی، فردیت فرد در محیطی که سامان اجتماعی بهتری دارد، بهتر معنا پیدا می‌کند. این، در اصل، دال بر این است که جزء، وجه مشخصه‌های کل را با خود به همراه دارد. درست است که هر کلی برآمده از اجزای تشکیل دهنده‌ی آن است، ولی به دلیل مناسبات میان اجزاء با یکدیگر و اجزاء با کل، کل هویتی مستقل و اثرگذار بر جزء دارد. اگر این هویت سالم و قوی باشد، اثرگذاری مثبت و در غیر این صورت منفی خواهد بود.

برای مثال، کشورهایی چون آلمان و کره جنوبی به رغم تفاوت‌ها در روش‌های به کار گرفته شده برای پاسخ‌گویی به کرونا، وضع بسیار بهتری از نظر مواجهه‌ی با بحران داشته‌اند. با تغذیه مناسب پیش از بحران، دسترسی عمومی مردم به حداقل‌های زندگی، وجود زیرساخت‌های قوی بهداشتی و درمانی برای پیش‌گیری و غربال‌گری و مراقبت‌های درمانی عالی بعد از ابتلاء عملکرد بهتری داشته‌اند. یعنی، شهروندان این جوامع به دلیل احساس حمایت قوی از سوی جامعه‌ی برساخته‌ی مبتنی بر مساوات‌گرایی اجتماعی (در متن نظام اقتصاد جهانی کنونی)، در مجموع، احساس دلهره‌ی کم‌تری نسبت به شهروندان جوامعی چون آمریکا و ایران داشته‌اند که فاقد این ویژگی‌ها هستند. از منظر رویکرد لیبرالی و نئولیبرالی، تمام اینها جامعه هستند و تفاوتی با هم ندارند چون جمع جبری افرادند. اما، واقعیت این است که بسته به نوع نظم اجتماعی شکل گرفته، تفاوت‌های جدی میان آنها وجود دارد (و بسته به به کارگیری سیاست‌های مساوات‌گرایانه‌تر اجتماعی می‌تواند بیشتر هم داشته باشد).

در گروه اول، فردیت فرد با احترام گذاشتن به حقوق شهروندی افراد تکریم می‌شود و در عین حال با توزیع عادلانه‌تر ثروت و درآمد و تأمین زیرساخت‌های قوی و حمایت‌های اجتماعی برای آحاد افراد جامعه، فرد در چنین موقعیت‌های طوفانی احساس می‌کند که در کشتی امن اجتماعی نشسته و از خطرات جامعه‌ی در ریسک تا حدی ایمن است و در مقابل با رهایی از فردیت در خود فرورفته‌ای که مصداقی از تعبیر "انسان گرگ انسان است"، خود را در خدمت جامعه و کمک به دیگران قرار می‌دهد. در گروه دوم، بخشی از جامعه به دلیل نبود نظم مساوات‌گرایانه اجتماعی، در چنین طوفانی، به حال خود رها می‌شوند. اما، آثار این رهاسازی،

فقط گریبان طوفان‌زده‌گان وحشت‌زده را نمی‌گیرد. از طریق آنان، کل جامعه در معرض تهدید و خطر قرار می‌گیرد. دیدگاه لیبرالی و نئولیبرالی مبتنی بر داروین‌یسم اجتماعی، در این اشکالی نمی‌بیند که فقرا و ضعفا با داس طوفان درو شوند و از بین بروند و قوی‌ترها بمانند. اما، کرونا، نشان می‌دهد که این رویکرد صرف نظر از جنبه‌ی به‌شدت غیرانسانی آن، تا چد حد در ارزیابی خطرات ناشی از فردگرایی در موقعیت جامعه‌ی در ریسک، به بیراهه می‌رود و کل جامعه را در معرض خطر قرار می‌دهد.



کارگران به مثابه‌ی طبقه‌ی کم‌بیش واحدی در ساخت قدرت، توانمند نیستند؛ تشکل لازم را ندارند. بنا براین، در حالی که نظام اداری به هنگام تعیین دستمزد مدیران و پاداش‌های آنان یا جامعه پزشکی به هنگام تعیین تعرفه‌ها، یا صاحبان دارایی‌های مختلف می‌توانند در هنگام نرخ‌گذاری و چانه زنی در مورد مسائل مانند مالیات و غیره با دستی باز عمل کنند. اما چنین اقدامی، برای کارگران بسیار دشوار است.



نابرابری‌های بسیار زیاد میان کشورها و میان صاحبان ثروت جهانی و اکثریت مردم جهان، هم فقرا را در مقیاس جهانی در موقعیت پُر ریسک جاری در معرض خطر مرگ قرار می‌دهد و هم نابرابری بین‌کشوری خود موجب رقابت بیش از اندازه‌ی کشورها برای رسیدن به مرکز نظام اقتصاد جهانی می‌شود که نتیجه‌ی آن تخریب بیشتر زیست محیط و تکثیر ریسک‌هاست.

در چنین موقعیتی، بسیار خوب می‌توان درک کرد که چرا برابری اجتماعی حائز اهمیت فراوان است. چرا، وجود فقر زیاد به معنای ناتوانی در مواجهه‌ی با کرونا و به خطر افتادن کل جامعه است. کرونا، هم از منظر هستی‌شناختی، بر هویت اجتماعی انسان تأکید دارد؛ هم از منظر انسانی و اخلاقی، بر سیاست‌های اجتماع‌گرایانه مهر تأیید می‌زند؛ و هم از منظر کارکردی صیانت از جان کل شهروندان، بر ضرورت تقویت همبستگی اجتماعی و بهبود سطح استانداردهای زندگی محرومان و فقرا از طریق دموکراتیزه کردن نظام تولید و توزیع ثروت و درآمد تأکید جدی دارد.

برابری، راه‌کار اساسی مواجهه با جامعه در ریسک

موقعیت کرونا و جامعه‌ی در ریسک، منطق فرضی فیلسوف سیاسی برجسته‌ی قرن بیستم، جان رالز، به نام منطق موقعیت اولیه، را عینیت می‌بخشد که مبنای نظریه‌ی مطرح وی به‌نام عدالت است. راولز، با فرض این که جامعه انسانی، در ابتدای خلقت قرار دارد و هیچ‌کس نمی‌داند در آینده در چه موقعیتی قرار خواهد گرفت، دو اصل مهم را، به مثابه‌ی منشور قرارداد اجتماعی، از دل مباحثه‌ی افراد چنین جامعه‌ی‌ای با هم، استخراج می‌کند. اصل اول، تقدم آزادی فردی است. اصل دوم، دو بند دارد. الف، وجود امکان دسترسی یکسان برای همه‌ی افراد به فرصت‌های برابر. ب: تأمین حداقل‌های زندگی برای افرادی که ممکن است در گذر زمان آسیب‌پذیر شوند (رالز، ۱۳۸۸)

از آنجا که افراد در موقعیت یکسان اولیه‌ای قرار دارند و به دلیل وجود پرده‌ی حجابی در برابرشان، نمی‌دانند که در آینده چه جایگاهی خواهند داشت، بند ب از اصل دوم، رأی می‌آورد؛ چون ریسک آسیب‌پذیر شدن که قرعه‌ی آن می‌تواند به نام هر فردی صادر بشود، می‌کاهد. از نقدهای رادیکال وارد بر این نظریه از جمله اولویت دادن به آزادی فردی در مقابل عدالت اجتماعی فعلاً می‌گذریم و با شبیه‌سازی روش استنتاج آن، به منشوری برای قرارداد اجتماعی بر مبنای موقعیت عینی کرونایی می‌رسیم.

در شرایط کرونایی، همه کشورها و جوامع در معرض موقعیت فرضی رالز قرار دارند. هیچ‌کس نمی‌داند در روزهای آینده چه سرنوشتی خواهد داشت. ویروس کرونا، در همه جا، به سرعت شایع شده و احتمال درگیر شدن در آن برای هر کسی افزایش یافته است. در چنین شرایطی، با فرض وجود هم‌اندیشی عمومی، به احتمال زیاد، آحاد افراد جامعه در مورد دو اصل زیر به تفاهم می‌رسند: اول، قرنطینه‌سازی تا جای ممکن با هدف غربال‌سازی ناقلان و کنترل شیوع ویروس؛ دوم، تأمین حداقل‌های زندگی برای آنانی که بر اثر قرنطینه‌سازی، در مخاطره قرار می‌گیرند.

جامعه از گروه‌ها و طبقات اجتماعی مختلفی تشکیل شده است. طبقه ثروتمند و فرادست، دغدغه‌ی درآمد جاری را ندارد. طبقه‌ی متوسطی که حقوق‌بگیر دولتی و خصوصی و لشگری است نیز چنین دغدغه‌ای ندارد (با فرض مرخصی با حقوق). حتی قشر فرودست حقوق‌بگیر ثابت نیز در این میان قرار دارد، مانند نیروی خدماتی دستگاه‌های دولتی و خصوصی و لشگری. اما، اقشار فرودستی که درآمدشان از طریق خرده‌فروشی و دستفروشی و ارائه خدمات خانگی و مسافرکشی و کارگری ساختمانی و نظایر آن در بخش غیررسمی تأمین می‌شود، دچار محدودیت جدی می‌شوند. برای چنین افرادی، ماندن در خانه، زمانی امکان‌پذیر می‌شود که حداقل‌های زندگی برای‌شان تأمین شود. عدم تأمین این نیازها، به معنای اجازه دادن به آنان جهت خروج حداکثری از منزل، با هدف تأمین درآمد، و در نتیجه نقض قرنطینه‌سازی عمومی است. دیگران، هم از منظر ذات انسانی دگروستانه، و هم از منظر کارکردی و صیانت از جان خود، ترجیح می‌دهند که از این اقشار حمایت کنند. در غیر این صورت، سلامت خودشان در مخاطره می‌افتد.

کرونا، موقعیتی را فراهم آورده تا معنای نابرابری زیاد و تهدیدهای آن برای جامعه‌ی انسانی را به وضوح لمس کنیم. اقشار فرودست، گزینه‌ای جز تأمین درآمد، ولو به بهای تن دادن به آلودگی ویروس ندارند. در سوی دیگر، با اشاعه‌ی ویروس، سلامت دیگران هم به خطر می‌افتد. بنابراین، تنها راه برای پیش‌گیری از تن به خطر دادن این اقشار و تکثیر تهدید، تأمین نیازهای آنان است؛ چنین تأمینی، اجازه می‌دهد که میان این دو گزینه قدرت انتخاب و آزادی عمل داشته باشند؛ یکی در خانه ماندن بدون نگرانی برای تأمین نان شب و دیگری، بیرون رفتن و در معرض بیماری قرار گرفتن برای تأمین نان شب.

افزایش درجه‌ی آزادی آحاد افراد جامعه در انتخاب گزینه‌ها، و رهایی از جبرها، بدون دموکراتیزه کردن نظام تولید و توزیع ممکن نمی‌شود. همین افزایش درجه‌ی آزادی در موارد

دیگر نیز صدق می‌کند. از جمله در انتخاب میان برداشت بیش از اندازه از طبیعت با هدف تأمین حداقل‌های زندگی یا مراقبت از طبیعت و زیست محیط. در همین مورد می‌توانیم به تجربه‌ی کشور سوئیس در چند سال اخیر اشاره کنیم. در این کشور، طرح پرداخت یارانه همگانی ۲۵۵۵ دلاری به هر فردی به رأی عمومی گذاشته و رد شد. (بی بی سی، ۲۰۱۶). مخالفان این طرح دلیل عدم موافقت خود را تأثیر مثبت این سیاست بر افزایش مصرف و تأثیر منفی افزایش مصرف بر زیست محیط انسانی اعلام کردند. صرف نظر از سطح درآمد سرانه بالا، رشد برابری گرا نقش مهمی در اخذ چنین تصمیماتی دارد. این کشور در مقایسه با بسیاری از کشورهای دیگر جهان با ضریب جینی در نوسان از ۳۱/۶ تا ۳۲/۷ درصد طی سال‌های ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۸ (سایت بانک جهانی) از نظر توزیع درآمد وضع بهتری دارد. برابری همراه با رشد با کیفیت، هم اجازه دسترسی آحاد افراد جامعه به حداقل‌های زندگی متناسب با شرایط تاریخی را می‌دهد و

هم مانع از افتادن اقتصاد و جامعه در تله‌ی داروینسیم اجتماعی و تخریب زیست محیطی می‌شود. برابری‌گرایی اجتماعی، رویکرد اجتماع‌گرای معطوف به حفاظت از یکدیگر و محیط زیست را بازتولید می‌کند و بر اعتدالی ارزش‌های انسانی و اخلاقی در کنار رشد و توسعه‌ی با کیفیت دامن می‌زند.

دموکراتیزه کردن نظام تولید و توزیع ثروت و درآمد

جامعه‌ی در ریسک واقعیت زندگی جاری است. با اعمال تغییراتی در شیوه‌ی تولید و هدایت تحولات فناورانه در مسیر رعایت دغدغه‌های زیست محیطی، می‌توان از ابعاد ریسک‌ها در آینده کمتر کرد. ولی، واقعیت ماشین بزرگ تحولات فناورانه و سنگینی آن از سویی و تبدیل جهان به دهکده‌ی کوچک جهانی از سوی دیگر، به معنای احتمال عیان شدن چنین ریسک‌هایی در آینده هست. از ظهور ویروس‌های سارس و آنفولانزای خوکی تا کرونا زمان زیادی نمی‌گذرد. بنا براین، احتمال ظهور چنین بیماری‌هایی در آینده دور از انتظار نیست. در این صورت، در کنار تلاش برای کاهش میزان ریسک نظام‌مند، عایق‌بندی اجتماعی در برابر این ریسک‌ها ضرورت جدی‌تری نسبت به گذشته دارد؛ یعنی، ایجاد شرایطی که زمینه را برای

در ایران هر کجا و هر زمان که

صحبت از توزیع عادلانه‌تر درآمد مطرح شد، عده‌ای استدلال کیک رشد را مطرح کردند و گفتند: کیک بزرگ‌تر با قطعات نابرابر، بهتر از کیک کوچکی با قطعات کوچک‌تر است. همین طور هر زمان که بحث پرداخت‌های نامتعارف به مدیران پیش آمد، استدلال شد که برای ارتقای کارآیی و بهره‌وری، گریزی از چنین پرداخت‌هایی نیست.

مشکل در ایران بالا بودن آنچه در

متون اقتصاد کلان «مخارج دولت» نامیده می‌شود نیست که نشانه‌ای از حضور بیشتر دولت در عرصه سرمایه‌گذاری اجتماع‌گراست؛ بلکه بالا بودن مخارج نظام حکمرانی نه از نوع انباشت اجتماع‌گرا، بلکه مصرفی ضد انباشت است.

نیل به تغذیه خوب و مراقبت‌های بهداشتی و درمانی و تأمین نظام ذخیره و توزیع کالاهای اساسی اجتماع‌گرا و در نهایت رعایت قرنطینه‌سازی عمومی برای مدت زمانی طولانی، بدون نگرانی درباره‌ی نان شب برای آحاد افراد جامعه، فراهم کند. این شرایط مستلزم تأکید بر دغدغه‌های رادیکال در باره‌ی دموکراتیزه کردن نظام تولید و بازتوزیع اساسی ثروت و درآمد است. یعنی، اگر وجود جامعه‌ی با سطح استانداردهای زندگی بالا و یکدست برای عموم جامعه، پیش شرط اساسی مواجهه‌ی مطلوب با چنین موقعیت‌هایی باشد، در این صورت، پرداختن به دغدغه‌های رادیکال اجتناب‌ناپذیر می‌شود.

با این توضیح می‌رسیم به پیش شرط‌های اجتماع‌گرایانه برای مبارزه با نابرابری و فقر. دموکراتیزه کردن تولید کالا و خدمات و همین‌طور توزیع آن اصل مسئله است. از این منظر، ساخت قدرت نابرابر میان اقشار و طبقات اجتماعی، برحسب دسترسی به امکانات اقتصادی و برخورداری از قدرت چانه‌زنی، علت اصلی نابرابری در توزیع ثروت و درآمد است. مادام که این ساخت از طریق اقدامات معطوف به دسترسی طبقات و اقشار اجتماعی به قدرت اقتصادی (اصلاح درآمدها و دارایی‌های اولیه اقشار و طبقات اجتماعی) و همین‌طور، توزیع درآمد (اصلاح درآمدهای ثانویه اقشار و طبقات اجتماعی از طریق نظام مالیاتی پیشرفته تصاعدی) دگرگون نشود، نابرابری در ثروت و درآمد به‌عنوان وجه مشخصه اساسی نظام اجتماعی، پایدار باقی می‌ماند و جامعه را در برابر ریسک‌های جاری آسیب‌پذیر می‌گذارد. از این منظر، تولید کالا در کارخانه یا تولید خدمت در جایی بمانند بانک، فعالیتی اجتماعی و گروهی است. بنا براین، نظام تصمیم‌سازی مدیریتی باید دموکراتیک باشد. تردیدی نیست مدیریت برای رهبری و هماهنگ‌سازی فعالیت‌ها لازم است. با وجود این، اگر هماهنگی ذاتی میان افراد وجود نداشته باشد، در این صورت، از مدیریت نیز کاری بر نمی‌آید، ولو این که مدیران بسیار قوی از نظر اصول تخصص‌گرایانه بر سر کار باشند. هماهنگی ذاتی نیز زمانی فراهم می‌شود که مجموعه افراد درگیر در تولید کالا یا خدمت، احساس یگانگی با آنچه تولید می‌کنند داشته باشند؛ احساس تعلق خاطر سازمانی قوی داشته باشند؛ مجموعه را متعلق به خود بدانند و با همه وجود در راه اعتلای آن مایه بگذارند. این احساس زمانی حاصل می‌شود که همه افراد کم‌وبیش در نظام تصمیم‌گیری و منافع آن حضور داشته باشند. نظام مشارکتی از پائین به بالا یا همان نظام شورایی، چارچوب سازمانی لازم برای تأمین چنین احساسی را فراهم می‌کند. حضور مشارکتی در نظام تصمیم‌گیری به معنای افزایش همبستگی در فرایند تولید کالا و خدمت و سهم‌بری عادلانه از درآمد خلق شده است. چنین نظامی به معنای نادیده گرفتن تفاوت‌ها نیست بلکه منطقی کردن فاصله‌هاست. طبیعی است در چنین شرایطی، انگیزش جمعی تقویت می‌شود و بهره‌وری نیز افزایش پیدا می‌کند.

فاصله‌گذاری نادرست میان مسئولیت‌ها و متناسب با آن توزیع نابرابر ثروت و درآمد، ریشه در ساخت قدرت نابرابر طبقاتی دارد. هر فرد شاغلی در کارخانه‌ای یا نهاد خدماتی، دارای مسئولیتی است. طبعاً میان این مسئولیت‌ها تفاوت‌هایی هم وجود دارد، اما واقعیت امر این است که تولید کالا و خدمت بدون وجود افرادی که حتی در شغلی با مسئولیت پائین فعال‌اند

امکان‌ناپذیر است. به بیانی دیگر، نسبت مسئولیت‌ها به سمت بسیار بالا میل نمی‌کند که نسبت دستمزدهای بسیار نابرابر را توجیه کند. اگر دستمزد دریافتی نیمی از جامعه کشور یعنی کارگران را مقایسه کنیم با دستمزد مدیران یا اگر درآمد پرستاران و پیراپزشکان را با درآمدهای پزشکان، و درآمدهای معلمان را با درآمدهای استادان دانشگاه مقایسه کنیم، می‌بینیم فاصله‌ها زیاد است. این در حالی است که چرخ تولید کالا و خدمت بر روی دوش کارگران به حرکت در می‌آید. خدمات درمانی بدون وجود پرستاران و پیراپزشکان ممکن نیست. همین‌طور نظام آموزشی روی دوش معلمان دوره‌های پیش از دانشگاه است. مسئولیتی که بر دوش این افراد است در چرخه تولید و خدمت کم اهمیت نیست اما دریافتی‌شان هیچ نسبتی با چنین اهمیتی ندارد. اگر کارگران معدنکار بر سر کار نروند، اگر نظافت‌چی‌های بیمارستان‌ها و پرستاران بر سر کار نروند، اگر راننده‌های تاکسی دست از مسافرکشی بردارند، اگر معلمان دست از تدریس بردارند، چرخ تولید کالا و خدمت از کار می‌افتد. پس این اقشار حکم چرخ پنجم و زاپاس ماشین را ندارند؛ برعکس یکی از چهار چرخ اصلی آن هستند. با وجود این، سهم‌شان در درآمد بسیار پائین است.

چرا چنین است؟ علت این است که این افراد به مثابه‌ی طبقه‌ی کم‌وبیش واحدی در ساخت قدرت، توانمند نیستند. تشکل لازم را ندارند. بنا براین، در حالی که نظام اداری به هنگام تعیین دستمزد مدیران و پاداش‌های آنان یا جامعه پزشکی به هنگام تعیین تعرفه‌ها، یا صاحبان دارایی‌های مختلف می‌توانند در هنگام نرخ‌گذاری و چانه‌زنی در مورد مسائلی مانند مالیات و غیره با دستی باز عمل کنند، چنین اقدامی برای کارگران بسیار دشوار است. از اینجا می‌رسیم به این بحث که توزیع درآمد بیش از آن که مرتبط با بهره‌وری و مسئولیت افراد باشد مرتبط با جایگاه آنان در نظام تصمیم‌گیری و ساخت قدرت است. در اصل، توزیع درآمد موضوعی طبقاتی و همین‌طور موضوعی مرتبط با الگوی حامی-پیروی دولت است. این همان نتیجه‌ای است که حتی اقتصاددان برجسته و نوبلیست نئوکیزی چون پاول کروگمن (۲۰۰۹) نیز بعد از بحران ۲۰۰۸ آمریکا به آن رسید و اعلام کرد که بدون تحلیلی طبقاتی نمی‌توان راز شکاف در درآمدها و کاهش درآمد واقعی جامعه‌ی کارگری، به مثابه یکی از علل بحران اقتصادی آمریکا را دریافت (Krugman, 2009).

اگر فرض را بر صحت ریشه‌های اجتماعی نابرابری و فقر و راه کارهای مرتبط با آنها بگذاریم در این صورت می‌توانیم گفتمان نادرست اقتصادی و سیاست‌گذاری نئولیبرالی را هم به چالش جدی بکشیم. گفتمان نئولیبرالی، با تأکید بر دو استدلال نادرست، زمینه را برای رشد نابرابری فراهم کرده است. در اصل، استدلال نئولیبرالی با این دو استدلال نادرست نوعی از آگاهی را خلق کرده است که سرپوشی بر واقعیت دموکراتیزه نبودن شیوه تولید است. بنا براین، کارکرد آن این است که مانع از توجه به ریشه‌ها می‌شود. بدین صورت، زمینه را برای ادامه وضعی فراهم می‌کند که نابرابری وجه مشخصه‌ی اساسی آن است. استدلال اول این است که موضوع توزیع درآمد و ثروت موضوعی در حوزه اخلاق است و ربطی به نظریه‌پردازی اقتصادی ندارد. آنچه ربط دارد، کارایی اقتصادی است. استدلال دوم این است که پرداختی درآمد به عوامل تولید متناسب با بهره‌وری آنهاست. هر که بهره‌وری بیشتری داشته باشد،

دستمزد بیشتری نیز دریافت می‌کند. بنا براین، نظریه دستمزد - کارآیی خلق می‌شود.

آنچه در چارچوب استدلال اول این گفتمان، طی سال‌های بعد از فروپاشی شوروی در جهان و طی سال‌های بعد از جنگ در ایران، توسط جریان متعارف اقتصاددانان پردازش شده، تأکید بر رشد اقتصادی و تخصیص بهینه منابع در جهت حداکثر سازی رشد اقتصادی است. استدلال می‌شود در وهله‌ی اول بزرگ‌تر شدن کیک اهمیت دارد و نه توزیع عادلانه آن. در چارچوب معیار موسوم به «بهینه پارتویی» نشان داده می‌شود که آنچه اهمیت دارد قرار گرفتن بر روی نقطه بهینه است. نقطه بهینه پارتویی، نقطه‌ای است که نمی‌توان وضع یکی را بهتر کرد مگر آن که وضع کسی دیگر بدتر شود. از این منظر، میان دو جامعه یکی با توزیع کم‌وبیش برابرتر ثروت و درآمد ولی قرار گرفته در نقطه‌ای خارج از نقاط بهینه پارتویی، و یکی قرار گرفته در نقطه بهینه پارتویی ولی همراه با توزیع کاملاً نابرابر توزیع درآمد و ثروت، دومی به‌عنوان جامعه‌ای با اقتصادی بهتر ارزیابی می‌شود؛ چرا که اصل کارآیی را تأمین می‌کند. آنچه، از منظر این گفتمان اهمیت دارد قرار گرفتن اقتصاد بر روی یکی از نقاط بهینه یا بر روی کارآیی است. حتی اگر این نقاط همراه با توزیع به شدت نابرابر درآمدی باشند. نتیجه این که، کارآیی اصل مهم اقتصادی است. توزیع یا برابری موضوعی غیر اقتصادی است. در همین چارچوب، رابرت لوکاس، یکی از نظریه پردازان به‌نام اقتصاد کلان و برنده جایزه نوبل اقتصاد، معتقد است موضوع توزیع درآمد چیزی نیست که در علم اقتصاد جایگاهی داشته باشد. به عقیده‌ی او این موضوع موجب آسیب دیدن علم اقتصاد شده است (Lucas, 2004). با چنین دیدگاهی، در دانش اقتصاد متعارف محافظه کار، توزیع درآمد و ثروت به‌عنوان موضوعی در حیطه اقتصاد دستوری و اخلاقی قرار گرفته است؛ از این منظر، اقتصاد دستوری و اخلاقی نیز حوزه‌ای از دانش اقتصاد است که بار علمی و اثباتی ندارد. صحبت درباره آن موضوعی در حوزه سیاست‌گذاری اقتصادی است و نه نظریه پردازی اقتصادی. به این صورت، با چنین استدلالی، موضوع توزیع درآمد و ثروت در مقایسه با موضوع کارآیی به موضوعی کم اهمیت‌تر تبدیل می‌شود و با اشاعه این گفتمان است که نظام سیاست‌گذاری در جهت بی‌توجهی به توزیع درآمد و ثروت سوق داده شده است.

گفتمان نئولیبرالی که طی سال‌های گذشته بعد از جنگ، به دنبال سیطره رویکرد نئولیبرالی در کل جهان پر و بال پیدا کرد، یکی از علل افزایش نابرابری و حاشیه‌نشینی و فقر مرتبط با آن است. هر کجا و هر زمان که صحبت از توزیع عادلانه‌تر درآمد مطرح شد، عده‌ای استدلال کیک رشد را مطرح کردند و گفتند: کیک بزرگ‌تر با قطعات نابرابر، بهتر از کیک کوچکی با قطعات کوچک‌تر است. همین‌طور هر زمان که بحث پرداخت‌های نامتعارف به مدیران پیش آمد، استدلال شد که برای ارتقای کارآیی و بهره‌وری، گریزی از چنین پرداخت‌هایی نیست.

این گفتمان با نادیده گرفتن رابطه میان رشد اقتصادی و توزیع عادلانه و محدود کردن رشد تنها به تخصیص بهینه منابع و نظام انگیزشی قوی و از اینجا ربط دادن نظام انگیزشی به دستمزدهای متناسب با مسئولیت، سر از نظریه دستمزد - کارآیی در می‌آورد و به این

برخی از دستگاه‌ها و سازمان‌ها، به حیات خلوتی خاص، برای برخی از مدیران تبدیل شوند. شرکت‌ها و نهادهای عمومی خارج از شمول مقررات دولت، مصداقی از قواعد نهادی است که چارچوب‌های سیاست‌گذاری و سازمانی خاصی را موجب می‌شوند که یکی از آنها دستمزدها و پاداش‌ها و امکانات متفاوت برای خلوت‌نشینان است.

ایجاد شرایطی که زمینه را برای نیل به تغذیه خوب و مراقبت‌های بهداشتی و درمانی و تأمین نظام ذخیره و توزیع کالاهای اساسی اجتماع‌گرا و در نهایت رعایت قرنطینه‌سازی عمومی برای مدت زمانی طولانی، بدون نگرانی درباره‌ی نان شب برای آحاد افراد جامعه، فراهم کند. مستلزم تأکید بر دغدغه‌های رادیکال در باره‌ی دموکراتیزه کردن نظام تولید و بازتوزیع اساسی ثروت و درآمد است.

جمع‌بندی می‌رسد هر که مسئولیتش بیش، دستمزدش بیش؛ و افزایش بهره‌وری در گروهی پرداخت‌های بیشتر متناسب با مسئولیت به مدیران است. اما، حقیقت این است که دستمزد در جامعه‌ای با وجه مشخصه‌ی ساخت قدرت و نظام تصمیم‌گیری طبقاتی و نابرابری مترتب بر آن، و همین طور، با وجه مشخصه‌ی نهادی معیوب، بیش از آن که مرتبط با بهره‌وری باشد با قدرت و الگوی حامی- پیروی آن در ارتباط است. همان‌طور که توماس پیکیتی با استناد به داده‌های تاریخی نشان می‌دهد بیش از بهره‌وری فردی، این ثروت موروثی (به مثابه قدرت طبقاتی منتقل شده) و همین طور مناسبات اجتماعی، به مثابه اموری تاریخی، تعیین کننده میزان سهم‌بری افراد از درآمد و ثروت تولید شده است (پیکیتی، ۱۳۹۵). این که هر فردی با چه کسی فالوده بستنی می‌خورد و به استخر و سونا می‌رود، تعیین کننده موقعیت شغلی و درآمدی اوست. این که در چه خانواده‌ای و با چه موقعیت اجتماعی به دنیا می‌آید تعیین کننده آینده شغلی و موقعیت اجتماعی و درآمدی اوست. این واقعیت در اقتصادهایی که الگوی حامی- پیروی آنها آشکارا در جهت حمایت از اشخاص و قشرهای خاصی است و دارای نظام مالیات بر ثروت بسیار ضعیفی هستند برجسته‌تر می‌شود. در این میان قطعا استثناهایی هم هست. افرادی در قالب سوپرستاره‌های هنری

و ورزشی و حتی کارآفرینی بدون وصل به این دو منبع قدرت امکان ظهور و رشد دارند. در این تردیدی نیست. اما سخن بر سر قاعده است. قاعده‌ای که گفتمان اقتصاد متعارف از ورود به آن پرهیز می‌کند.

بحث دموکراتیزه کردن تولید و توزیع ثروت، در مقیاس جهانی نیز بسیار حائز اهمیت است. نابرابری‌های بسیار زیاد میان کشورها و میان صاحبان ثروت جهانی و اکثریت مردم جهان، هم فقرا را در مقیاس جهانی در موقعیت پُر ریسک جاری در معرض خطر مرگ قرار می‌دهد و هم نابرابری بین کشوری خود موجب رقابت بیش از اندازه‌ی کشورها برای رسیدن به مرکز نظام اقتصاد جهانی می‌شود که نتیجه‌ی آن تخریب بیشتر زیست محیط و تکثیر ریسک‌هاست. بازتوزیع ثروت و درآمد از مرکز به پیرامون، از صاحبان سرمایه جهانی به فقرای جهانی، اقدامی ضروری برای کاهش میزان ریسک نظام‌مند هم از منظر پیش‌گیری و هم از منظر علاج بعد از

ابتلای به چنین بیماری‌های جهانی است. در اینجا، آن چه پکیتی با عنوان مالیات جهانی بر آن تأکید دارد برجسته‌تر می‌شود. مالیات بر صاحبان سرمایه در همه کشورها با هدف پیش‌گیری از فرار سرمایه یا آنچه «اعتصاب سرمایه» نامیده می‌شود. البته، پیشبرد چنین سیاستی مستلزم اجماع جهانی در مورد آن و تغییر نظام حکمرانی اقتصادی جهانی است. این نیز بدون پیشبرد پروژه‌ی اجتماعی مساوات‌گرایانه در سطح جهان ممکن نمی‌شود. پروژه‌ای که بخشی از راه‌کارش در میدان دادن بیشتر به سازمان ملل و نهادهای وابسته به آن از جمله «برنامه‌توسعه سازمان ملل UNIDO» و سازمان بهداشت جهانی و کاهش نقش سیاست‌های بازارگرایانه‌ی نهادهایی چون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و بازسازی این نهادها در چارچوب این پروژه است.

تهدیدهایی چون لایه ازون و گرم شدن کره‌ی زمین و آثار منفی آن بر انسان و گونه‌های حیوانی و گیاهی و همین‌طور کرونا، دال بر این است که در کنار سوء مدیریت‌های بومی در بسیاری از کشورها، بخشی از ریشه‌ی مشکلات جهانی است. به این اعتبار، راه‌کار جهانی نیز برای حل آنها لازم و ضروری است. این نیز بر ضرورت شکل‌گیری نظام حکمرانی جهانی دموکراتیک و مساوات‌گرا تأکید دارد.

ناکارآمدی سیاست‌های بازتوزیعی با وجود تودرتویی نهادی مبتنی بر سنت‌گرایی تجددستیز

پیشبرد پروژه‌ی امر اجتماعی دموکراتیزه کردن نظام تولید و توزیع ثروت در ایران، بدون تغییر نظام حکمرانی مبتنی بر «تودرتویی نهادی» (دینی، ۱۳۹۶ و ۱۳۹۸) برآمده از سبطه‌ی رویکرد سنت‌گرایی تجددستیز امکان‌پذیر نیست. یعنی، امر سیاسی بر امر اجتماعی مذکور اولویت دارد؛ یا این که، امر اجتماعی باید هم‌زمان با امر سیاسی دنبال شود. به این دلیل، در اینجا، قرائت بومی‌گرایانه‌ای از رادیکالیسم بر مبنای اصل «تحلیل مشخص از شرایط مشخص» مورد نیاز است. در اقتصادهای دیگر از جمله کشورهای اروپایی، به دلیل نبود مشکل تودرتویی نهادی، امر سیاسی در معنای ساخت قانونی، تا حدی زیادی بدون مشکل است. آنچه لازم است دنبال شود، محتوای اجتماعی برابری‌گرا دادن به ساخت سیاسی جاری مبتنی بر قانون اساسی معطوف به عدالت قانونی است. در شرایط خاص ایران، تودرتویی نهادی و سنت‌گرایی تجددستیز چالش مهمی است که بدون حل و فصل آن امکان پیشبرد امر اجتماعی مذکور وجود ندارد.

تودرتویی نهادی به معنای وجود مراکز قدرت تودرتو و متعدد است که چند پیامد مهم دارد. موجب موازی‌کاری‌های شدید و دور زدن قوانین و مقررات، پاسخ‌گویی و مسئولیت‌پذیری ضعیف و چندان‌بودن استانداردهای پرداخت در نظام اداری و همین‌طور، ضعف در نظام بازرسی و نظارت می‌شود. تبدیل برخی از دستگاه‌ها و نهادها به حیات خلوت‌ها و حوزه‌هایی که در معرض حسابرسی عمومی نیستند، یکی از پیامدهای تودرتویی نهادی است. وجود آئین‌نامه‌های معاملاتی و اساسنامه‌ای متفاوت برای برخی از شرکت‌ها و سازمان‌ها، این اجازه

را می‌دهد که مدیران عامل تصمیماتی را اجرا کنند که هیئت مدیره با دستی کم‌وبیش بازتر می‌تواند تصویب کند؛ به این صورت، شرایط برای پاسخ‌گو نبودن در برابر نهادهای نظارتی چون دیوان محاسبات فراهم می‌شود. یا مقررات و قوانین در این موارد به گونه‌ای مکتوب می‌شود که زمینه را برای تفسیر به رأی آنها از سوی هیئت مدیره و مدیران عامل شرکت‌ها و سازمان‌های خاص باز می‌گذارد. همین طور، مراکز قدرت متعدد موجب افزایش قدرت چانه‌زنی گروه‌های اجتماعی خاصی در حوزه‌های مختلف می‌شود که یکی از پیامدهای آن شکست در پیشبرد پروژه‌ی نظام مالیاتی کارآمد و مساوات‌گراست. توزیع رانتهای مختلف به شکلی که منافع چنین گروه‌هایی به ضرر بخش کثیری از جامعه تأمین بشود، یکی دیگر از کارکردهای نظام حکمرانی مبتنی بر تودرتویی نهادی است.

علاوه بر اینها، تودرتویی نهادی موجب بروز دولت (در معنای کل حاکمیت) بیش از اندازه‌ای می‌شود که توانایی انباشت را به دلیل بزرگ‌تر شدن سهم هزینه‌های مصرفی آن در گذر زمان از دست می‌دهد. علاوه بر کاهش هزینه‌های عمرانی مشکل ناهماهنگی سازمانی نیز در ابعاد بالا رخ می‌دهد. نتیجه، فرایند انباشت سرمایه بسیار ضعیف با بهره‌وری پائین است. از این رو، توانایی بزرگ‌تر کردن کیک رشد را نه به دلیل سیاست‌های بازتوزیعی، بلکه به دلیل تشکیلات بسیار بزرگ بودجه‌خوار و مصرفی تو در تو ندارد. به این اعتبار، دولت در ایران هم بزرگ است و هم کوچک. بزرگ است چون مراکز قدرت بیش از اندازه بودجه خواری دارد. کوچک است چون توانایی بازی در نقش دولت رفاه را به دلیل هزینه‌های مصرفی بالا و ناهماهنگی سازمانی ندارد. سهم هزینه‌های رفاهی و اجتماعی از کل بودجه بسیار پائین است. بنا براین، در این شرایط خاص، مشکل اصلی بیش از آن که درجه مداخله دولت در اقتصاد باشد، دولت در دولت بودن نظام اقتصاد سیاسی است.

در کشورهای اسکاندیناوی، دولت به معنای رایج کلمه مداخله‌گر هست؛ نظام رفاه اجتماعی قوی در این کشورها و اقتصادها موجب می‌شود که هزینه‌های عمومی دولت سهم قابل توجهی از بودجه را در بر گیرد که عمدتاً کارکرد رفاه اجتماعی دارد و توسعه‌ای است. با استناد به این تجربه می‌توان گفت، مشکل در ایران بالا بودن آنچه در متون اقتصاد کلان «مخارج دولت» نامیده می‌شود نیست که نشانه‌ای از حضور بیشتر دولت در عرصه سرمایه‌گذاری اجتماع‌گراست؛ بلکه بالا بودن مخارج نظام حکمرانی نه از نوع انباشت اجتماع‌گرا، بلکه مصرفی ضد انباشت است. این مخارج بالای نظام حکمرانی ناشی از «تودرتویی نهادی» است. بنا براین، به جای تأکید بر کاهش مخارج دولت در تعریف کلاسیک آن، باید بر کاهش مخارج مصرفی نظام حکمرانی تأکید کرد که راه کار آن رفع تودرتویی نهادی از طریق تغییرات نهادی است. چنین نظام حکمرانی به دلیل ناکارایی سازمانی و الگوی حامی- پیروی شکل داده و لابی‌گری‌ها و رانت جویی‌های منفی، نمی‌تواند حتی سیاست‌های بازتوزیعی را به نحوی پیش ببرد که در گذر زمان به ضد خود تبدیل نشود. به چند نمونه اشاره‌ای می‌کنم.

طی سال‌های بعد از پیروزی انقلاب، در پی هدف فراگیر کردن مالکیت خانه، سیاست تأمین مسکن مطرح شد. در مقاطع مختلفی، کاربری زمین‌های بایر شهری به مسکونی تبدیل

و بر حسب معیارهایی، به بخشی از جامعه ساکن شهری تخصیص یافت. از دهه‌ی ۱۳۸۰ به این سو، با کم‌تر شدن دسترسی به زمین، سیاست استفاده از ارتفاع مطرح شد. در اینجا نیز به برخی آپارتمانی واگذار شد. اما، از ابتدا، با توجه به تجربه‌ی پیش از انقلاب در مواردی چون شهرک اکباتان، شهرک امید، برج‌های ستارخان و آتی‌ساز امکان حفظ وجه مشخصه‌ی اجتماعی بودن مالکیت زمین از طریق بلندمرتبه‌سازی وجود داشت. به دلیل سیطره‌ی سنت‌گرایی تجددستیز و حمل آپارتمان نشینی بر غرب‌گرایی، این رویه کنار گذاشته شد و زمانی در قالب «مسکن مهر» به آن بازگشتی صورت گرفت که زمینی در کلان شهرها باقی نمانده و قیمت آن به شدت افزایش یافته بود. در نتیجه، پروژه‌ی «مسکن مهر»، صرف نظر از شتاب‌زدگی‌ها و نقدهای وارد بر آن، باید در مکان‌های بدون زیرساخت‌های لازم اجرا می‌شد تا با حداقل‌سازی هزینه از محل زمین، قیمت تمام شده را پائین بیاورد.

خروجی نهایی سیاست مسکن شهری دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ به رغم پی‌گیری هدف برابری، اجتماعی چیست؟ در عمل، به دلیل فرموله کردن راه کار نادرست قطعه سازی اراضی و توزیع فردی آن، هم به گسترش بی‌رویه شهرها با هزینه‌های مختلف مترتب بر آن دامن زده و هم بازی برد- باخت کاملی را میان گیرندگان زمین و دارندگان آن ایجاد کرده است. زمینی که مالکیت آن اجتماعی بوده با سیاست نادرستی به مالکیت خصوصی تبدیل شده و منافع آن عاید دارندگانش شده و هزینه‌هایش بر دوش دارندگان قرار گرفته است. هم نابرابری درون نسلی و هم بین نسلی از این محل افزایش یافته است (دینی، ۱۳۹۴).

نمونه‌ی دیگر، تلاش نظام حکمرانی از سویی برای عادلانه کردن نظام دستمزدها و از سوی دیگر افزایش تفاوت‌ها میان دریافتی مدیران و پرسنل است. دلیل این امر، قواعد ناعادلانه نهادینه شده و ساخت یافته‌ی مرتبط با نظام حقوق و دستمزد مدیران در نظام اداری است که ریشه در الگوی حامی- پیروی معطوف به توزیع رانت در میان گروه‌های اجتماعی خاص دارد. قواعد نهادی برآمده از تودرتویی نهادی، موجب شده که برخی از دستگاه‌ها و سازمان‌ها، به حیات خلوتی خاص، برای برخی از مدیران تبدیل شوند. شرکت‌ها و نهادهای عمومی خارج از شمول مقررات دولت، مصداقی از قواعد نهادی است که چارچوب‌های سیاست‌گذاری و سازمانی خاصی را موجب می‌شوند که یکی از آنها دستمزدها و پاداش‌ها و امکانات متفاوت برای خلوت‌نشینان است. بنا براین، صرف نظر از این که ممکن است در جاهایی برخی افراد سوء استفاده‌هایی هم بکنند که در قالب فساد مالی طبقه‌بندی می‌شود، مقررات تصویب شده‌ی متفاوت برای چنین شرکت‌ها و نهادهای عمومی، در قوانینی چون لایحه خدمات کشوری، دست آنها را در تعیین مستقل‌تر حقوق و دستمزد و پاداش و امکانات رفاهی از جمله وام پرسنل و مدیران باز می‌گذارد.

نمونه‌ی سوم، فساد بالا به رغم برنامه ریزی برای کاهش آن است. فساد که به اشکال مختلف هزینه‌های اجتماعی سنگینی بر اقتصاد و گرده‌ی طبقه محروم جامعه می‌گذارد. در بسیاری از موارد موجب ضایع شدن صاحبان حق می‌شود. یعنی، عدالت قضایی را به شدت مخدوش می‌کند. در مواردی، با انحراف یارانه‌های ارزی و اعتباری و رانت جویی‌های منفی

موجب ثروت‌مند شدن برخی از محل حقوق عموم جامعه می‌شود.

عدالت قانونی و قضایی لازمه‌ی مبارزه با فساد است. این نیز مستلزم رفع چالش «تودرتویی نهادی» است. وقتی مراکز قدرت متعدد و بیش از اندازه‌ی کلاسیک آن است، پاسخ‌گویی و مسئولیت‌پذیری ضعیف و امکان دور زدن قوانین و زد و بند حداکثر می‌شود. این موارد و موارد دیگری که می‌توان بر شمرده دال بر این است که پیشبرد پروژه‌ی دموکراتیزاسیون در ایران مستلزم رهایی نظام حکمرانی از موقعیت تودرتویی نهادی و دینامیزم درون‌زاد آن هست دینامیزمی که با تشدید ناکارایی‌های سازمانی موجب اتلاف منابع می‌شود؛ با فرموله کردن راه کارهای نادرست موجب به ضد خود تبدیل شدن سیاست‌های بازتوزیعی می‌شود. با ایجاد زمینه برای لابی‌گرهای زیاد، زمینه را برای دور زدن قوانین تعریف شده در همین چارچوب فراهم می‌کند. و با اتلاف منابع، مشکلات زیست محیطی و فقر را تشدید می‌کند و در موقعیت‌هایی مانند کرونا توانایی تصمیم‌گیری به هنگام در مورد مسائلی چون قرنطینه را ندارد.

خلاصه و نتیجه

کرونا، به عنوان پدیده‌ای بی‌نظیر، مصداق بسیار خوبی بر وضعیت‌ی است که اولریش بک «جامعه‌ی در ریسک» می‌نامند. در این وضع، جامعه در معرض ریسک‌های غیرقابل پیش‌بینی قرار دارد که هم‌چون شب‌هی ناگهان بر فراز جهان ظاهر می‌شود و بیشترین آسیب را به فقرا می‌زند. در این موقعیت، با عایق‌بندی اجتماعی (دموکراتیزه کردن نظام تولید و توزیع ثروت در سطح ملی و جهانی) در برابر این ریسک‌ها، هم می‌توان آسیب‌های بعد از ظهور بیماری چون کرونا را حداقل کرد و هم می‌توان از این طریق راهی برای کنترل نسبی سرعت حرکت ماشین تحولات فناورانه‌ی ریسک‌زا فراهم نمود.

کرونا با قاطعیت بالا رویکرد اجتماع‌گرا به جامعه را تأیید و رویکرد لیبرالی و نئولیبرالی «جامعه چیزی نیست جز جمع جبری افراد را» رد می‌کند. بنا براین، قلمروی وجودی آدمی فقط محدود به خود وی نمی‌شود. فردیت وی، در عین حال، تحت تأثیر آن محیط اجتماعی است که در آن زندگی می‌کند. هر انسانی ضمن برخورداری از وجه مشخصه‌های فردی، نشانه‌های مهمی از اجتماع را با خود به همراه دارد. افراد در جامعه‌ای که ساخت اجتماعی قوی و برابری‌گرایی دارد نه تنها احساس فردیت در خدمت اجتماع می‌کنند بلکه احساس امنیت هم می‌کنند. در مقابل، فردیت بخش‌گیری از افراد، در جامعه‌ای با ساخت اجتماعی ضعیف و نابرابری‌گرا، هم در معرض تهدید جدی مرگ قرار دارد و هم به دلیل فرو رفتن در خود، مانع از شکوفایی فردی و اجتماعی می‌شود.

یکی از وجه مشخصه‌های نظام اجتماعی برابری‌گرا ابتنای آن بر نظام تولید و توزیع ثروت دموکراتیزه شده هست. نظریه عدالت جان راولز تلاشی است برای توضیح نظری حقانیت چنین نظام اجتماعی. کرونا، بر منطق مورد استفاده در این نظریه و منشور قرارداد اجتماعی حاصله

از آن، عینت می‌بخشد. اگر راه کار اصلی مواجهه با چنین بیماری، قرنطینه عمومی برای مدتی باشد، در این صورت، همه‌ی افراد جامعه باید قادر به رعایت آن باشند. زنجیره‌های تولید و توزیع، از پیش، باید آمادگی لازم برای تأمین نیازهای آحاد افراد جامعه را داشته باشند. توانایی در رعایت همگانی قرنطینه، به معنای برخورداری همه افراد به حداقل‌های زندگی در دوره قرنطینه عمومی است. این نیز مستلزم اجرای سیاست اجتماعی برابری گراست. در جامعه‌ای با نابرابری بالا و فقر زیاد، تلاش برای تأمین نان شب موجب می‌شود که بخشی از جامعه با نقض قرنطینه هم خود را در معرض خطر مرگ قرار بدهند و هم دیگران را.

پیشبرد سیاست اجتماعی برابری گرا چارچوب یکسانی در کشورها ندارد. در ایران پیش شرطی دارد که رهایی از موقعیت تودرتویی نهادی برآمده از سنت‌گرایی تجددستیز هست. یعنی، امر سیاسی تغییرات نهادی بر امر اجتماعی مذکور اولویت دارد. چرا که بدون چنین تغییراتی، سیاست‌های برابری گرا و بازتوزیعی، به دلیل ناکارایی‌های سازمانی و ناهماهنگی‌های سیاستی و فرموله کردن راه کارهای نادرست، حتی می‌توانند به ضد خود تبدیل بشوند.

منابع

- برمن، مارشال (۱۳۸۳)، تجربه مدرنیته، ترجمه مراد فرهادپور، طرح نو
- بک، اولریش (۱۳۸۸)، جامعه در مخاطره (ریسک) جهانی، ترجمه محمدرضا مهدی‌زاده، نشر آگاه
- پکیتی، توماس (۱۳۹۵)، سرمایه در قرن بیست و یکم، ترجمه ناصر زرافشان، انتشارات نگاه (از این کتاب دو ترجمه دیگر به قلم اصلان قودجانی، و محمد رضا فرهادی پور - علی صباغی در دست هست. ترجمه اول بسیار ضعیف و غیر قابل اعتماد و ترجمه‌ی دوم در چند جا اشکال فنی دارد)
- دینی ترکمانی، علی (۱۳۹۴)، «سیاست توسعه مسکن شهری: رشد سرمایه مستغلاتی و تشدید ناموزونی‌های ساختاری»، کنفرانس بین‌المللی برنامه‌ریزی و توسعه شهری
- دینی ترکمانی، علی (۱۳۹۶)، «دموکراتیزاسیون به مثابه دیالکتیک آزادی و عدالت»، فصلنامه مطالعات ایرانی پویه، شماره ۲، زمستان
- دینی ترکمانی، علی (۱۳۹۸)، اقتصاد ایران، رکود تورمی و سقوط ارزش پول ملی (اقتصاد سیاسی تودرتویی نهادی و ظرفیت جذب ضعیف)، انتشارات علم
- رالز، جان (۱۳۸۸)، نظریه عدالت، ترجمه سیدمحمد کمال سروریان و مرتضی بحرانی. پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی
- ژیژک، اسلاوی (۲۰۲۰: ۱۳۹۹)، پاندمی: کرونا دنیا را تغییر می‌دهد، ترجمه نوید گرگین، نشر شب خیز (از این اثر ترجمه‌ای دیگر به قلم شهرام پاک نیا نیز منتشر شده است)
- هاروی، دیوید (۱۳۸۶)، تاریخ مختصر نئولیبرالیسم، ترجمه محمود عبدالله زاده، نشر اختران

Krugman, Paul (2009), «How Did Economists Get it So Wrong?» *The New York Times*, Sept. 6

Lucas, Robert (2004), “The Industrial Revolution: Past and Future”, *2003 Annual Report Essay*, Federal Reserve Bank of Minneapolis

Piketty Thomas (Interview, 2010), “Will Coronavirus Lead to Fairer Societies?”, *Guardian*, May 12

UNIDO (2020), "Coronavirus: The Economic Impact :Which Countries and Manufacturing Sectors are Most Affected by the COVID-19 Crisis?" www.unido.org/stories/coronavirus-economic-impact

www.data.worldbank.org/indicator

www.worldometers.info/coronavirus, June, 10, 2020

فراسوی بحران در بحران

گرونا در برابر کرونا



حسین مصباحیان*

اشاره

بحران چیست؟ وضعیت بحرانی چگونه وضعیتی است؟ مواجهه با این بحران چگونه مواجهه‌ای است و در این مواجهه آیا امکان فراروی از آن وجود دارد؟

عنوان «فراسوی بحران در بحران» دو پیش فرض مهم را با خود حمل می‌کند، نخست این که ضرورت دارد که راه‌های خروج از بحران در خود بحران جست‌وجو شود و نه در نتایج و پیامدهای آن؛ دوم این که بحران امکانات این فرارفتن از «خود» و کوچ کردن از خود به فراسوی خود را «در خود» دارد.

*عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه تهران

درآمد

اگر بپذیریم بحران کرونا و به‌طور مشخص بحران ناشی از نوع اخیر و جاری آن یعنی، سارس-ویروس کرونا^۲،^۱ موسوم به ویروس کووید-۱۹، بحرانی ناشی از بلایای طبیعی است و پیدا کردن علاجاتی برای این بیماری به عهده علوم طبیعی- فیزیکی است، باید از سوی دیگر پذیرفت که بحران مذکور با خود بحران‌های دیگری را همراه می‌آورد، یا بحران‌های پیشاپیش موجود ولی مستور را آشکار و فعال می‌سازد که مواجهه با آنها به عهده علوم انسانی است. از این رو، پرسش این است که اگر قرار باشد علوم انسانی و به‌طور مشخص فلسفه مواجهه‌ای با بحران کرونا داشته باشد، آن مواجهه چگونه مواجهه‌ای خواهد بود، پرسشی که دو دستور کار پیش رو قرار می‌دهد، بحثی در باره بحران و امکان فراروی از آن از یک سو و ترسیم چشم‌اندازی برای خروج از آن از سوی دیگر. دستور اول منطبق با پاره اول عنوان مقاله است و دستور دوم منطبق با پاره دوم آن و هر دو بر روی هم این هدف را تعقیب می‌کنند که چگونه چگونه می‌توان امکان «کرونا Karuna» در برابر بحران «کرونا Corona» و بحران‌های ناشی از آن قرار داد و از اولی به مثابه فرصتی جهت ایجاد ارتباط اگزیستانسیالیستی و هم‌دلی^۲ و به تبع آن امکان ترسیم چشم‌اندازهایی برای خروج از بحران‌های ناشی از دومی یاری خواست. مقاله ملاحظه‌ای پایانی هم دارد که عمدتاً ناظر است بر تدقیق و تعمیق و توسعه مفهوم شوپنهاوری هم‌دلی از طریق یاری گرفتن از ادبیات فلسفی معاصر از یک سو و به دیده آوردن و برجسته ساختن شرایط عینی امکان هم‌دلی از طریق استمداد از سنن رهایی‌بخش و انتقادی فلسفه.

با پیروی از رویکرد هوسرل به مسئله بحران، کاری که این نوشته تلاش کرده است تا به انجامی برساند این است که بحران ناشی از بلایای طبیعی که موضوع علوم طبیعی-فیزیکی است، را در عالم یا محیط به معنای یونانی آن که موضوع علوم انسانی است، قرار دهد؛ فرایندی که در این نوشته فراسوی بحران نامیده شده است. عنوان "فراسوی بحران در بحران" خود ملهم از مطلبی از فیلسوف فرانسوی، امانوئل لویناس، با عنوان «فراسوی دولت در دولت» (Levinas, ۱۹۹۹: ۷۹-۱۰۷) است که در آن از ضرورت فراروی دولت در دولت سخن می‌گوید. چرا که اصولاً ارزش‌ها و اهداف سیاست، سیاستی که قرار است «دیگری» را در مرکز بنیادی‌ترین توجهات خود قرار دهد، در فراسوی دولت قرار دارد. نکته مهم هم در مقاله لویناس- که در اصل در قالب یک سخنرانی در سال ۱۹۸۸ ارائه شد- و هم به تبع آن در این مقاله، این است که نه تنها امر فراروی، مستقل از پدیده‌ای که قرار است فراروی از آن صورت پذیرد (دولت در مقاله لویناس و بحران در این مقاله)، رخ نمی‌دهد، بلکه دقیقاً مبتنی بر تلاش برای گشودن سینه همان پدیده و مجبور ساختن آن برای ظهور امکانات جدیدی از خود صورت می‌پذیرد. به عبارت دیگر عنوان «فراسوی بحران در بحران» دو پیش فرض مهم را با خود حمل می‌کند، نخست این که ضرورت دارد که راه‌های خروج از بحران در خود بحران جستجو شود و نه در نتایج و پیامدهای آن؛ دوم این که بحران امکانات این فرارفتن از «خود» و کوچ کردن از خود به فراسوی خود را «در خود» دارد.

فراسوی بحران در بحران

پرسشی که این قسمت نوشته می‌خواهد به آن بپردازد این است که آیا وضعیتی که در آن به سر می‌بریم، وضعیتی بحرانی است؟ پرسشی که پرسش‌مقدماتی دیگری را به میان می‌آورد و آن این که بحران اصولاً چیست؟ بحران را در کلی‌ترین تعریف می‌توان پدیدار شدن حالتی از نابه‌سامانی، ناسازمندی و اختلال در نظم و سامانی دانست که برپا و مستقر شده است. پس آنچه در تعریف بحران حائز اهمیت است، حضور پیشاپیش ثبات، نظم و سامان است. در ادبیات فارسی نیز بحران با مضامینی مشابه آنچه در بالا ذکر شد، آمده است. دهخدا بحران را شدیدترین و ناراحت‌ترین وضع مریض در حالت تب معنا کرده است و بر پایه آن به سایر بحران‌ها نیز اشاره کرده است. برای مثال در ذیل بحران اقتصادی می‌نویسد "بحران حالتی است که از جهت عدم توازن درآمد و خرج و یا پیدایش محصول و میزان مصرف و بازاریابی حاصل شود و منجر به توقف و یا ورشکستگی بازار و دولت‌ها گردد". به روشی مشابه بحران سیاسی را این‌گونه شرح می‌دهد "بحران سیاسی حالتی است که در نتیجه آن توازن نظام اجتماعی دگرگون شود و دولت‌ها و نظام‌های اجتماعی ناچار به سقوط یا ترمیم و یا تعویض گردند" (دهخدا، ۱۳۷۲: ۳۷۹۶).

پژوهش‌های غربی پیرامون مفهوم بحران نیز ناظر بر مضامین مشابه‌ای است. گاه گفته شده است که وضع بحرانی وضعی است اضطرابی که آغاز و انجامش نامشخص باشد، گاه به شدت تأثیر آن پرداخته شده است و بر پایه آن بحران به دو دسته «اساسی و ماهوی» و «شکلی و صوری» تقسیم شده است (Robinson, ۱۹۶۸: ۵۱۰-۵۱۴). در مجموع می‌توان ادعا کرد که برپایه ادبیات نظری موجود پیرامون بحران، عناصر و مؤلفه‌های زیر مشترک است: برهم خوردن روال معمول و عادی زندگی؛ ظهور نوعی آشفتگی و اختلال در آنچه که با آرامش جریان داشته است؛ برهم خوردن توازن و تناسب بین نیاز و تأمین منابع آن؛ ضرورت مواجهه آنی و عاجل و اتخاذ تصمیم‌های اساسی و اقدامات ضربتی و غیرعادی و در نهایت پدیدار شدن تغییراتی ناگهانی و عظیم در همه سطوح زندگی انسان.

وضع با ثبات اگر به هر دلیلی دستخوش اغتشاش و اختلال شود، می‌توان از ظهور بحران در آن وضع صحبت کرد. این البته بدان معنی نیست که می‌توان حضور هر نوع بی‌ثباتی و اغتشاشی را به ظهور بحران نسبت داد. وضع بحرانی وضعی نه «این» و نه «آن» است. «این» در حال فروپاشی است و «آن» هنوز در چشم‌انداز قرار نگرفته است. از این رو باید تأکید کرد که وضعی که پیشاپیش سازمند و سامان‌مند نباشد، اصولاً نمی‌تواند در وضعیت بحرانی قرار گیرد. چرا که اصولاً ثباتی را تجربه نکرده است که بی‌ثباتی و در نتیجه آن، بحران برایش معنایی یافته باشد. وضع بحرانی ویژگی‌هایی دارد که در صدر آنها غیرقابل‌پیش‌بینی بودن بحران، مخرب بودن آثار و نتایج بحران، طولانی مدت و استهلاکی بودن آن و دشوار بودن تصمیم‌گیری در شرایط بحرانی است. بدین ترتیب، نه زمان و مکان ظهور بحران را می‌توان تعیین کرد، نه می‌توان از شمار کسانی که تا پیش از بحران بی‌نیاز از کمک بوده‌اند و در نتیجه بحران عمیقاً نیازمند کمک شده‌اند، کاست و نه می‌توان از غافل‌گیری، فشار و فقر دانش در غلبه بر بحران جلوگیری کرد.

کاری که این نوشته تلاش کرده است تا به انجامی برساند این است که بحران ناشی از بلایای طبیعی که موضوع علوم طبیعی-فیزیکی است، را در عالم یا محیط به معنای یونانی آن که موضوع علوم انسانی است، قرار دهد.

بحران‌های ناشی از بلایای طبیعی، از زلزله گرفته تا سیل، از آتشفشان گرفته تا خشم دریاها، از طاعون و وبا گرفته تا آنفولانزا و کرونا، همگی کمابیش آشکار و پدیدار هستند، در حالی که بحران‌های ناشی از کنش انسانی، از رابطه انسان با خود گرفته تا با دیگری و تا با طبیعت تماما پوشیده، پنهان و ناپدیدار هستند.

به گفته‌ی هوسرل، نه علم و نه تکنولوژی نمی‌توانند در باره مفاهیمی نظیر معنا و آزادی، حرفی برای گفتن داشته باشند و به این دلیل بحران علم اصولا بحرانی فلسفی است. علم از آنجا که آنچه عینی و عملی است را مورد توجه قرار می‌دهد، هر نوع تأمل فلسفی را به مثابه امری غیرضروری و متافیزیکی کنار می‌گذارد و آن را فاقد ارزش می‌پندارد.

در تعریفی از وضعیت بحرانی، تأکید بر اختلال در تصمیم‌گیری و عواقب آن نهاده شده و سه وجه اصلی آن برجسته شده است. نخست این که در چنان وضعی، دستیابی به اهداف از پیش تعیین شده به خطر می‌افتد. دوم این که زمان لازم برای تصمیم‌گیری جدید به شدت کوتاه، ضربتی، آنی و عاجل می‌شود و در نتیجه این دو، آنچه پدید می‌آید غافل‌گیری و سردرگمی سیاست‌سازان است (Herman, ۱۹۶۳: ۶۱-۸۲). در رویکردی دیگر به وضعیت بحرانی، تأکید بر وجوه ذاتی این وضعیت گذاشته شده است. مطابق این رویکرد از آنجا که بحران ذاتا خطرناک است، وضعیت بحرانی هراسناک و دلهره‌آمیز می‌شود. از آنجا که بحران ذاتا غیرقابل پیش‌بینی است، وضعیت بحرانی تبدیل به وضعیتی می‌شود که هیچ کس کنترلی بر هیچ چیز ندارد. گرچه می‌توان راه‌هایی برای خروج از بحران پیشنهاد کرد، اما از آنجا که آن پیشنهادها مفروض قرار است در بستری خطرناک و نامطمئن به اجرا در آید، اصولا معلوم نیست که منجر به کاهش خطر خواهد شد یا افزایش آن. خروجی بحث مربوط به بحران و وضعیت بحرانی را می‌توان در چند نکته مهم خلاصه کرد. نخست این که هر نوع تعریفی از بحران، تعریفی نسبی است و ربطی تام و تمام به نحوه مواجهه و درک بحران‌زدگان دارد و از این رو، هر تعریفی را باید در زمینه و زمانه وقوع آن از یک سو و دریچه نگاه کسانی که با آن درگیر شده‌اند، قرار داد. دوم این که وقوع یک بحران، بحران یا بحران‌های دیگری را که قبلا به چشم نمی‌آمده‌اند، رو می‌آورد و مواجهه همزمان با بحران‌های تودرتو را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد.

بحران را به اعتبار موضوع آن می‌توان به بحران‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و غیر آن تقسیم کرد. در حالی که بحران اجتماعی ناظر بر اختلال در معیارهای هنجارین، فقدان توانمندی در سامان‌یابی و حفظ نظم اجتماعی است، بحران سیاسی را می‌توان در ظهور عناصری چون مخدوش شدن مشروعیت نظام سیاسی حاکم، ناکارآمدی حکومت و از

دست رفتن اعتماد نخبگان به اساس حاکمیت جست و جو کرد. بحران فرهنگی ولی از جنس دیگری است. این بحران می تواند اساس هویت ملتی را عمیقاً مورد تهدید قرار دهد. در عصر پسااستعمار، آنچه شاخصه هویت ملی است، فرهنگ آن است و فرهنگ نیز تخته سنگی در پشت سر نیست که به آن تکیه دهیم و بیاساییم. فرهنگ هر لحظه به استخراج و تصفیه و عرضی خویش در قالب مفاهیم مشخص احتیاج دارد. فرهنگ خود از عناصر و موادی تشکیل شده است مشخص، قابل سنجش، قابل ارائه و قابل بحث. اگر چنین باشد، بحران در فرهنگ به این معنا است که یک ملت نتواند فرهنگ خود را در قالب عناصری که حاوی درک او از عالم و آدم باشد، در سطح جهانی عرضه کند و صحت و سقم نظریاتش را در این میدان بیازماید. به دیگر سخن، اگر فرهنگی ملی به بخشی از فرهنگ جهانی معترض است، دموکراسی او را سلطه‌ی سواره‌ها می‌داند و لیبرالیسم اقتصادی او را منشأ بی‌عدالتی و فهم او را از هستی، تنگ و محاسبه‌گر، باید بتواند فهم متفاوت خود از این مفاهیم را عرضه کند، در غیر این صورت یا به تعطیلات تاریخ رفته است و به آنچه که فرهنگ جهانی خوانده می‌شود، تن داده است و یا اصولاً بحران را فهم نکرده است و دریافته است که بحرانی در کار است.

اگر بتوان بحران‌های ناشی از بلایای طبیعی و شاخص‌ترین نمونه موجود آن، یعنی بحران کرونا را بحران فوری، عاجل و آنی دانست، بحران‌های ناشی از کنش‌های انسانی را باید در شمار بحران‌های تدریجی، آتی و آجل به شمار آورد. در حالی که بحران‌های فوری هیچ نوع علامت هشدار دهنده قبلی صادر نمی‌کنند و از این رو، تحقیق پیرامون آنها و برنامه‌ریزی قبلی برای خروج از آنها غیرممکن است، بحران‌های تدریجی به آهستگی ظاهر می‌شوند و می‌توان در باب نحوه خروج از آنها تأمل کرد و گاه حتی از طریق تدابیر نظری و اقدامات علمی از شدت ظهور و گسترده شدن پی‌آمدهای آن کاست. هر کدام از دو بحران مذکور اما می‌توانند ادامه دار هم باشند، به این معنا که گاه سال‌ها و دهه‌ها به طول انجامند و تمام ارکان جامعه را به خود مشغول دارند.

آنچه اما در این میان باید در کانون بنیادی‌ترین توجهات قرار گیرد، این است که بحران‌های ناشی از بلایای طبیعی، از زلزله گرفته تا سیل، از آتشفشان گرفته تا خشم دریاها، از طاعون و وبا گرفته تا آنفولانزا و کرونا، همگی کمابیش آشکار و پدیدار هستند، در حالی که بحران‌های ناشی از کنش انسانی، از رابطه انسان با خود گرفته تا با دیگری و تا با طبیعت تماماً پوشیده، پنهان و ناپدیدار هستند. در حالی که ما ایرانی‌ها تا اعماق در بحران خویش و هویت فرهنگی فرو رفته‌ایم، این بحران اصولاً درک نشده است و جز گاه نخبگان کسی به آن نمی‌پردازد و درگیر آن نشده است. در حالی که رابطه من با دیگری در صدر مسائل و معضلات بشری قرار دارد، هنوز تا عمومی ساختن توجه به این بحران اخلاقی فاصله زیادی داریم. در حالی که کار مشکلات زیست‌محیطی از سطح بحران به سطح معضل فرا رفته است و در آستانه سطح خطر قرار دارد، هنوز تا توجه بنیادین به این بحران بنیادبرافکن فرسنگ‌ها فاصله داریم. بنابر این شایسته‌تر آن است که اهالی علوم انسانی، ساز و کار نحوه مواجهه، خروج و غلبه بر بحران‌های ناشی از بلایای طبیعی - فیزیکی را به اهالی به تعبیر دیلتای، صاحبان علوم طبیعی - فیزیکی بسپارند و خود دلمشغول بحران‌هایی شوند که کنش انسانی و فرآورده‌های آن، از جمله خود

علم، به بار آورده است.

خطوط پی‌گیری چنین بحران‌هایی را هم‌چنان که شناخته شده است، هوسرل به یکی از بهترین روش‌های ممکن فراهم آورده است. از نظر هوسرل فلسفه، علم و انسان جدید در بحران است و تنها روش غلبه بر بحران علم، نقد ابژکتیویسم مسلط بر علم و پر کردن گسست مصیبت‌بار میان جهان علم و جهان زندگی روزمره است. به همین دلیل است که هوسرل تحلیلش را از زیست‌جهان آغاز می‌کند؛ زیست‌جهانی که گرچه بنیان تاریخی سیستماتیک علم را تشکیل می‌دهد، همین علم آن را فراموش کرده و واپس رانده است. هوسرل بحث بحران را به حوزه‌هایی نظیر علوم اروپایی (Husserl, ۱۹۷۰) و انسان اروپایی (Husserl, ۱۹۶۵) (۱۹۲-۱۴۹) می‌کشد و پرسش‌های بنیادینی را طرح می‌کند؛ پرسش‌هایی از قبیل: چرا در علوم انسانی طبابتی برای مداوای بیماری‌های ملت‌ها صورت نگرفته است؟ چرا علم در دوره رنسانس رهبری خود را از دست داده است و به پوزیتیویسم افتاده است؟ و چگونه این فعل و انفعال منجر به بحرانی شده است که می‌توان آن را بحران علم اروپایی نامید؟ در جهت پرتو افکندن بر چنین پرسش‌هایی هوسرل سعی می‌کند نقش اساسی فلسفه و شعب آن را در تحول علوم باز نماید. چرا که به اعتقاد وی از این طریق بحران انسان اروپایی نیز روشن‌تر خواهد شد. او نخست تفاوتی می‌گذارد بین طب طبیعی (نشأت گرفته از تجربیات سطحی و آداب و رسوم مردم) و طب علمی (حاصل به کار بردن شناخت مبتنی بر علوم نظری محض درباره بدن انسان) و از آنجا توجه خود را از بدن انسان متوجه روح او می‌کند. با این تغییر توجه از بدن انسان به روح او، هوسرل پرسش اصلی خود را این گونه طرح می‌کند که چرا علوم انسانی علی‌رغم همه ادعاهایشان از به سرانجام رساندن خدمتی درخور، ناتوان بوده‌اند؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها، هوسرل لازم می‌بیند که وارد چیستی علوم انسانی و تفاوت موضوع و روش این علوم با سایر علوم شود. موضوع علوم انسانی، از نظر هوسرل زندگی و کنش انسان است، اما مگر نه این است که زندگی انسان دارای دو بعد روحی و جسمی است؟ و اگر چنین باشد، آیا محققان علوم انسانی، نباید تحقیق همزمان در روح و جسم انسان را در دستور کار خود قرار دهند؟ هوسرل معتقد است که چنین تحقیق روحی-جسمانی^۲ در مورد انسان هیچ‌گاه در گذشته راه به جایی نبرده است و در آینده ره به جایی نخواهد برد. اما آنچه میسر است، این است که جسمانی یا طبیعی را نه در معنایی که در علوم طبیعی جدید به کار گرفته شده که در معنای یونانی آن به کار بگیریم: طبیعت به مثابه عالم محیط تاریخی، عالمی عینی که انسان را احاطه کرده است. هوسرل که یکی از دغدغه‌های اصلی او، فلسفه به مثابه علم متقن، علم بی‌نیاز از علوم دقیقه و تجربی است، به پژوهشگران علوم انسانی که حتی امکان تأسیس روان‌شناسی محض و کلی را مردود می‌دانند، اعتراض می‌کند و می‌نویسد این رویکرد که علوم طبیعی را پشتیبان علوم انسانی قرار دهیم و بخواهیم تدقیق آموزه‌های علوم انسانی را بر پایه نتایج پژوهش‌های علوم طبیعی پیش ببریم، راه به جایی نمی‌برد و چون چنین است، نخست باید پرسش از بحران علوم در دستور کار قرار گیرد (Ibid. 150-165).

بحران علم به معنای کلی آن از نظر هوسرل آنگاه پدیدار می‌شود که رابطه آن با مبانی و اهداف فلسفی‌اش مخدوش و مسئله‌دار شود. هر علمی بر پایه هدفی فلسفی تأسیس می‌شود

و قرار می‌شود که علم معنایی برای زندگی بشر داشته باشد. آنگاه که این رابطه یعنی رابطه علم با مبانی فلسفی‌اش گسسته شود، بحران رخ می‌دهد و گاه خود علم را تبدیل به یک مسئله می‌کند. پرسش اصلی هوسرل از علم از این رو، پرسش‌های متدولوژیک آن گونه که در سنن تحلیلی فلسفه علم رواج دارد، نیست. پرسش سرتاسر ناظر بر معنای علم برای ابعاد مختلف زندگی انسان مدرن است. از نظر هوسرل علوم پوزیتیویستی در باره نیاز بنیادین بشر به معنا، حرفی برای گفتن ندارند و اصولاً آن را در خود برگزار هم نمی‌کنند. هوسرل در سال‌های پایانی دوره فرایبورگ^۴، صراحتاً می‌نویسد که نه علم و نه تکنولوژی نمی‌توانند در باره مفاهیمی نظیر معنا و آزادی حرفی برای گفتن داشته باشند و چون چنین است بحران علم اصولاً بحرانی فلسفی است. علم از آنجا که آنچه عینی و عملی است را مورد توجه و تدقیق قرار می‌دهد، هر نوع تأمل فلسفی را به مثابه امری غیرضروری و متافیزیکی کنار می‌گذارد و آن را فاقد ارزش می‌پندارد. این سیر اگر ادامه یابد، نتیجه آن از نظر هوسرل چیزی جز توهّم پیشرفت نخواهد بود، سیری که با منطق رنسانس که متأثر از ایده آل یونانی، ذات بشر را در آزادی تعریف می‌کرد، مخالف است. بحران علم اروپایی و بحران انسان اروپایی از این رو، اساس بحرانی فلسفی است و چون چنین است، راه خروج آن نیز باید در فلسفه جست‌وجو شود. وظیفه فیلسوف از این رو این است که موقعیت خود را دریابد و خود را کارگزاری ببیند که نسبت به کل بشریت مسئولیت دارد.

با چنین تلقی‌ای از بحران، پرسش این است که چگونه می‌توان از بحران کرونا، به مثابه بحرانی ناشی از بلایای طبیعی، و سطوح پنج‌گانه بحران‌های ناشی از کنش انسانی (بحران‌های رابطه انسان با خود، با طبیعت، با دیگری، با خدا و با علم) که توسط بحران کرونا فعال‌تر شده‌اند، راه‌هایی برای خروج از بحران پیدا کرد و یا حداقل چشم‌اندازهای آن را ترسیم کرد؟ پاسخ این پرسش، از طریق ساخت‌گشایی مفهوم «کرونا Karuna» به معنای کلی هم‌دلی جست‌وجو شده است و در برابر بحران «کرونا Corona» و بحران‌های ناشی از آن قرار گرفته است.

کرونا در برابر کرونا

مفاهیم کرونا و کرونا ریشه‌ای مشترک دارند: تاج یا کرون (crown). یکی احتمالاً تاجی از خار بر سر انسان می‌نهد تا او را متوجه محدودیت‌هایش کند و دیگری تاجی از هم‌دلی و همبستگی بر سر او می‌گذارد تا هم او را متوجه امکاناتش سازد و هم به یادش آورد که به تعبیر شوپنهاور، اگر قرار باشد در این جهان بد، مبنایی پیدا کنیم که از رنج مان بکاهد، باید آن مینا را در اصل هم‌دلی، که خود از آموزه‌ی ودایی «این توهستی» سرچشمه گرفته است، جست‌وجو کنیم. می‌دانیم که کتاب کلی ودا یا دانش، با چهار کتاب مستقلش (ریگ ودا یا نیایش‌ها، یجورودا یا نیایش کنندگان، سامه ودا یا سرودها، و کتاب کم اهمیت ترآتاروا ودا یا دانش قواعد سحر)، یکی از مهم‌ترین متون مکتوب تمدن مشترک هند و ایرانی و شاید مهم‌ترین متن موثر در شکل بخشی به تمدن شبه قاره هند است. گو این که علاوه بر آن، کتاب ودا، کتابی است که در سه آئین مهم و شناخته شده فرهنگ هند، یعنی آئین‌های هندو،

جین و بودا تأثیری اساسی داشته است. این بخش از نوشته اما از پی گیری سرگذشت هم‌دلی در متون ودایی صرف نظر می‌کند و منحصر به اشاراتی در مورد این مفهوم در دو آئین بودای «تروادا» (Therāvada) و آیین بودای «مهایانا» (Mahāyāna) قناعت می‌کند. دلیل آن عبور و این توقف این است که از یک سو موضوع این نوشته پژوهش در باب هم‌دلی در وداها نیست، پس می‌تواند بگذرد، و از دیگر سو شوپنهاور، که بسط و تدقیق و معاصر سازی نظریه هم‌دلی او موضوع این نوشته قرار گرفته است، تحت تأثیر آموزه‌های بودایی به چنین صورت‌بندی‌ای رسیده است، پس نمی‌تواند بگذرد. هم ناچار است اشارات ودایی-بودایی را برگزار کند، و هم صورت‌بندی فلسفی آن را در شوپنهاور و هم در نهایت فراهم آوردن خطوطی معاصر برای تدقیق، تعمیق و احتمالا تناقض‌زدایی از این مفهوم.

در آیین بودای تروادا، هم‌دلی یا کرونا، مقامی از مقام‌های چهارگانه معنوی، معروف به چهار بی‌کرانه است. این چهار مقامی که کرانه ندارند و به یکدیگر وابستگی تام دارند، عبارتند از مهر یا میتا metta، هم‌دلی یا کرونا karuna، از شادی دیگران شاد بودن یا مودیتا mudita و یکسان‌دلی یا اوپکا upekkha. میتا قرار است دلی را نرم کند، کرونا قرار است غم بزداید، مودیتا قرار است شادی بیاورد، اوپکا قرار است آدمی را از چهار دوگانه نام و ننگ، رنج و خوشی، سود و زیان و ستایش و سرزنش رهایی‌بخشد (پاشایی، ۱۳۸۶: ۶۲ تا ۶۶). نقش کرونا که تمایل به امحاء آسیب، درد و رنج دیگران دارد و نقش میتا که میل به شادی دیگران دارد، احتمالا در جهاتی با یکدیگر شباهت پیدا می‌کند. مفسری در این باب و درباره درهم تنیدگی این چهار بی‌کرانه نوشته است: نیکان چون دیگران را دست‌خوش رنج ببینند، دلشان می‌لرزد و قسمی حالت غم‌خوارگی در آنان پیدا می‌شود که کرونا خوانده می‌شود؛ یعنی غم‌خوارگی یا دل‌سوزی. برجسته‌ترین نشانه کرونا، از میان بردن رنج و اندوه دیگران است، و نه دل‌سوزی تنها. کرونا هم‌دلی عمیق است... از کرونا ست که حقیقت رنج، همواره پیش چشم ما روشن و آشکار است، بنیاد واقعی غم‌خوارگی، حقیقت رنج است؛ یعنی این حقیقت که جانداران همه از نادانی دست‌خوش رنج‌اند، درحالی که نه ریشه واقعی آن را می‌دانند و نه راه رهایی از آن را. تجلی غم‌خوارگی در رهایی از آزار و ستم است، و اوج آن از میان بردن هرگونه آزدن و رنجاندن و ستم رواداشتن به دیگران است (همان: ۶۳ تا ۶۴).

در آیین بودای مهایانا نیز کرونا یا هم‌دلی مقامی از مقام‌های چهارگانه است و گسترش آن اختصاص به انسانها ندارد بلکه ناظر بر تمام موجودات زنده است. اما درک و تجلی کرونا مختص انسانهاست. در مدخل کوتاهی که در فرهنگ نامه بودیسم به کرونا اختصاص یافته، آمده است که عشق و احترام به تمام موجودات زنده، مهاکرونا (هم‌دلی عمیق) نام دارد که آخرین فضیلت از فضائل هجده گانه است (Irons, 2008: 278). کرونا با عبور از سطح شناخت به فراشناخت شکوفا می‌شود، فراشناختی که رسالت آن دیدن حقیقت چیزها، چیزها آن گونه که هستند، است. فراشناخت راستین از این رو به انسان کمک می‌کند که ذات اشیاء این جهان را ببیند و به خود پدیدارها راه یابد. با فرادانش راستین، می‌توان همه اقالیم جدا افتاده هستی را در ربط ذاتی آنها با یکدیگر و در کلیت و پیوستگی با همدیگر فهم کرد. اگر تنها یکی صاحب فراشناخت باشد یا تنها یکی برحق باشد، نمی‌توان به جهانی بهتر و انسانی‌تر از آنچه

که هم اکنون هست، امیدوار بود. روح هم‌دلی از نظر این آئین در دل‌های همه انسان‌ها خانه دارد، فقط کافی است دعوتی صورت گیرد و شرایطی فراهم آید تا آنچه به خواب رفته است بیدار شود و آنچه فراموش شده است به یاد آورده شود.

شوینهاور، با بهره‌گیری از خطوطی که ذکر شد، آموزه‌ی «تو همانی» را زیربنای اصل هم‌دلی قرار می‌دهد و در صدد می‌شود که نظریه‌ای را سامان دهد که بر پایه آن من با دیگران به مثابه «المثنای من» مواجه شوم. او که از ارتباط بین مفهوم کرونا در آیین‌های بودایی و آنچه که خود به لحاظ فلسفی در ذهن دارد، عمیقاً خرسند است، به شرح و بیانی از رابطه با دیگری می‌پردازد که در آن کمترین تمایز و فاصله بین من و دیگری وجود داشته باشد. این مفهوم اما مادام که به مبانی آن نزد شوینهاور اشاره نشود، این استعداد را در خود دارد که به توصیه یا آرزویی اخلاقی کاهش یابد. مبنای نخست هم‌دلی را باید در رویکرد تجربی شوینهاور به اخلاق جست‌وجو کرد. او با این که در بسیاری جنبه‌ها با فلسفه نظری کانت همراه می‌شود، به کلی از فلسفه عملی کانت به ویژه فلسفه اخلاق او روی برمی‌گرداند. او قائل نیست که باید مبناهایی مطلق و پیشینی برای اخلاق در نظر گرفته شود و چون چنین است به دو طریق راه خودش را از کانت جدا می‌سازد. نخست این که برخلاف کانت اخلاق را نه بر عقل که بر احساسات و عواطف می‌نشاند و دوم این که، به جای مبنای پیشینی به تجربه روی می‌آورد و توجه خود را از نظر به اموری برمی‌گرداند که بین انسان‌ها و زندگی آنان جریان دارد. او هم به جای عقل به انگیزه‌ها و محرک‌ها توجه می‌دهد و آنها را مبداء و منشاء هر نوع عملی می‌داند و هم برای کشف بنیاد اخلاق سراغ تجربه می‌رود. از طریق تجربه است که هم می‌توان دریافت که «میلیونها انسان برای رسیدن به خیر همگانی تلاش می‌کنند» و چون چنین است عدالت، انسان دوستی محض و بلندطبعی واقعی در تجربه قابل شناسایی است، و هم می‌توان دریافت که «گاه توهم بی‌جا و گاه سیاست‌های پنهانی انسان‌ها را تحریک می‌کنند تا به جنگ با یکدیگر مشغول شوند، و چون چنین است، می‌توان دریافت که زندگی رنج است و رنج شر است و منشاء شر اراده است است زندگی را رنج، رنج را شر و شر را زائیده‌ی خواست و اراده می‌نگرد. برای همین، در فلسفه شوینهاور، انسان همواره میان خواست و رنج درگیر است.

مبنای دوم هم‌دلی را باید در نظریه اراده معطوف به زندگی او و رفت و آمد مداومی که او بین اراده و رنج دارد، جست‌وجو کرد. شوینهاور معتقد است که اراده آدمی مقدم بر عقل او است. این گونه نیست که عقل بر اراده فرمان راند، این اراده است که عقل را به خدمت خود در می‌آورد. اراده معطوف به زندگی تا آن حد قوی هست که بتواند تمام برنامه و اهداف عقل را مختل کند و از کار بیاندازد. آدمی نخست اراده می‌کند و سپس می‌اندیشد که چگونه اراده خود را تحقق بخشد. شوم‌بختی در اینجا است که خواست‌ها پایانی ندارند. تحقق هر خواست پیدایش خواست جدیدی را در پی دارد. بر خلاف عقل که هم می‌تواند خسته شود و هم چیزی را مورد غفلت قرار دهد، اراده نه هیچ‌گاه خسته می‌شود و نه از چیزی می‌گذرد. عقل از این رو ابزار اراده است و نه راهنمای آن، خادم آن است و نه مخدومش، مرید او است و نه مرادش. اراده عمل می‌کند و عقل آن عمل را موجه می‌سازد. با این همه، اراده علیرغم این که می‌تواند کهکشانی را جابه‌جا کند، نیرویی کور، بی‌هدف و ناخودآگاه است. شوینهاور برخلاف کانت

که نومن را روح و خدا می‌داند، گرچه دوگانه کانتی فنومن و نومن را می‌پذیرد، ولی نومن را چیزی جز اراده نمی‌داند. نومن اراده است، اراده اما شر است و باید بتوان از شر این شر خلاص شد. به چه طریقی اما می‌توان از شر این خواست سرکش رها شد؟ به دو طریق، موقتی و دائمی^۵، اولی از طریق هنر و دومی از طریق هم‌دلی.

اگر امکانات نظریه هم‌دلی شوپنهاور در اخلاقی بودن، نوع دوستانه بودن و مبتنی بودن آن بر تجربه باشد، محدودیت اصلی و عمده آن را باید در شرایط امکان تأسیس هم‌دلی جست‌وجو کرد. پرسش در این سطح این است که چه عاملی سبب می‌شود که من به جای خود، دیگری را انتخاب کنم و چرا اصولاً باید چنین کنم؟

هونت معتقد است برای ایجاد همبستگی ضرورت دارد که آدمی به رسمیت شناخته شود، باید موانع موجود بر سر راه همبستگی را شناخت و با آن مبارزه کرد.

در موقعیت جدال، ما درمی‌یابیم که موقعیت یک فرد در دست یافتن به اقتدار اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، به نحوی درونی و ضروری، با نادیده گرفتن دیگری، غلبه بر او و یا حتی ستم بر او همبسته می‌شود. یاسپرس این جدال خشونت‌آمیز برای بقا را در مقابل یک رفتار اخلاقی حقیقی که او آن را جدال عاشقانه می‌نامد، قرار می‌دهد.

شوپنهاور برای این که هنر را راه موقتی خلاصی از شر اراده و هم‌دلی را راه دائمی و نهایی آن بداند، استدلال‌هایی دارد. هنر از نظر او گرچه می‌تواند از طریق غلبه نسبی بر اراده فی‌نفسه، میل بشر به تأمین خوشبختی را به نحوی موقتی تأمین کند، اما اولاً هنر در اختیار همگان نیست و ثانیاً نمی‌توان در وضع هنری به صورت دائمی سکنی گزید. هنر هم‌چون فلسفه در دسترس همگان نیست و فقط منحصر به عده‌ای است که می‌توانند از طریق آن، و بالاترین نوع آن یعنی موسیقی، اراده را نفی کنند و مرارت را تقلیل دهند. علاوه بر این، نمی‌شود در هنر زندگی کرد. کسی که به موسیقی گوش می‌دهد و خود را از شر اراده‌هایی می‌بخشد و خود را از میل، هر نوع میلی، می‌رهاند، نمی‌تواند مدام در ادراکات هنری خود بماند. باید پس از سفری موقتی به عالم هنر، برگردد به زمین، به جایی که اراده به زیستن در همه منافذش جاری است. پس باید در اندیشه‌راهی دیگر شد و آن راه هم‌دلی است. هم‌دلی ولی خود چیست؟

شوپنهاور معتقد است که پشت هر عملی که از آدمی سر می‌زند، سه انگیزه یا محرک می‌تواند وجود داشته باشد، یا خودخواهانه به خود نفعی برساند، یا

بدخواهانه «دیگری» را دچار مصیبتی سازد و یا خیرخواهانه خود را با دیگری یکی بیندارد، تمایز از میان بردارد و در اندیشه سعادت همگانی شود. اولی را اگوئیسم یا خودمحوری egoism می‌خواند، دومی را بدخواهی یا بدنیتی malice و سومی را همدلی compassion. انگیزه‌ی خودمحوری را، که آن را رایج‌ترین محرک اراده معطوف به زندگی می‌داند، گرچه در سطوحی اجتناب‌ناپذیر می‌داند و در مواردی حتی شرط ضروری بقا می‌پندارد، اما حالت افراطی آن، به ویژه آنگاه که اراده‌ی فرد خودمحور، در برابر اراده‌ی دیگری قرار می‌گیرد و

خواهان امحاء آن است را خطرناک، ضد اخلاقی و نافی فضیلت عدالت می‌شمارد. چرا که در اگوئیسم (یا خودمحوری) همه چیز تابع علائق «من» اگوئیستی است و دیگری اصولاً در آن راه ندارد، و چون چنین است اصولاً ضد اخلاقی است. در خودمحوری اگر فرد به دنبال منافع خود است و خود را در کانون بنیادی‌ترین توجهات قرار می‌دهد، بدخواهی به عنوان دومین محرک ضد اخلاقی، وجوه مصیبت بارتتری دارد. به نظر او، کسیکه از طریق این محرک برانگیخته می‌شود، چه ریشه آن غبطه باشد چه رشک و چه حسد، آرزو و آمالی جز آسیب رسانده به دیگران ندارد. خودمحوری اگر نافی عدالت است، بدخواهی اصولاً نافی نوع دوستی است (Schopenhauer, 1915: 134-135).

اگر هم خودمحوری و هم بدخواهی اساساً نه غیر اخلاقی که ضد اخلاقی هستند، تنها راهی که برپایه آن می‌توان رابطه بین انسان‌ها را انسانی کرد، هم‌دلی است. هم‌دلی اما اوصافی دارد که هم امکاناتی را فراهم می‌آورند و هم محدودیت‌هایی دارند. اولین ویژگی و شاید مهم‌ترین ویژگی آن این است که جهت‌گیری این اصل به سوی عالم نومن است. عالمی که چون برخلاف عالم فنومن، بی‌مکان و بی‌زمان است، کثرت در آن راه ندارد. عالم نومن، عالم وحدت است. چون چنین است، پیدایش رابطه هم‌دلی در کثرتی از تنوعات انسانی، عملاً نوعی فراروی از فنومن مناسبات انسانی به سوی نومن است؛ نومنی که در این سطح با مفاهیمی نظیر یکی شدن انسان‌ها، از بین رفتن کثرت‌ها و پیدایش وحدت و یگانگی توضیح داده می‌شود. نفس چنین جهت‌گیری‌ای نوعی مقابله، مخالفت و مبارزه با اراده است، اراده زیستن به سبک و سیاق خودمحورانه و بدتر از آن بدخواهانه. ما از طریق راه هم‌دلی، راهی که سرتاسر اخلاقی است، از فنومن به نومن راهی باز می‌کنیم، راهی که دائمی است. ویژگی دوم هم‌دلی این است که زایشگر عدالت و انسان دوستی است. در هم‌دلی تمایز من و دیگری از میان می‌رود. هم‌دلی از آنجا که دارای ساختی رمزآلود است، می‌توان آن را «راز بزرگ اخلاق» (Ibid.: 144) نامید. رازی که اراده را نفی و «دستیابی به رستگاری» (Ibid.: 362) را میسر می‌سازد. اراده هم‌دلی، همانند اراده کوری که توسط انگیزه‌های خودخواهانه و بدخواهانه برانگیخته شده باشد، نیست. اراده هم‌دلی ناظر بر حذف دیگری نیست. جهت این اراده به سوی وحدت و یگانگی است. در کتاب بنیان اخلاق، که مبانی اصلی بحث وی در مورد هم‌دلی در آن پی‌ریزی شده است، می‌نویسد این هم‌دلی است که به‌تنهایی پایه‌ی واقعی هر عدالت و هر محبت راستینی است. هر رفتاری که ناشی از هر انگیزه‌ی دیگری غیر از هم‌دلی باشد، ارزش اخلاقی نخواهد داشت. سومین ویژگی هم‌دلی این است که هم‌دلی بر ساخته ذهن یا پرورده تخیل نیست، امری واقعی و برگرفته از تجربه است. توصیه و حکم تنجیزی نیست، فراخوانی انسانی، توسط همه انسان‌ها است. فراخوانی است که گویی فرد خودش را تشویق می‌کند که بر خودمحوری‌هایش ظفر یابد، بدخواهی‌هایش را زایل سازد و بداند که سعادت دیگری تأمین کننده سعادت دائمی او هم هست. هدف اخلاق اگر این باشد که تنوع رفتار انسان‌ها را توضیح دهد و مبنایی برای آن بیابد، هیچ راهی جز راه تجربی در اختیار ندارد (Schopenhauer, 2009: 189).

ملاحظه پایانی: در باره شرایط امکان تأسیس هم‌دلی

اگر امکانات نظریه هم‌دلی شوپنهاور در اخلاقی بودن، نوع دوستانه بودن و مبتنی بودن آن بر تجربه باشد، محدودیت اصلی و عمده آن را باید در شرایط امکان تأسیس هم‌دلی جست‌وجو کرد. پرسش در این سطح، علاوه بر پرسش‌هایی ناظر بر ساختارهای عینی که باید در نوشته‌ای مستقل مورد بحث قرار گیرد، این است که چه عاملی سبب می‌شود که من به جای خود، دیگری را انتخاب کنم و چرا اصولاً باید چنین کنم؟ پاسخی که شوپنهاور فراهم می‌آورد، پاسخی تجربی است. از نظر اوبررسی‌های تجربی نشان داده است که منحصرأسه محرک خودمحوری، بدخواهی و میل به سعادت دیگری وجود دارد و چون چنین است میل به سعادت دیگری یا هم‌دلی نیز وجود دارد، و هیچ دلیل تجربی در دست نیست که بگوییم هم‌دلی را نمی‌توان توسعه داد. سه محرک مذکور، از نظر شوپنهاور «در همه‌ی افراد، به میزان بی‌اندازه متفاوت و نابرابر وجود دارد» (Schopenhauer, 1915: 29). کاری که باید کرد احتمالاً این است که با تحریک محرک هم‌دلی، شرایطی فراهم شود که من رنج دیگری را دریابم، رنج او را رنج خود بیندارم، خود را با او متحد بدانم و تمایزی را که اگوئیسم بین من و او ایجاد کرده بود، از میان بردارم و در نتیجه همه اینها، تناسب و توازن بین سه محرک را به نفع هم‌دلی درهم ریزم.

با این همه، در درون نظریه شوپنهاوری مشکل بتوان بر محدودیت‌هایش غلبه کرد. نخست به این دلیل که او هم برای خودمحوری و هم برای بدخواهی نقش بسیار پررنگی قائل است و چون چنین است الزام به نوع دوستی و هم‌دلی با دست‌اندازهایی جدی مواجه می‌شود. کافی نیست که بدانیم نموده‌های اراده‌ای واحد هستیم و باید از طریق کنار نهادن سایر محرک‌ها به سوی آن اراده واحد، آن نومن حرکت کنیم. حتی اگر بشود با این داوری رادیکال نیچه-نیچه‌ای که خود تحت تاثیر نظریه اراده شوپنهاور است- موافق نبود که هم‌دلی شوپنهاوری خرافه‌ای قدیمی است و هیچ نشانی از آن در عصر جدید، عصری که در آن زندگی می‌کنیم، به جا نمانده است، باز هم نمی‌توان شواهد معتبر و پررنگی از حضور هم‌دلی بین انسان‌ها در عصر پساها، عصر فروپاشی ارزش‌ها یافت؛ و چون چنین است، هم‌دلی باید در سنن معاصرتر فلسفه قرار داده شود و نسبت آن با گره‌گشایی از بحران‌های تودرتو و درهم تنیده جهان معاصر باز شود. یکی از سنت‌ها، سنت نظریه انتقادی نسل سوم مکتب فرانکفورت و به‌طور مشخص نظریه ارج‌شناسی اکسل هونت است.

هونت گرچه با ادبیات و خاستگاه‌هایی کاملاً متفاوت با شوپنهاور، ولی هم‌چون او بر تحقق همبستگی و خدمت به دیگری تأکید می‌کند و نظریه‌ی اجتماعی خود را همان گونه که مفسری بحث می‌کند بر پایه تاریخ، ساختارها و تحرکات پویا برای ارج‌شناسی و آزادی بنا می‌کند (Zurn, 2015: 15). همبستگی از نظر هونت ایجاد رابطه‌ای دوسویه بین افراد اجتماع در جهت تأمین منافع جمعی است. هونت فراموش نمی‌کند که ضرورت همبستگی را در درون واقعیتی به نام نارضایتی عمومی از تبعات تصمیم‌گیری‌های سیاست‌سازان بدانند و لوازم و شرایط امکان تأسیس همبستگی را مورد توجه قرار دهد. از نظر هونت، همبستگی نیازمند نزاع است. برای ایجاد همبستگی ضرورت دارد که آدمی به رسمیت شناخته شود و موانع

موجود بر سر راه همبستگی شناسایی و با آنها مبارزه شود. هونت در پی دستیابی به هیچ نوع متافیزیک نیست، بلکه در پی فراهم آوردن امکان اجتماعی ارزشی است. همبستگی از نظر هونت یعنی همان اجتماع ارزش‌ها، اجتماعی که بتواند افراد با ارزش‌های متنوع و متفاوت را دربرگیرد. گرامر این رابطه، اخلاقی است و نقطه آغاز آن خواست اخلاقی هر فرد برای به رسمیت شناخته شدن است. فقط در چنین شرایطی می‌توان به تحقق همبستگی امیدوار بود و به بازسازی مناسبات انسانی بر پایه شناسایی متقابل اندیشید (Honneth, 1996: 92).

با این همه، همان گونه که هابرماس در یکی از آخرین مصاحبه‌هایش یادآور می‌شود، باید دانست که هیچ کس در موقعیتی نیست که بتواند وضع ناشی از بحران کرونا را توضیح دهد و پیامدهای احتمالی آن را پیش بینی کند. کرونا باز به تعبیر او چهل بشر نسبت به موقعیت را به رخ او کشیده است و بشریت را در وضعیتی نامعلوم قرار داده است؛ وضعیتی که می‌توان آن را «ناامنی اگزیستانسیالیستی» نامید (Habermas, 2020). وضعیتی مرزی که نمی‌توان با آن منحصر از طریق معرفت عقلی مواجه شد، و آن را فهم کرد. ما نمی‌توانیم این موقعیت‌های مرزی را اموری بیرونی، اموری که در خارج از وجود ما ایستاده‌اند، تلقی کنیم، ما باید آن‌ها را به عنوان بخش تفکیک‌ناپذیر وجودمان دریابیم. تجربه کردن موقعیت‌های مرزی، اگزیستانس آدمی است. یکی از موقعیت‌های مرزی جدال^۷ است. در موقعیت جدال، ما درمی‌یابیم که موقعیت یک فرد در دست یافتن به اقتدار اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، به‌نحوی درونی و ضروری، با نادیده گرفتن دیگری، غلبه بر او و یا حتی ستم بر او همبسته می‌شود. جدال ممکن است خشونت‌آمیز و توأم با فشار باشد. یاسپرس جدال خشونت‌آمیز^۸ برای بقا را در مقابل یک رفتار اخلاقی حقیقی که او آن را جدال عاشقانه^۹ می‌نامد، قرار می‌دهد. جدال عاشقانه فرایندی غیرخشونت‌آمیز است که رابطه من با دیگری را براساس همبستگی توضیح می‌دهد. من در این فرایند نه تنها بی‌توجه به دیگری نیستم، بلکه تنها در پیوند با دیگری و با دیگری است که برای دستیابی به آنچه که نیاز زندگی من است به جدال می‌پردازم. لحظه جدال در اینجا عشق به دیگری است و نه غلبه بر دیگری. این فقط خود آدمی یا به تعبیر کی‌یرکگور، فردانیت هر فرد است که باید دست به تغییر ریشه‌ای خود و جهان‌بینی خود بزند تا در مواجهه با موقعیت‌های مرزی بتواند صلح را جایگزین تشویش (در مواجهه با مرگ)، خوشبینی توأم با اعتماد به نفس را جانشین انفعال، بدبینی و نوسیدی (در مواجهه با رنج)، و جدال عاشقانه را جایگزین جدال خشونت‌آمیز (در مواجهه با جدال) سازد. تنها معیار معنا بخشیدن به زندگی، فرد منفرد و تجربه‌های یگانه او است.

پی‌نوشت:

۱ - محققان معتقدند که سارس-ویروس کرونا-۲ (SARS-CoV-2)، از جهت میزان شیوع، سرعت انتقال و به تبع آن دشوار بودن مهار و کنترل آن، نسبت به نوع اول آن موسوم به سارس یا سارس-ویروس کرونا، (SARS-CoV) به مراتب خطرناک‌تر و دیرپاتر است و همین است که سبب می‌شود از وضع ناشی از آن به عنوان وضعی بحرانی یاد شود. در سرتاسر این متن مسامحتا بحران ناشی از ویروس کووید ۱۹، بحران کلی کرونا خوانده شده است.

3- Psychophysical

۴ - اویگن فینک، شاگرد برجسته هوسرل، در یادداشت‌های ویرایشی خود در کتاب «درآمدی بر پژوهش‌های منطقی» هوسرل می‌نویسد «بسط و گسترش پدیدارشناسی هوسرل را می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد که تقریباً به دوره‌های زمانی‌ای مربوط می‌شوند که او در هاله، گوتینگن و فرایبورگ به سر می‌برد» (هوسرل، ۱۳۸۷: ۹۶).

۵ - راه حل دائمی از نظر شوپنهاور دو سطح دارد: هم‌دلی و زهد. تکیه این نوشته منحصر بر هم‌دلی است.

۶ - نیچه هر نوع تمایزی بین خودخواهی و دیگرخواهی را ناشی از فهمی غیرواقعی از محرک‌های انسانی می‌داند. تمایزی که خود عاملی از عوامل تباهی فرهنگ عصر جدید است. رجوع کنید به:

Franco, Paul . Nietzsche's Enlightenment: The Free-Spirit Trilogy of the Middle Period. The University of Chicago Press. 2011. P.26

7. Struggle

8. Violent Struggle

9 . Loving Struggle

منابع:

پاشایی، عسکری (۱۳۸۶)، بودا: زندگی بودا، آیین او، و انجمن رهروان او. تهران: نگاه معاصر
دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۲، لغت نامه دهخدا. انتشارات دانشگاه تهران.

هوسرل، ادموند (۱۳۸۷)، درآمدی بر پژوهش‌های منطقی، ترجمه محمدرضا قربانی. تهران: فرهنگ صبا، ۱۳۸۷. ص ۹۶. یادداشت‌های ویرایشی اویگن فینک.

Habermas on Corona Crisis, in <https://www.researchgate.net/publication/340610680>
April 10 th 2020

Hermann, Charles F. (1963), "Some consequences of crisis which limit the viability of organizations", in *Administrative science quarterly*

Honneth, Axel. *The Struggle for Recognition: The Moral Grammar of Social Conflict*, Translated by Joel Anderson. Polity Press. 1996

Husserl, Edmund (1965), *Phenomenology and the Crisis of Philosophy: Philosophy as Rigorous Science and Philosophy and the Crisis of European Man*, Translated by Quentin Lauer. New York, NY: Harper Torchbooks

Husserl, Edmund (1970), *The Crisis of European Sciences and Transcendental Phenomenology, An Introduction to Phenomenology*, Translated by David Carr. Evanston, Evanston, Illinois: Northwestern University Press

Irons, Edward A. (2008), *Encyclopedia of Buddhism*. New York, Facts On File

Levinas Emmanuel (1999), "Beyond the State in the State", in *New Talmudic Readings*, trans. Richard A. Cohen. Pittsburgh: Duquesne UP

Robinson, James A. (1968) "Crisis" in David L. Shills (ed.), *International Encyclopedia of the Social Sciences*. London and New York: Collier-Macmillan, vol.3

Schopenhauer, Arthur (1915), *The Basis of Morality*, Translated by Arthur B. Bullock. Ruskin House

Schopenhauer, Arthur (2009), "Prize essay on the basis of morals," in Christopher Janaway (ed. and trans.), *The Two Fundamental Problems of Ethics*. Cambridge University Press

Zurn, F. Christopher, (2015) *Axel Honneth: A Critical Theory of the Social*. Cambridge: Polity

استمرار بدون تغییر نباید

سیاست خارجی ایران در دوران پساکرونا



رحمن قهرمان پور*

اشاره

در ابتدای بروز بحران کرونا در اوایل سال میلادی ۲۰۲۰ و اواخر سال ایرانی ۱۳۹۸ این ادعا مطرح شد که ای بسا کرونا چهره سیاست بین الملل و به تبع آن جهان را عوض کند و دولت‌ها بیشتر از گذشته برای حل بهتر بحران به هم نزدیک‌تر شده برخی اختلافات را کنار بگذارند. درگیر شدن همه جوامع و دولت‌های جهان با این ویروس ناشناخته هم این باور را تقویت می‌کند زیرا واضح است دولت‌ها به تنهایی نمی‌توانند با این بحران مقابله کنند. اما امیدواری نسبت به گسترش همکاری دولت‌ها در پرتو بحران کرونا چندان نباید. نه تنها درگیری‌ها و جنگ‌ها متوقف و تحریم‌ها لغو نشدند بلکه دولت‌ها به دزدی لوازم پزشکی از هم‌دیگر روی آوردند. مرزها بسته شد و دولت‌ها برای مقابله با این بحران در وهله نخست بر توانایی خودشان تکیه کردند. برخی دولت‌ها بهم دیگر کمک کردند اما یک همکاری جهانی برای هماهنگی نحوه مقابله با این بحران شکل نگرفت. حتی اتحادیه اروپا که بیشتر از دیگران گرفتار بحران شده بود نتوانست به یک راه کار مشترک و دسته جمعی برای مقابله با کرونا دست یابد.

*دکتری جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه شهید بهشتی، پژوهشگر و پدیدآورنده‌ی آثاری چون هویت و سیاست خارجی در ایران و خاورمیانه، چهار دهه تحول خواهی در ایران، بازی انتخابات ریاست جمهوری در ایران

مقدمه

چرا بحران عالم گیری مثل انتشار ویروس کرونا نتوانست جوامع و دولت‌ها را بیشتر از گذشته بهم نزدیک کند؟ و اگر این بحران در سال‌های بعد دوباره فراگیر شود آیا جامعه بین‌المللی و سازمان‌های بین‌المللی و دولت‌ها متحدتر و منسجم‌تر خواهند شد؟ در این میان رویکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تحت تأثیر این بحران چگونه خواهد بود؟ آیا شاهد تغییر ملموسی در سیاست خارجی ایران خواهیم بود؟

نوشتار حاضر با ملاحظه پرسش‌های فوق این ادعا را مطرح می‌کند که عالم‌گیری ویروس کرونا تاکنون تأثیری عمیق بر مناسبات دولت‌ها با یکدیگر و سیاست بین‌الملل نداشته است. به همین سان، سیاست خارجی ایران هم چندان متأثر از این بحران نبوده است، هر چند جمهوری اسلامی ایران تلاش کرد از فرصت ناشی از این بحران برای آگاه کردن افکار عمومی جهان از تبعات غیرانسانی تحریم‌های یک‌جانبه آمریکا علیه ایران استفاده کند.

یکی از نتایج این ادعا آن است که اگر بحران بعدی کرونا قوی‌تر از موج اول آن نباشد یا درمانی برای آن پیدا شود تأثیر چندانی بر جهت‌گیری‌های اصلی سیاست خارجی ایران نخواهد داشت. زیرا جهت‌گیری‌های کلان و اصلی سیاست خارجی یک کشور به آسانی تغییر نمی‌کند. کرونا هم تأثیری در حد جنگ یا تغییر رژیم نداشته که انتظار داشته باشیم سیاست خارجی یک کشور تغییر کند. البته این نوشتار منکر هر نوع تغییر نیست. تغییرات کوچک بدون تردید رخ خواهند داد اما در حدی نخواهند بود که باعث تغییر رویکردهای بنیادین سیاست خارجی ایران شوند.

کرونا و سیاست بین‌الملل

طرفداران مکتب رئالیسم در روابط بین‌الملل زنده می‌دهند که در پی هر بحرانی امیدوار به رشد آگاهی جمعی و تحقق همکاری میان دولت‌ها و افزایش اعتماد آنها به یکدیگر نباشید زیرا ذات سیاست بین‌الملل این است که هر دولتی در صدد تحقق منافع خودش باشد و برای این کار در وهله نخست به خودش تکیه کند تا دیگر دولت‌ها یا سازمان‌های بین‌المللی. از نظر آنها سیاست بین‌الملل زمانی تغییر می‌کند که توزیع قدرت در آن تغییر کند. نگاه بدبینانه واقع‌گرایان به ماهیت و ذات بشر بی‌ارتباط با چنین برداشتی نیست. دولت‌ها هم مثل آدمیان اساساً نسبت به همدیگر بدبین هستند و این بدبینی را می‌توان در تکیه آنها بر خودشان در تأمین امنیت به‌وضوح مشاهده کرد. اصلی‌ترین دغدغه و نگرانی دولت‌ها تأمین امنیت و تضمین بقای خودشان در محیط آنارشیک سیاست بین‌الملل است. (والتز، ۱۳۸۶: ۵۱). طرفداران رویکرد ایده‌آلیستی و نحله‌های مختلف آن و از جمله نحله متأخر نولیبرالیسم نهادگرا با وجود پذیرش برخی مبانی رئالیسم نظیر رفتار عقلانی دولت‌ها و آنارشی در نظام بین‌الملل، به‌دلیل انسان‌شناسی خاص خود که بر خوش‌بینی نسبت به استعداد آدمی در بهبود شرایط و همکاری جمعی تأکید دارد که تحقق همکاری جمعی میان دولت‌ها حداقل در

چارچوب سازمان‌های بین‌المللی ممکن، میسر و البته مطلوب است. این سازمان‌ها می‌توانند بی‌اعتمادی دولت‌ها به یکدیگر را کمتر کرده نگرانی آنها را از بابت بقا و امنیت خود تا حد قابل توجهی رفع کنند. ظهور سازمان ملل به جای جامعه ملل در فضای پس از جنگ جهانی دوم ماحصل این تفکر و نگرش بود. با همه نقدهایی که بر عملکرد سازمان ملل وارد است این سازمان توانسته تا کنون به بقای خود ادامه دهد و در برخی بحران‌های بین‌المللی هم نقش مؤثری ایفا کرده است. افزون بر این تأسیس نهادهایی مثل ناتو، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، اتحادیه اروپا، اتحادیه آفریقا و صدها سازمان منطقه‌ای و بین‌المللی نشان می‌دهد نهادها چه تأثیر شگرفی بر سیاست بین‌الملل دارند. امروزه نهادها اصلی‌ترین ابزار طراحی و اجرای قواعد و حقوق بین‌الملل و رژیم‌های مختلفی هستند که در حوزه‌هایی مثل محیط زیست، مالیه بین‌المللی، مبارزه با جرایم، کنترل تسلیحاتی و نظیر اینها فعال هستند (جکسون، ۱۳۸۳: ۱۵۳ تا ۱۵۵).

رویکردهای دیگری که در سیاست بین‌الملل مطرح شده‌اند به‌نوعی در تقابل یا تکمیل این دو رویکرد بوده‌اند. رویکردهای انتقادی، رویکرد ایجاد جامعه جهانی و اخیراً رویکرد سازنده‌گرایی تلاش کرده‌اند از زاویه متفاوتی به روابط بین دولت‌ها نگاه کنند. در این میان رویکرد سازنده‌گرایی بیشتر از سایر رویکردها توانست چالشی جدی در برابر دو رویکرد مسلط در مطالعه سیاست بین‌الملل ایجاد کند. حرف اصلی سازنده‌گرایی این است که منافع دولت‌ها امری از پیش تعیین شده، آن هم به‌واسطه عقلانیت جهان‌شمول و همگانی نیست بلکه تابع نگرش آنها به جهان و به تعبیر فنی‌تر هویتی است که دولت‌ها برای خودشان تعریف کرده‌اند. جنگ یا صلح ذاتی سیاست بین‌الملل و رفتار دولت‌ها نیستند بلکه نوع تعاملات ناشی از تعریف هویت است که دولت‌ها را در کنار هم یا در برابر هم قرار می‌دهد. چرا آمریکا نگران بازسازی زرادخانه هسته‌ای بریتانیا نیست اما از بابت ساخت سلاح‌های هسته‌ای از طرف چین یا روسیه نگران است؟ به این دلیل ساده که هم‌پوشانی هویتی میان آمریکا و انگلیس خیلی بیشتر از مشترکات هویتی آمریکا و چین است (قهرمانپور، ۱۳۹۴: ۳۳ تا ۳۶).

پس سیاست بین‌الملل چیزی است که ساخته می‌شود. جنگ و صلح و منطقه‌گرایی و رقابت یا کنترل تسلیحاتی امور از قبل موجود و خارج از دولت‌ها نیستند بلکه به‌واسطه عملکرد و رفتار بازیگران ساخته می‌شوند. فلسفه حاکم بر این نوشتار برگرفته از مبانی سازنده‌گرایی یا سازه‌انگاری است که در آن مسئله اصلی و بنیادینی که مطالعه و بررسی می‌شود هویت دولت‌ها است نه منافع یا سازمان‌های از پیش موجود. یعنی منافع نتیجه و پیامد هویت است و نه برعکس. اما پیامد این نگرش الزاماً خوش‌بینی نیست بلکه می‌تواند بدبینی هم باشد. به زبان ساده مسئله این است که بازیگران صحنه بین‌المللی در دو یا سه دهه گذشته چه روندهایی را ساخته و ایجاد کرده‌اند. این روندها هم می‌تواند رئالیستی باشد و هم لیبرالیستی. روندهای دهه ۱۹۹۰ تا حد زیادی لیبرالیستی بود اما حادثه یازدهم سپتامبر به شکل‌گیری و ساخته شدن روندهای رئالیستی کمک کرد.

از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ به این طرف سیاست بین‌الملل بیشتر از دهه نود میلادی شاهد

افزایش قدرت و نقش آفرینی دولت‌ها و اهمیت قدرت نظامی بوده است. مبارزه با تروریسم و طرح دکترین حمله پیش‌دستانه از سوی آمریکا و حمله این کشور به افغانستان و عراق و به دنبال آن بازنگری در سیاست‌های هسته‌ای آمریکا باعث شدند قدرت نظامی بیشتر از قدرت اقتصادی و وابستگی متقابل اقتصادی تعیین‌کننده معادلات سیاست بین‌الملل باشد. در واقع یازدهم سپتامبر به روندهای خوش‌بینانه و ایده‌آلیستی دهه ۱۹۹۰ در روابط بین‌الملل ضربه‌ای جدی و اساسی زد. در دهه ۱۹۹۰ بحث جهانی شدن، دموکراتیزاسیون و کنترل تسلیحاتی و کاهش هزینه‌های نظامی و منطقه‌گرایی، وابستگی متقابل و ایجاد مناطق عاری از سلاح‌های هسته‌ای در دستور کار بود و حتی در طولانی‌ترین مناقشه جهان یعنی منازعه اعراب و اسرائیل توافق اسلو امضا شد. ایجاد اتحادیه اروپایی به عنوان تجلی اصلی ایده‌آلیسم هم‌خوش‌بینی‌ها نسبت به کاهش جنگ و درگیری و رقابت تسلیحاتی و تحقق آرزوی لیبرال‌ها برای تبدیل شدن اقتصاد و معادلات اقتصادی و تجاری به عنصر اصلی تعیین‌کننده مناسبات بین‌المللی را افزایش داد. در داخل آمریکا هم بیل کلینتون بر سیاست گسترش دموکراسی در جهان و چندجانبه‌گرایی اقتصادی تأکید کرد.

با وقوع حادثه یازدهم سپتامبر و قدرتمندتر شدن نو محافظه‌کاران و توجه به تروریسم در سیاست خارجی آمریکا و سپس سیاست بین‌الملل به تدریج عرصه بر ایده‌آلیسم و حتی نهادهای بین‌المللی تنگ‌تر شد. مخالفان جهانی شدن ادعا کردند این روند باعث افزایش مهاجرت خارجی‌ها به اروپا، رشد بیکاری در کشورهای صنعتی و رشد گروه‌های افراطی و تروریستی شده و لذا مهاجرت خارجی‌ها باید متوقف شود. در چنین فضایی فرصت برای ناسیونالیست‌ها فراهم شد تا با بزرگ‌نمایی مشکلات ناشی از مهاجران

از نظر رئالیست‌ها، سیاست بین‌الملل زمانی تغییر می‌کند که توزیع قدرت در آن تغییر کند. نگاه بدبینانه واقع‌گرایان به ماهیت و ذات بشر بی‌ارتباط با چنین برداشتی نیست.

معتقدان به رویکرد سازه‌انگاری (برساخت‌گرایی) می‌گویند که منافع دولت‌ها امری از پیش تعیین شده، آن هم به واسطه عقلانیت جهان‌شمول و همگانی نیست؛ جنگ یا صلح ذاتی سیاست بین‌الملل و رفتار دولت‌ها نیستند، بلکه نوع تعاملات ناشی از تعریف هویت است که دولت‌ها را در کنار هم یا در برابر هم قرار می‌دهد.

اگر بپذیریم مرکز ثقل سیاست بین‌الملل در حال تغییر به سمت چین است و حتی رهبران ارشد اروپایی نسبت به افول اروپا هشدار می‌دهند، پرسش این است که در نگاه چینی به سیاست بین‌الملل جای ایده‌آلیسم و جامعه جهانی و وابستگی متقابل کجاست؟

به غرب و بنیادگرایی در عرصه سیاست قدرت نمایی کنند. برخلاف تصور موجد فهم این گروه‌ها از آثار و پیامدهای جهانی شدن منفی بود. به باور آنها این روند شکاف میان ثروتمندان و فقرا را افزایش می‌داد. به تعبیر فوکویاما در کتاب هویت نظم لیبرال جهانی در جامه جهانی شدن همگان را منتفع نکرد. در بسیاری از کشورهای جهان و خصوصاً در دموکراسی‌های توسعه یافته نابرابری به شدت بیشتر و عمده منافع حاصل از رشد ناشی از جهانی شدن نصیب نخبگان تحصیل کرده شد. ضمن اینکه چنین رشدی آثار اجتماعی نامتوازن را در پی داشت (فوکویاما، ۱۳۸۹: ۲۰).

در اروپا راست‌های افراطی اولین جرقه‌های ناسیونالیسم و ضدیت با اتحادیه اروپا را زدند و بحران مالی ۲۰۰۸ و سپس مهاجرت‌های گسترده ناشی از جنگ داخلی در سوریه و لیبی این وضعیت را تشدید کرد. در اصل ظهور رهبرانی چون پوتین در روسیه، اردوغان در ترکیه، بوریس جانسون در بریتانیا، بولسوناریو در برزیل و ترامپ در آمریکا تا حدی محصول روندهایی است که در غرب و عرصه بین‌المللی در طی دو دهه گذشته به وجود آمده است. رأی دادن کارگران به ترامپ در آمریکا بیشتر از هر چیز نتیجه این باور آنهاست که جهانی شدن و واردات کالا از چین دلیل اصلی بیکاری آنهاست. در ترکیه هم اردوغان با ایجاد ترس از بی‌ثباتی و خطر کردها حزب ناسیونالیست حرکت ملی (MHP) را جذب کرد و یکی از شرط‌های این حزب برای ائتلاف با اردوغان پایان دادن به روند صلح با کردها بود. روسیه هم کریمه را به خاک خود الحاق کرد. به زبان خیلی ساده ۱۸ سال پیش از وقوع کرونا سیاست بین‌الملل بیشتر در مسیر رئالیسم حرکت کرد و تغییر این مسیر با اتفاقی مثل کرونا کار دشواری است.

همه این اتفاقات در حالی رخ داد که در سطح داخلی هم نظام‌های دموکراتیک و حتی لیبرال دموکراسی‌های مستحکم با مشکلات زیادی در حل مشکلات مردم و افزایش کارآمدی نظام اداری مواجه شدند که به نوبه خود جذابیت این نوع نظام‌ها را در قیاس با دهه ۱۹۹۰ کاهش داد. بحران زباله در ایتالیا، ورشکستگی اقتصادی در یونان، بحران جدایی طلبی کاتالونیا در اسپانیا، رشد اعتراضات حاشیه نشینان در فرانسه، گسترش نفرت از خارجی‌ها در آلمان و حضور مستمر خانواده بوش‌ها و کلینتون‌ها در سیاست آمریکا نمونه‌های بارزی از این مشکلات بودند. کار به جایی رسید که مرکل صدر اعظم آلمان در سال ۱۳۸۹ یعنی چند سال پس از حادثه یازدهم سپتامبر گفت سیاست چندجانبه‌گرایی فرهنگی شکست خورده است. هم او ده سال بعد در مصاحبه با روزنامه «فایننشال تایمز»، در پاسخ به این سؤال که آیا تنش‌های فعلی میان آمریکا و اروپا ناشی از مسائل شخصیتی (احتمالاً منظور ترامپ است) است یا ریشه‌های ساختاری دارد گفت: «فکر می‌کنم، دلایل ساختاری دارد، اگرچه طبیعی است که صحنه سیاسی تحت تأثیر افراد دخیل در آن هم قرار بگیرد. او اضافه کرد رئیس‌جمهور اوباما از مدت‌ها قبل از «قرن آسیایی» به عنوان چشم‌انداز آمریکایی‌ها سخن می‌گفت. این، به معنای آن است که اروپا دیگر در کانون اتفاقات دنیا نیست و این مسئله‌ای است که به مرور آشکارتر می‌شود. (اقتصادآنلاین، ۱۳۹۸)

از دل اتفاق مهمی مثل بهار عربی فقط یک نظام دموکراتیک در تونس زاده شد در حالی

که در مصر بخشی از نیروهای سیاسی و اجتماعی طرفدار بهار عربی به کودتای ارتش علیه محمد مرسی پیوستند. در سوریه و لیبی و یمن هم جنگ داخلی در گرفت. همین نمونه گویای کاهش جذابیت دموکراسی برای بخش‌هایی از جوامع خاورمیانه‌ای بود.

از طرف دیگر در سطح سازمان‌های بین‌المللی و در رأس آنها سازمان ملل هم اتفاقاتی رخ داد که کارایی این سازمان‌ها در حل مشکلات جهانی را زیر سؤال برد. ضعف سازمان ملل در حل بحران‌های بین‌المللی، کاهش فاصله توسعه میان کشورها، ناتوانی در جلوگیری از حمله به عراق و افغانستان، ناتوانی در حل بحران یمن و سوریه و لیبی و نظیر اینها باعث شد خوش‌بینی دهه ۱۹۹۰ نسبت به عملکرد سازمان‌های بین‌المللی جای خود را به تردید و حتی بدبینی نسبت به این سازمان‌ها بدهد. در حالی که یکی از ارکان اصلی نظریه‌های ایده‌آلیستی در روابط بین‌المللی سازمان‌های بین‌المللی هستند که می‌توانند دولت‌های قوی‌تر را به انجام تعهدات خود مجبور کرده یک سیستم امنیت و همکاری دسته جمعی ایجاد کنند. مثلاً مناقشه بر سر برنامه هسته‌ای ایران و حق ایران برای غنی سازی اورانیوم در خاک خود از دلایل تشدید کننده بدبینی جمهوری اسلامی و بخش‌هایی از جامعه ایران نسبت به عملکرد سازمان‌های بین‌المللی در دوران پس از جنگ سرد بود. در عراق هم ناتوانی سازمان ملل در جلوگیری از حمله آمریکا به این کشور بخشی از مردم و مخصوصاً اعراب اهل سنت را نسبت به سازمان ملل بدبین کرد.

خلاصه اینکه از ابتدای قرن بیست و یکم سیاست بین‌الملل و بازیگران آن به سمت اولویت دادن به منافع خود و احیای نقش آفرینی دولت‌ها و توجه به اهمیت قدرت نظامی و کاستن از توجه به روندهای جهانی و بین‌المللی حرکت کردند. به زبان سازه‌انگاری عناصر یا مولفه‌های ملی در تعریف هویت دولت‌ها پررنگ‌تر و به تبع آن نقش مؤلفه‌ها (یا هنجارهای) بین‌المللی در تعریف هویت دولت‌ها کمتر شد. این حرکت دو دهه بعد به‌وضوح خود را در سیاست بین‌الملل نشان داد و بحران کرونا هم نمونه‌ای از آن بود.

کرونا و پروبلمتیک چین

شیوع ویروس کرونا یا کووید ۱۹ از استان ووهان چین بار دیگر مسئله یا معضل چین را برای غرب و مخصوصاً آمریکا برجسته کرده است. هر چند ابهاماتی درباره نحوه برخورد پکن با بحران کرونا وجود دارد اما نمی‌توان منکر آن شد که چین در مهار این بحران موفق‌تر از قدرت‌های بزرگ عمل کرد. مدیریت بحران کرونا آن هم از طریق اعمال شدید قرنطینه در قیاس با مدیریت ضعیف این امر در آمریکا و ایتالیا و اسپانیا بار دیگر این پرسش را مطرح کرد که آیا چین در حال تغییر الگوی حکمرانی در جهان و سیاست بین‌الملل است؟ و آیا الگوی حکمرانی اقتدارگرا کارآمدتر از الگوی حکمرانی دموکراتیک است؟ اغلب نظریه پردازان برجسته دموکراتیزاسیون معتقدند توسعه حیرت‌آور اقتصادی چین نیمه تاریکی دارد که سرانجام عیان شده و استمرار رشد اقتصادی را به دلیل افزایش اعتراضات اجتماعی با مانع جدی روبرو خواهد کرد (فوکویاما، ۱۳۹۶ و کیسینجر، ۱۳۹۲). این نیمه تاریک مورد ادعا شبیه اتفاقی

است که در اروپا و در گذار از عصر صنعتی قرن نوزدهم به موج اول دموکراتیزاسیون در اوایل قرن بیستم رخ داد. کارگران و برخی طبقات اجتماعی با آگاهی از حقوق خود در مقابل دولت ایستادند و مانع استثمار نیروی کار توسط دولت شدند که پیامد آن محدودتر شدن دولت‌های غربی از طریق حاکمیت قانون بود. این فهم از آینده چین سخت تحت تأثیر نگرش هگلی به تاریخ است که فوکویاما هم در کتاب پایان تاریخ آن را مطرح کرده بود، اما سرانجام به خطای خود پی برد. اروپامحوری نگاه هگل به تاریخ جای تردید نیست زیرا معتقد است واپسین و در اصل مترقی‌ترین انسان و به تبع آن پیشرفته‌ترین نوع حکومت سرانجام در اروپا (غرب) ظهور خواهد کرد. اما اگر با الهام از مارکس این خوانش از تاریخ را بر عکس کنیم در می‌یابیم که پدیده دولت اساساً از شرق و به‌طور مشخص چین به غرب رفته است. تاریخ دوهزار ساله دولت‌مندی در چین و وجود استراتژیستی به‌نام سان تزو^۱، به‌خوبی گواه این امر است. در این خوانش از تاریخ منشأ صدور دولت چین است وای بسا عقلانیت بشری در هیبت دولت (آنگونه که از آرای هگل تفسیر می‌شود) در چین نمود پیشرفته‌تری نسبت به غرب داشته باشد. اکنون ترکیب سنت دولت‌مندی با ناسیونالیسم چینی این تلقی را ایجاد کرده است که شاید این ترکیب کارآمدتر از ترکیب لیبرالیسم با دموکراسی باشد.

لیبرال دموکراسی یا دموکراسی سرنوشت محتوم چین نیست زیرا این کشور در مسیری که غرب به لحاظ تاریخی حرکت کرده حرکت نمی‌کند تا در گذار به دموکراسی دچار بحران شده دست به دامان غرب شود. آمار و ارقام اقتصادی توسعه چین و سیاست این کشور در عرصه جهانی و از جمله سیاست جاده و کمربند گویای این واقعیت است که چین زودتر از زمان پیش‌بینی شده به اقتصاد اول جهان تبدیل شده، مرکز ثقل اقتصاد و سیاست جهان را از غرب به سمت پاسیفیک تغییر خواهد داد. معنای این حرف افزایش جذابیت الگوی توسعه و حکمرانی چین در میان دولت‌ها و جوامعی است که از نظر فرهنگی و سیاسی میانه خوبی با غرب و اروپا محوری و هژمونی آمریکا در نظام بین‌الملل ندارند. ظهور چین به مثابه الگوی موفق توسعه و حتی حکمرانی در شرایطی رخ می‌دهد که نیروی ناسیونالیسم هم در سیاست بین‌الملل رشد کرده است و ناسیونالیسم چینی هم تقویت‌کننده آن است. کافیت توجه کنیم که هزینه‌های چین در سطح بین‌المللی و در موضوعات مرتبط با جامعه جهانی نظیر محیط زیست، جنایات سازمان یافته بین‌المللی و صلح سازی متناسب با رشد اقتصادی آن رشد نکرده است. به‌قول معروف چین حاضر نیست هزینه‌های قدرت بزرگ بودن را پرداخت کند. با معیارهای غربی پکن مثل یک دولت در حال توسعه و نه یک قدرت بزرگ رفتار می‌کند.

اگر بپذیریم مرکز ثقل سیاست بین‌الملل در حال تغییر به سمت چین است و حتی رهبران ارشد اروپایی نسبت به افول اروپا هشدار می‌دهند، پرسش این است که در نگاه چینی به سیاست بین‌الملل جای ایده‌آلیسم و جامعه جهانی و وابستگی متقابل کجاست؟ آیا چین حاضر است برای حل دغدغه‌های مشترک بشری پول خرج کند؟ در این صورت جایگاه مقولاتی مثل حقوق بشر، محیط زیست و ده‌ها دغدغه مشترک بشری چه خواهد بود؟ آیا اساساً چین اعتقادی به ایفای نقش هژمون و پرداخت هزینه‌های سیاسی و مالی این کار در مناطق مختلف جهان دارد؟ بنابه فرض اگر در سالهای آینده آمریکا از خاورمیانه خارج شد آیا

چین حاضر است همان نقشی را که واشنگتن در خاورمیانه ایفا می‌کرد ایفا کند و هزینه‌های آن را بپردازد؟

رفتار چین در قبال بحران کرونا نشان داد که این کشور همچنان درصدد است (به قول چینی‌ها) گلیم خود را از آب (سیاست بین‌الملل) بیرون بکشد و احساس مسئولیتی در قبال جامعه جهانی احساس نمی‌کند یا اگر احساس می‌کند در عمل حداقل انتظارها را هم بر آورده نمی‌کند. در این رویکرد مفهومی به‌نام سرنوشت مشترک بشری جلوه چندانی ندارد. نوع برخورد چین با مسئله تبت و مسلمانان استان شین جیان هم نشان می‌دهد این کشور اهمیت چندانی برای دغدغه‌های حقوق بشری از جنس غربی قائل نیست. نتیجه آنکه یک نیروی بزرگ مخالف یا بی‌تفاوت نسبت به ایده‌آلیسم در سیاست بین‌الملل ظهور کرده است که اثرات مشخصی هم بر رفتار دولت‌ها داشته و دارد. در این نگاه کرونا یک راه حل جهانی و همگانی ندارد و هر دولتی باید خودش راه حل پیدا کند. یعنی درد مشترک زمینه‌ساز یافتن درمان مشترک نیست زیرا هویت چینی یا روسی در برابر هویت غربی به مراتب پررنگ‌تر از هویت جمعی ما ابنای بشر است. بی دلیل نیست که فوکویاما در کتاب نظم و زوال سیاسی با تیزبینی هشدار می‌دهد دگر دوستی و دگرخواهی با رفتار بشر در سیر تاریخی خود هم‌ساز نیست و پدیده نادری است که فقط در دوران مدرن ظاهر شده است. ما به لحاظ ژنتیکی خانواده و نزدیکان خود را از هر لحاظ بر دیگران ترجیح می‌دهیم. قدرت گرفتن ناسیونالیسم در اشکال مختلف آن تجلی افول همین دگرخواهی در سیاست بین‌الملل است (فوکویاما، ۱۳۹۶: ۱۹). نحوه برخورد اروپا و استرالیا با مهاجران و تصویر سازی از آنها به مثابه یک تهدید امنیتی در دهه دوم قرن ۲۱ در تعارض با تصویرسازی

بحران کرونا باعث علنی شدن ضعف‌های دولت‌های غربی شد که به‌نوعی دگر هویتی جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شوند. در این بحران آنها هم ضعیف عمل کردند.

در اوج مبارزه ایران با بحران کرونا ترامپ تحریم‌های یک‌جانبه علیه ایران را لغو نکرد تا موضع تعامل‌گرایان در سیاست خارجی در داخل ایران باز هم ضعیف‌تر شود. این اقدام یک پیام مهم داشت: منافع آمریکا از همه چیز و حتی منافع مشترک بشری بالاتر است.

شاید بتوان گفت کرونا بحران بود و هست اما فاجعه نیست که اثری عمیق در کوتاه مدت بر تعریف آدمیان و دولت‌ها از خودشان (هویت) داشته باشد و آنها را به سمت بازنگری اساسی در رفتارهای خود سوق دهد.

اگر بحران بعدی کرونا قوی‌تر از موج اول آن نباشد یا درمانی برای آن پیدا شود تأثیر چندانی بر جهت گیری‌های اصلی سیاست خارجی ایران نخواهد داشت. زیرا جهت گیری‌های کلان و اصلی سیاست خارجی یک کشور به آسانی تغییر نمی‌کند.

لیبرالیستی دهه ۱۹۶۰ از مهاجران به مثابه فرصت اقتصادی یا تصویر سازی از آنها به مثابه انسان‌های بی‌پناه نیازمند حمایت در رویکرد حقوق بشری است. یعنی دگر دوستی مورد ادعای برخی اروپایی‌ها هم در عمل دچار افول شده است. اعتراض به پناه دادن آلمان به آوارگان سوری و متوقف کردن این کار از نمونه‌های روشن این وضعیت است.

پایان ترس اخلاقی از ناسیونالیسم در اروپا

اروپا بزرگ‌ترین زخم خورده ناسیونالیسم در قرن بیستم است. ناسیونالیسم در ترکیب با سوسیالیسم در آلمان دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ ترکیب فاجعه بار نازیسم را به وجود آورد که در ایتالیای موسولینی هم خود را به شکل فاشیسم نشان داد. اروپای بعد از جنگ جهانی دوم و مخصوصاً آلمان خود را در قبال نضج ناسیونالیسم مسئول دید و شروع به جبران این ضایعه کرد. ایده آلیسم و نظریه‌های جامعه جهانی در سیاست بین‌الملل هم در دوران پس از جنگ جهانی دوم و پیش از تشدید جنگ سرد در اواخر دهه ۱۹۶۰ در چنین فضایی رشد کردند و حمایت آمریکا هم مزید بر علت شد. اروپا نه تنها در داخل خود بلکه در سطح بین‌المللی هم در صدد گسترش ارزش‌های اخلاقی برآمده از لیبرال دموکراسی برآمد. در دهه ۱۹۹۰ و با شکل‌گیری رسمی اتحادیه اروپای این مسئله شکل نهاده‌بینه به خود گرفت و اتحادیه مزبور رعایت این ارزش‌ها و احترام به آنها را پیش شرط پذیرش دولت‌های همسایه در اتحادیه اروپا و حتی گسترش روابط این اتحادیه با دولت‌های غیرهمسایه دانست. مثلاً در همین راستا، آلمان فروش تانک‌های پیشرفته به ترکیه را به خاطر نقض حقوق دموکراتیک کردها متوقف کرد و اتحادیه اروپا هم اعلام کرد معیار الحاق ترکیه و سایر کشورهای متقاضی به اتحادیه اروپا رعایت ارزش‌های دموکراتیک است.

هنوز یک دهه از انعقاد نطفه ایده آلیستی اتحادیه اروپایی نگذشته بود که بر آمدن راست‌های افراطی به رهبری یورگ هایدر در انتخابات پارلمانی ۱۹۹۹ اتریش زنگ خطر را برای آرمان‌های اروپایی به صدا درآورد. او آشکارا از مهاجران انتقاد و از نازیسم و اردوگاه‌های کار اجباری تجلیلی می‌کرد. هایدر در ۲۰۰۸ و در پی فراز و نشیب‌های زیادی در یک سانحه مشکوک رانندگی کشته شد اما راست‌های ناسیونالیست در اروپا روز به روز قوی‌تر شدند. از انگلیس گرفته تا فرانسه و ایتالیا و حتی خود آلمان ندای مخالفت با اتحادیه اروپایی و ارزش‌های آن بلند و بلندتر شد. بحران اقتصادی ۲۰۰۸ هم مزید بر علت شد. در آلمان مردم نسبت به اعطای کمک‌های مالی به یونان از جیب مالیات‌دهندگان آلمانی اعتراض کردند یونانی که در عصر روشنگری به کعبه آمال فلاسفه و نظریه پردازان تبدیل شده بود. اتحادیه اروپا در حالی که با چالش راست افراطی و بحران مالی دست به گریبان بود با بهار عربی و جنگ‌های داخلی در خاورمیانه مواجه شد که انبوهی از مهاجران را راهی اروپا کرد. این بار اروپا بر خلاف ارزش‌های اروپایی ورود مهاجران و آوارگان را محدود کرد و حتی به برخورد خشن با آنها روی آورد که در تعارض آشکار با ارزش‌های مورد تأکید اتحادیه اروپایی بود. چهارمین ضربه به پیکر اتحادیه اروپایی را بریتانیا با خروج از این اتحادیه وارد کرد. این مشکلات داخلی اتحادیه در سیاست

خارجی آن هم بازتاب داشت و باعث شد از تأکید اروپا بر ارزش‌های ایده‌آلیستی کاسته شود. بحران کرونا در اروپا در چنین بستری رخ داد و پیش‌بینی اینکه اروپا در اتخاذ اقدام واحد و هماهنگ در این مورد مشکل خواهد داشت کار سختی نبود. ایتالیا و اسپانیا در مواجهه با این بحران به مشکل بزرگی برخوردند و تعداد فوتی‌ها در این دو کشور بیش از حد مورد انتظار شد. انگلیس راه خود را رفت و آلمان و فرانسه هم مسیر خاص خود را پیمودند و چیزی به نام سیاست واحد اروپایی در قبال کرونا (مثل سیاست واحد پولی یا خارجی و غیره) دیده نشد. در اروپا هم دولت‌های ملی به تنهایی گلیم خود را از آب بیرون کشیدند! یعنی اروپا هم خواسته یا ناخواسته تحت تأثیر نیروهای نوظهور ناسیونالیستی در سیاست بین‌الملل قرار گرفت.

ظهور راست افراطی، بحران مهاجرت و بحران اقتصادی و خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا یک پیامد عمده داشت که همانا تضعیف قبح اخلاقی ناسیونالیسمی بود که دولت‌ها و اقشار متوسط اروپایی و روشنفکران و فعالان حقوق بشر آن را عامل اصلی ظهور نازیسم و هولوکاست و فاشیسم در اروپا می‌دانستند. حالا دیگر دفاع از هیتلر در اروپا تابو نیست. بسیاری از راست‌های افراطی در اروپا آشکارا او را می‌ستایند و سیاست‌های او را راهگشا می‌دانند! روسیه و چین هم رشد نیروی ناسیونالیسم در اروپا را غیرمستقیم به نفع خود می‌دانند زیرا آن را مقدمه‌ای بر تضعیف ارزش‌های لیبرال و احیاناً تشدید دوباره اختلافات داخلی در اروپا و افول آن می‌دانند. ای بسا در سال‌های آینده ناسیونالیست‌ها و راست‌های افراطی با ورود در احزاب راست قدرت را در اروپا بدست بگیرند و آخرین بقایای اندیشه ایده‌آلیستی اتحادیه اروپا را هم به باد دهند. این اتفاقی بود که در بریتانیا کم‌وبیش برای حزب محافظه‌کار افتاد. یعنی مخالفان برگزیت به تدریج در رهبری حزب نفوذ کرده، آن را تحت سیطره خود در آوردند؛ در حالی که اگر مستقل وارد سیاست می‌شدند، ای بسا شانس زیادی برای پیروزی نداشتند. احزاب راست در فرانسه به رهبری مارین لوپن و حزب آلترناتیو برای آلمان (AFD) دو جریان سیاسی عمده ضداروپایی در فرانسه و آلمان هستند که در صورت قدرت گرفتن این کشورها را به سمت خروج از اتحادیه اروپا و فروپاشی آن سوق خواهند داد.

آمریکا، ترامپ و ناسیونالیسم سفیدپوستان

شواهد و قرائن نشان می‌دهند حتی اگر ترامپ برود نیروی محرکه به وجود آورنده وی در جامعه آمریکا از بین نخواهد رفت. هسته اصلی حامیان ترامپ را ناسیونالیست‌های آمریکایی تشکیلی می‌دهند که معتقدند آمریکا سرزمین سفیدپوستان است و نه مهاجران و سیاه‌پوستان. آنها به صراحت مخالفت خود را با تکثرگرایی و پلورالیسم موجود در آمریکا بیان می‌کنند. سارا پیلین که پیش از ترامپ به نماد پوپولیسم آمریکایی تبدیل شده بود و در رقابت‌های انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۸ به عنوان معاون مک کین معرفی شد در یکی از سخنرانی‌های خود در زمان کمپین انتخاباتی اوباما و زنش را متهم کرد میهن پرست نیستند. این عده معتقدند آمریکا در رعایت

پلورالیسم سیاسی چنان افراط کرده که سفید پوستان به عنوان نخستین مهاجران به سرزمین فرصت‌ها در حال تبدیل شدن به اقلیت هستند و خواسته‌های آنها ذیل عنوان زیاده‌طلبی یا بی‌توجهی به حقوق دیگران نادیده گرفته می‌شود. یکی دیگر از گروه‌هایی که به ترامپ رأی داده‌اند حاشیه نشینان سفید پوست و کارگران بیکار شده‌ای هستند که گمان می‌کنند میراث لیبرال دموکراسی آمریکایی برای آنها فقر و نابرابری بوده است.

ترامپ به عنوان نماینده این گروه‌ها در سیاست آمریکا خواهان اولویت دادن به آمریکا، افزایش قدرت نظامی آمریکا و کاهش تعهدات بین‌المللی آن است. فراتر از این مسائل، در محافل فکری آمریکایی جریان فکری خواهان کاهش حضور بین‌المللی آمریکا هم جدی است (Alterman, et al., 2018). بی‌دلیل نبود که در دوران اواما سیاست چرخش به آسیا مطرح شد و این سیاست جزو معدود سیاست‌هایی است که ترامپ آن را تغییر نداده است. حتی بحث خروج آمریکا از منطقه خاورمیانه یکی از بحث‌های جدی در مراکز مطالعاتی است. تقابل ترامپ با چین از این زاویه هم قابل درک است. این تقابل در اصل ریشه در تقابل ناسیونالیسم چینی و آمریکایی دارد که هر کدام می‌خواهند طرف مقابل هزینه‌های زیادی در عرصه بین‌المللی خرج کند. ترامپ حتی از اصول روابط مستحکم فرا اتلانتیکی هم عدول کرده است که نحوه برخورد با ناتو نمونه‌ای از آن است. نادیده گرفتن تهدیدات زیست محیطی و سازو کارهای چندجانبه بین‌المللی که از زمان نومحافظه کاران در دهه اول قرن بیست و یکم آغاز شد در دولت ترامپ شدت بیشتری ادامه یافت با این تفاوت که نومحافظه کاران ذیل محافظه‌کاری تعریف می‌شدند اما اقدامات ترامپ با گفتمان ناسیونالیسم قرابت بیشتری دارد.

سیاست خارجی ایران در عصر پسا کرونا

منحصر به فرد بودن هویت جمهوری اسلامی ایران به عنوان تنها دولت شیعی جهان بدان معناست که اشتراکات هویتی آن با دولت‌های دیگر در سیاست بین‌الملل اندک است و لذا میانه خوبی با چندجانبه‌گرایی بین‌المللی و روندهای ادغام‌کننده در سیاست بین‌الملل ندارد. جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک دولت مذهبی در یک نظام بین‌المللی زندگی می‌کند که ارزش‌های غالب آن سکولار هستند و لذا نوعی احساس ویژه بودن دارد. در چهل سال گذشته جمهوری اسلامی ایران در موارد متعددی بر اساس منطق محاسبه سود و زیان مادی عمل کرده و نشان داده بازی‌گری عقلانی است، اما سایه هویت هیچ گاه از سر سیاست خارجی کنار نرفته است. حتی در اوج اقدامات رئالیستی هنگام حمله آمریکا برای آزادسازی کویت در سال ۱۹۹۱ یا حمله آمریکا به افغانستان در سال ۲۰۰۱ و حمله به عراق در ۲۰۰۳، جمهوری اسلامی ایران از ارزش‌های برآمده از هویت خود دست نکشید و مثلاً در جایی مثل عراق فرصت تاریخی بسط نفوذ خود در میان شیعیان را از دست نداد. در حالی که همان زمان برخی‌ها

خواهان آن بودند که ایران وارد بازی سیاسی آمریکا در عراق نشود. محور مقاومت اصلی‌ترین تجلی هویت جمهوری اسلامی در سیاست خارجی است که بر اساس آن مبارزه با نظام سلطه در منطقه را در دستور کار خود قرار داده است. حمایت از مقاومت علیرغم تهدیدات و تحریم‌های آمریکا و برخی کشورهای دیگر همچنان ادامه دارد. با فهم منطق هویتی جمهوری اسلامی ایران است که می‌توان درک کرد چرا سوریه را عمق استراتژیک خود می‌داند.

نقش هویت در سیاست خارجی همواره محدود کننده نیست. مثلاً هویت شیعی باعث تسهیل نفوذ ایران در میان شیعیان منطقه شده است. در مقابل عربستان که می‌کوشد با پول نفوذ خود را در منطقه و در کشورهایی مثل لبنان یا عراق یا سوریه افزایش دهد جمهوری اسلامی ایران بر جاذبه‌های هویتی خود در منطقه تأکید می‌کند، جاذبه‌هایی که گاه می‌تواند جذب کننده چپ‌های مخالف امپریالیسم هم باشد.

برای فهم اثرات کرونا بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران لاجرم باید از این زاویه به مسئله نگاه کرد و پرسید که بحران کرونا تا چه حد می‌تواند باعث بازنگری جمهوری اسلامی ایران در بنیان‌ها و مبانی هویتی خود و به تبع آن سیاست خارجی شود؟ در پاسخ به این پرسش باید به چند نکته توجه کرد. نخست اینکه ویروس کرونا به دلیل عالم‌گیر شدن، اغلب دولت‌ها را تحت تأثیر قرار داد و جمهوری اسلامی ایران در این میان استثنا نبود. پس دلیلی ندارد که فکر کنیم چون جمهوری اسلامی استثنایی و خاص و متفاوت از دیگران عمل کرد پس اثرات کرونا بر آن هم ویژه خواهد بود. در شرق و غرب عالم از دولت‌های دموکراتیک گرفته تا غیردموکراتیک از کوچک گرفته تا بزرگ از پرجمعیت گرفته تا کم جمعیت همه گرفتار این ویروس شدند. درصد فوتی‌ها در ایران از کشوری مثل آلمان بیشتر بود اما رقم بسیار متفاوتی از سایر کشورها نبود. ایران هم در ابتدا در مدیریت بحران اشتباهاتی را مثل برخی کشورها مرتکب شد اما در ادامه این خطاها کمتر و کمتر شد. دوم اینکه ویروس کرونا با سرعت زیاد فراگیر شد اما تعداد فوتی‌های روزانه آن به مراتب کمتر از تعداد کشته شدگان در جنگ بر اثر بمباران بود. ویروس کووید ۱۹ دشمن ناشناخته‌ای است ولی ابزار نسبتاً مطمئنی مثل ضدعفونی کردن یا ماندن در خانه برای مقابله با آن وجود دارد که ترس مردم از آن را کاهش می‌دهد. شاید بتوان گفت کرونا بحران بود و هست اما فاجعه نیست که اثری عمیق در کوتاه مدت بر تعریف آدمیان و دولت‌ها از خودشان (هویت) داشته باشد و آنها را به سمت بازنگری اساسی در رفتارهای خود سوق دهد.

سوم اینکه بحران کرونا باعث علنی شدن ضعف‌های دولت‌های غربی شد که به نوعی دگر هویتی جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شوند. در این بحران آنها هم ضعیف عمل کردند. ایتالیا و اسپانیا و آمریکا جزو کشورهایی بودند که بیشترین فوتی‌ها را داشتند. لذا در این بحران دگرهای هویتی جمهوری اسلامی هم خوش ندرخشیدند که باعث برجسته‌تر شدن تمایزهای هویتی آنها با جمهوری اسلامی ایران شود و ایران هم از این فرصت برای نقد دولت‌های غربی بهره گرفت. معلوم شد دولت‌های غربی هم آن گونه که ادعا می‌کنند در مدیریت بحران کار آمد نیستند. چهارم اینکه در اوج مبارزه ایران با بحران کرونا آمریکا تحریم‌های یک جانبه علیه

ایران را لغو نکرد و به درخواست‌های مختلف در این زمینه پاسخ نداد تا موضع تعامل‌گرایان در سیاست خارجی در داخل ایران باز هم ضعیف‌تر شود. این اقدام دولت ترامپ یک پیام مهم داشت: منافع آمریکا از همه چیز و حتی منافع مشترک بشری بالاتر است. مخالفان هر نوع تعامل دیپلماتیک با آمریکا در داخل کشور این رفتار ترامپ را ناشی از ذات استعماری و تجاوزکارانه آمریکا دانسته، بر حقانیت موضع ایران در عدم سازش با آمریکا تأکید کردند.

بنابر چهار دلیل فوق می‌توان گفت اثر بحران کرونا بر سیاست خارجی ایران حداقل در افق کوتاه مدت اندک خواهد بود. یعنی نباید انتظار داشته باشیم جهت‌گیری‌های اصلی سیاست خارجی ایران بر اثر بحران کرونا تغییر کند.

نتیجه‌گیری

سیاست بین‌الملل مثل سیاست داخلی در برابر تغییر، شدیداً مقاومت می‌کند. دلیل این امر هویت دولت‌ها در بیان سازه‌انگارانه و منافع آنها در تفسیر رئالیستی است. حتی پایان جنگ سرد نتوانست چهره نظام بین‌الملل را به‌صورت بنیادین تغییر دهد. اکنون که به گذشته نگاه می‌کنیم در می‌یابیم دهه ۱۹۹۰ از جهاتی یک دهه استثنایی در رشد ارزش‌های ایده‌آلیستی در سیاست بین‌الملل بود؛ درست مثل دهه اول بعد از پایان جنگ جهانی دوم. شاید بتوان گفت در سیاست بین‌الملل با چرخه‌های رئالیستی و ایده‌آلیستی مواجهیم و اکنون در چرخه رئالیستی قرار داریم و نحوه تعامل دولت‌ها و بازیگران سیاست بین‌الملل واقع‌گرایی را بیشتر از لیبرالیسم تقویت می‌کنند. کرونا هم در این بستر به‌وجود آمد و به نظر می‌رسد تقویت‌کننده این روند هم خواهد بود. ترجمان این امر در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ادامه مسیر گذشته و عدم چرخش در سیاست خارجی به‌خاطر بحران کروناست.

پی‌نوشت

1. Sun Tzu

منابع

- جکسون، رابرت و رورنسن، گئورگ (۱۳۸۳)، در آمدی بر روابط بین‌الملل، ترجمه مهدی ذاکریان، احمد تقی‌زاده و حسن سعید کلاهی. تهران: نشر میزان
- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۹۶)، نظم و زوال سیاسی، ترجمه رحمن قهرمانپور. تهران: نشر روزنه
- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۹۸)، هویت؛ سیاست هویت کنونی و مبارزه برای به رسمیت شناخته شدن، ترجمه رحمن قهرمانپور. تهران: نشر روزنه، چاپ دوم
- قهرمانپور، رحمن (۱۳۹۴)، هویت و سیاست خارجی در ایران و خاورمیانه. تهران: نشر روزنه

کنت والتس (۱۳۸۶)، «اندیشه واقع‌گرایی و نظریه نوواقع‌گرایی»، در نوواقع‌گرایی، نظریه انتقادی و مکتب‌برسازی ویراسته اندرو لینکلتر، ترجمه علیرضا طیب. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

کیسینجر، هنری (۱۳۹۲)، چین، ترجمه حسین راسی. تهران: نشر فرهنگ معاصر

مرکل، آنجلا، «اروپا دیگر کانون اتفاقات دنیا نیست»، اقتصاد آنلاین، ۱۳۹۸/۱۰/۲۷

Alterman, John, et al., "Restoring Eas Mediterranean as a US Strategic Anchor", *CSIS*. May 2018

واقعیتی بدون آرمان

نیل به امنیت انسانی از طریق بازگشت به نظریه انتقادی



ابوالفضل مینویی فر

اشاره

بروز و گسترش ویروس کرونا و غافلگیر شدن دولت‌ها بار دیگر آسیب‌پذیری جهان را در برابر بیماری‌ها به‌ویژه بیماری‌های عفونی و مسری نشان داد. دولت ایران نیز در «امنیتی‌سازی» یا به عبارت دیگر تهدید قلمداد کردن ویروس کرونا که نیازمند اقدامات ویژه‌ای است، با شکست مواجه شد. در ایران امور سیاسی و امنیتی مرزی باریک با هم دارند اما شکافی عمیق میان اقشار، گروه‌ها و نخبگان غیرحکومتی و الیت حاکم بر ایران بر سر مفاهیم امنیت، تهدیدهای امنیتی و ابژه‌های امنیتی وجود دارد. در حالی که اقشار، گروه‌های اجتماعی و نخبگان جامعه مدنی از تهدید امنیتی کرونا سخن می‌گفتند دولت‌مردان و رسانه‌های حکومتی سعی در عادی جلوه دادن شرایط می‌کردند و بر پارادایم خود از امنیت و ابژه‌های امنیت در چارچوب نظریه رئالیسم سیاسی پای می‌فشردند. مدت کوتاهی نگذشت که با همه‌گیری ویروس کشور درگیر بحرانی بی‌سابقه شد و واقعیت‌ها خود را به سیاست‌گذاران امنیتی در ایران تحمیل کردند.

شاید تا به امروز بشر هم زمان و در سرتاسر کره خاکی چنین احساس ناامنی در مواجهه با یک بیماری عفونی نداشته است. بیماری‌ها عفونی و اپیدمیک به خاطر همه‌گیری و تلفات گسترده‌ای که در میان مردم جهان به جای گذاشته‌اند در تاریخ ثبت شده‌اند. در قرن ۱۴ میلادی بیماری طاعون سیاه، گفته شده تا نیمی از جمعیت اروپا را از میان برد. پس از جنگ جهانی اول ویروس آنفلونزای اسپانیایی بین ۲۰ تا ۵۰ میلیون نفر از مردم جهان را به کام مرگ کشاند. در دوره‌ی کنونی نیز بیماری‌های همه‌گیری که بر اثر ویروس‌هایی چون اچ آی وی / ایدز، آنفلونزای مرغی، سارس، مرس... پدید می‌آیند تهدیدی برای امنیت مردم جهان به شمار می‌آیند. اما می‌توان گفت انتشار ویروس کرونا از نظر سرعت و گستره‌ی تهدید نه تنها برای جان آدمیان بلکه برای امنیت ملی و بین‌المللی بی‌سابقه بوده است. این ویروس مرزهای گذرناپذیر ملی که امنیت آنها به وسیله ارتش‌های مجهز و جنگ‌افزارهای پیچیده محافظت می‌شوند را در زمان کوتاهی درنوردید و به تردیدها و چالش‌هایی که از اواخر سده بیستم نسبت به دانش سنتی روابط بین‌الملل، به‌ویژه رئالیسم سیاسی و مفهوم کلاسیک امنیت و دولت‌محور بودن آن مطرح شده بود جانی تازه بخشید.

اگرچه نظریه‌پردازان رئالیسم سیاسی طیفی از دیدگاه‌های سیاسی در باره موضوعات سیاسی و روابط بین‌الملل را نمایندگی می‌کنند با این حال فرضیه‌هایی مشترک آنها را به هم پیوند می‌دهد. دولت به عنوان واحد اصلی سازمان سیاسی نقش محوری دارد، دولت انحصار خشونت مشروع را در دست دارد و حقوق بین‌الملل نیز حق قانونی و اخلاقی دولت را برای ایجاد امنیت داخلی و خارجی به رسمیت می‌شناسد. پیش از این برخی از پژوهشگران نولیبرال روابط بین‌الملل هم‌چون رابرت کوهن و ژوزف نای با تأکید بر اهمیت وابستگی متقابل و پیچیده میان دولت‌ها، نقش سازمان‌های بین‌المللی، شرکت‌های چندملیتی و این که بخش بزرگی از روابط بین‌الملل را مسائل اقتصادی و اجتماعی تشکیل می‌دهد از دولت‌محور بودن نظریه رئالیسم سیاسی انتقاد کرده بودند. هرچند کنت والتز در سال ۱۹۷۹ در کتاب خود «نظریه سیاست بین‌الملل» با طرح نظریه نئورئالیسم ساختاری کوشید تبیینی تازه از رئالیسم سیاسی به دست دهد اما تغییرچندانی در رویکرد دولت‌محور آن روی نداد و هم‌چنان حفظ ثبات و امنیت در گرو قدرت نظامی و سیستم‌های هژمونیک، موازنه قوا و موازنه وحشت بودند.

امنیت را به‌طور کلی می‌توان حفاظت از ارزش‌های اصلی یک گروه تعریف کرد. اما همواره در مورد مفهوم امنیت به عنوان یکی از مفاهیم مهم و اساسی در سیاست بین‌الملل و ابژه‌های آن میان سیاست‌گذاران و تحلیلگران امنیت اختلاف بوده است. در دهه ۱۹۸۰ میلادی با شکل گرفتن مطالعات امنیتی برخی از مفاهیم اساسی نظریه رئالیسم و نئورئالیسم از جمله تمرکز بر قدرت، ترس و آناژشی و رویکرد دولت‌محور و نظامی آن به مسئله امنیت مورد نقد قرار گرفت. باری بوزان با انتشار کتاب مردم، دولت و هراس: مسئله امنیت ملی در روابط بین‌الملل (۱۹۸۳) با تأکید بر چند جانبه بودن امنیت، آن را از حوزه‌ی نظامی به حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و زیست محیطی گسترش می‌دهد و جنبه بیناذهنی آن را بر اساس فرهنگ و هویت

مورد توجه قرار می‌دهد (Buzan, 2009: 213). همزمان با پایان یافتن جنگ سرد اختلافات بر سر مفهوم امنیت تشدید شد و گروهی از نظریه‌پردازان امنیتی‌سازی^۱ از جمله نظریه‌پردازان انتقادی، بر ساخت‌گرایان، فمینیست‌ها و پس‌اساختارگرایان خواهان گسترش دستور کار تهدیدهای امنیتی فراتر از تهدیدهای نظامی که به‌طور سنتی بر روابط میان کشورها به‌ویژه کشورهای بلوک شرق و غرب به رهبری شوروی و امریکا حاکم بود، شدند. تهدیدهای که ماهیت نظامی نداشتند و مردم را به‌طور مستقیم تهدید می‌کردند نه دولت و قلمرو سرزمینی آن را. بدین ترتیب رویکرد تازه‌ای به مفهوم امنیت به نام امنیت انسانی^۲ در دانشگاه‌ها و پژوهشکده‌ها پدید آمد و سیاهه بلندی از تهدیدها مانند فقر، درگیری‌های قومی، نسل‌کشی، بیماری‌های عفونی و مسری، بحران‌های زیست محیطی... برای گنجاندن در دستور کار امنیت ملی دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی پیشنهاد شد. اما نظریه‌های متعارف رئالیستی به عنوان پارادایم مسلط بر روابط بین‌الملل و مراکز قدرت و تصمیم‌گیری در باره امنیت ملی و بین‌المللی که تحت سیطره رئالیسم سیاسی بودند به رویکردهای امنیت انسانی روی خوش نشان ندادند. شاید بحران جهانی ژرفی که بر اثر ویروس کرونا پدید آمده دگرگونی‌هایی در این روند ایجاد کند، اگرچه این امر خوشبینانه به نظر می‌رسد چون نگاه به مفهوم امنیت دارای عنصری ایدئولوژیک و اخلاقی است و شواهد تجربی برای پایان دادن به مجادلات کافی نیست (McGlinchey, 2017: 105). جالب است که هنری کیسینجر با چاپ مقاله‌ای با عنوان "اپیدمی کرونا نظم جهانی را برای همیشه تغییر خواهد داد" در وال استریت ژورنال در باره تهدید ویروس کوید-۱۹ که نه ماهیتی دولتی دارد و نه نظامی، از امنیت انسانی سخن گفته است. این مقاله ممکن است آغازگر تغییراتی در استراتژی امنیتی برخی کشورهای تأثیرگذار در سیاست بین‌الملل باشد.

امنیت و نظریه انتقادی روابط بین‌الملل

به‌طور کلی می‌توان دو رویکرد رایج فلسفی در امنیت‌شناسایی کرد که هر یک از معانی کاملاً متفاوتی سرچشمه می‌گیرند. در رویکرد اول "در اساس امنیت به عنوان یک کالا انگاشته می‌شود (یعنی برای امنیت داشتن، بازیگران باید چیزهای معینی مانند مالکیت، پول، جنگ‌افزار، ارتش... داشته باشند). به‌طور خاص باور بر این است که قدرت راه به امنیت می‌برد: بازیگران هرچه بتوانند قدرت بیشتری انباشته کنند امنیت بیشتری خواهند داشت" (Williams 2008: 6). اما رویکرد فلسفی دوم امنیت ناشی از قدرت را به چالش می‌کشد و "در عوض امنیت را مبتنی بر رهایی و در پیوند با عدالت و حقوق بشر می‌داند" (Ibid: 6). نظریه دولت محور رئالیسم سیاسی نشانگر رویکرد اول و نظریه انتقادی مبتنی بر رویکرد دوم است.

نظریه انتقادی روابط بین‌الملل ریشه در اندیشه‌های ایمانوئل کانت و کارل مارکس دارد که با نقد ساختارهای قدرت کوشیدند تا راه را به سوی امکان تصور جایگزین‌های رهایی‌بخش باز کنند. کانت با طرح فدراسیونی از جمهوری‌های آزاد و صلح پایدار و مارکس با ارائه کمونیسم به عنوان جامعه‌ای آرمانی که با عدالت و حقوق بشر پیوند داشتند نظریه‌های سنتی را به چالش

کشیدند. تلاقی اندیشه‌های کانت و مارکس و بازتاب آن در برخی نظریه‌های روابط بین‌الملل نشان داد آن چه در سطح روابط بین‌الملل روی می‌دهد برای رهایی انسان و آزادی جهانی مهم است.

از دیدگاه بوث امنیت به معنی نبود تهدید است. رهایی، آزاد کردن مردم (به عنوان فرد یا گروه) از تنگناهای جسمی و انسانی است که آنها را از آن چه در شرایط آزاد انجام می‌دهند باز می‌دارد. جنگ و تهدید به جنگ همراه با فقر، آموزش ناچیز، سرکوب سیاسی، و مانند آن از جمله این تهدیدها هستند.

رابرت کاکس با بررسی دست‌نوشته‌های زندان آنتونیو گرامشی ایده‌های او در باره روابط بین‌الملل از جمله تمایز او میان «نظریه انتقادی» و «نظریه حل مسئله» را معرفی کرد. تمایز میان این دو در هدفی است که نظریه برای آن ساخته می‌شود. در حالی که نظریه انتقادی از نظم حاکم فاصله می‌گیرد و تاریخ چگونگی پدید آمدن آن را به پرسش می‌گیرد، نظریه «حل مسئله» تنها در پی رفع برخی اشکالات است تا روابط و نهادهای موجود به آرامی کار کنند (Patrick, 2009: 63).

پژوهشگران امنیت انتقادی، دولت را ابزاری برای امنیت و امنیت را ابزاری برای رهایی انسان می‌دانند. در این دیدگاه هر چند امنیت و بقا با یکدیگر ارتباط دارند، اما هم معنی نیستند. امنیت به معنای ارتقای قابلیت‌های انسانی برای پیگیری اهداف والای سیاسی و اجتماعی است.

در این راستا ماکس هورکهایمر نظریه‌پرداز مکتب فرانکفورت نیز با تمایز گذاشتن میان «نظریه انتقادی» و «نظریه سنتی» بر اهمیت نقش عامل انسانی تأکید کرد. نظریه سنتی از نظر هورکهایمر با جسمانیت پیدا کردن ایده‌ها در نهادها تعریف می‌شود که از آن پس به عنوان «واقعیات زندگی» که باید با آن زندگی کرد، وانمود می‌شوند. این در حالی است که که نقشی که نظریه و نظریه‌پرداز بازی می‌کنند انکار می‌شود. برعکس، نظریه انتقادی چنین تمایزی میان سوژه و ابژه، مشاهده‌گر و مشاهده‌شونده را رد می‌کند و نقشی که نظریه‌ها و نظریه‌پردازها در کل روند جسمانیت یافتن بازی می‌کنند را آشکار می‌کند. اشاره به نقشی که بازیگران معینی در پدید آوردن نظم موجود چیزها بازی می‌کنند (به عبارت دیگر طبیعت‌زدایی از شرایط موجود که برخی از تحلیل‌گران آن را پیش‌پیش‌بوده می‌انگارند) فضا را برای عامل انسانی باز می‌کند تا راه حلی فراتر از 'حل مسئله' و چارچوب محدودیت‌های نظم کنونی بیابند (Pilgin in Williams, 2008: 93).

مکتب ولز تحت تأثیر مکتب فرانکفورت، اندیشه‌های گرامشی و شرح هابرماس از پتانسیل رهایی‌بخش تعامل و ارتباط به مطالعات امنیت انتقادی روی آورد. کن بوث با انتشار مقاله «امنیت و رهایی» این دو مفهوم را مترادف دانست و با رد دولت محور و نظامی بودن امنیت، مفهوم امنیت را گسترش داد تا رنگین‌کمانی از نا امنی‌ها که توسط مردان و زنان تجربه می‌شود را در بر گیرد. از دیدگاه بوث "امنیت به معنی نبود تهدید است. رهایی آزاد کردن مردم (به عنوان فرد یا گروه) از تنگناهای جسمی و انسانی است که آنها را از آن چه در شرایط آزاد انجام می‌دهند باز می‌دارد. جنگ و تهدید به جنگ همراه با فقر، آموزش ناچیز، سرکوب سیاسی،

و مانند آن از جمله این تهدیدها هستند" (Ibid: 100). پژوهشگران امنیت انتقادی، دولت را ابزاری برای امنیت و امنیت را ابزاری برای رهایی انسان می‌دانند. در این دیدگاه هرچند امنیت و بقا با یکدیگر ارتباط دارند اما هم معنی نیستند. امنیت به معنای ارتقای قابلیت‌های انسانی برای پیگیری اهداف والای سیاسی و اجتماعی است. نکته مهم در این مکتب تأکید بر «سیاسی کردن امنیت» است تا بتوان نخبگان دولتی را که معمولاً افکار نظامی دارند و موضوعات امنیتی را به صورت ابزاری در دست می‌گیرند پاسخگو کرد، نخبگانی که تمرکزشان بیشتر بر تهدیدهایی است که دولت یا رژیم را به خطر می‌اندازند. با سیاسی کردن امنیت، روشنفکران می‌توانند سخن‌گوی اقشاری چون زنان و تهیدستان باشند که بیشترین آسیب‌ها را از جنگ و به طور کلی اولویت‌بندی تهدیدهای امنیتی توسط مراکز مطالعات استراتژیک در سطح ملی و بین‌المللی و نهادهای سیاستگذار در امور امنیتی می‌بینند.

مکتب برساخت‌گرایی نیز با آمیخته‌ای از رویکرد جامعه‌شناختی و نظریه انتقادی واکنشی به نظریه مسلط در روابط بین‌الملل بود که در دهه ۱۹۸۰ شکل گرفت. برساخت‌گرایان برخلاف تصویر ارائه شده توسط دانش مسلط روابط بین‌الملل از بازیگران سیاسی و اجتماعی، فرد یا دولت را به عنوان خودبین‌هایی اتم‌وار و دارای هویت و منافع برون‌زاد که پیش از کنش و واکنش اجتماعی شکل گرفته است رد کرده و بر این باورند که این بازیگران دارای سرشت اجتماعی هستند و هویت و منافعشان به لحاظ اجتماعی برساخته می‌شوند و محصول ساختارهای بینادذهنی هستند. بدین ترتیب برساخت‌گرایان بر عامل چهارمی به نام «ایده‌ها»، شامل هویت، ایدئولوژی، گفتمان و فرهنگ به عنوان عامل برسازنده قدرت، منافع و سیستم بین‌المللی تأکید می‌کنند (Wendt, 1999: 92). نظریه پردازان مکتب برساخت‌گرایی با استفاده از هستی‌شناسی نظریه انتقادی که با ارائه تصویری از انسان به عنوان بازیگری که به لحاظ اجتماعی برساخته می‌شود، کوشیدند تا از زاویه‌ای متفاوت با نظریه‌های سنتی روابط بین‌الملل از جمله نئورئالیسم و نئولیبرالیسم به تحلیل سیاست جهان از جمله امنیت بپردازند. برساخت‌گرایان بر این باورند که دانش به طور اجتماعی برساخته می‌شود و بازتاب‌دهنده‌ی فرضیات، ایده‌ها و تعصبات ماست تا یک واقعیت‌های اجتماعی عینی و مستقل بیرون از ذهن ما. از این رو برساخت‌گرایی نقش هنجارها، ایده‌ها و فرهنگ در برساخت چیزهایی که ما از آن به عنوان واقعیت سیاسی یاد می‌کنیم را بررسی می‌کند و آن را محصول باورهای بینادذهنی می‌داند.

در دهه ۱۹۹۰ برساخت‌گرایی به دو شاخه برساخت‌گرایی متعارف و برساخت‌گرایی انتقادی تقسیم شد. تعریفی که برساخت‌گرایی متعارف از امنیت ارائه می‌داد در چارچوب رویکرد سنتی، تنگ‌نظرانه و دولت‌محور بود با این تفاوت که برای تبیین آن به عوامل ایده‌ای به جای عوامل مادی تمرکز می‌کردند (Buzan, 2009: 191-192). الکساندر ونت یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان برساخت‌گرایی متعارف در تبیین دولت محوری رویکرد خود می‌گوید "سر و سامان دادن به خشونت یکی از بنیادی‌ترین مسائل نظم در زندگی اجتماعی است، چون سرشت تکنولوژی خشونت، کسی که آن را در اختیار دارد و چگونگی کاربرد آن عمیقاً بر دیگر روابط اجتماعی تأثیر می‌گذارد" (Wendt, 1992: 8) و چون "پتانسیل خشونت

سازمان یافته به طور گسترده در دست دولت‌ها متمرکز شده است... [دولت‌ها] باید واحد اولیه سامان بخشی به خشونت باشند" (Ibid.: 9). برساخت‌گرایان متعارف علیرغم دولت محور بودن در تحلیل‌های خود به فرضیه‌های اساسی مطالعات امنیت بین‌المللی نئورئالیست‌ها به‌ویژه عقلانی و خودیاری‌گر بودن دولت‌ها در یک سیستم آنارشیک بین‌المللی حمله می‌کنند و بر این باورند که با گذر از فرهنگ هابزی به فرهنگ کانتی می‌توان امنیت و صلح پایدار را برقرار کرد (Ibid.: 258-261).

اگرچه برساخت‌گرایان به مسائل امنیتی توجه نشان داده‌اند اما کوششی برای ارائه یک نظریه امنیت بین‌المللی نکرده‌اند. "این امر برساخت‌گرایان را از نظریه‌پردازان انتقادی (و مفهومی که از امنیت دارند یعنی تعهد به رهایی) و رئالیست‌ها (که نظریه سیاست جهان‌شان در کل تا حد زیادی نظریه‌ای در باره امنیت و سیاست قدرت است) متمایز می‌کند" (Macdonald in Williams, 2008: 60). فرضیه مشترک و اساسی برساخت‌گرایان متعارف و انتقادی این است که امنیت یک برساخته اجتماعی و تابعی از هویت و هنجارهای بازیگران است. بنا بر این نمی‌توان تعریفی انتزاعی

و فراگیر از آن ارائه داد و بسته به شرایط گوناگون و برهم‌کنش بازیگران اجتماعی معنا و مصداق‌های مختلفی پیدا می‌کند (Ibid: 61). برخلاف رویکردهای رئالیستی که امنیت را حوزه نخبگان می‌داند، ویژگی مهم رویکرد برساخت‌گرایان به امنیت این است آنها ایده امنیت را عرصه گفت‌وگو میان بازیگرانی می‌دانند که مدعی سخن‌گویی یک گروه خاص و افراد گروه هستند. نمایندگان مردم در دولت و بازیگران غیردولتی می‌توانند باعث دگرگونی در گفتمان سیاست خارجی و امنیتی دولت‌ها و رفتارهای آنان شوند (Ibid: 64). اما منسجم‌ترین کوشش در سنت برساخت‌گرایی برای تدوین یک نظریه یا چارچوب برای مطالعه امنیت توسط مکتب کپنهاگ انجام شده است. این مکتب کوشید با گسترش تعریف امنیت، طیفی از نگرانی‌ها مانند تغییرات زیست محیطی، فقر و حقوق بشر را در دستور کار امنیتی دولت‌ها قرار دهد (Ibid: 68).

فمنیست‌ها با انتقاد از رویکرد برساخت‌گرایان در نادیده گرفتن جنسیت در مطالعه امنیت، با بررسی تأثیرات جنگ و درگیری‌های نظامی نشان دادند که جنگ به یک اندازه

بر مردان و زنان تأثیر نمی‌گذارد، بلکه زنان و دختران آسیب‌های بیشتری از درگیری‌های نظامی می‌بینند. پیش از این نظریه‌های امنیتی تحت تأثیر نظریه‌های سنتی روابط بین الملل نسبت به جنسیت بی‌طرف بودند و مطالعات امنیت بیشتر بر خشونت مستقیم جنگ که در ظاهر مردان به عنوان بازیگران اصلی جنگ را در برمی‌گرفت، متمرکز بود. بیشتر داستان‌ها و فیلم‌هایی که در باره جنگ ساخته شده‌اند در باره تجربه مردان از جنگ است، گویی رنج و آسیبی که زنان و دختران به‌طور غیر مستقیم در روند جنگ و درگیری‌های نظامی می‌بینند چندان ارزش بررسی و مطالعه امنیتی ندارند. اما مطالعات فمینیستی امنیت نه تنها عوارض اقتصادی و معیشتی جنگ ناشی از تخریب زیرساخت‌ها را بررسی کردند بلکه نشان دادند که زنان در جنگ‌ها به‌طور خاص و به خاطر جنسیت‌شان (شکنجه جنسی، روسپیگری اجباری، بردگی جنسی، بریدن اعضا و قاچاق جنسی...) هدف قرار گرفته‌اند. در نتیجه این تلاش‌ها در اکتبر ۲۰۰۰ شورای امنیت سازمان ملل با پذیرش قطعنامه ۱۳۲۵ در باره «زنان، صلح و امنیت» با اشاره به این که زنان و دختران به شکلی متفاوت از مردان و پسران از درگیری نظامی متأثر می‌شوند بر اهمیت در نظر گرفتن «دیدگاه جنسیتی» در فعالیت برای صلح تأکید کرد (Buzan, 2003 : 208-212; Witworth in Williams, 2008 : 104).

فمینیست‌های لیبرال با ایده تساوی زنان و مردان به عنوان یک راه حل بر حضور زنان در سطوح بالای مدیریتی و تصمیم‌گیری در حوزه امنیت ملی و بین‌المللی و نیروهای نظامی تأکید می‌کنند. فمینیست‌های رادیکال با برشمردن تفاوت‌های مردان و زنان فارغ از این که این تفاوت‌ها بیولوژیک هستند یا در روند اجتماعی شدن به وجود آمده‌اند، مردان را کمتر احساساتی و بیشتر اهل رقابت و ستیز می‌دانند در حالی که زنان حامی، کل‌نگر و کمتر انتزاعی هستند و از این رو بر خلاف مردان نگاه‌شان به سیاست بیشتر بر همکاری و صلح متمرکز است. بنابراین فمینیست‌های رادیکال نیز همانند لیبرال‌ها خواهان حضور زنان در رده‌های بالای مدیریتی هستند اما از این زاویه که این حضور صلح، همکاری و امنیت را تقویت می‌کند.

فقر، بهداشت و امنیت

چنان که گفته شد پیش از این امنیت در نظریه‌های سنتی روابط بین‌الملل به عنوان پارادایم مسلط در میان رهبران جهان و مراکز دانشگاهی در چارچوب دفاع از منافع ملی فهمیده می‌شد و منافع ملی به پاسداری از مرزها و تمامیت سرزمینی کشور در برابر حمله نظامی خارجی محدود می‌شد. از این رو مسائل اقتصادی مانند فقر، بهداشتی مانند بیماری‌های مسری و عفونی و زیست محیطی در حوزه مسائل امنیتی قرار نمی‌گرفتند. در دهه ۱۹۹۰ و در نتیجه دگرگونی‌های که پس از جنگ سرد در سیاست بین‌الملل از جمله گسترش درگیری‌ها به مناطق فقیر جهان، رشد و گسترش تروریسم جهانی و روند جهانی‌سازی و عوارض ناشی از آن یعنی تعمیق نابرابری و گسترش ناآرامی‌های سیاسی باعث شد تا فقر به حوزه مطالعات امنیتی وارد شود. اکنون دانشگاه‌های جریان غالب و نهادهایی چون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی از فقر و رابطه آن با امنیت سخن می‌گویند که اقدامات ویژه‌ای می‌طلبد. هر

بی تردید امنیت مورد نظر رنالیست ها با امنیت انسانی نظریه پردازان انتقادی متفاوت است. امنیت انسانی در نظریه امنیت انتقادی در باره شرایط فرد انسانی، بشریت و اجرای حقوق بشر است. با این برداشت از امنیت، فقر و عدم امنیت از جهات بسیاری با هم مترادف هستند: غذای کافی، بهداشت، آموزش، سرپناه، اشتغال و حق ابراز عقیده.

طبق آمارهای سازمان بهداشت جهانی مرگ و میر انسان ها بر اثر بیماری های گوناگون و سطح پایین بهداشت در کشورهای در حال توسعه جهان بسیار بیشتر از مرگ و میر ناشی از جنگ و تروریسم بوده است، اما هنوز دولت ها و رژیم های بسیاری برای تأمین امنیت خود در چارچوب پارادایم رنالیسم سیاسی مبالغه هنگفتی صرف جنگ افزار و امور نظامی می کنند.

چند برخی تحلیل گران با اظهار بدبینی "بر این باورند که تمرکز سیاسی جهانی بر کاهش فقر ابزاری است برای خنثی کردن مخالفت با ادغام جهانی اقتصاد تا پروژه آزادسازی اقتصادی بدون مانع ادامه یابد" (Thomas in Williams, 2008: 247). بی تردید امنیت مورد نظر آنها با امنیت انسانی نظریه پردازان انتقادی متفاوت است. امنیت انسانی در نظریه امنیت انتقادی در باره شرایط فرد انسانی، بشریت و اجرای حقوق بشر است و نمی توان آن را در محدوده مرزهای یک واحد سیاسی حبس کرد. با این برداشت از امنیت، "فقر و عدم امنیت از بسیاری جهات با هم مترادف هستند، هر دو به شرایطی انسانی اشاره می کنند که در آن طیفی از حقوق انسانی مانند غذای کافی، بهداشت، آموزش، سرپناه، اشتغال و حق ابراز عقیده وجود ندارد و زندگی با ترس از خشونت، آسیب، جرم و تبعیض همراه است" (Ibid., 2008: 248). بنابراین فقر یک موضوع امنیتی است و با امنیت انسانی رابطه مستقیم دارد. برای کاهش فقر بر اساس نظریه امنیت انتقادی باید آن را سیاسی کرد و با انتقاد از سیاست های رایج توسعه به راه های جایگزین فکر کرد.

با توجه به پارادایم حاکم بر روابط بین الملل، مسائل مربوط به بهداشت و سلامت نیز تهدید امنیتی به شمار نمی آمدند. پس از پایان جنگ جهانی دوم و تأسیس سازمان ملل متحد، سازمان بهداشت جهانی (WHO) نیز در سال ۱۹۴۸ پایه گذاری شد که ریشه در نگرانی های اروپای قرن نوزدهم و گسترش بیماری های عفونی در نتیجه گسترش مراودات تجاری داشت. البته کشف

آنتی بیوتیک ها پیش از جنگ باعث کاهش چشمگیر مرگ و میر بر اثر بیماری های عفونی شده بود و این خوش بینی را پدید آورد که بشر قادر است بر این بیماری ها هم چون آبله که به تازگی ریشه کن شده بود، غلبه کند. تحت تأثیر این خوش بینی رئیس بهداشتی ارتش آمریکا در سال های پایانی دهه ۱۹۶۰ اعلام کرد که بیماری های مسری دست کم در غرب ریشه کن شده است (MacInnes in Williams, 2008: 275).

اما با شیوع ویروس اچ آی وی / ایدز این خوش بینی پایان یافت و شورای امنیت سازمان ملل طی جلسه ای که در سال ۲۰۰۰ تشکیل داد به بحث و گفت و گو در باره آن پرداخت و با صدور قطعنامه ۱۳۰۸ بر تهدیداتی که این ویروس می تواند برای ثبات و امنیت مناطق و دولت های ناتوان درگیر ویروس ایجاد کند تأکید کرد. به تدریج تهدید ویروس اچ آی وی به

عنوان تهدیدی برای امنیت و ثبات بین‌المللی به وزارتخانه‌های خارجه و امنیت راه یافت. پیش از این نیز در سال ۱۹۹۹ اداره اطلاعات ملی آمریکا بیماری‌های عفونی را نه تنها تهدیدی برای امنیت ملی آمریکا و شهروندان آن، بلکه برای ثبات بین‌المللی و رشد اقتصادی ارزیابی کرد و پیشنهاد کرد که می‌توان آن را در حوزه امنیت ملی قرار داد (Ibid).

بی‌تردید تلاش طرفداران رویکرد انسان محور به امنیت زمینه را برای پذیرش دستور کار گسترده‌تر امنیتی فراهم کرد و امنیت را از تمرکز صرف بر تهدیدهای نظامی که متوجه دولت‌هاست فراتر برد. اما کنترل نسبی بیماری‌های عفونی و مسری چون ایدز باعث شد تا خطر بالقوه این بیماری‌ها دست کم گرفته شود. طبق آمارهای سازمان بهداشت جهانی مرگ‌ومیر انسان‌ها بر اثر بیماری‌های گوناگون و سطح پایین بهداشت در کشورهای در حال توسعه جهان بسیار بیشتر از مرگ‌ومیر ناشی از جنگ و تروریسم بوده است، اما هنوز دولت‌ها و رژیم‌های بسیاری برای تأمین امنیت خود در چارچوب پارادایم رئالیسم سیاسی مبالغه‌هنگفتی صرف جنگ‌افزار و امور نظامی می‌کنند. جنگ، تروریسم و خشونت تهدیداتی امنیتی هستند اما جان مردم بیشتر در معرض تهدید بیماری‌هایی است که سالانه میلیون‌ها نفر را می‌کشد که بسیاری از آنها با سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های بهداشتی و سلامت و انجام اقدامات پیشگیرانه قابل جلوگیری هستند.

بروز و گسترش ویروس کرونا و غافلگیر شدن دولت‌ها بار دیگر آسیب‌پذیری جهان را در برابر بیماری‌ها به‌ویژه بیماری‌های عفونی و مسری نشان داد. دولت ایران نیز در «امنیتی سازی» یا به عبارت دیگر تهدید قلمداد کردن ویروس کرونا که نیازمند اقدامات ویژه‌ای است، با شکست مواجه شد. در حالی که اقشار، گروه‌های اجتماعی و نخبگان جامعه مدنی از تهدید امنیتی کرونا سخن می‌گفتند دولت مردان و رسانه‌های حکومتی سعی در عادی جلوه دادن شرایط می‌کردند و با توجه به بحران پدید آمده میان ایران و آمریکا بر پارادایم خود از امنیت و ابژه‌های امنیت در چارچوب نظریه رئالیسم سیاسی پای می‌فشردند. مدت کوتاهی نگذشت که با همه‌گیری ویروس کشور درگیر بحرانی بی‌سابقه شد و واقعیت‌ها خود را به سیاست‌گذاران امنیت در ایران تحمیل کردند. اگرچه در ایران امور سیاسی و امنیتی مرز بسیار باریکی با هم دارند، با این حال اختلافی که میان گروه‌ها و نخبگان غیرحکومتی و الیت حاکم بر کشور بر سر امنیت، تهدیدهای امنیتی و ابژه‌های آن وجود دارد نشانگر وجود شکافی عمیق در میان آنها است. این دو گروه هر یک بر اساس هویت و هنجارهای خود مفاهیم امنیتی را تعریف می‌کنند و چنین می‌نمایند که مفاهیم اقشار و گروه‌های غیردولتی از امنیت راهی به محافل تصمیم‌گیری در زمینه سیاست خارجی و امنیتی پیدا نمی‌کنند و هر یک به راه خود می‌روند. رویکرد انسان‌محور به امنیت و دموکراتیزه کردن گفت‌وگو در باره اولویت‌های امنیتی کشور می‌تواند این شکاف را تا حدی ترمیم کند.

1. Securisation
2. Human Security

منابع

Baldvin, David (1997), "The Concept of Security", in *Review of International Studies*. 23

Brauch, Hans Gunter et al. eds. (2008), *Globalization and Environmental challenges*. Berlin: Springer

Buzan, Barry and Lene Hansen (2009), *The Evolution of International Security Studies*. Cambridge: Cambridge University Press

Kolodziej, Edward A. (2005), *Security and International Relations*, Cambridge: Cambridge University Press

Wendt, Alexander (1992), "Anarchy is What States Makes of it, The Social Construction of Power Politics", in *International Organisation*. Vol. 46, No.2, (Spring)

Wendt, Alexander (1999), *Social Theory of International Politics*, Cambridge: Cambridge University Press

Williams, Paul D. (2008), *Security Studies, An Introduction*. Oxon: Routledge

فقر، کرونا و فرهنگ

تأملی کوتاه در پیش‌آیندهای احتمالی جامعه ایرانی



مقصود فراستخواه

اشاره

جامعه ایران ما چونان کشتی بی‌لنگر کژ می‌رود، محتوا پرتنش شده و شرایطش فوق‌پیچیده و آشوبناک. اما شگفت‌انگیز است که این جامعه هم‌چنان با این تلاطمات به بودن خود و به زندگی اصرار دارد. جامعه‌ای بی‌فرار که اکنون با وضعیت کرونایی شرایطش پیچیده‌تر هم شده است. جامعه‌ای از یک سو هنوز متعلق به سنت و از سوی دیگر درگیر تجدد و حتی پساتجدد. یک طرف قطب هنوز کم‌وبیش با ایدئولوژی رسمی همراهی می‌کند و طرف دیگر در مقابل آن به ایدئولوژی‌های بدیل و معارض توجه دارد. هر دو قطب نیز از ظرفیت‌های رسانه‌ای برای بازتولید فرهنگی و اجتماعی خود بهره می‌گیرند. حکومت از یک طرف به نحو ابزارانگارانه بهره می‌گیرد و به سطح واگرایی اجتماعی و فرهنگی در جامعه ایران به شدت دامن می‌زند.

مبنای نظری بحث

اخیرا در جامعه‌شناسی از چرخش فرهنگی^۱ بحث می‌شود. طیف بزرگی از جامعه‌شناسان به معانی و اعمال فرهنگی مردمان هرچه بیشتر توجه کردند. چرا؟ برای اینکه شواهدی به آنها می‌گفت که فرهنگ قابل فروکاسته شدن به یک امر ثانوی و یا بازتاب مبهم نسبت به عینیت بیرونی زندگی نیست بلکه امر فرهنگی، به نوبه‌ی خود متغیر نیرومندی است، یک طرف ماجراست، فی‌حدّ نفسه تعیین کننده است، واجد درجاتی از خود ارجاعتی است، وارد چرخه‌ی زندگی ما می‌شود و شأنیت و آثاری دارد. به حدی که خیلی‌ها مانند جف الکساندر که درباره‌ی هولوکاست و دیگر پدیده‌ها کار کرده‌اند ترجیح می‌دهند به جای «جامعه‌شناسی فرهنگ»، مطالعات خود را «جامعه‌شناسی فرهنگی» بنامند. نگاه‌ها و معانی و اعمال فرهنگی همان‌طور که با شرایط عینی، بالا و پایین می‌شوند در شرایط بیرونی، تأثیراتی نیز می‌گذارند (Alexander, 2002, 2003, 2008).

اما فرهنگ چیست؟ مراد از فرهنگ در بحث حاضر، سپهری از معانی و الگوهای آموخته‌ای است از باور کردن و یا نکردن، ارزش قائل شدن یا نشدن، هنجارها و ناهنجارها و اعمال صریح و ضمنی که در میان گروه یا اجتماعی از انسان‌ها شکل می‌گیرد. در حقیقت فرهنگ نوعی مواجهه‌ی جمعی با شرایط زندگی و محیط است. پاسخی است که گروهی و اجتماعی یا نسلی، به اوضاع حیات خود و اتفاقات آن می‌دهند. این پاسخ می‌تواند شکل‌های مختلف فعال یا انفعالی، سازنده یا مخرب پیدا بکند. فرهنگ، همان احساس و اندیشه‌ی گروهی بزرگ یا کوچک از مردم است که نگاه‌شان را به عالم و آدم و به طبیعت و اشیاء و خودشان، بازتاب می‌دهد. فرهنگ هم نوعی سازگاری با وضعیت حیات است و هم عکس‌العمل به این وضعیت؛ هم تحت تأثیر قرار می‌گیرد و هم اثر می‌گذارد.

فرهنگ، عناصر ذهنی و عینی دارد؛ سطح ذهنی همان جهان‌بینی‌ها، نگاه به دیگران، به ثروت، به قدرت، به طبیعت، احساسات و ارزش‌هاست و سطح عینی مثل خانه‌ها، کوچه‌ها، خیابان‌ها و مصنوعات؛ سبک زندگی، نحوه غذا خوردن یا لباس پوشیدن، نحوه تربیت فرزند، مقدار تحمل، ابهام و ریسک‌پذیری، جهت‌گیری‌های کوتاه‌مدت یا بلند مدت، نحوه میل به موفقیت، روابط زن و مرد، روحیات و روابط سیاسی، شیوه‌های تولید و سخن گفتن. فرهنگ، کلیتی به هم‌تافته است از اخلاقیات و عادات تا طرز رفتار با همدیگر، از درک و احساس هویتی تا معماری؛ انواع همکاری‌ها یا تعارضات اجتماعی.

پس قابل درک است که با تحولات در محیط و شرایط حیات، تغییراتی نیز در فرهنگ پیدا می‌شود. تحولات محیط می‌تواند طبیعی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فنی در مقیاس‌های محلی، قومی، ملی، منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای باشد و به نحوی دیر یا زود در فرهنگ نیز آثار آن را می‌بینیم، چون فرهنگ همان پاسخ مردم به نحوه زیست‌شان است. امر فرهنگی و انواع پدیده‌ها و صورت‌های فرهنگ و اعمال فرهنگی در ایران، طی زمان جاری و سال‌های پیش رو، همان‌طور که بازتابی از مواجهه جامعه ما با شرایط خاص فاجعه باری مثل شیوع بیماری کووید ۱۹ کرونا خواهد بود و بر اثر این شرایط، تغییراتی خواهد داشت، به نوبه خود برای

شرایط نیز تأثیر خواهد گذاشت؛ خوب یا بد. گروه‌های مختلف اجتماعی واجد معانی و اعمال فرهنگی متفاوتی هستند و طرز برخوردشان با شرایط کرونایی نیز تفاوت می‌کند. ولی این به‌ویژه درباره‌ی جامعه ایران به مراتب پررنگ‌تر است. چرا؟

وجوه بحث‌انگیز فرهنگ و جامعه ایران

آنچه در توضیح فرهنگ و جامعه ایرانی مهم است چندسویگی فوق‌العاده زیاد در این جامعه است. در همه جوامع گروه‌های مختلف اجتماعی هستند با فرهنگ‌های متنوع. اما این در جامعه ایران به پیچیده‌ترین شکلی ظاهر می‌شود. ایران، جامعه‌ای بسیار چند قطبی و چند سویه شده است. در این جامعه شاهد طبقات متوسط فرهنگی، چهارده میلیون تحصیل کرده، افزایش سطح سواد، رشد شهرنشینی و اصرار رو به رشد مردم برای دسترسی به اطلاعات و ارتباطات از طریق اینترنت‌های پرسرعت هستیم؛ پا به پای ظهور گروه‌های جدید اجتماعی مثل زنان و جوانان، یک تحرک فوق‌العاده‌ی اجتماعی، مهاجرت یا مسافرت و حتی رفت و آمد و تردد در جهان. کم نیستند خانواده‌هایی که تقریباً هر شبانه‌روز با فرزندان‌شان در خارج، از طریق امکانات اینترنتی ارتباط دارند. اینها همه جامعه ایران است اما جامعه ایران، فقط اینها نیست. سویه‌ها و سطوح دیگر هم دارد مثلاً اگر همان رشد شهرنشینی را در نظر بگیریم شدیداً بی‌رویه بود و به همراه سکونت‌گاه‌های غیررسمی و حاشیه‌نشینی و تله‌های جمعیتی فقر.

محققانی مانند پرویز پیران (۱۳۶۶، ۱۳۷۴، ۱۳۷۹) و اخیراً، احمدی، حبیبی و فراستخواه در مورد کاوی مرتضی گرد (۱۳۹۹) در زمینه سکونت‌گاه‌های غیررسمی کشور تحقیقاتی میدانی انجام داده‌اند. در مناسبات پیچیده مالی در ایران، به‌ویژه از اوایل دهه ۷۰ خورشیدی به این سو، انبوهی تهیدستان با اشکال مختلف مهاجرت از روستا و... پدید آمده‌اند، در حواشی شهرها به سکونت غیررسمی در اینجا و آنجا گاهی حتی در گورستان‌ها متوسل شده‌اند و نوعی فرهنگ‌های آلونکی و حاشیه‌ای و درهم‌شکسته بسیار پیچیده، چند وجهی و آشوبناک در این سکونت‌گاه‌ها به وجود آمده است. انواع آسیب‌پذیری‌های شدید در امر سلامت، امنیت، رفاه؛ با اشکال مختلف آسیب‌های اجتماعی، روانی، عاطفی و حقوقی، با پدیده‌هایی هم‌چون معیشت از مواد مخدر^۲، قاچاق، مشاجرات، سرکوب، جرم، جنایت و فساد، بر فرهنگ این ساکنان غیررسمی سایه می‌اندازد. برای مثال در زاهدان که مرکز استان سیستان و بلوچستان است شاهد افزایش جمعیت از ۱۳۳۵ تا ۱۳۹۵ به حد ۳۳ برابر بودیم و تقریباً نزدیک به نیمی از جمعیت بیش از نیم میلیون نفری این شهر، به یک حساب حاشیه‌نشین محسوب می‌شوند. شهرهایمان به نحو انفجاری گسترش می‌یابند با انبوهی موج‌های متلاطم و سرگردان و خیره‌ی جمعیتی که حششان به این شهر و احساس مسئولیت‌شان نسبت به این شهر تا حد زیادی مخدوش است (هاروی، ۱۳۹۱).

برای مثال، در نابرابری‌های درس خواندن کودکان ایرانی مشاهده می‌کنیم که شاخص نابرابری آموزشی در ایران بیش از ۳۷ درصد است. این تازه از سرشماری خانوار درآمده است و اگر شهر و روستا مقایسه شود ۵۵ درصد نابرابری هست؛ به‌ویژه برای دختران در دبستان.

این شاخص نابرابری در کشورهای همگن ما فقط ۱۶ درصد است. در کشورهای پیشرفته و توسعه‌یافته تنها ۷ درصد است. ضریب نفوذ کنکور در ایران به طور متوسط ۵۰ درصد است. اما در تهران بالای ۹۰ درصد است. سه میلیون و دویست هزار کودک بازمانده از تحصیل داریم و ۹ درصد کودکان سیستان و بلوچستان از تحصیل درمانده‌اند. احتمال این که یک کودک و نوجوان چهارده ساله ما در ۱۰ درصد اول آزمون سواد ریاضی تیمز قرار بگیرد، در دهک‌های بالای درآمدی ۵۵ درصد و در دهک‌های پایین ۴ درصد است (فراستخواه، ۱۳۹۹ الف).

آیا تجربه جمعی و مشترک یک فاجعه، ما را به هم نزدیک خواهد کرد؟ آیا فرهنگ همبستگی اجتماعی و حس هم‌پاری و هم‌نوایی درهم شکسته‌ی ما، از کرونا لطمه بیشتری نیز خواهد خورد یا بر اثر آن فرصت تجدید قوایی پیدا خواهد کرد؟

فرهنگ به یک معنا، پاسخی است که گروهی و اجتماعی یا نسلی، به اوضاع حیات خود و اتفاقات آن می‌دهند. این پاسخ می‌تواند شکل‌های مختلف فعال یا انفعالی، سازنده یا مخرب پیدا بکند.

وقتی شرایط کرونایی نیز به میان می‌آید، آن فرسایش خاموش اجتماعی ممکن است با صدای بلندتری ادامه یابد. تعطیلی بخش بزرگی از کسب، شکننده‌تر شدن نظام مالیاتی، بیکاری، تورم افسارگسیخته، کسری تراز پرداخت‌ها و رشدهای منفی پیاپی بر شانه‌های ضعیف‌ترین قشرها بیشترین فشار را می‌آورد.

در ایران تفاوت‌های فاحش طبقاتی طی دو سه دهه به طور شدیدی سر باز کرده است. طیفی از گروه‌های پُر پول قارچ‌گونی شکل گرفته است که در ظلّ لایه‌های مختلف اقتصاد فاسد رانتی، مرتب نقدینگی سرگردانی را به همراه انواع خانه‌ها و ویلاها و خودروهای خارجی و دلارها با خود حمل و به آن افتخار می‌کنند، جابه‌جا و به نحوی هولناک مصرف می‌کنند. همین الگوهای نابهنجار مصرف، در یک شرایط اجتماعی آنومیک، اقتصاد جامعه را به شدت سراسیمه و منقلب می‌کند و این در حالی است که طیف‌های بزرگی نیز زیر خط فقر خُرد می‌شوند. در این بحبوحه است که التهاب‌های شدید به وجود می‌آید. حدود یک سوم جمعیت شهری ما زیر خط فقر، آن هم بر مبنای رسمی‌ترین نماگرهای درآمدی و سید خانوار، گرفتار نوعی زندگی معیشتی هستند. شکست دیپلماسی و تحریم‌ها در سال‌های اخیر به این وضعیت هرچه بیشتر دامن می‌زد. اقتصاد ما با نوعی اقتصاد ارزی، آن‌هم با کشورهای محدودی مثل چین بود و با سیاست بی‌ثبات، بالا و پایین می‌شد. اقتصاد سیاسی

نفتمانی در این سال‌ها به شدت آسیب‌پذیرتر شده است. بیشترین سنگینی این وضعیت بر گروه‌های نادار و یا کم‌درآمد و فرودست و دست‌مزد بگیر یا بیکار و سرگردان اجتماعی وارد می‌شود.

شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و فرهنگی ایران قبل از شیوع این بیماری، مطمئناً در یک وضعیت بحرانی یا مستعد بحران قرار داشت. با این‌که از حیث منابع، دست‌کم جزء سی‌امین کشور جهان به شمار می‌آمدیم، اما به لحاظ شاخص نیک‌بختی اجتماعی مرتبه ما ۱۰۸ از ۱۵۵ کشور بود (فراستخواه، ۱۳۹۸). وقتی شرایط کرونایی نیز به میان می‌آید، این وضعیت باز هم به مراتب پیچیده‌تر می‌شود. آن فرسایش خاموش اجتماعی ممکن است با صدای بلندتری ادامه یابد، بخش بزرگی از کسب‌وکار تعطیل گشته و نظام مالیاتی شکننده ایرانی به مراتب شکننده‌تر شده است. اشتغال غیررسمی تا بیکاری عریان و تورم افسار گسیخته گریبان حیات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه ما را به شدت گرفته است. رکودهای بزرگ جهانی به‌ویژه برای کشوری که اقتصاد ارزی آن بر چند کشور مثل چین و روسیه متمرکز شده بود؛ معلوم است که با رکود آن کشورها چه نتایجی به بار می‌آورد و آورده است. کسری تراز پرداخت‌ها (در نسبت صادرات و واردات) بر شانه‌های ضعیف‌ترین قشرها بیشترین فشار را می‌آورد. رشدهای منفی پی‌درپی سال‌ها و پیش‌بینی رشد منفی تا ۶ درصد، برای کشور ما توسط نهادهایی مثل صندوق بین‌المللی پول، به لطمه خوردن بازار تولید و خدمات می‌انجامد و باز هم استخوان‌های نحیف فقرای ایران در زیرین‌ترین بخش این آسیاب هستند و خواهند بود و رنج خواهند کشید؛ آن هم در شرایطی که تورم شدید در حد ۴۰ درصد، رسمی‌ترین بیان آماری آن است.

جامعه ایران ما چنان کشتی بی‌لنگر کژ می‌رود، محتوا پرتنش شده و شرایطش فوق پیچیده و آشوبناک. اما شگفت‌انگیز است که این جامعه هم‌چنان با این تلاطمات به بودن خود و به زندگی اصرار دارد. جامعه‌ای بی‌قرار که اکنون با وضعیت کرونایی شرایطش پیچیده‌تر هم شده است. جامعه‌ای از یک سو هنوز متعلق به سنت و از سوی دیگر درگیر تجدد و حتی پساتجدد. یک طرف قطب هنوز کم‌وبیش با ایدئولوژی رسمی همراهی می‌کند و طرف دیگر در مقابل آن به ایدئولوژی‌های بدیل و معارض توجه دارد. هر دو قطب نیز از ظرفیت‌های رسانه‌ای برای بازتولید فرهنگی و اجتماعی خود بهره می‌گیرند. حکومت از یک طرف به نحو ابزارانگارانه بهره می‌گیرد و به سطح واگرایی اجتماعی و فرهنگی در جامعه ایران به شدت دامن می‌زند. آیا فاجعه خواهد توانست اینها را با هم نزدیک کند. وقتی نویسنده در دو ماه اخیر فرصت می‌یافت تا از نزدیک همراهی ناچیزی با فعالیت‌های خیریه‌ای سنتی در مساجد و محلات و هیئت‌ها تجربه بکند، حسرت تلخی می‌خورد که چرا اینان با آن بخش دیگر مدرن «ان‌جی او»ها در جامعه، و آنها نیز با این بخش سنتی کمتر آشنایی و هم‌افزایی دارند. اینها عجب آشنایان غریب گشته‌اند. آیا تجربه جمعی و مشترک یک فاجعه، ما را به هم نزدیک خواهد کرد؟ آیا فرهنگ همبستگی اجتماعی و حس هم‌پاری و هم‌نوایی درهم شکسته‌ی ما از کرونا لطمه بیشتری نیز خواهد خورد یا بر اثر آن فرصت تجدید قوایی پیدا خواهد کرد؟

جامعه و فرهنگ ما با اوضاع جاری و پیش رو چه حال و احوالی خواهد داشت؟

فرهنگ و جامعه ایران از دنیایی شناخته شده و سخت، طاقت فرسا، ملال آور و پرتنش، اکنون به دنیایی ناشناخته پرتاب می شود و به آسانی نمی توان تصور کرد که چگونه آمادگی زیستن در این شرایط نوپدید را دارد؟ وقتی آن نابرابری، فقر، نکبت و استیصالی که به برخی سویه های آزاردهنده اش در بالا اشاره شد، پیش دیدگان یک محقق اجتماعی قرار می گیرد هول و هراس سنگینی بر ذهن و روح او سایه می اندازد. این مقدار از گرفتاری های جمعیت بزرگ معیشتی کشور به علاوه ی کرونا چه می شود؟ نویسنده از همان ابتدای روزهای شیوع این بیماری در اواخر بهمن و اوایل اسفند ۹۸ پی در پی به آثار دردناک این وضعیت اپیدمیک و پاندمیک بر گروه های ضعیف و آسیب پذیر اجتماعی می اندیشید (فرستخواه، ۱۳۹۹ ب).

یک فاجعه به طور اجتماعی ساخته می شود. کارگران روزمزد خیابان که ماندن در خانه (اگر خانه ای باشد) برایشان مترادف است با واژه گرسنگی. طبقات فرودست و شهروندان درجه چندی که آسیب پذیرترین های ما در برابر این ویروس بوده اند، اکنون بی پناهانی در پس یک غفلت سیستماتیک هستند. چگونه می توان در این «بی جا» های سکونت از فاصله فیزیکی، ماسک، دستکش، زدن دست به سروصورت، مرتب ضد عفونی کردن، نشستن و قرنطینه خانگی سخن گفت؟ کدام خانه؟ در حالی که مشکل بخشی از جامعه ایران ملال ماندن در خانه و نگرانی های سطوح بالای اجتماعی و فرهنگی است یا بخش دیگری، حداکثر با غم فقدان یا بیماری عزیزان روزان و شبان را می گذرانند، اما از همه سنگین تر و دردناک تر حال و روزگار انبوهی از مردمان این سرزمین است که با ابتدایی ترین رنج های پایه ای تر نیز دست به گریبان شده اند؛ رنج بی پولی، بی کاری، غذای خانواده، اجاره بها و قضایای مؤلمه ی دیگر.

طبق آمار رسمی تابستان ۹۸، حدود ۲۵ میلیون از هم وطنان ما برای کل جمعیت متجاوز از هشتاد میلیون ایران کار می کنند؛ ۸ میلیون در صنعت، ۴/۷ میلیون در کشاورزی و بیش از ۱۲ میلیون در خدمات. فقط کمتر از یک چهارم اینان تحصیلات شان بالاتر از دیپلم است (مرکز آمار ایران، ۱۳۹۹). این بدان معنا است که دست کم حدود ۲۰ میلیون ایرانی با کمترین دستمزد و درآمد برای همه ی جامعه کار می کنند. دیر یا زود اینها می بایست سرکار بروند تا جامعه ایران ادامه پیدا کند. بدون آنها چرخ زندگی ما متوقف می شد. حکومت با دستاویزهای تبلیغاتی بسیار مرتب می کوشید که اوضاع را معمولی و گاهی بهتر از معمولی!! وانمود کند تا اینان را به محل کارشان بکشاند. اینجاست که آن نگرانی مهیب بر ذهن هر محقق اجتماعی سنگینی می کند. جامعه ایران چه خواهد شد و چه رفتاری در پیش خواهد گرفت؟

صورت های فرهنگ و معانی فرهنگی و اعمال فرهنگی در ایران، همان طور که انعکاسی از مواجهه جامعه ما با این فاجعه خواهد بود و تحت تأثیر آن تغییراتی خواهد داشت، به نوبه خود بر این شرایط نیز تأثیر خواهد گذاشت. گروه های مختلف اجتماعی با معانی و اعمال فرهنگی متفاوت خود، با شرایط کرونایی نیز به نحوی متفاوت رفتار خواهند کرد. حال و احوال فرهنگ و جامعه ایرانی به شدت پیچیده تر خواهد شد.

وقتی از فرهنگ سخن می گوئیم باید بر مبنای آنچه تاکنون گفتیم یادمان باشد که فرهنگ

یک چیز ساده و تخت و فله‌ای نیست، بلکه صورت‌های مختلفی دارد:

فرهنگ جهانی / منطقه‌ای؛ فرهنگ ملی / قومی / محلی؛ فرهنگی اقتصادی / کاری؛ فرهنگ سازمانی / صنفی / حرفه‌ای / رشته‌ای؛ فرهنگ سیاسی / مدنی / حوزه عمومی؛ فرهنگ ارتباطات و رسانه، مطالعه؛ فرهنگ اوقات فراغت، مسافرت، ورزش؛ فرهنگ خانه / خانواده؛ فرهنگ فعالیت‌های داوطلبانه / خیریه / سازمان‌های مردم‌نهاد؛ فرهنگ خلیات اجتماعی؛ فرهنگ مذهبی و ...

هر یک از این‌ها در ایران آثار و روندها و پیش‌آیندهای خاص خود را با این شرایط کرونایی خواهد داشت. از سوی دیگر، دیدیم که فرهنگ ایرانی افزون بر آن که صورت‌های مختلف دارد، لایه‌های متفاوتی هم دارد و در تحلیل فرهنگی باید بدانیم کدام لایه یا لایه‌ها را مد نظر داریم:

- فرهنگ مبل‌نشینان طبقات متوسط یا فرهنگ کوچه و خیابان، فرهنگ تهیدستان شهری، حاشیه‌نشین‌ها و سکونت‌گاه‌های غیررسمی
- فرهنگ عمومی یا فرهنگ رسمی یا خرده فرهنگ‌ها
- سلبیتی‌ها یا گروه‌های مرجع قدیم یا جدید
- فرهنگ والا یا صنعت فرهنگ

هر یک از صورت‌های فرهنگ با کرونا به‌نحوی متحول می‌شود و عمل می‌کند و در هر یک از لایه‌ها، فرهنگ به شکلی رفتار می‌کند. بدین ترتیب، حال و هوای فرهنگ در ایران پیش روی ما، ماتریسی پیچیده از این تقاطعات و ترکیبات گونه‌گون و متناقض‌نما پدید خواهد آورد. در این مجال کوتاه می‌شود به چند احتمال آتی در فرهنگ ایران اشاره کرد:

۱. فرهنگ سیاسی رسمی کشور

کرونا با فرهنگ رسمی سیاست در ایران چه می‌کند؟ احتمالاً کرونا معنای فنی سیاست را افزایش بدهد. یعنی هم مقامات و هم مردم؛ هر دو در سطحی به این نتیجه برسند که حکمروایی، عملی فنی است. اداره‌ی جمعیت، کاری فنی است و با وعظ و اندرز و تبلیغات و پروپاگاندا و دعاوی ایدئولوژیک برگزار نمی‌شود. شاید یک پیامد شیوع بیماری کووید-۱۹ آن باشد که مفهوم حکومت‌مندی اهمیت پیدا کند. مردم به این نتیجه برسند که رضا بدهند حکومتی بیاید و بگوید شما زندگی کنید من هم عمل فنی حکمروایی (به معنای فوکویی) و عمل فنی اداره جمعیت را انجام می‌دهم. اداره‌ی این جمعیت، دست‌کم، نیازمند یک نگاه فنی است، نگاه علمی به اداره‌ی جمعیت نباید تا این حد اسیر نگاه ایدئولوژیک و یک‌جانبه‌گرایانه‌ی مقامات بشود. جمعیت ایران خصیصه‌های کاملاً متفاوت و متنوعی پیدا کرده و متحول شده است و اداره‌ی آن نیازمند تغییر نگاه و رفتار حاکمان است. حداقل بپذیرند که عمل حکمروایی یک عمل فنی است. این دست‌کم می‌تواند سوسوی امیدی باشد. اما آیا چنین چیزی اتفاق خواهد افتاد؟ متأسفانه به نظر نمی‌رسد راحت اتفاق بیفتد، ساخت و کار اِعمال مدیریت در ایران و الگوی حکمرانی ما دچار ایرادهای اساسی است و مشکل‌ساز و خطرناک شده است. پس به‌نظر می‌رسد تنش فرهنگی سیاست‌ورزی در ایران

هم‌چنان با شدت و التهاب بیشتر به سرگشتگی خود توأم با خوف و رجا ادامه بدهد؛ تا چه پیش آید. (برای تفصیل بنگرید به فراستخواه، ۱۳۹۹ ج).

۲. فرهنگ و ایدئولوژی داروینیسیم اجتماعی

بررسی‌های صورت گرفته از جمله مطالعات نویسنده در سال‌های گذشته نشان از رشد کلان‌روندی در ایران می‌داد که خودمداری روز به روز در حال افزایش بود. به نظر می‌رسد این روند متأسفانه با این فاجعه و به‌ویژه بعد از فرونشستن برخی ابراز احساسات اولیه اجتماعی و عاطفی، هم‌چنان سایه گستر باشد. وقتی سیستم‌های حمایت اجتماعی نتوانند به‌درستی کار کنند، شکاف‌ها سرباز کنند و سرمایه‌های اجتماعی هم‌چنان در حال فرسایش باشند، نتیجه‌اش شدت گرفتن یک داروینیسیم ریاکاری خواهد بود که خود را در پشت انواع ادبیات اخلاقی و عاطفی و نصایح خشک و خالی ما ایرانیان مخفی می‌کند. متأسفانه مطالعات آینده‌پژوهی به ما هشدار می‌دهد با زخمی که کرونا بر پیکر اجتماع وارد کرده است به علاوه ی غلبه ی ایدئولوژی بازار که هرکه پول ندارد محکوم به نابودی است و با بحران‌های اقتصادی و جمعیتی و سیاسی ناشی از کرونا، احتمالاً «ایدئولوژی تنازع بقا» شدت پیدا می‌کند و صریح‌تر نیز حتی ابراز می‌شود. انواع صورت‌های تنازع بقا و ایدئولوژی مخرب داروینیسیم گسترش می‌یابد. در عین حال ظرفیت‌های اخلاقی هم‌بستگی و هم‌یاری در حافظه تمدنی و فرهنگ و جامعه ایرانی نیز بیکار نخواهد نشست و در برابر این ایدئولوژی داروینیستی مقاومت خواهد کرد. پس از این جهت نیز، هوای فرهنگی آتی ایران، گرگ و میشی از بیم و امید خواهد بود.

۳. دوئل ارزش‌های خودبینی با ارزش‌های بقا

این‌گله‌ارت در پیمایش ارزش‌های جهانی از یک مقیاس طیفی دو سر؛ یعنی ارزش‌های خودبینی و ارزش‌های بقا، استفاده کرده است. طبق مطالعات صورت گرفته از جمله توسط نویسنده، در سال‌های گذشته ارزش‌های عیان کردن و بیان کردن خود و میل به شکوفایی و تحقق ذات در ایران تضعیف شده و روزه‌روز گروه‌های بسیاری از جامعه به‌ویژه بر اثر شکاف‌های طبقاتی و کاهش قدرت خرید از یک سو و ادامه فرسایش سرمایه‌های اجتماعی از سوی دیگر، به ارزش‌های بقا روی آورده‌اند. بسیاری می‌خواهند خودشان را به نحوی سرپا نگه بدارند. این وضع با شرایط کرونایی که در فوق به اختصار توصیف شد، احتمال می‌رود شدت نیز پیدا بکند ولی آن چند گانگی جامعه چند سویه‌ی ایران اینجا نیز آثار خود را شاید بخواهد نشان بدهد و آینده فرهنگ ایران هم‌چنان در دو مسیر سرگردان باشد: ارزش‌های بقای گروه‌های تهیدست مستأصل و گروه‌های حاکمه و رانتی، در یک سو؛ و ارزش‌های خودشکوفایی گروه‌های متوسط و بالنده‌ی فرهنگی از سوی دیگر.

۴. افزایش حرمت و هیبت ارزش‌های به هم‌پیوستگی سرنوشت بشر

احتمالاً امروز با شرایط کرونا خیلی از افراد و گروه‌های اجتماعی به تجربه در می‌یابند که هیچ‌کس به تنهایی خوشبخت نیست. کرونا با همه‌ی مصائب دردناک، می‌تواند حاوی درس‌هایی باشد. یکی از آن درس‌ها، درک ملموس‌تر ما از یک اصل مهم در دانش اجتماعی

است: «به هم‌پیوستگی سرنوشت بشری». هر کس به تنهایی ممکن است در بیماری یا سلامت انبوهی از مردمان محله، محل کار، شهر، استان هم‌جوار، کشور، منطقه و جهان سهیم باشد. انسان موجودی در اجتماع نیست، موجودی اجتماعی است. نیک‌بختی یا نگون‌بختی یکایک افراد، به طور اجتماعی رقم می‌خورد. تا یک نفر بدبخت است، هیچ‌کس به نحو پایدار خوشبخت نیست. ما در اسطوره‌ها و سنت‌ها و حکمت ایرانی، جای پاهای خوبی داریم: چو عضو به درد آورد روزگار، دگر عضوها را نماند قرار (سعدی)؛ هر دست که دادند از آن دست گرفتند، هر نکته که گفتند همان نکته شنیدند (فروغی بسطامی)؛ می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها، از ره پنهان صلاح و کینه‌ها (مولوی). اما در اینجا نیز ممکن است مشکل فرهنگ جاری و آتی ما همان دوگانه دشوار خواهد بود: آسمان اهورایی و زمین اهریمنی.

اگر سیستم‌های رسمی، هوشمند نباشند؛ چالاک و پاسخ‌گو نباشند و با زیست‌جهان جامعه نتوانند هم‌نوایی مطلوب نشان دهند، آنگاه ما چه کنیم؟ آیا جامعه تا چه حد یارای این را خواهد داشت که به خودآگاهی و خودتنظیمی درون‌زا و ابتکارات اجتماعی‌اش بیافزاید. نظم و پویایی‌های کنفوسیوسی در فرهنگ چین بود که آنها را به مهار بحران نزدیک کرد. ما چه؟ ما مردمی هستیم با سنت‌های جمعی؛ داستان سیمرغ نمونه‌ی باشکوهی است از همکاری مؤثر جمعی در ادبیات ما. آیا خواهیم توانست با پیوندها، هم‌پاری‌ها، گسیل امکانات به همدیگر؛ به‌ویژه به طیف‌های آسیب‌پذیر و در رنج حرمان، هم‌محله‌ای‌مان، هم‌شهریان و هم‌وطنانمان، در عمل و به تجربه اطمینان دهیم که هیچ‌کس احساس تنهایی نکند؟ آیا چنین بختی خواهیم داشت؟ قدری سخت می‌نماید اما خُردک شری هست هنوز.

۵. صلح ما با طبیعت و با مادر زمین

یک تأثیر دیگر این فاجعه، شوک معرفتی و اجتماعی بود که بر ذهنیت جمعی ما و ادراک عمومی فرهنگی ما وارد شد. رفتاری که با طبیعت داریم باید مسئولانه‌تر شود. تصرف غیرمسئولانه ذهنی و فنی ما با نوعی احساس مالکانه‌ی نشأت یافته از یک ایدئولوژی اومانستی مفرط و مدرن همراه شده است که از کژتابی‌های غرور روشنگری، به‌علاوه منفعت‌پرستی دیوانه‌وار نئولیبرالی است. این سبب نابودی آب و خاک و هوا و اختلال در هارمونی‌های سیاره‌ای گشته است و نظم اقلیمی را برهم زده‌ایم؛ هم در مقیاس‌های محلی و هم ملی و هم منطقه‌ای و جهانی. احتمالاً ارزش‌های فرهنگی سبز و زیست‌بومی در ایران آتی از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شوند؛ البته اگر عادات مصرفی و الگوهای آموخته‌دورانی بگذارند. دست‌کم می‌شود حدس زد که گفتمان‌های محیط‌زیستی در حوزه عمومی و حیات مدنی و فرهنگ معقول ایرانی قدر و منزلت بیشتری پیدا کند.

۶. سقوط امپراتوری مصرف

مصرف حریصانه‌ی ما ساخته‌ی خیال ما و مناسبات ماست که تحت تأثیر رسانه‌ها هیمنه پیدا کرده و بر کل زندگی ما سایه انداز شده است. به آن عادت کرده‌ایم و بعد چنگ انداخته‌ایم بر طبیعت، سپس تصرف غیرمسئولانه و آن‌گاه چرخه‌ی کوری از تولید/مصرف، آن هم در شرایطی به‌شدت نابرابر. بخش بزرگی گرسنه و بخشی از فرط سیری دچار ملال. این یک

قضیه‌ی مالتوسیست؛ منابع به آخر نیز برسد هم‌چنان
هل من مزید می‌گوییم. ایناست، به تعبیر مجید رهنما
«بینوایی مدرن ما».

شوک ویروس می‌تواند فرصتی برای تأمل باشد.
نظام جهانی دچار سقوط بزرگی می‌شود و تأثیرش در
جوامع حاشیه‌ای ضعیفی چون ما، آن هم با اقتصاد
به‌شدت سیاسی‌مان معلوم است. اقتصاد زندگی ما در
سطح کلان و خُرد (و خانواده) هیچ شبیه به اوضاع قبلی
و فعلی نخواهد بود. آیا آماده می‌شویم که چیزهای
تازه‌ای بیاموزیم. کشف فرصت‌ها و ظرفیت‌های تاکنون
ناشناخته‌ای از کار و تولید و ایجاد ارزش افزوده و
پیش از همه، اصلاح اساسی الگوی مصرف. این نیاز
به انرژی اخلاقی نیرومند برای فهم فضیلت قناعت و
بسندگی است. اما تنها با یک سازمان‌یابی درون‌زای
اجتماعی و مدنی و محلی است که این حس می‌تواند
پرورش پیدا کند. حکومت نه تنها با ساختارهای
موجودش آمادگی حمایت از این فرهنگ را ندارد،
بلکه با سنگ‌اندازی بر سر راه سازمان‌های مردم‌نهاد
و فعالیت‌های غم‌خوارانه و هم‌یارانه و داوطلبانه
اجتماعی مانع از سازمان‌یابی درون جوش و درون‌مان
اجتماعی برای پرورش ارزش‌های قناعتی پیشرفته در
جامعه می‌شود.

۷. سرگشتگی‌های یک فرهنگ تحول‌خواه

فاجعه یک کار دیگر با جامعه ما می‌کند و آن افزایش
آگاهی طبقاتی و خودآگاهی در قشربندی اجتماعی
است. همه تبلیغات و ادبیات به نفع کارگران تمام
می‌شود اما آنها هم‌چنان با دستمزدهایی نامتناسب
با یک تورم شدید، تنها و بی‌کس و دست به گریبان
می‌مانند. صنف‌های خاصی از این فاجعه لطمه بیشتر
از بقیه دیده‌اند و باز می‌بینند. در اینجا است که این
نتیجه می‌رسند که باید فکری به حال خود بکنند.
یعنی همان اسطوره‌ی کس نخارد پشت من جز ناخن
انگشت من. این برای جامعه ما که حس هم‌پاری و جمع
گرایی نهادینه‌اش هنوز نتوانسته خوب توسعه پیدا بکند

وقتی ما غرق در اطلاعات

می‌شویم ولی نمی‌دانیم به چه چیز
توجه بکنیم. با شرایطی که پیش آمده
است و آواری از اطلاعات برسر مردم
می‌ریزد محققان سایه به سایه‌ی
اپیدمی کووید ۱۹، یک اپیدمی دیگر
می‌بینند: اینفوادمی. اینفوادمی
بیماری واگیر پرسه زدن در اطلاعات و
انواع خبرهای زرد است که گاهی
کارش به جنون اطلاعات می‌کشد.

هر یک از صورت‌های فرهنگ با

کرونا به نحوی متحول می‌شود و
عمل می‌کند و در هر یک از لایه‌ها،
فرهنگ به شکلی رفتار می‌کند. بدین
ترتیب، حال و هوای فرهنگ در ایران
پیش روی ما، ماتریسی پیچیده از این
تقاطعات و ترکیبات گونه‌گون و
متناقض‌نما پدید خواهد آورد.

می‌تواند هم‌چنان ناکافی و یا حتی مشکل‌ساز بشود. وقتی نوعی جمع‌گرایی درون گروهی رشد بکند ولی آن آگاهی جمعی بشر، آن حس موجودیت بین طبقاتی لطمه بخورد نمی‌توانیم به پایداری برسیم. ما نیازمند حس فرهنگی نیرومندی از آن مابودگی بزرگ داریم که بقیه ماهای کوچک‌تر حرفه‌ای صنفی جنسیتی و محلی و قومی درونش فرصت حیات و بقا پیدا می‌کند.

در عبور از شرایط کرونایی، جامعه‌ای تحول‌خواه خواهیم داشت. دست کم در تجربه معاصر خود یک ذخیره معرفتی تاریخی داریم که به ما می‌گوید همیشه با سختی‌ها و دشواری‌ها، دگرگونی‌های مهمی ایجاد خواهد شد. در قحطی دهه ۱۲۵۰ ش که خیلی و حشتناک بود، گفته شده تا یک و نیم میلیون نفر ایرانی از دست رفتند؛ اما بعد از آن قحطی جنبش آموزشی نوین را داشتیم، اصلاحات مالی، اقتصادی، گمرکی و حقوقی و قانونمند کردن کشور در دوره امین‌الدوله را داشتیم، انجمن غیردولتی معارف را داشتیم، پیرنیاها را داشتیم که مدرسه سیاسی راه انداختند. در نهایت مشروطه از دل یک جامعه فاجعه زده و مصیبت دیده بر آمد. این نشان‌دهنده پویایی‌ها و میلی است که در ایران وجود دارد برای رهایی. خواستی نیرومند برای دگرگونی و توسعه در بخش‌های بزرگی از گروه‌های اجتماعی پیشرو ایرانی ذخیره شده که فرصتی برای آزاد شدن طلب و تمنا می‌کند.

۸. تابوی اینترنت شکسته است آیا فویبای تازه‌ای جای آن می‌نشیند؟

سال‌های سال سیاست‌های رسمی از اینترنت، برای مردم یک محیط تماماً تهدیدآمیز ساخته بودند و در ظل این تابوی ایدئولوژیک، نظام فیلترینگ قوی راه انداخته بودند. سیاست‌ها به یک سو می‌رفتند و اعمال فرهنگی و اجتماعی به یک سوی دیگر. چنان‌که تلگرام رسماً ممنوع بود و عملاً چهل میلیون کاربر داشت! کرونا مجبور کرد همان حاکمان از مردم بخواهند که بنشینند در خانه و با اینترنت کار بکنند و درس بخوانند و خریدهایشان را انجام بدهند. اکنون احتمالاً دیگر نمی‌توان به بازگشت آن تابو فکر کرد که مانع رشد شبکه‌های مجازی اجتماعی می‌شد. اما گویا یک عادت‌واره‌ی دیگر فرهنگی به صورت فویباگون و ترس موهوم، این بار به نحوی دیگر گریبان جامعه را می‌گیرد.

وقتی ما غرق در اطلاعات می‌شویم ولی نمی‌دانیم به چه چیز توجه بکنیم. با شرایطی که پیش آمده است و آواری از اطلاعات برسر مردم می‌ریزد محققان سایه به سایه‌ی اپیدمی کووید ۱۹، یک اپیدمی دیگر می‌بینند: اینفودمی (پاکتچی، ۱۳۹۹). اینفودمی بیماری واگیر پر سه زدن در اطلاعات و انواع خبرهای زرد است که گاهی کارش به جنون اطلاعات می‌کشد. الان منتقدانی مثل مک گینیز (Mc Ginnis, 2020) به جای «Homosapience» یعنی انسان خردمند؛ از «Fomo - Sapience» بحث می‌کنند (نمازی، ۱۳۹۹)؛ یعنی وضعیتی که انسان به این وبگردی معتاد بشود و به فویبا و هراس خارج شدن از محیط آنلاین دچار شود. ترس موهوم نسبت به از دست دادن محیط آنلاین. برای مواجهه با این اپیدمی ما به یک رژیم اطلاعاتی مثل رژیم غذایی نیاز داریم که چه مقدار به چه چیزهایی در این ازدحام اطلاعاتی توجه کنیم. در ایران، ما از یک سورنج محرومیت اطلاعات کشیده‌ایم و می‌کشیم و درعین حال زیر آواری از اطلاعات هرز نیز غرق می‌شویم. این هم یکی دیگر از دوتایی‌های فرهنگ ماست.

۲ - نمونه‌ای از وجوه بسیار آسیب‌مند فرهنگ در سکونت‌گاه‌های غیررسمی را در فیلم متری شش و نیم (سعید روستایی، ۱۳۹۷) می‌بینیم.

منابع

احمدی، سارا، و میترا حبیبی و مقصود فراستخواه (۱۳۹۹)، بازشناسی تجلی فضایی مفهوم سکونت در سکونت‌گاه‌های غیررسمی بر مبنای نظریه فرهنگی، مورد پژوهی مرتضی گرد. دانشگاه هنر پاکتچی، احمد (۱۳۹۹)، «مقاله میان رشته‌ای، پدیده اینفودمی»، بحث ارائه شده در وبینار تغییر رفتار آکادمی در مواجهه با کرونا؛ رویکردی میان رشته‌ای. دانشگاه شهید بهشتی

پیران، پرویز (۱۳۶۶)، «شهرنشینی شتابان و ناهمگون: مسکن نابهنجار»، مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی. شماره ۵، صص: ۵۴-۵۶.

پیران، پرویز (۱۳۷۴)، «آلونگ نشینی در ایران»، ماهنامه سیاسی-اقتصادی. شماره ۹۱

پیران، پرویز (۱۳۷۹)، فقرزایی در سکونت‌گاه‌های غیررسمی شیرآباد زاهدان. برنامه عمران ملل متحد، تهران

فراستخواه، مقصود (۱۳۹۸)، جامعه و توسعه، کارگاه در سه شنبه ۲۵ تیر، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فراستخواه، مقصود (۱۳۹۹الف)، «در بیان رشد کمی و کیفی «آموزش» و «بهداشت» پس از انقلاب اسلامی عراق کرده‌ای؛ شاخص نابرابریمان بسیار بالاست»، گفت وگوی صدای معلم با مقصود فراستخواه. سایت صدای معلم <http://sedayemoallem.ir>

فراستخواه، مقصود (۱۳۹۹ب)، برای کوتاه نوشت‌های این پژوهشگر درباره‌ی کرونا و جامعه ایران در زمستان ۹۸ و بهار ۹۹ بنگرید به: <https://www.instagram.com/maghsoud.farasatkah>

فراستخواه، مقصود (۱۳۹۹ج)، «درس کرونا به حکومت: فقط همان جایی باش که لازم است»، کانال پنجره. ۹ فروردین ۹۹

مرکز آمار ایران (۱۳۹۹)، آمار نیروی انسانی جمعیت <https://www.amar.org.ir>

نمازی، حمیدرضا (۱۳۹۹)، «بازخوانی بحران کرونا از منظر علوم انسانی سلامت». بحث ارائه شده در وبینار تغییر رفتار آکادمی در مواجهه با کرونا؛ رویکردی میان رشته‌ای. دانشگاه شهیدبهشتی

هاروی، دیوید و مری فیلد، اندی (۱۳۹۱)، حق به شهر، ترجمه خسرو کلاتری، مهر ویستا، تهران

Alexander, J. C (2002), "On the Social Construction of Moral Universals: The "Holocaust" from War Crime to Trauma Drama", *European Journal of Social Theory*. Vol5 Issue 1

Alexander, J. C (2003), *The Meanings of Social Life : A Cultural Sociology*. New York: Oxford University Press

Mc Ginnis, Patrick, (2020) "Fear of Missing Out; Practical Decision- Making in a world of Overwhelming Choice", *Sourcebooks*. May 5

جماعت در بحران

سه‌راهی لیبرال، اقتدارگرا و جماعت‌گرای سیاست اجتماعی در مبارزه با کرونا



سعید مدنی قهفرخی

اشاره

در زمان بحران، به‌طور مشخص این دولت‌ها هستند که مسئولیت سامان دادن به امور برای عبور از بحران را به عهده می‌گیرند و این سامان‌دهی به‌صورت سیاست‌گذاری نمایان می‌شود. در حال حاضر، بحران ناشی از بیماری کرونا وضعی را به‌وجود آورده که بر زندگانی همگان، به‌ویژه فرودستان تأثیری مخرب داشته است. از این رو، بسیاری از دولت‌ها، برای این که موفق شوند جوامع خود را از این بحران عبور دهند در تکاپوی تعیین سیاست‌هایی هستند برای دستیابی به برنامه‌هایی راه‌گشا. اگر دولت‌ها بر آن شوند که بر مبنای یکی از سه رویکرد لیبرال، اقتدارگرا، و جماعت‌گرا برنامه‌های خود را برای مقابله با شیوع ویروس کرونا طراحی و اجرا کنند، هر یک از این رویکردها چه پیامدی را دربر خواهد داشت.

مقدمه

نزدیک سی سال است دیدگاه‌های مبتنی بر بازار آزاد که از آن به‌عنوان بنیادگرایی بازار یاد می‌شود سکان برنامه‌ریزی اقتصادی کشور را در دست دارد. این دیدگاه در سه برنامه اول توسعه (۱۳۶۸ تا ۱۳۸۳) نقش محوری داشت و البته دولت مجری برنامه سوم با توجه به آثار بسیار نامطلوب این سیاست بر زندگی و معیشت خانوارها تلاش کرد تا حدودی در مرتبه‌ی اجرا آن را تعدیل کند. در تدوین برنامه چهارم (۱۳۸۴ تا ۱۳۹۲) به‌میزانی از محوریت دیدگاه بازار محور کاسته شد و به‌همین دلیل به‌صورت آشکاری جایگاه برنامه‌ها و سیاست‌های اجتماعی در برنامه چهارم تقویت شد. اما متأسفانه دولت مجری برنامه چهارم از اجرای این برنامه سر باز زد و با وجود تصویب آن از اجرایش خودداری کرد. در متن برنامه پنجم و تا حدود زیادی برنامه ششم توسعه، ردپایی از سیاست اجتماعی وجود نداشت. در دولت امید رویکرد بنیادگرایی بازار بار دیگر تقویت شد که حاصل آن نادیده گرفتن سیاست اجتماعی در برنامه‌ها و تخصیص منابع بود. اما از سوی دیگر، طی سال‌های مورد بحث سیاست مبتنی بر اقتدارگرایی نیز ضلع دیگری از حکمرانی را در تعارض با سیاست بازار در اقتصاد داشت. بنا براین، در ارزیابی نهایی در بیش از سه دهه اخیر همواره با وضعیت متناقضی در سیاست و اقتصاد روبه‌رو بوده‌ایم. این تناقض در برنامه‌ها و سیاست‌های اجرایی همواره بازتاب جدی داشته به‌نحوی که به‌دلیل این تزلزل و بی‌ثباتی در سیاست‌ها و برنامه‌ها گاه اقتصاد و اجتماع ایران کاملاً دولتی و گاه کاملاً آزاد ارزیابی شده است.

در جریان شیوع ویروس کرونا نه تنها سیاست جمهوری اسلامی ایران بلکه سیاست بسیاری از دیگر کشورها نیز تا حدود زیادی متعارض و دوگانه بود. یووال نوح هراری (۱۳۹۹) صاحب کتاب انسان خردمند معتقد است شیوع ویروس کرونا موجب شد تا دولت‌ها بیش از گذشته ناچار به انتخاب بین سیاست‌ها و رویکردهای متعارض شوند. وی تلاش کرده تا دو گانه‌های گذشته در اندیشه و سیاست را که تصور می‌شد مدت‌ها است به آنها پاسخ داده شده و از دستور کار اندیشه بشری خارج شده‌اند دوباره روی میز قرار دهد و به تفکر و گفت‌وگو درباره آنها فرا خواند. وی می‌نویسد:

"وقتی که می‌خواهیم میان بدیل‌ها گزینش کنیم، نه تنها باید از خودمان پرسیم که چگونه از عهده‌ی این تهدید آنی برمی‌آئیم، بلکه پس از گذر طوفان در چه نوع جهانی زیست خواهیم کرد. بله، طوفان خواهد گذشت، انسان باقی خواهد ماند و اکثر ما زنده خواهیم بود؛ اما در دنیایی متفاوت زیست خواهیم کرد. بسیاری از اقدامات اضطراری کوتاه مدت به‌صورت بخشی جدایی ناپذیری از زندگی درمی‌آید. این ماهیت امور اضطراری است. اینها فرایندهای تاریخی را به جلو می‌اندازند. تصمیماتی که در حالت عادی به سال‌ها تأمل و گفت‌وگو نیاز دارند در حد چند ساعت اتخاذ می‌شوند. تکنولوژی‌های نارس و حتی خطرناک در عرصه عمل به‌کار گرفته می‌شوند؛ چرا که خطر کاری نکردن بیشتر است. .. در شرایط بحرانی حال حاضر، ما با دو تصمیم بسیار مهم روبه‌رو هستیم. در

بحران زمان حاضر، با دو گزینه‌ی بسیا مهمی مواجه هستیم. اولین گزینش میان نظارت تمامیت‌خواه و توامندسازی شهروند است، دومی میان انزوای ملیت‌خواهانه و همبستگی جهانی است" (Harari, 2020).

این مقاله در پی نقد و ارزیابی سیاست‌های مورد اشاره نیست و اساسا بر این پیش فرض قرار دارد که سیاست دولت‌ها در برابر شیوع کرونا متأثر از مبنای نظری آنها نبود و عوامل دیگری در این زمینه نقش داشت که بازهم موضوع مقاله نیست. مقاله حاضر در پی پاسخ به این سؤال است که اگر دولت‌ها بنا داشتند تنها بر مبنای یکی از سه نظریه سیاسی مهم مطرح که سه رویکرد کاملا متمایز با مبنای نظری بسیار متفاوت هستند، یعنی رویکرد لیبرال، اقتدارگرا و جماعت‌گرا برنامه‌های خود را برای مقابله با شیوع ویروس کرونا طراحی و اجرا کنند در این صورت انتظار بود چه کنند؟

سیاست اجتماعی

یکی از مهم‌ترین دگرگونی‌ها در ساخت و کارکرد دولت در دوران مدرن در نظر گرفتن نقش و جایگاه دولت در حوزه‌ی تدوین سیاست‌های اجتماعی است. سیاست‌گذاری اجتماعی را مسئله‌ی محوری دولت مدرن می‌دانند و جریان‌ها، احزاب و ایدئولوژی‌های سیاسی را حول این محور دسته‌بندی می‌کنند. هدف سیاست‌گذاری اجتماعی حفاظت شهروندان در برابر مخاطرات، تأمین برابری اجتماعی و توسعه‌ی اجتماعی است. هدف سیاست‌گذاری اجتماعی کاهش نابرابری و بهبود رفاه انسانی است؛ نخست به این دلیل که نابرابری و رفاه انسانی یک مسئله‌ی «اخلاقی» است، زیرا به لحاظ اخلاقی، وجود شکاف بزرگ میان فقیر و غنی قابل توجیه نیست. دوم اینکه، نابرابری و رفاه انسانی به‌طور مستقیم بر «شهروندی» تأثیر می‌گذارد. سیاست‌گذاری اجتماعی با هدف برآورده کردن نیازهای اساسی انسانی، که لازمه‌ی اقداماتی در راه کاهش نابرابری و بهبود رفاه انسانی است، به سیاست‌های آموزش، بهداشت، مسکن، اشتغال و تأمین اجتماعی توجه خاص دارد.

اسپینگ و همکاران (Esping-Andersen, 1990) به نقل از وصالی و همکاران، (۱۳۹۳) مدل‌های سیاست‌گذاری اجتماعی را به سه مدل صنفی‌گرا، لیبرال و سوسیال دموکراتیک تقسیم می‌کنند. در این دسته‌بندی به سه عامل کیفیت تشکل و آرایش طبقاتی، ساختارهای ائتلاف سیاسی طبقات و میراث فرهنگی نهادینه شده توجه شده است.

مدل لیبرال، پسماندی و مبتنی بر بازار است. در این مدل، عرضه خدمات رفاهی در درجه‌ی اول، بر عهده‌ی بازار و سپس مؤسسات خیریه و خانواده‌ها است و نقش دولت محدود به نظارت بر عملکرد بازار است و جمعیت فقیر را هدف قرار می‌دهد و بر ارائه‌ی خدمات محدود مبتنی است. آمریکا، کانادا و استرالیا از نمونه‌های بارز این مدل هستند.

مدل صنفی‌گرا (Corporatist) بر اشتغال و مشارکت افراد در تأمین مالی سیاست‌های

رفاهی مبتنی است و به لحاظ نظری بر اصل همبستگی یا مسئولیت متقابل تأکید می‌کند. در این مدل، حقوق اجتماعی افراد به موقعیت اجتماعی، سابقه‌ی کار و روابط خانوادگی آنها بستگی دارد. دولت‌های دارای این نوع مدل رفاهی، اغلب محافظه‌کار هستند و نقش محدودی برای دولت در پاسخ‌گویی به نابرابری‌های اجتماعی اقتصادی قائلند. در این مدل، طرح‌های تأمین اجتماعی براساس حفظ تفاوت موقعیت‌های اجتماعی است و بر حفظ خانواده‌ی هسته‌ای تأکید می‌شود. آلمان، فرانسه، اتریش و ایتالیا از این مدل پیروی می‌کنند.

مدل سوسیال دموکرات بر رفاه نهادی مبتنی است و در آن میزان کالازدایی و بازتوزیع درآمد بسیار بالاست. برنامه‌های رفاهی به‌صورت عمومی و فراگیر اجرا می‌شوند. در این مدل، بر مقوله‌ی شهروندی و حقوق اجتماعی با هدف مساوات‌طلبی تأکید می‌شود. این مدل در کشورهای حوزه‌ی اسکاندیناوی رواج دارد.

بر این اساس میزان تأثیرگذاری سیاست اجتماعی بر زندگی اجتماعی، رفاه و امنیت جامعه بسیار جدی است. دولت‌ها برای کسب مشروعیت و جلب آرا مردم به موضوعاتی مانند: گسترش بهداشت، ارتقای آموزش، کاهش بیکاری، حفظ محیط زیست و کاهش فقر می‌پردازند. سطح توسعه سیاست اجتماعی از کشوری به کشور دیگر متفاوت است و مدل‌های گوناگون دولت رفاه بر حسب سیاست اجتماعی آنها قابل شناسایی است. بنابراین تفاوت بین کشورها نه از بابت وجود یا عدم وجود سیاست اجتماعی بلکه از بابت ماهیت، کیفیت و چگونگی اجرای آن است. در برخی کشورها سیاست اجتماعی در همه ابعاد توسعه یافته است و همه شهروندان را پوشش می‌دهد، اما در برخی کشورها سیاست اجتماعی تنها در ابعاد محدودی توسعه یافته است (قاراخانی، ۱۳۹۰).

همه‌گیری و دنیاگیری

گفته شده همه‌گیری‌ها محصول رابطه پیچیده تعین‌های طبیعی و تعین‌های اجتماعی است (بدیو، ۱۳۹۹). این پیوستگی امر طبیعی و امر اجتماعی را در تولد، شیوع، مداخله و کنترل اپیدمی‌ها می‌بینیم. مثلاً در جریان شیوع ویروس کرونا نظریه غالب آن است که رژیم غذایی مردم یووهان و استفاده از گوشت برخی حیوانات موجب انتقال ویروس از حیوان به انسان شده است. سپس مجموعه‌ای از روابط انسانی موجب شده تا ویروس از طریق انسان‌ها در همه دنیا به یکدیگر منتقل شود. امروز نیز راه حل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مبارزه با ویروس حتی ابعاد پزشکی و درمانی آن را تحت تأثیر قرار داده است. بر این اساس روشن است که در تمامی مراحل از تولد تا کنترل شیوع، پیوند نزدیکی بین دو جهان طبیعت و اجتماع برقرار شده است. همین امر موجب شده تا بسیاری صاحب نظران بر تفاوت‌های جدی دو دنیای قبل و پس از کرونا تأکید کنند. برای مثال هابرماس در مصاحبه‌ای مطرح می‌کند که کرونا ما را به اندیشیدن درباره نادانی خود و نیز انتخاب‌های اخلاقی وادار کرده است (Habermas, 2020). از سوی دیگر توماس

پیکنی اقتصاددان برجسته و صاحب کتاب سرمایه گفته: "مشخص است که دگرگونی این طبیعت نیاز به بازنگری تعدادی از مسائل دارد...؛ این تازه آغاز تحول سیاسی-ایدئولوژیک است" (پیکنی، ۱۳۹۹).

در جریان افزایش شیوع کرونا و نقطه اوج مبتلایان و در حالی که تجهیزات پزشکی موجود کفاف ارائه آن را برای همه بیماران نمی‌داد کادر درمان ناچار بودند بیماران را برای دریافت خدمات کمک تنفسی گزینش کنند. از این رو سؤال اخلاقی که در برابر آنها قرار گرفت این بود که چه کسانی نسبت به دیگران برای دریافت خدمات کمک تنفسی محق تر اند؟ در پاسخ به این پرسش که بی‌شباهت به سئوالات مایکل سندل در کتاب آنچه با پول ن می‌توان خرید (۱۳۹۳) نیست، پنج گزینه مطرح شد:

اول- «برابری»: یعنی افراد فارغ از هر گونه تبعیض به نوبتی که مراجعه می‌کنند باید ماسک تنفسی دریافت کنند.

دوم- «اصالت فایده»: یعنی کسانی که جوانترند (چون فرصت و عمر بیشتری برای حیات دارند) با استفاده از بهترین منابع و کسانی که بیش از چهل سال سن دارند (و ویروس کرونا برای آنها خطر دارد) بیشتر باید ماسک تنفسی دریافت کنند.

سوم- «حجاب جهل»: بر این اساس کسانی که در توزیع امکانات کمترین برخورداری را داشته‌اند در نظام باز توزیع امکانات باید بهترین وضعیت برای آنها در نظر گرفته شود.

چهارم- «خیلی زود، دیر می‌شود»: از این منظر اساساً در برابر شرایطی که ناچار از گزینش بیماران شویم نباید قرار گیریم. لذا باید محدودیت‌هایی برای آزادی شهروندان در حمل و نقل گذاشته شود تا بتوان خم منحنی رشد ویروس را مسطح کرد و اصولاً نیاز به ماسک تنفسی کم شود (رویکردی که سنگاپور و تایوان از همان آغاز و قبل از آن که دیر بشود به کار بستند).

تفاوت مدل‌های گوناگون سیاست‌های اجتماعی در میان کشورها نه از بابت وجود یا عدم وجود آن، بلکه از بابت ماهیت، کیفیت و چگونگی اجرای آن است. در برخی کشورها سیاست اجتماعی در همه ابعاد توسعه یافته است و همه شهروندان را پوشش می‌دهد، اما در برخی کشورها سیاست اجتماعی تنها در ابعاد محدودی توسعه یافته است.

فرض کنید که لیبرال‌ها بدون تصمیم برای صدور احکام کلی به منظور کنترل کرونا و یا مداخله در سبک زندگی بخواهند کسانی را مجازات کنند که قرنطینه را رعایت نمی‌کنند، بدیهی است در وهله اول کسانی که ناچار می‌شوند برای تأمین نیازهای اولیه زندگی ریسک مبتلا شدن و مبتلا کردن را بپذیرند در صف مجازات قرار خواهند گرفت.

با وجود تأکید سازمان بین‌المللی کار در گزارش‌هایش به حمایت مستقیم از گروه‌های آسیب‌پذیر و شاغلین فعال در بخش غیررسمی، به نظر می‌رسد در بیشتر کشورها تمرکز بر انجام اقداماتی در جهت تحریک تقاضا و حمایت از کسب و کارها و کمتر به طور مستقیم به کاهش اثر آیدمی بر فقر و بیکاری پرداخته شده است.

پنجم- «معیار آسیب بیشتر»: این معیار توسط دستگاه‌های بهداشتی ضعیف ساخته می‌شود. بر این اساس از آنجا که پیران شانس یک هزارم برای بهبود دارند نباید آنها را با اصرار بر زنده ماندن و استفاده از ماسک تنفس رنج بیشتر دهیم و روزهای آخر عمر آنها را با زجر بیشتر توأم کنیم. با این شانس اندک شاید بهتر باشد آنها بمیرند و در مقابل جوانان از امکانات بهره مند شوند.

هر پنج گزینه بالا برپایه سیاست اجتماعی معینی تجویز می‌شوند. اما نکته اساسی این است که در جریان شروع کرونا اغلب نظریه‌ها نبودند که مبنای تصمیم‌گیری دولت‌ها و نظام‌های سیاسی شدند بلکه فراتر از هر نظریه بنیادین فشار جامعه مدنی در سطوح محلی، ملی و بین الملل و مصالح عمومی دولت‌ها موجب شد تا آنان ناچار شوند اقدامات عاجلی را برای مقابله با شیوع بیماری در دستور کار خود قرار دهند. در این زمینه آلن بدیو در یادداشتی نوشت:

"وضعیت به گونه‌ای است که دولت بورژوازی باید به‌طور صریح و علنی منافع به نوعی عمومی تر را ارجح بر منافع فقط بورژواها بداند و در عین حال از نظر استراتژیک تقدم منافع طبقاتی را در آینده حفظ کند که این دولت نمایانگر شکل عمومی اش است. یا به عبارت دیگر، دولت را موظف به مدیریت وضعیت می‌کند. دولت این کار را از طریق ادغام منافع طبقه‌اش، که نماینده‌ی مشروع آن است، با منافع عمومی تر می‌کند. این امر با احتساب وجود درونی یک «دشمن» که خود عمومیت، ممکن می‌شود. در ایام جنگ این دشمن می‌تواند مهاجم خارجی باشد، در حالی که اکنون ویروس سارس ۲ است" (بدیو، ۱۳۹۹).

مطابق گزارش بنیاد تکس^۱، تا ۱۵ فروردین، ۴۹ کشور بسته‌های حمایت اقتصادی ارائه داده‌اند که از این تعداد حدود ۶۰ درصد آنها (۲۸ کشور) اروپایی هستند. طبق اطلاعات این جدول، در منطقه خاورمیانه سه کشور ایران، ترکیه و اسرائیل بسته‌های حمایتی ایجاد کرده‌اند. گرچه از مجموع ۴۹ کشور، بیش از ۹۰ درصد آنها (۴۶ کشور) اقداماتی در جهت تعویق پرداخت مالیات انجام داده‌اند، کشورهای کمی به کاهش مالیات یا اعطای معافیت مالیاتی به اشخاص، شرکت‌ها و یا مالیات بر مصرف روی آورده‌اند. کشورهایی مانند هلند در پنج دسته حمایتی، طرح‌هایی ارائه داده‌اند، یا مانند شیلی، کره جنوبی، نروژ و آمریکا طرح‌های به نسبت همه جانبه‌ای ارائه کرده‌اند. برخی دیگر از کشورها، مانند ژاپن، مکزیک، پرتغال و اسلواکی، تا امروز، فقط اقداماتی را در راستای به تعویق انداختن ثبت اظهارنامه‌ها و پرداخت‌های مالیاتی به اجرا گذاشته‌اند. با وجود تأکید سازمان بین‌المللی کار در گزارش‌هایش به حمایت مستقیم از گروه‌های آسیب‌پذیر و شاغلین فعال در بخش غیررسمی، به نظر می‌رسد در بیشتر کشورها تمرکز بر انجام اقداماتی در جهت تحریک تقاضا و حمایت از کسب و کارها و کمتر به‌طور مستقیم به کاهش اثر اپیدمی بر فقر و بیکاری پرداخته شده است (وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، ۱۳۹۹). این تفاوت‌ها و تشابهات در اعمال سیاست‌ها برای مقابله با کرونا نسبت روشنی با نظام‌های سیاسی حاکم بر

دولت‌های مورد اشاره ندارد زیرا به رغم تنوع این نظام‌ها اغلب سیاست‌های مشابهی را اعمال کرده‌اند و نشان می‌دهد همان طور که قبلاً گفته شد برنامه‌ها بیشتر تحت تأثیر شرایط سیاسی و نگرانی از عواقب شیوع کرونا بر اقتصاد و اجتماع و سیاست بوده است.

سیاست اجتماعی و کرونا

به طور کلی سه سیاست اجتماعی متفاوت را می‌توان مبنای هر برنامه مداخله اجتماعی قرار داد: لیبرال، اقتدارگرا، و جماعت‌گرا. انتخاب هریک از این سه دیدگاه در مداخله در اپیدمی‌ها، از جمله ویروس کرونا تنایج متفاوتی به بار می‌آورد.

سیاست لیبرال

جان راولز انسان‌شناسی لیبرالیسم را چنین توضیح می‌دهد:

۱- هر فرد انسانی دارای سیستم امیال و اهداف خاص خود است و از حیث معرفتی نمی‌توان یکی از این سیستم‌ها را بر سایرین ترجیح داد. از این نظر آزادی انتخاب فردی مهم‌ترین ارزش است.

۲- با توجه به این که هیچ سبک زندگی بر دیگری ترجیح ندارد، لذا افراد از لحاظ میزان آزادی برابرند و آزادی هیچ کس بر دیگری ترجیح ندارد.

۳- تمام افراد مستقل از اهداف و امیال‌شان مشروط به این که حقوق و آزادی‌های دیگران را رعایت کنند، حق دارند که مدل مطلوب زندگی‌شان را پیگیری کنند و تلاش برای ممانعت افراد از مدل زندگی‌شان در حقیقت نقض آزادی و حقوق بنیادین آنان است. لازم به تذکر است، منظور متفکران لیبرال مانند راولز از به رسمیت شناختن تفاسیر متنوع از خیر، تفاسیری است که مستلزم نفی، نقض یا تجاوز به حقوق و آزادی سایر افراد نباشد.

۴- جامعه بسامان جامعه‌ای است که در آن، هر فرد انسانی می‌تواند آزادانه و در چارچوب مجموعه‌ای از حقوق مدل زندگی خودش را تا جایی که به آزادی و حقوق سایرین لطمه‌ای وارد نسازد، پیگیری کند. در چنین جامعه‌ای با درنظر گرفتن این که فرصت‌ها، منابع و ثروت‌ها محدود هستند، هر کس سعی دارد در رقابت دائمی که منشأ خودخواهانه دارد، سهم بیشتری به دست آورد و مدل مطلوب زندگی‌اش را تحقق بخشد (راولز، ۱۳۸۸).

لیبرالیسم متأخر در راستای تعدیل پیامدهای نظام بازار، از اوایل قرن بیستم ایده‌های جدیدی را درباره‌ی حداقل دستمزد، بیمه‌ی بهداشت و درمان، بیمه‌ی بیکاری، تغذیه در مدارس و حقوق بازنشستگی مدنظر گرفته است. در این راستا، پوپر برخلاف بسیاری از دیگر لیبرال‌ها به اهمیت وجود دولت اذعان دارد و بر این باور است که "هیچ کس نباید به مروت دیگران واگذاشته شود، بلکه باید حق برخورداری از حمایت دولت

را داشته باشد" (پوپر، ۱۳۷۶). وی استدلال می‌کند که اموری در جامعه وجود دارد که تنها دولت می‌تواند عهده دار آنها باشد. وی حفظ آزادی و صیانت نفس فرد در جامعه، دفاع ملی، مراقبت از سلامت افراد جامعه، برخوردار شدن تمام شهروندان از آموزش و پرورش توسط دولت را تایید می‌کند (همان). رالز از منظر حق به عدالت می‌نگرد و از این رو، نظریه‌ی عدالت را یک نظریه‌ی اخلاقی می‌داند. این نظریه با پذیرش ضرورت تأمین کالاهای اولیه برای همگان، به دنبال فراهم کردن شرایطی است که شهروندان بتوانند راهی برای استفاده‌ی معقول از آزادی‌های اساسی خویش بیابند. باین همه، لیبرال‌ها مداخله‌ی دولت در حوزه‌ی سیاست‌گذاری اجتماعی را نمی‌پذیرند و آن را موجب متزلزل شدن انضباط بازار، محدودشدن بخش خصوصی، نادیده گرفتن حق انتخاب مصرف‌کننده، ایجاد فرهنگ وابستگی، محدودشدن فضای آزادی فرد و حق تصمیم‌گیری، تضعیف اخلاقیات زندگی جمعی و مسئولیت مشترک می‌دانند. بنا براین کسری بودجه و بدهی‌ها و پایین آوردن مالیات‌ها نهایتاً از طریق کاهش مخارج اجتماعی دولت جبران می‌شود. نتیجه این امر حذف یا تضعیف خط دوم

اگرچه دولت می‌تواند زنجیره‌های سرایت کرونا را کنترل و قطع کند و تا حد زیادی مانع از شیوع اپیدمی شود، اما در همان حال این نظام مستقر نظارت شبانه‌روزی همه‌جانبه‌ای بر زندگی و حیات شهروندان خواهد داشت. آیا ضمانتی برای اینکه در آینده دولت‌ها از این امکان صرف‌نظر کنند هست؟

با شیوع کرونا و سیاست‌های قرنطینه و امثال آن که عرصه آزادی فردی را در تناقض با سلامت عمومی و فردی قرار داد برای محافظه‌کاران اقتدارگرا شکارگاه خوبی فراهم شد تا ادعاهایی را برای ضرورت تقویت اقتدار نظام‌های سیاسی و تحدید آزادی‌های فردی و اجتماعی مطرح کنند.

اقتدارگرایان گرایش جدی به جرم‌انگاری هر رفتاری که احتمال شیوع کرونا را افزایش دهد، دارند زیرا مدعی‌اند آن رفتار برخلاف مصلحت و خواست عمومی است، اما در همان حال حاضر نیستند برای تأمین خیر عمومی نظارت بر خود را بپذیرند.

دفاعی بوده که توسط دولت رفاه کینزی به شکل نهادهای شهروندی اجتماعی در مقابل فقر، تبعیض اجتماعی و وابستگی ایجاد شده است (میشرا، ۱۳۸۲). سیاست اجتماعی از چنین منظری به معنای تأمین منابع لازم برای جبران عدم رفاه ایجاد شده توسط جهانی شدن در بازارهای کار پسافوردی است. برای مثال بیکاری حاصل از بحران مالی جهانی نه تنها مشکلات اقتصادی پدید می‌آورد بلکه به مجموعه‌ای از مشکلات اجتماعی مثل خشونت در خانواده، اعتیاد و افزایش بیماری منجر خواهد شد (میشرا، ۱۳۸۲).

راولز تلاش کرده تا به تعبیر خودش چهره‌ای انسانی‌تر و تجربی‌تر از انسان‌شناسی کانتی و لیبرالیسم ارائه دهد. اصل بنیادی لیبرالیسم آن است که هر فرد از آزادی به عنوان حق طبیعی برخوردار است مشروط به آن که آزادی دیگران را تهدید نکند. بر پایه چنین

اصولی به‌ویژه اصل مورد اشاره چگونه می‌توانند مداخلات گسترده در کنترل شیوع کرونا را تجویز کرد؟ لیبرال‌ها هر گونه مداخله دولت برای تغییر سبک زندگی را در مغایرت با اصل آزادی فردی و اصالت آن می‌دانند. بنا بر این در صورتی که یک لیبرال پای‌بند به اصول باشیم باید هر برنامه و مداخله دولت را حتی اگر به سود منافع جمعی باشد تعطیل کنیم و اجازه دهیم همان طور که در اقتصاد دست‌نامری همه کارها را رفع و رجوع می‌کند در اجتماع هم سلامت عمومی خود به خود تأمین شود و به عبارت دیگر بخش خصوصی انگیزه لازم را برای مداخله و کنترل بیماری پیدا کند. تلاش برای کنترل و کاهش کرونا و حفظ سلامت عمومی نقض بی‌طرفی دولت و بی‌احترامی به انتخاب‌های فردی است که لیبرال‌ها اساس نظریه خود را برآن قرار داده‌اند (Kleiman, 1988) به نقل از: مدنی قهفرخی، (۱۳۹۰). به علاوه حتی وقتی قرار است فرد مبتلا در تماس با دیگران برای انجام امور روزمره یا قدم زدن در خیابان یا ورزش یا رفتن به رستوران مورد علاقه‌اش به دیگران صدمه زند (آزادی آنها را محدود کند) فقط باید او مجازات شود و البته این هرگز نباید منجر به صدور حکم کلی منع آزادی‌های فردی برای ورزش یا رفتن به رستوران یا خرید از فروشگاه‌ها شود. از این گذشته اگر ورزش یا قدم زدن در خیابان یا برگزاری عزا و عروسی برخی اوقات مضر و خطرناک است، لیبرال ثابت قدم باید تنها در همان مواقع با فرد یا افرادی که اقدام به این کار کرده و دیگران را متضرر کرده‌اند برخورد کند.

حالا فرض کنید که لیبرال‌ها بدون تصمیم برای صدور احکام کلی به منظور کنترل کرونا و یا مداخله در سبک زندگی بخواهند فقط کسانی را مجازات کنند که مثلاً قرنطینه را نادیده گرفته‌اند یا فاصله‌گذاری اجتماعی را نقض کرده‌اند، در این صورت چه کسانی در این سبک قرار می‌گیرند، بدیهی است در وهله اول کسانی که ناچار می‌شوند برای تأمین نیازهای اولیه زندگی ریسک مبتلا شدن و مبتلا کردن را بپذیرند در صف مجازات قرار خواهند گرفت و اتفاقاً اغلب اینها سرپرستان خانوارهای فقیری هستند که فاقد پس انداز یا امکانات لازم برای چند روز تا چند ماه می‌باشند. تا اینجا داریم درباره بیش از یک سوم خانوارهای ایرانی گفت‌وگو می‌کنیم. طبق گزارش سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی در سال ۱۳۹۷ تعداد خانوارهای فقیر در مناطق شهری برابر پنج میلیون و ششصد و چهل و شش هزار و هفتاد و شش خانوار است. بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که ۳۱/۱۵ درصد خانوارها زیر خط فقر قرار دارند. نتایج برآورد تعداد خانوارهای فقیر روستایی در مطالعه مورد اشاره نشان داد تعداد این خانوارها برابر یک میلیون و چهارصد و هشتاد و هشت هزار و نهصد و نود خانوار است و به این ترتیب ۲۴/۵۳ درصد خانوارهای روستایی زیر خط فقر قرار دارند. بر این اساس تنها و اغلب گروه‌های ناب‌خوردار هستند که به خاطر نقض قوانین محدود کننده شهر وندی در معرض مجازات قرار می‌گیرند و این به معنای تبعیض خواسته یا ناخواسته‌ای است که به جداسازی و دادن فرصت به داراها در مقابل نادارها منجر خواهد شد.

بنا بر این، منطق لیبرال برای مداخله به منظور کاهش شیوع کرونا مشکل جدی دارد. در کشورهای با اقتصاد باز و لیبرال، اغلب یا نزدیک به همه مداخلات مبتنی است بر

تجدید نظرهای جدی در اصول منطق و سیاست لیبرال در اجتماع. شاید از این رو است که دولت‌های لیبرال ترجیح می‌دهند به سرعت اوضاع را به حالت عادی برگردانند و کرونا را نیز مثل فقر، نابرابری، تبعیض، آسیب‌ها و مشکلات اجتماعی و ده‌ها مسئله و مشکل دیگر امری عادی از زندگی انسانی و اقتصاد بازار قلمداد کنند و به همین دلیل آن را عادی‌سازی کنند. به‌علاوه از هم اکنون صدای ناله و فریاد دولت‌های لیبرال بلند شده که بیش از این امکان تخصیص بودجه عمومی به مبارزه با کرونا ممکن نیست (Kleiman, 1988) به نقل از: مدنی قهفرخی، (۱۳۹۰).

فردگرایی مورد نظر در لیبرالیسم و در ادامه آن نئولیبرالیسم، به‌نوعی از مسئول‌سازی فردی می‌انجامد که هر فرد را به عنوان یک فاعل محاسبه‌گر، مسئول مشکلات خود می‌داند. پس مشکلاتی مثل بیکاری یا فقر و بیماری اصولاً باید از یک مسئله‌ی اجتماعی به یک مسئله‌ی فردی تبدیل می‌شود و به همین علت به جای تخصیص هزینه‌های عمومی به حمایت و اشتغال‌زایی باید به کنترل آنان پرداخت. در واقع از دیدگاه لیبرال بیمار مبتلابه کرونا خود مسئول ابتلایش به بیماری است و از این رو، خود نیز باید تأمین‌کننده هزینه درمان خود باشد و دولت وظیفه‌ای در این زمینه ندارد. نتیجه این رویکرد اختصاص درمان به بیماران متمولی است که قادر به تأمین هزینه درمان هستند زیرا این فرد است که باید مدیریت خطر و مشکلات خود را عهده‌دار شود. در این دیدگاه، مدیریت خطر از یک رویکرد گروهی و اجتماعی به یک الزام فردی مبتنی بر مسئولیت و آزادی انتخاب (محاسبه‌گری) تبدیل می‌گردد و نقش دولت در آن به حداقل ممکن (خصوصی‌سازی) می‌رسد. اما آیا در شرایط شیوع کرونا این منطق می‌تواند نظم اجتماعی را حفظ و حتی گروه‌های برخوردار را از تهدید بیماری مصون نگه دارد؟ پاسخ منفی است. بر پایه منطق لیبرال اساساً ضرورتی برای تدوین و کاربرد سیاست اجتماعی نیست کما اینکه در اقتصاد نیز باید قانون عرضه و تقاضا در سطح ملی و جهانی تکلیف اقتصاد و قیمت‌ها را معلوم کند. اما لیبرال‌ها اگرچه دائماً بر بی‌طرفی دولت در هر زمینه‌ای اعم از اقتصادی یا اجتماعی تأکید می‌کنند (کاظمی و همکاران، ۱۳۸۹)، اما عملاً هم در اقتصاد و هم در اجتماع ناچار شده‌اند این قاعده را با چراغ خاموش نقض کنند. اما شیوع کرونا نورافکنی بر این منطق سست لیبرال و اصالت فرد انداخت تا نشان دهد منافع جمعی و اجتماع به همان میزان منافع فردی و فرد اهمیت و اعتبار دارد.

سیاست محافظه‌کار اقتدارگرا

در جنگ علیه اپیدمی کرونا ویروس، در حال حاضر هم، بسیاری از دولت‌ها از وسایل نظارتی جدید، بهره می‌گیرند. بارزترین نمونه چین است. قدرت حاکم چین نه تنها از طریق نظارت دقیق تلفن‌های هوشمند افراد، و نیز با بهره‌گیری از صدها میلیون دوربین تشخیص چهره و وادار کردن مردم به بررسی و گزارش دمای بدن و وضعیت پزشکی‌شان، به سرعت می‌تواند ناقلین مشکوک به کرونا ویروس را تشخیص دهد، بلکه می‌تواند رفت و آمد و تماس‌های افراد را نیز، ردیابی کند. گستره‌ای از اپلیکیشن‌های موبایل طراحی

شده است تا شهروندان را از نزدیک شدن به بیماران مبتلا آگاه سازند. این نوع تکنولوژی محدود به شرق آسیا نیست. نخست وزیر اسرائیل بنیامین نتانیاهو به آژانس امنیت اسرائیل این اجازه را تفویض کرد که تکنولوژی نظارتی که در حالت عادی برای جنگ با تروریست‌ها در نظر گرفته شده بود را، به منظور ردیابی بیماران مبتلا به ویروس کرونا به کار برد. هنگامی که کمیته‌های ذیربط مجلس تفویض این اختیارات را رد کردند، نتانیاهو از اختیارات قانونی در وضع اضطراری برای رسیدن به مقصود خود استفاده کرد.

مهم‌ترین اثر منفی سیاست اقتدارگرا در مواجهه با کرونا ممانعت آن از دسترسی عموم مردم به خدمات جامعه مدنی در دوره بحران است. کنشگران جامعه‌ی مدنی نقشی مهم در آگاهی بخشیدن درباره‌ی ویروس به جامعه دارند.

جماعت‌گرایان به شدت بر لزوم ترویج مسئولیت همگانی در برابر شیوع ویروس تأکید می‌کنند و از مداخله سازمان‌های جامعه مدنی برای نظارت بر عملکرد دولت‌ها دفاع می‌کنند.

الزام مدیریت بحران به انتخاب یکی از دو قطب اقتدارگرایی یا لیبرال خطای فاحشی است. برای رهایی از این دور باطل باید به پیچیدگی‌های رفتار اجتماعی و ضرورت متقاعدسازی توجه کرد و به جای انتخاب‌های آسان اما خطا، راه برنامه‌ریزی جماعت‌گرایانه و مشارکت‌طلبانه را با مشارکت جامعه مدنی هموار ساخت.

بر این اساس فرض کنیم دولتی از تمامی شهروندان خواسته باشد که یک ابزار زیست‌سنجی را به مچ دست یا پای خود ببندند تا از طریق آن دمای بدن و ضربان قلب آنها دائماً تحت نظر قرار گیرد، نتایج حاصل از این برنامه آن خواهد بود که دولت پیش از هر کس متوجه می‌شود که او بیمار است. علاوه بر آن دولت همواره از اینکه افراد کجا بوده‌اند و با چه کسانی ملاقات کرده‌اند و امثال آن مطلع خواهند شد. در این صورت اگرچه دولت می‌تواند

زنجیره‌های سرایت کرونا را کنترل و قطع کند و تا حد زیادی مانع از شیوع اپیدمی شود، اما در همان حال این نظام مستقر نظارت شبانه‌روزی همه جانبه‌ای بر زندگی و حیات شهروندان خواهد داشت. آیا ضمانتی برای اینکه در آینده دولت‌ها از این امکان صرف‌نظر کنند هست؟

محافظه‌کاری اقتدارگرا در ضدیت با میراث روشنگری و تجدد و در مخالفت با عقل‌گرایی و لیبرالیسم پدید آمده است و در برابر اندیشه‌ی آزادی و برابری اجتماعی و دموکراسی مقاومت کرده، در مقابل، از رسوم و سنت‌های نظم‌پیشین حمایت می‌کند. می‌توان ویژگی‌های اصلی محافظه‌کاری را چنین برشمرد: سنت‌گرایی، گذشته‌گرایی، احترام به دینداری سنتی و تقلیدی و ظاهرگرا، احترام به مالکیت، تأکید بر فضایل اخلاقی سنتی، پدرسالاری اجتماعی و سیاسی، نخبه‌گرایی، مخالفت با بدعت و نوگرایی (بشیریه، ۱۳۸۸).

با شیوع کرونا و سیاست‌های قرنطینه و امثال آن که عرصه آزادی فردی را در تناقض با سلامت عمومی و فردی قرار داد برای محافظه‌کاران اقتدارگرا شکارگاه خوبی فراهم شد تا ادعاهایی را برای ضرورت تقویت اقتدار نظام‌های سیاسی و تحدید آزادی‌های فردی و اجتماعی مطرح کنند. مشکلات حاصل از تأکید صرف بر آزادی‌های لیبرال و لذت‌طلبی فردی به عنوان راهنمایی برای زندگی خوب یا به عنوان نیروی پیوند دهنده جماعت در دوران شیوع کرونا پیش از این توضیح داده شد و علی‌الظاهر نیاز به ارزش‌های سنتی را همچون ضرورتی برای یک دولت خیرخواه مورد تأکید قرار داد. اقتدارگرایان شیوع کرونا را مشکلی می‌دانند، که از طریق اعمال زور و مداخله حداکثری دولت‌ها و حتی نظامیان می‌توان کنترل کرد.

اقتدارگرایان محافظه‌کار در مجموع هیچ سیاستی جز سرکوب در مبارزه با شیوع کرونا ندارند، اما به نظر می‌رسد رویکردشان در عمل جواب نداده است. زیرا از یک سو تداوم سرکوب با در نظر گرفتن تداوم حیات کرونا منحصر به دوره زمانی محدود نخواهد بود و احتمال دارد تا مدت‌ها امکان کنترل ویروس وجود نداشته باشد. در این صورت تا چه مدت می‌توان انتظار داشت اقتدار دولت‌ها بتواند رفتار شهروندان را کنترل کند؟ از این گذشته تأکید بر زور بدون هر گونه تلاش برای اقناع یا مشارکت عمومی می‌تواند منجر به افزایش رفتارهای پنهانی برای گریز از محدودیت‌ها شود و در این صورت احتمال شیوع مجدد و پنهانی ویروس را افزایش دهد.

اقتدارگرایان تمرکز بیش از حدی بر کنترل رفتار عمومی به صورت متمرکز دارند و بنا براین، قادر نیستند به تفاوت‌های محلی فکر کنند و روش‌های کنترل بیماری را متناسب با سبک زندگی در نقاط مختلف پیش‌بینی نمایند. اقتدارگرایان محافظه‌کار که از زور و قدرت برای کنترل شیوع بیماری بهره می‌گیرند با همه سیاست‌های سرکوب و ایجاد ممانعت توفیق جدی در این زمینه به دست نیاورده‌اند. اقتدارگرایان با تحدید آزادی‌های فردی دائم پیام می‌دهند «کرونا بد است، اگر شما فعالیت‌های داشته باشید که به شیوع کرونا منجر شود، باید منتظر هر مجازاتی باشید». بنا براین اگر چه اقتدارگرایان مشکل نظری برای استفاده از زور در کنترل بیماری ندارند، اما با مشکل عملی و ناکارآمدی روبه‌رو هستند. سیاست اجتماعی اقتدارگرایان بسیار ساده و ساده‌انگارانه است و محور اساسی آن اعمال زور برای کنترل و مهار شیوع کرونا می‌باشد.

اقتدارگرایان گرایش جدی به جرم‌انگاری هر رفتاری که احتمال شیوع کرونا را افزایش دهد، دارند زیرا مدعی‌اند آن رفتار برخلاف مصلحت و خواست عمومی است اما در همان حال حاضر نیستند برای تأمین خیر عمومی نظارت بر خود را بپذیرند. آنها مدعی‌اند ابتلا به کرونا همه جامعه را در معرض خطر قرار می‌دهد، مبتلایان به خود یا دیگر افراد جامعه ضرر می‌رسانند و برای سلامت جامعه لغو حقوق فردی کاملاً مشروع و به سود جامعه است. اما اگر مردم متقاعد نشوند سیاست اجتماعی اقتدارگرایان بسیار ناکارآمد خواهد بود.

تعهدات دولت‌ها مشتمل است بر تضمین حقوق مدنی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، بنابر اصل وابستگی متقابل و غیرقابل تقسیم بودن حقوق بشر. احترام کامل به حقوق بشر در تمام مراحل بحران ضروری است و نباید به عنوان امری تجملی در نظر گرفته شود که تنها بعد از اینکه تهدید برای سلامت عمومی به حداقل رسید، قابل استفاده باشد. افرادی که به دلیل یک وضعیت اضطراری بهداشت عمومی آسیب دیده‌اند از جمله افرادی که در نتیجه‌ی این حوادث آواره شده‌اند، کماکان تحت حمایت کامل و مؤثر قانون حقوق بشر هستند. به‌ویژه آن‌ها که به بیماری مبتلا شده یا در معرض ابتلا قرار دارند، از حقوقی که پیش از این در جامعه داشته‌اند، محروم نخواهند شد (Amnesty International, Public Statement, 2020)

اما مهم‌ترین اثر منفی سیاست اقتدارگرا در مواجهه با کرونا ممانعت آن از دسترسی عموم مردم به خدمات جامعه مدنی در دوره بحران است. کنشگران جامعه‌ی مدنی نقشی مهم در آگاهی‌بخشیدن درباره‌ی ویروس به جامعه دارند. اطلاعات نادرست و روایت‌های غلط درباره‌ی کووید-۱۹ به سرعت در حال انتشار است؛ در بعضی جاها از سوی رهبران سیاسی تشدید می‌شود. چنین شایعاتی ممکن است تنش‌های جماعت را تشدید کند، محرک خشونت ناشی از بیگانه‌هراسی، یا منجر به بی‌توجهی شهروندان به توصیه‌های معقول بهداشت همگانی شود. گروه‌های جامعه‌ی مدنی، به مدد تجربه‌شان در آموزش جماعت در مناطق دور و محروم، به مقابله با این رویه شتافته‌اند. در برزیل، جایی که رئیس‌جمهور ژائیر بولسونارو^۲ به کم‌اهمیت جلوه‌دادن جدیت بحران ادامه می‌دهد، گروه‌های جامعه‌ی مدنی در ائتلاف ملی تازه‌ای گرد هم آمده‌اند تا با استفاده از هشتگ «#coronanasperiferias» (یعنی کرونا در حاشیه‌ها) درباره‌ی ویروس در فقیرترین محله‌های کشور آگاهی دهند. در سنگال، جنبش جوانان «بیزار» مسیرش را از مبارزه برای حکومتی مردم‌سالار و شفاف به سمت اشاعه‌ی ترانه‌هایی مروج فاصله‌گذاری اجتماعی تغییر داده است. تعدادی از سازمان‌های غیردولتی لهستانی بر افشای تئوری‌های توطئه‌ی مرسوم در باب دنیاگیری متمرکز شده‌اند (Brenchenmacher et al., 2020).

سیاست جماعت‌گرایان

جماعت‌گرایان هم این باور اقتدارگرایانه را که تنها راه کنترل شیوع کرونا کنترل رفتار عمومی با کاربرد زور است و هم این ایده لیبرال را که هیچ مصلحتی برتر از خواست و تمایل فردی نیست، رد می‌کنند. سیاست جماعت‌گرایان برای سلامت عمومی می‌پذیرد که حفظ سلامت افراد و نهادها، تنها زمانی ممکن است که اکثریت جامعه متمایل به همکاری و مشارکت و تغییر سبک زندگی به مثابه نوعی اخلاق جمعی باشند. در نتیجه جماعت‌گرایی به واکنش عمومی و مشارکت آنها در برابر هر گونه نقض ارزش‌ها و هنجارهای زندگی جمعی بسیار اهمیت می‌دهد. جماعت‌گرایان از اینکه هزینه رفتار کسانی که به دیگران صدمه زده‌اند را بر دوش خود آنان بگذارند (مثلاً قرنطینه را نقض کنند یا فاصله‌گذاری اجتماعی را اجرا نکنند) نه افتخار می‌کنند و نه از انجام آن اکراه دارند و برای آنها که بر رفتار خود

کنترل ندارند ترکیبی از کمک و تحمیل را تجویز می کنند (مدنی قهفرخی، ۱۳۹۰). لذا از گرفتن جریمه و تصویب مقرراتی که کنترل کننده رفتارهایی هستند که برای سلامت عمومی مضرانند، استقبال می کنند تا به این ترتیب تعادل بین حقوق و مسئولیت ها را ایجاد کنند. بنا براین، یک سیاست جماعت گرایانه هم به نگرانی اقتدارگرایان درباره خیر عمومی و سلامت جامعه توجه می کند و هم از حقوق فردی و احترام به آزادی های فردی دفاع می نماید. در نهایت پیام جماعت گرایی برای مقابله با کرونا این است: شهروندان باید عقل جمعی شان را در استقرار مؤثرترین نظام برای حمایت از خود در برابر تهدیدات به کار گیرند. چنان نظامی در برابر خطرهایی که آنها را تهدید می کند از آنان حفاظت خواهد کرد و از میان جماعت کسانی را که قربانی وقایع یا رفتارهای ناخوشایند می شوند، به منظور مقابله با آن تجربه و بهبودی، توانمند می سازد. محور این پیام «مسئولیت» است؛ زیرا هیچ کس نمی تواند مسئولیت خود را در برابر رفتارش در برخورد با دیگران و تأثیر بر آنها انکار کند. بر این اساس اعضای جامعه نمی توانند از تأکید بر منافع جمعی پا پس کشند و از این رو دعوت به مشارکت فعالانه و پذیرش مسئولیت برای مقابله با هر پدیده تهدید کننده جامعه از جمله شیوع کرونا یا هر اپیدمی دیگری می کنند.

جماعت گرایان به شدت بر لزوم ترویج مسئولیت همگانی در برابر شیوع ویروس تأکید می کنند و از مداخله سازمان های جامعه مدنی برای نظارت بر عملکرد دولت ها دفاع می کنند. بر اساس شواهد موجود در جریان شیوع و همه گیری کرونا برخی از گروه های مدنی در پی عقب راندن دولت هایی هستند که به بهانه ی مبارزه با «اخبار جعلی» درباره ی ویروس، بیانات آنلاین و آفلاین را جرم می شناسند و نظارت دولتی بر تولید های رسانه ای را افزایش می دهند؛ مانند مجارستان، که طبق قانونی جدید، هر کس اطلاعات «غلط» درباره ی دنیاگیری منتشر کند با حکمی تا پنج سال زندان مجازات می شود. برای نمونه در تونس، پارلمان، پس از مواجهه با موجی از انتقادات از سوی جامعه ی مدنی، به سرعت پیش نویس قانونی بازدارنده با موادی مشابه را پس گرفت. نهاد رسانه ای آفریقای جنوبی^۳ در زیمبابوه، دولت را برای هدف گرفتن خبرنگارانی، که درباره ی بحران کووید-۱۹ گزارش تهیه می کردند، محکوم کرد و تقاضانامه ای به دادگاه عالی برد تا به خبرنگاران اجازه دهد کارشان را انجام دهند. در کشورهای دیگر، ممنوعیت های پیشین آزادی بیان به چالش کشیدن آزادانه ی آمارها و روایت های رسمی را برای خبرنگاران و گروه های جامعه ی مدنی دشوار کرده است: در چین، شهروندان کوشیده اند، با ایجاد کانال های آنلاین، مقالات و مطالب شبکه های اجتماعی را، که دولت سانسور کرده بود، به اشتراک بگذارند و از این طریق از نظارت دولتی بگریزند (Ibid.).

از منظر جماعت گرایی بخش اعظم کنشگری در حال رشد جدید، در سطح محلی دارای ماهیت همکاری است. گروه ها به هم ملحق می شوند و در مواردی با مشاغل محلی و مراجع دولتی کار می کنند. با وجود این، برخی از گروه های جامعه ی مدنی اظهار کرده اند که مراجع دولتی برای طرح ریزی پاسخ های ملی با آنها مشورت نمی کنند؛ در حالی که تحقیق بر همه گیری های گذشته نشان داده که تلاش های دولتی زمانی

مؤثرترند که متکی بر کنش و مشارکت جامعه باشد تا بشود پاسخ‌ها را تمرکززدایی کرد. در نتیجه پرسش پیش رو میزان تمایل دولت‌ها به کار با ابتکارهای محلی و ترغیب آن به جای تلاش برای حفظ نظارت از بالا به پایین است (Ibid.).

جماعت‌گرایان متوجه این نکته هستند که ممنوعیت رفتارهایی که به شیوع کرونا دامن می‌زند یا نقض فاصله‌گذاری اجتماعی مزایای زیادی برای بهداشت عمومی دربردارد، اما در همان حال معتقدند عوارض جانبی ناخواسته این ممنوعیت‌ها نیز باید به حداقل برسد. بنا بر این، یک سیاست جماعت‌گرایانه هم به نگرانی اقتدارگرایان درباره خیر عمومی و هم به تمایل لیبرال‌ها برای حمایت از حقوق فردی احترام می‌گذارد.

بحث و نتیجه‌گیری:

الزام مدیریت بحران در مبارزه با کرونا یا هر اپیدمی دیگری به انتخاب یکی از دو قطب اقتدارگرایی یا لیبرال خطای فاحشی است. برای رهایی از این دور باطل باید به پیچیدگی‌های رفتار اجتماعی و ضرورت متقاعدسازی توجه کرد و به جای انتخاب‌های آسان اما خطا، راه برنامه‌ریزی جماعت‌گرایانه و مشارکت‌طلبانه را با مشارکت جامعه مدنی هموار ساخت. مهم‌ترین وظیفه دولت در چنین رویکردی تسهیل فعالیت‌ها و مشارکت نهادهای غیر دولتی از جمله موسسات و سازمان‌های مردم‌نهاد، جماعت محور و رسانه‌ها در زمینه اپیدمی است.

اگرچه لیبرال‌ها عملاً در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی برای مبارزه با شیوع کرونا از مواضع نظری خود عقب نشینی کرده‌اند، اما خطا است اگر این واکنش حقانیت رویکردهای اقتدارگرا محسوب شود زیرا:

- مبارزه با کرونا بدون جلب مشارکت عمومی و جامعه مدنی پر هزینه و کم بازده است.
- کنترل دولتی و متمرکز رفتارهایی که منجر به شیوع کرونا می‌شود یا نقض توصیه‌ها مثلاً فاصله‌گذاری اجتماعی به‌طور معمول و در سطح وسیع تقریباً ناممکن است.
- با توجه به سبک زندگی متفاوت در مناطق مختلف کشور رفتارهای شایع‌کننده ویروس بسیار متنوع خواهند بود و توصیه‌ها باید متناسب با این تفاوت باشند. از این رو، مدیریت اقتدارگرا که اصولاً تمرکزگرا نیز هست قادر به در نظر گرفتن این تفاوت‌ها نخواهد بود.

جماعت‌گرایان در اندیشه ایجاد تعادل بین نیروهای اجتماعی و فرد، بین جماعت و خودمختاری، بین خیر عمومی و آزادی و بین حقوق فردی و مسئولیت اجتماعی هستند. جماعت‌گرایان فرد را تنها در متن جامعه مورد توجه قرار می‌دهند و افراد را مطابق نظر لیبرال‌ها اتم‌های مستقل و شناور در فضا نمی‌بینند. جماعت‌گرایان در حد فاصل تقابل بین آنهایی که معتقدند اقتصاد و اجتماع وقتی بهترین عملکرد را دارد که بازار تا حد

ممکن آزاد باشد و آنهایی که به نقش مهم‌تر دولت در تعقیب اهداف اجتماعی اقتصادی، از نابودی فقر گرفته تا حفظ سلامت عمومی و محیط زیست باور دارند، حرکت می‌کنند. علاوه براین، وقتی مسئله رفتار اجتماعی پیش می‌آید، فراتر از بحث بین آنهایی که به شدت تمایل دارند افراد در انتخاب‌هایشان آزاد باشند و آنهایی که معتقدند کنترل دولتی برای ارتقای رفتار شایسته ضروری است (Etzioni, 1998)، الگوی سومی را به قرار زیر توصیه می‌کنند:

- از دیدگاه جماعت‌گرایان بدون در نظر گرفتن تعیین‌کننده‌های اجتماعی و نقش آن در رفتار و سبک زندگی افراد نمی‌توان به صورت خود به خودی یا با زور انتظار داشت رفتار و سبک زندگی مردم تغییر کند. بنا براین هر سیاست اجتماعی باید شرایط جامعه هدف را با دقت در نظر گیرد.

- سیاست جماعت‌گرایانه می‌پذیرد که جلب مشارکت عمومی و جامعه مدنی در مبارزه با اپیدمی در سطح جهانی، ملی و محلی الزامی است.

- از منظر جماعت‌گرا اگر چه برای تأمین خیر عمومی یعنی ممانعت از گسترش ویروس کرونا باید محدودیت‌هایی را در آزادی‌های فردی ایجاد کرد اما در همان حال باید تلاش جدی را مصروف کاهش عواقب منفی این اقدامات به عمل آورد که این امر مستلزم حضور و نظارت فعال جامعه مدنی است.

پی‌نوشت

- 1 - TAX Foundation
- 2 - Jair Bolsonaro
- 3 - The Media Institute for Southern Africa

منابع

- بدیو، آلن (۱۳۹۹)، در مورد وضعیت اپیدمی، (مترجم: مریم وحدتی)، در <http://problematicaa.com/on-the-epidemic-situation>
بشیریه، حسین (۱۳۸۶) گذار به مردم سالاری. تهران: نشر نگاه معاصر
پوپر، کارل (۱۳۷۶)، درس این قرن ترجمه‌ی علی پایا. تهران: انتشارات سروش.
پیکتی، توماس (۱۳۹۹)، اجتناب از بدترین، ترجمه: نیما امینی در: <https://meidaan.com/archive/69433>
روالز، جان (۱۳۸۸)، نظریه‌ی عدالت، ترجمه‌ی مرتضی بحرانی و سید محمدکمال سروریان، تهران: انتشارات پژوهشکده‌ی مطالعات فرهنگی و اجتماع
سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی (۱۳۹۷)، برآورد فقر و ویژگی‌های فقرا (شهری و روستایی) در سال ۱۳۹۵
سندل، مایکل (۱۳۹۳) آنچه با پول ن می‌توان خرید؟ مترجم: حسن افشار. تهران: نشر مرکز
قاراخانی، معصومه (۱۳۹۰)، «پژوهش سیاست اجتماعی در ایران»، فصلنامه برنامه‌ریزی رفاه و توسعه.

کاظمی، علی اصغر. حسن بوژمهرانی (۱۳۸۹)، «بازسازی مناظره لیبرال‌ها و جماعت‌گرایان بر مبنای انتقادات سندل بر لیبرال دموکراسی»، فصلنامه مطالعات سیاسی. شماره ۷

مدنی قهفرخی، سعید (۱۳۹۰) جماعت‌گرایی: از نظر تا عمل. تهران: نشر یادآوران

میشرا، رامش (۱۳۸۲) «عقب‌نشینی سیاست اجتماعی و توخالی شدن دولت رفاه»، ترجمه: مهدی تقوی، فصلنامه رفاه اجتماعی. سال ۲، شماره ۳

وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، (۱۳۹۹) نیروی کار و حمایت اجتماعی. در: dsw.mcls.gov.ir

وصالی، سعید، رضا امیدی (۱۳۹۳)، «سیاست‌گذاری اجتماعی: زمینه‌ها و رویکردها»، فصلنامه علمی و پژوهشی برنامه‌ریزی و بودجه. سال ۱۹، شماره ۱

هراری، یووال نواح (۱۳۹۹)، جهان پس از کرونا، ترجمه: فراز عطار، در:

<https://www.ft.com/content/19d90308-6858-11ea-a3c9-1fe6fedcca75>

Amnesty International. (2020). *Responses to COVID-19 and states' human rights obligations: Preliminary observations*. at: www.amnesty.org

Brechenmacher, Saskia & Thomas Carothers & Richard Youngs. "Civil Society and the Coronavirus: Dynamism Despite Disruption". In *Carnegie Endowment for International Peace*, April, 2020.

Habermas, Jurgen (2020), "Dans cette crise, il nous faut agir dans le savoir explicite de notre non-savoir", *Le Monde*. 10 Avril in https://www.lemonde.fr/idees/article/2020/04/10/jurgen-habermas-dans-cette-crise-il-nous-faut-agir-dans-le-savoir-explicite-de-notre-non-savoir_6036178_3232.html

حکایت نان و جان هم چنان باقی است

فقر و نظام سلامت در دولت رفاه و نئولیبرال



رضا مظاهری*

اشاره

نتایج حاکی از آن است که از ۱۹۸۰، که نظام اقتصادی نئولیبرال حاکم شد، تا به امروز مخارج سلامت بیشتر به دوش بیماران انتقال یافته است. با اجرای سیاست تعدیل در ایران دارو و درمان از فهرست کالاهای عمومی خارج شد و نظام سلامت در جهت انتقال مخارج مراقبت‌های پزشکی به دوش مردم، گام غول‌آسایی برداشت. طبق مطالعات انجام شده در مورد چند کشور منتخب، مشخص شده که بیماران ایرانی بار هزینه‌ی سنگینی را برای سلامت خود به دوش می‌کشند.

* عضو هیئت علمی دانشگاه گنبد کاووس

فقر و ناتوانی در مقابل بیماری، از جمله بیماری‌های واگیر، همانند طاعون و وبا در گذشته و کرونا در حال حاضر، همواره به عنوان دو پدیده مرتبط با یکدیگر مطرح شده‌اند. در دینای قدیم که همه چیز موضوعی برای دین محسوب می‌شد، تلاش‌ها برای محو فقر یا تعدیل آن معمولاً رنگ دینی به خود می‌گرفت، ولی در دروه رنسانس که دین خود یک موضوع شد مکاتب مدعی پیشرفت، پرچم مخالفت با فقر را به دست گرفتند. لیبرال کلاسیک با ندای برابری طبیعی و تخریب رسوم و نهادهای سنتی برای رسیدن به برابری، پیشرفت و ثروت توانست مردم را علیه نظام فئودالیت به سیج کند. اما واقعیت‌های قرن نوزدهم این پرچم را از دست آنها ربود و به دست سوسیالیسم استوارت میلی و سوسیالیست‌های مارکسی داد که حاصل آن اصلاحات در درون نظام‌های سرمایه‌داری بود؛ گرچه بخشی از این اصلاحات عاری از خشونت نبود.

با انقلاب صنعتی در جوامع مختلف بیماری‌های جدیدی که ناشی از بیماری‌های عفونی، حوادث ناشی از فعالیت در محیط کار صنعتی، و ناتوانی در کارگران بود رو به فزونی گذاشت. به مرور زمان، سلامت کارگران موضوع سیاسی در کشورهای صنعتی اروپا شد. احتمالاً تغییر محیط کار کاملاً پاک در طبیعت، به محیط‌های کار آلوده و کم‌نور و نمناک کارگاه‌های صنعتی و کار طاقت‌فرسا، که گاهی به ۱۶ ساعت در روز می‌رسید، و خوراک نامناسب را می‌توان از مهم‌ترین دلایل بیماری‌های مذکور قلمداد کرد. با این که تشکیل نظام سلامت بیشتر سیر تکاملی داشته ولی بدون شک جنبش‌های عدالت‌طلبی و اتحایه‌های کارگری نقش کلیدی در شکل‌گیری آن داشتند. در دهه ۱۸۸۰ در روسیه شبکه‌های پزشکی و بیمارستان‌های استانی شروع به ساختن شد که معالجه در آن با حمایت صندوق مالیات مجانی بود. اولین قانون تشکیلات نظام سلامت در سال ۱۸۸۳ در دوره بیسمارک در آلمان برای کارگران کم‌درآمد به تصویب رسید که در سال ۱۸۸۵، نیروی کار یقه‌آبی این کشور فقط ۱۰ درصد از مخاج بیمه درمانی خود را پرداخت می‌کردند. مدل بیمه آلمانی در بلژیک در سال ۱۸۹۶، در نروژ در سال ۱۹۰۹، در دانمارک در سال ۱۹۳۵، در ژاپن در سال ۱۹۲۲، و در شیلی در سال ۱۹۲۴ گسترش یافت. اما بعد از انقلاب بلشویکی بود که نظام سلامت یکپارچه، یعنی تمام خدمات و مراقبت‌های پزشکی برای همه مردم در شوروی سابق مجانی شد و حدود هشت دهه این نظام سلامت دوام آورد.

در اواخر دهه دوم قرن بیستم، ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۶، رکود بزرگ دامن اقتصادهای صنعتی را گرفت. روزولت با مشاوره کینز و حمایت اتحادیه‌های کارگری و دیگر گروه‌های دموکراتیک، سیاست جدید^۱ را طراحی و اجرا کرد. روزولت توانست بخش قابل توجه‌ای از سرمایه‌داران را توجیه کند که برای مقابله با شوروی و کمونیسم در حال رشد، اصلاحات اقتصادی و دخالت دولت در سروسامان دادن کسب و کار یک مهم ضروری برای نظام سرمایه‌داری است، کاری که قبلاً دولت نازی در آلمان انجام داده بود. در بحبوحه جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۲ بورجی، اقتصاددان انگلیسی طرح نظام پایدار تأمین اجتماعی در انگلستان را مطرح کرد که مباحث و جدل‌های زیادی را بوجود آورد. بورجی اعلام داشت یکی از سه اصل یک نظام پایدار، تأمین

اجتماعی است (Beveridge, 1954). این طرح با پیروزی حزب گارگر در انتخاب عمومی ۱۹۴۵ تأیید و نظام سلامت ملی در این کشور اجرا گردید. در دروه بعد از جنگ جهانی دوم و ظهور دولت‌های رفاه، ایجاد شغل‌های پایدار و رشد اتحادیه‌های کارگری و سندیکاها رونق چشم‌گیری یافتند و بیمه‌های درمانی، بیکاری و بازنشستگی گسترش پیدا کرد. این دوره که تا دهه ۱۹۷۰ ادامه داشت، به دوره طلایی سرمایه‌داری مشهور شد. در دوره یاد شده تنها سرمایه‌داری صنعتی و کارگران سازمان‌یافته نبودند که از لحاظ اقتصادی و سیاسی ارتقاء یافتند، بلکه وضع دیگر قشرها نیز بهبود یافت. در سال ۱۹۸۰ با تغییر نظام اقتصادی از کنیزی، که اساس طبقاتی داشت، به نتولیرال در انگلیس و امریکا، چهره اقتصاد و در پی آن، نظام سلامت و وضعیت فقر و فقر نیز دگرگون شد. دولت‌های نتولیرال تلاش زیادی کردند هر آن‌چه را که دولت‌های رفاه برای کارگران و قشرهای کم‌درآمد و سیاست‌های تأمین اجتماعی رشته بودند پنبه کنند. ولی با این

در دهه ۱۸۸۰ در روسیه شبکه‌های پزشکی و بیمارستان‌های استانی شروع به ساختن شد که معالجه در آن با حمایت صندوق مالیات مجانی بود. اولین قانون تشکیلات نظام سلامت در سال ۱۸۸۳ در دوره بیسمارک در آلمان برای کارگران کم‌درآمد به تصویب رسید که در سال ۱۸۸۵، نیروی کار بقیه‌آبی این کشور فقط ۱۰ درصد از مخاج بیمه درمانی خود را پرداخت می‌کردند.

در این رابطه گروهی از اقتصاددان بر این باورند که اقتصاد بازار این توانایی را دارد که با محو فقر، رفاه را برای مردم به ارمغان آورد. در مقابل دیگر اقتصاددانان بر این باورند اقتصاد بازار فاقد این استعداد است که تعادل‌های لازم در اقتصاد را برقرار کند.

وجود، بخشی از سنت دولت‌های رفاه همچنان پایدار باقی ماند. مقاله پیش رو در پنج بخش تنظیم شده است. در بخش بعدی به تعریف و مفهوم فقر پرداخته می‌شود. در فصل سوم مبانی فقر و در فصل چهارم به وضعیت نظام سلامت مورد بررسی قرار خواهد گرفت. بخش‌هایی به بحث و نتیجه‌گیری اختصاص می‌یابد.

بیان مسئله

به‌طور کلی کاهش فقر و کاهش نابرابری‌های اقتصادی - اجتماعی، حداقل از جنبه نظری، هدف اولیه تمام ادیان و مکاتب اقتصادی می‌باشد. در این رابطه گروهی از اقتصاددان بر این باورند که اقتصاد بازار این توانایی را دارد که با محو فقر، رفاه را برای مردم به ارمغان آورد. در مقابل دیگر اقتصاددانان بر این باورند اقتصاد بازار فاقد این استعداد است که تعادل‌های لازم در اقتصاد را برقرار کند. آنها اظهار می‌دارند که جهت‌گیری سیاست‌ها باید به سویی باشد که شاغلین در بازار کار به خودکفایی شایسته برسند، یعنی به شغل پایدار و نظام بیمه‌ای دسترسی داشته باشند. از این نظر، تأکید سیاست‌گذاران بازارکار باید بر این مبنا باشد که

حقوق و مزایای شاغلین از بدو اشتغال نه تنها باید بالاتر از خط فقر باشد، بلکه فاصله مطمئن و پایداری را با خط فقر حفظ کند. در این راستا سیاست حداقل دستمزد، موضوعی اساسی در سیاست‌گذاری‌های اجتماعی به شمار می‌آید. در ایران شورای عالی کار متولی تصمیم‌گیری حداقل دستمزد است و بر این مدعاست که از طریق روش سه‌جانبه‌گرایی (حضور نمایندگان دولت، کارفرما و کارگر)، در قالب مذاکرات و چانه‌زنی‌های جمعی بر سر حداقل دستمزد، به توافقی سه‌جانبه دست یابد. برای دستیابی به این هدف دو ملاک، یکی تأکید بر حد معیشتی و دیگری تأکید بر نرخ تورم، وجود دارد که جهت‌گیری اتحادیه‌های کارگری را با انتخاب رویه اول، و اتحادیه‌های کارفرمایان را با انتخاب رویه دوم، روشن می‌کند. از سوی دیگر موضع‌گیری دولت، بسته به اینکه به کدامیک از این دو رویه تمایل داشته باشد تعیین کننده می‌شود. دولت اگر تمایل نئولیبرالی داشته باشد بر دیدگاه اتحادیه‌های کارفرمایی و اگر تمایل کینزی داشته باشد بر نظر اتحادیه کارگری پا فشاری خواهد کرد. دولت نئولیبرال دولت طرفدار آزادی مطلق اقتصادی بوده^۲، بوده، مدعی است قیمت تمام کالاها، از جمله مزد و حقوق، آموزش و دارو و درمان به‌طور کامل باید در بازار و بر اساس عرضه و تقاضا تعیین شود؛ به شدت طرفدار کالایی شدن آموزش و بهداشت و مراقبت‌های پزشکی و مخالف این است که اینها جزء کالاهای عمومی قرار گیرند (Friedman, 1980). آن‌چه که این مقاله در پی آن است پاسخ به این پرسش است که کدامین نظام اقتصادی در شرایط کرونایی کارآمدتر است و توان محدود کردن دامنه فقر برای نیروی کار نیمه‌ماهر و غیرماهر، یا اکثریت جامعه، را دارد.

مفهوم فقر

آمارتیا سن، فصل اول کتاب خود را به «فقر و استحقاق» اختصاص داده است و بر این نکته تأکید می‌کند که توانایی شخصی افراد جهت اجتناب از گرسنگی مرتبط با دو عامل مالکیت و حق مبادله می‌باشد. در میان عواملی که در تعیین حق مبادله اشخاص تأثیرگذار هستند، انباشت مالکیت و نیروی کار است (Sen, 1981: 3-4). هم‌چنین او گرسنگی را ویژگی مردمی می‌داند که به اندازه کافی غذا برای خوردن ندارند، اما نه اینکه غذا به اندازه‌ی کافی وجود ندارد (Ibid.: 1). سن این نظر را که نباید اجازه داد مردم فقیر شوند چون جامعه را آسیب می‌رسانند مورد انتقاد قرار می‌دهد. بر اساس این نظر، فقر تا آنجا مشکل ساز است که صاحبان درآمد پایین برای دیگر بخش‌های جامعه که فقیر نیستند مشکل ایجاد می‌کند. سن نقد خود را از اینجا آغاز می‌کند که ابتدا باید معیاری داشته باشیم برای این که در تعریف فقر به چه کسی، فقیر یا غیرفقیر، باید توجه کرد و مشخص کردن هنجار مصرف و خط فقر و گفتن این که "فقیر" آن مردمی هستند که سطح مصرفشان از حد هنجارها کمتر شده است، یا درآمدشان پایین‌تر از خط فقر است تنها بخشی از این کار است. این که فقر بر جامعه و اقشار غیر فقیر تأثیر می‌گذارد درست است اما این از تبعات فقر است و موضوعی قانونی برای در تعریف فقر نیست. اما تأثیر فقر بر خود فقرا و رنجی که می‌برند و بهبود وضع آنان موضوعی است قانونی (Ibid.: 9).

رشد اقتصادی و فقر

باشیوع ویروس کرونا در

امریکا انتظار می‌رفت نظام سلامت این کشور با بیمارستان‌ها مجلل و خیره‌کننده خود و با آن مخارج نجومی که سالانه در این کشور هزینه می‌شود به راحتی بتواند در مقابل ویروس کرونا مقاومت کند. اما آن چه که اتفاق افتاد پاشیدگی نظام سلامت آن در مقابل ویروس کرونا و نارضایتی و فاصله روز افزون طبقات متوسط و گروه‌های کم‌درآمد از سیاست‌های نظام سلامت نئولیبرالی این کشور است.

بورژوازی به عنوان یک طبقه پیشرو در طول دوره گذر از نظام فئودالیسم به نظام سرمایه‌داری همواره این ندا را سر می‌داد که تمام تمایزات طبقاتی، نژادی و مذهبی باید محو شود. در همین راستا، اندیشمندان عصر روشنگری از جمله لیبرال‌های کلاسیک، از برابری طبیعی و تخریب رسوم نهادهای سنتی برای رسیدن به برابری، پیشرفت و ثروت دفاع می‌کردند. اما این عقیده لیبرال‌های کلاسیک، به خصوص جرمی بنتام که تمام انگیزه‌ی اعمال انسان را تمنای او برای کسب لذت و احتراز درد قلمداد می‌کرد، عواقبی را به وجود آورد که نتیجه عملی این دکترین، یا شاید دلیل آن، گسترش این عقیده در آن زمان بود که کارگران به گونه‌ای درمان‌ناپذیر تنبل‌اند. هانت در این مورد، به نظر تاووزنه اشاره می‌کند که می‌گفت

"فقط گرسنگی کشیدن کارگر را به کار وامی‌دارد" (هانت، ۱۳۸۱: ۱۰۴). اما باید بین این گرایش لیبرال کلاسیک با نظر اخلاق پدرسالارانه، که در سال ۱۶۰۱ برای حمایت از فقرا به نام قانون الیزابت مشهو رشد تفاوت بنیادی قائل شد. هانت در این مورد می‌گوید در مقابل این قانون لیبرال کلاسیک، قانون بینوایان را در ۱۸۳۴ به تصویب رساندند که هدف آن این بود که "با از بین بردن نظام مهیبی که در آن بیکاره‌ها بدون هیچ‌گونه تلاشی، بار زندگی خود را بر دوش همسایگان کوشای خود می‌افکندند" (همان: ۱۰۵)، از اتلاف اموال مردم زحمتکش جلوگیری کند. جان لاک نیز در مورد فقر و فقرا بر این باور بود که کارگران ظرفیت کمتری برای تفکر عقلایی دارند. حتی لیبرال‌های کلاسیک اولیه مخالف بودند تا به افراد فاقد مالکیت حق رأی اعطاء شود. بنا براین، به رغم آن که لیبرالیسم کلاسیک در روح برابری خواهانه روشنگری ریشه داشت، اما در مراحل اولیه تحول، توجه نابرابری را آغاز کرد (کلازک، ۱۳۸۹: ۲۶۲). به نظر کلازک در استدلال کلاسیک لیبرال تناقض وجود دارد. براساس آموزه‌های لیبرال کلاسیک اگر بپذیریم که افراد در انتخاب آزاد هستند، در نتیجه، نابرابری در میان افراد دارای توانایی‌ها و اولویت‌های متفاوت برای کار، پس انداز و ریسک‌پذیری، اجتناب‌ناپذیر خواهد بود (همان: ۲۶۳).

فریدمن به عنوان یک اقتصاددان نئوکلاسیک استدلال می‌کرد که جوامع مبتنی بر بازار، جوامعی مبتنی بر اصل انصاف هستند و هرکسی متناسب با توانایی و تخصصی که دارد درآمد بدست می‌آورد. اما هایک، ادعا کرد که استدلال‌های اخلاقی درباره عدالت بازار باطل است، چرا که به نظر او عامل شانس در مورد تصادفی بودن استعدادها و ژنتیکی و هم‌پی‌بردن به فرصت‌های سودآور نقش بسیار بزرگی در تعیین موفقیت افراد دارد (همان: ۲۶۴). لیبرال

کلاسیک‌ها در ارتباط با کارآمدی استدلال می‌کنند که میان نابرابری و کارآمدی یک رابطه مستقیم وجود دارد. بر مبنای این استدلال، نابرابری انگیزه قوی برای بهبود بهره‌وری بوده و تلاش، حس ابتکار و مخاطره‌پذیری سبب افزایش منافع مادی و حتی ارتقاء موفقیت افراد می‌شود. نابرابری و تجمع ثروت در دست افراد قلیل سبب بالا رفتن پس انداز و سرمایه گذاری و بنا براین، رشد اقتصادی و فراوانی شغل می‌شود که در نهایت، فقر و نابرابری کاهش می‌یابد. براساس این باور نئوکلاسیک، تا رشد به وقوع نپیوندد و کیک یا «تولید ناخالص ملی GNP» بزرگ نشود حرف از توزیع، توزیع فقر است.

اما آیا اقتصاد بازار استعداد مقابله با فقر را بعد از وقوع رشد خواهد داشت؟ رشد و توزیع آن از دوره قبل از کلاسیک‌ها تا به امروز محل مناقشه اقتصاددانان و دیگر نظریه‌پردازان علوم اجتماعی بوده است. پراهايات پاتنایک اولین نقدی را که بر نظریه رشد اقتصادی نئوکلاسیک وارد می‌کند از طریق طرح این پرسش کلیدی است که زمان رشد و اثر «رخنه به پایین»^۲ که فقرا بتوانند از آن بهره‌مند شوند چند سال است؟ آیا ۱۰ سال، ۱۵ سال، یا ۲۰ سال خواهد بود یا بیشتر از اینهاست؟ در مقابل این پرسش تمام اقتصاددانان، متمایل به رشد نئوکلاسیک، زمان مشخصی را نمی‌توانند معین کنند و این یکی از نقطه ضعف‌های

طرفداران این نظریه از رشد به حساب می‌آید. ایراد دومی که در مقابل نظریه رشد نئوکلاسیک مطرح می‌شود این است که مطابق این نظریه در دوره اول باید سیاست‌های تشویق رشد دنبال شود که این سیاست‌ها مستلزم تقویت گروه‌های اجتماعی و بنابراین نفوذ اجتماعی، سیاسی آنها در دولت و دیگر نهادهای قانون‌گذاری و تصمیم‌گیری خواهد بود. در دوره دوم، یا بعد از یک دوره بلند مدت نرخ رشد بالا، هم از جنبه نظری و هم از جنبه تجربی غیرعملی است. از جنبه نظری، مداخله دولت در تعیین جهت رشد با دولت حداقلی اقتصاد طرف عرضه کاملاً در تضاد است. از جنبه تجربی چگونه ممکن است با وجود نفوذ صاحبان سودهای بالا در دولت و نهادهای تصمیم‌گیری در دوره اول که محوریت رشد، غالب بوده می‌توان انتظار داشت که به‌طور ناگهانی این جریان به سیاست‌های بازتوزیع تغییر جهت بدهد؟ آمیت بادوری در نقد دیدگاه رشد نئو کلاسیک بیان می‌دارد. شعار رشد به هر قیمتی یک عمل غیر دموکراتیک است و این که نرخ رشد بیشتر در کشورهای در حال توسعه به آن کشور در سطح بین المللی عزت و افتخار می‌بخشد یک نوع ملی‌گرایی لجوج و بی‌منطق است (Bhaduri, 2006).

در ایران، شورای عالی کار متولی تصمیم‌گیری حداقل دستمزد است و بر این ادعاست که از طریق روش سه‌جانبه‌گرایی (حضور نمایندگان دولت، کارفرما و کارگر)، در قالب مذاکرات و چانه‌زنی‌های جمعی بر سر حداقل دستمزد، به توافقی سه‌جانبه دست یابد.

با آغاز سیاست تعدیل، تغییر در نظام سلامت ایران نیز آغاز گردید. تمام دولت‌ها در طی سه دهه گذشته تلاش کردند همانند آمریکا و دیگر کشورهایی که از سیاست‌های نئولیبرال پیروی می‌کردند، مخارج سلامت را به دوش مردم بیندازند.

نقد دیگری که پاتنایک به نظریه رشد و «رخنه به پایین» وارد می‌کند این است که هنگامی که دولتی در یکی از کشورهای در حال توسعه سیاست‌هایی با محوریت رشد را تعقیب می‌کند به آغوش سرمایه‌داری مالی جهانی می‌غلطد و زمانی که تغییر این سیاست به بازتوزیع فرا رسد، باید با تمام توان از تلاش‌های قبلی خود عقب‌گرد کند که در این شرایط با واکنش صاحبان سرمایه مالی خارجی روبه‌رو خواهد شد. بنا براین، یا باید سیاست بازتوزیع را متوقف کند یا این که جریان سرمایه خارجی را کنترل کند و عواقب قطع ارتباط خود با روند جهانی‌سازی را با جان و دل خریدار شود.

نظام سلامت عمومی و نقش آن در مقابله با کرونا

نظام سلامت پایه^۴

این نظر محققین حوزه سلامت کاملاً درست است که در تعریف نظام سلامت و رفاه موانعی گذاشته نشده که منجر به تعریف روشن و دقیقی از آن شود، حتی برای نابرابری‌های سلامت هم تعاریف متفاوتی وجود دارد، ولی با این حال گلدبرگ نظام سلامت پایه را به مراقبت‌های اساسی بهداشت و درمان که شامل دسترسی به روش‌ها و فناوری‌های علمی و قابل قبول اجتماعی در جهت سلامتی جامعه، تعریف می‌کند. از نظر او نظام سلامت شامل فعالیت‌هایی می‌شود که ارتقاء احیاء و حفظ سلامت انسان را هدف قرار می‌دهد (Goldberg, 2017: 17-32). بریومن و گراسکین معتقدند که افرادی که از ثروت، قدرت و شأنیت اجتماعی محروم هستند به‌طور معنی‌دار و قابل توجهی از دسترسی برابر به نظام سلامت محروم می‌شوند. به‌نظر آنان نابرابری سلامت با عدالت اجتماعی در یک جامعه با هم عجین شدند و وضعیت اقتصادی - اجتماعی نقش کلیدی در دسترسی افراد به دارو و درمان دارد (Braveman & Gruskin, 2003: 254-258). به‌طور کلی، در آمد پایین و تحصیلات کم حکایت از طیف وسیعی از مشکلات سلامت جسمی و روحی دارد.

تجربه نظام سلامت در کشورها

در مجموع عملکرد دولت‌های سوسیالیستی و دولت‌های رفاه بخاطر نگاه دوسویه به رشد و توزیع آن، ایجاد رشد بالا و توسعه بخش کارخانه‌ای اقتصاد، ایجاد اتاق‌ها و سندیکاها، کارگری و غیرکارگری و نیروی کار سازمان‌یافته توانستند سطح اشتغال دائم را بالا نگاهداشته، با در دسترس قرار دادن نظام سلامت برای همه، رفاه قابل قبولی را برای اکثریت جامعه عرضه کنند. دولت‌هایی ۱۹۸۰ به بعد با پیروی از اقتصاد نئولیبرال با سرکوب اتحادیه‌ای کارگری، انتقال صنایع کارخانه‌ای به خارج از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، رشد نهادهای پولی و مالی و یقه سفیدها، تنزل قراردادهای کار از دائم به موقت، خصوصی‌سازی در حوزه سلامت و بخش‌های دیگر اقتصاد، قدرت چانه زنی نیروی کار غیرماهر و نیمه‌ماهر که اکثریت افراد جامعه را شامل می‌شود، به شدت کاهش دادند.

در عصر حاضر با این که حدود چهار دهه از دوره از حضور تاجریسم و نئولیبرالیسم در انگلستان می‌گذرد به ندرت بیمارستانی خصوصی است، تقریباً همه افراد از دسترسی به بیمه‌ی دارو و درمان بهره‌مند هستند و بیمارستان‌ها در اختیار تمام مردم کشور قرار دارد. افرادی که زیر خط فقر هستند نه تنها پرداخت‌شان برای بیمه صفر است بلکه از مالیات معاف و برای اداره زندگی به آنها از طرف دولت پرداخت صورت می‌گیرد. در کانادا بیمارستان‌ها خصوصی‌اند ولی دولت تنها پرداخت کننده می‌باشد، اما بهترین شرایط نظام سلامت در کشورهای اسکاندیناوی وجود دارد.

همان‌طور که توضیح داده شد در دوره بعد از جنگ جهانی دوم، باروی کار آمدن دولت‌های رفاه، آموزش، بهداشت و درمان صورت کالاهای عمومی را به خود گرفتند. در امریکا آموزش به‌عنوان کالای شبه عمومی، تقریباً مورد قبول همه‌ی رؤسای جمهور قرار گرفت. هرچند نظام سلامت ملی نشد ولی نسبت به گذشته بیمه‌های اجتماعی همراه با یارانه‌ای دولتی به بهبود خوبی دست پیدا کرد. در سال ۱۹۸۰ با تغییر جهت‌گیری اقتصادی، نظام سلامت سمت‌وسوی نئولیبرالی به‌خود گرفت و هم اکنون نظام سلامت در این کشور، برخلاف اغلب کشورها یکپارچه نیست. بخش خصوصی، بخش مهمی از امکانات مراقبت‌های سلامت را در مالکیت خود دارد و آنها را در بیمارستان‌های لوکس و مجلل برای جذاب لایه‌های بالایی طبقه متوسط و ثروتمندان امریکایی و دیگر کشورهای جهان استفاده می‌کند و سالانه تحت نام گردشگری پزشکی^۵ میلیاردها دلار سود کسب می‌کند. با بروز بحران مالی در سال ۲۰۰۸، بحران نیز به نظام سلامت امریکا سرایت کرد و در سال ۲۰۱۰، تعداد افراد فاقد دفترچه بیمه اجتماعی به ۴۹۹۰۰۰۰۰ فزونی یافت. مطالعه فولمن و همکاران، حاکی از آن است که مخارج مراقبت‌های سلامت در امریکا ۳/۶ هزار میلیارد برابر با ۱۷/۶ درصد تولید ناخالص داخلی GDP این کشور می‌باشد (Fullman et al., 2018: 391). طبق مطالعه اشنایدر و همکاران، در بین کشورهای توسعه یافته، امریکا گران‌ترین نظام سلامت را داشته و هم‌چنین این نظام در این کشور از لحاظ شاخص‌های شفافیت اطلاعات، کارایی، و برابری در بین‌های کشورهای مذکور در بدترین رده قرار دارد (Schneider, et al., 2017). باشیوع و ویروس کرونا در امریکا انتظار می‌رفت نظام سلامت این کشور با بیمارستان‌ها مجلل و خیره‌کننده خود و با آن مخارج نجومی که سالانه در این کشور هزینه می‌شود به راحتی بتواند در مقابل ویروس کرونا مقاومت کند و آقایی نظام سرمایه‌داری و کارآمدی آن را به رخ جهانیان بکشد. اما آن چه که اتفاق افتاد پاشیدگی نظام سلامت آن در مقابل ویروس کرونا و نارضایتی و فاصله روز افزون طبقات متوسط و گروه‌های کم‌درآمد از سیاست‌های نظام سلامت نئولیبرالی این کشور است. پیش‌بینی‌های منابع مستقل حاکی از آن است سیاست‌های دولت کنونی امریکا چه بسا ممکن است دامنه بیکاری و فقر بیشتری را نسبت به رکود مالی ۲۰۰۸ گسترش دهد. ایراد مهمی که به نظام سلامت نئولیبرالی امریکا در مقابل ویروس کرونا گرفته می‌شود این است که آن چه برای نظام سلامت عمومی مطرح است آمادگی جامعه پزشکی است که باید به امکانات قابل دسترس عموم برای آزمایش‌های مکرر، ماسک، دستگاه تنفس مصنوعی، تخت بیمارستان، نیروی انسانی آموزش دیده و اموری از این دست مجهز باشد. اما در بیمارستان‌های امریکا چنین

هرچه شاعران گرایش
بیشتری به انزوا و استفاده از
کلمات مبهم و تاریک پیدا
می‌کنند اما امیدوارانه شعر
می‌گویند و کتاب چاپ می‌کنند.
بهترین و بیشترین اشعار نوی
اخوان و شاملو در این دوره
سروده شده است.

شب‌های شعر گوته در
تاریخ فرهنگ و ادب ایران
جایگاهی ویژه دارد. هیچ
همایشی نه پیش از آن ده شب و
نه پس از آن، تا امروز، نویسندگان،
شاعران، مترجمان، پژوهشگران،
و هنرمندان ایران را این‌گونه
بی‌واسطه در حضور مردم گرد
هم نیاورده است.

نظام سلامت در ایران

دوم خرداد ۷۶ جدی‌ترین
تحول و جنبش در ایران پس از
جنگ تا سال ۸۸ بود. دوراهی که
تغییرات ایدئولوژیک بنیادینی در
کل جامعه رخ داده بود و
آرمان‌خواهی انقلابی و دهه
شصتی به چشم بسیاری، اگر نه
شوخی که اشتباه می‌آمد.

چیزی نیست و این به‌خاطر این است که هدف بخش
خصوصی در تمام شرایط فقط به حداکثر رساندن سود
بوده است، اما بخش سلامت برای بخش خصوصی
سودآور نیست که چنین لوازمی تولید، انباشت و برای روز
مبادا ذخیره گردد. دولت امریکا نیز چنین محصولاتی را
تولید نمی‌کند. در نتیجه در امریکا نه دولت و نه بخش
خصوصی به اساسی‌ترین وظیفه نظام اقتصادی که
حفاظت و حفظ سلامت و ایمنی جامعه است توجهی
ندارند (Wolff, 2020). منتقدان اقتصاد نئولیبرال در
این اجماع نظر دارند که وقتی سلامت از کالاهای عمومی
کنار گذاشته شد و جزء کالاهای خصوصی قرار گرفت،
این درمان است که برای سیاست‌گذاران نظام سلامت
اقتصادی‌تر است و نه پیش‌گیری. در چنین نظامی حتی
اگر مردم شغل هم داشته باشند ولی بخش چشم‌گیری از
درآمد خود را باید برای دارو و درمان پرداخت کنند که این
در واقع فقیر شدن بخش بی‌شماری از مردم است.

از سال ۱۳۴۲ نظام سلامت ایران، تحت تأثیر
سیاست‌های دولت‌های رفاه در کشورهای سرمایه‌داری،
گسترش قابل توجه‌ای یافت. دهه اول بعد از انقلاب
بیمه سلامت نیز توسعه خوبی داشت و سهم بیماران برای
پرداخت هزینه مراقبت‌های پزشکی ناچیز بود. با آغاز
سیاست تعدیل، تغییر در نظام سلامت ایران نیز آغاز
گردید. تمام دولت‌ها در طی سه دهه گذشته تلاش کردند
همانند امریکا و دیگر کشورهایی که از سیاست‌های
نئولیبرال پیروی می‌کردند، مخارج سلامت را به دوش
مردم بیندازند. یکی از جنبه‌های این سیاست بی‌توجهی

به پزشک عمومی و اهمیت بیش از حد به بخش تخصصی از جانب وزارت بهداشت و دیگر
سیاست‌گذاران نظام سلامت کشور بود. در منابع رسمی آمده است؛ در سال ۱۳۷۳ قانون
بیمه همگانی خدمات درمانی کشور از سوی مجلس شورای اسلامی به تصویب رسید
که متعاقب آن «سازمان بیمه خدمات درمانی» در کشور تشکیل شد. هدف این سازمان رفع
نیاز به خدمات بهداشتی و درمانی و مراقبت‌های پزشکی بود و ... این سازمان با عقد قرارداد
با کلیه بیمارستان‌ها و مراکز بهداشتی و درمانی دولتی و برخی بیمارستان‌ها، درمانگاه‌ها،

آزمایشگاه‌ها، داروخانه‌ها و پزشکان در بخش خصوصی به ارائه خدمات به بیمه شدگان خویش می‌پردازد. به این شکل که بیمه شدگان هنگام مراجعه به مراکز طرف قرارداد فقط بخشی از هزینه خویش را پرداخت می‌کنند و بقیه هزینه را مراکز طرف بیمه اجتماعی کشور باید پرداخت کند.

آنچه بعد از ۸۸ و تا به امروز، به صورت‌های گوناگون و در عرصه‌های مختلف رشد کرد و قوام یافت، شکل جدیدی از فردگرایی افراطی بود. شاید یکی از دلایل آن را بتوان فضای

ترس خورده سال‌های اول بعد از هشتاد و هشت به حساب آورد که به نوعی سبب به قهقرا رفتن امکانات مادی ادبیات نیز شد.

آینده چیزی است که قابل حدس و گمان باشد و به نوعی بتوان آن را پیش‌بینی کرد و با برنامه‌ها، تجویزها و غیره به سراغ آن رفت. اما آینده‌ای نیز وجود دارد که همواره در راه است و ارجاع آن به کسی است که می‌آید؛ با حضوری کاملاً نامنتظر. امیدی اگر باشد، شاید باید معطوف به این آینده باشد و نه چیزی که قابل پیش‌بینی باشد.

در مقابل، وزیر اسبق بهداشت در نقد سیاست‌های این وزارتخانه در دولت یازدهم در مناظره تلویزیونی در تاریخ ۱۳۹۲/۱۱/۲۵ اظهار داشت "حتی طرح پزشک خانواده که در اجرای درست آن می‌توانست تحول عمیقی در نظام سلامت ما ایجاد کند و طبقات کم در آمد را در مقابل بیماری‌ها حفاظت کند ۱۷ سال بلا تکلیف مانده است. در حالی که، دو سوم پزشکان ما، پزشک عمومی هستند. او هم چنین اظهار داشت "بیشترین میزان در آمد پزشکان دنیا به فوق تخصصان آمریکایی تعلق دارد که مبلغ آن سالانه ۲۶۷ هزار دلار است و پزشکان آلمانی تنها ۵۶ هزار دلار در سال در آمد دارند که به صورت ماهانه ۴ هزار دلار می‌شود، اما در ایران من به عنوان پزشک متخصص ایرانی، پول ۲۰۰ ساعت پزشک آلمانی را در یک ساعت در می‌آورم". در این جا این توضیح لازم است که طبق آمارهای ارائه شده، عمدتاً این پزشکان عمومی، پرستارها، و کارکنان بیمارستان‌ها بودند که در خط مقدم، بیماران کرونايي را معالجه می‌کردند.

نتایج تحقیق تروخیو و همکاران نشان می‌دهد که وزارت بهداشت ایران در طی دو دهه گذشته، ۱۹۹۴ تا ۲۰۱۰، نتوانسته است یک راهبرد پایدار را جهت کاهش نابرابری در مخارج سلامت ارائه دهد، به نحوی که گروه‌های آسیب‌پذیر در اولویت قرار گیرند (Trujillo, 2014). یافته‌های خسروی و همکاران که مخارج نظام سلامت امریکا، آفریقای جنوبی، قطر، لوکزامبورگ، استرالیا، مالدیو و ایران را موضوع مطالعه خود انتخاب نموده‌اند، بیان‌گر این واقعیت است که ایران در بین کشورهای منتخب پایین‌ترین مخارج سلامت سرانه را داشته و همچنین نرخ رشد مخارج سلامت در ایران بین سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۴، هم تلاطم داشته و هم بالا بوده است. دیگر یافته‌های این تحقیق دلالت بر این دارد که شاخص مخارج (تورم) در طی دو دهه گذشته منتهی به ۲۰۱۴ سی برابر افزایش یافته، در حالی که مخارج سلامت در همین دوره ۷۱ برابر بالا رفته است. همچنین در بین کشورهای منتخب مردم ایران بیشترین و مردم لوکزامبورگ کمترین در صد مخارج سلامت را خود پرداخت کرده‌اند (Khosravi, et al., 2017).

بحث و نتیجه گیری

در اینجا ما باید به این پرسش پاسخ دهیم که چه نوع نظام سلامت در کشورها قادر بوده در مقابل کرونا از فقرا و کمدرآمدها بیشتر حفاظت کند. گروهی که از منظر سیاست صرف به قضیه وارد می‌شوند و بر این باور تأکید دارند که کشوری مثل چین که توتالیتار محسوب می‌شود موفقتر از کشورهای دموکراتیک در مقابل کرونا عمل کرده، بهتر قادر است مردم رادرخانه نگاه دارد. بنابراین نگرش، موفقیت چین در مهارکرونا به‌خاطر توتالیتار بودن دولت است. اما گروهی دومی که از زاویه اقتصاد سیاسی به قضیه نگاه می‌کنند، بر این منطق تأکید می‌ورزند که کشورهایی که دارای نظام سلامت نئولیبرالی می‌باشند نسبت به نظام‌های سلامت که هنوز تحت تأثیر سیاست‌های دولت رفاه اداره می‌شوند از موفقیت کمتری برخوردارند و کمدرآمدها و فقرا در این نوع نظام سلامت در مقابل قیمت‌های روز افزون و سرسام‌آور بازار مراقبت‌های پزشکی رها شده‌اند و این هزینه‌ها آنها را روز به روز فقیرتر می‌کند. براساس این نگرش نظام سلامت امریکا نسبت به نظام سلامت کشورهای اسکاندیناوی، حتی نسبت به نظام سلامت کشورهایی مانند آلمان و فرانسه، بیشتر گرایش به نئولیبرالیسم دارد و از همه‌ی این کشورها در مقابل ویروس کرونا درمانده‌تر است.

اما نظریه سومی هم در رابطه مطرح می‌باشد که بیشتر طعم و بوی اقتصاد سیاسی در فضای قرن بیست و یکم دارد. این دیدگاه برخلاف دو دیدگاه بحث شده در بالا به مسائل از منظر تنیدگی دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی می‌نگرد. منظور از این تنیدگی این است که در یک دموکراسی مشارکتی است که تمام مسائل مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی در سطوح پایین جامعه در بین مردم کوچه و خیابان و متخصصان و احزاب مورد بحث قرار می‌گیرد و پس از پخته شدن موضوع و اظهار نظر مردم و متخصصان به نهادهای تصمیم‌گیری ارجاع داده می‌شود. نه این که مسائل از طریق دموکراسی نیابتی که نمایندگان هر چهار یا پنج سال یکبار انتخابات شود و بعد از انتخابات مردم به خانه‌های خود برگردند تا انتخابات بعدی. در کشورهایی که به‌طور نسبی این تنیدگی رعایت می‌شود، تصمیم‌گیری‌های حکومتی خیلی کم‌هزینه‌تر است. در هلند برای هدف‌مند شدن یارانه‌ها به آرای عمومی رجوع کردند و با مباحثاتی که بین طرفداران گروه‌ها و احزاب متمایل به نئولیبرال از یک طرف و گروه‌ها و احزاب متمایل به دولت رفاه از طرف دیگر صورت گرفت مردم به عدم هدف‌مندی یارانه‌ها رأی دادند. برای نمونه، دولت قبلی یونان که سوسیالیست بود برای اجرا یا عدم اجرا برنامه ریاضتی اتحادیه اروپا به نظر مردم در رأی‌گیری عمومی رجوع کرد.

با نگاهی به سیاست‌های تعدیل اقتصادی و اصلاح اصل ۴۴ قانون اساسی در ایران جا دارد این پرسش مطرح شود که این دو سیاست، آیا دامنه فقر نسبی را کوتاه کرده‌اند یا این که فقر را گسترش داده‌اند؟

سه شاخص مهم اقتصاد کلان حاکی از آن است که متوسط نرخ رشد در طی سه دهه گذشته پایین بوده درحالی که نرخ‌های تورم و بیکاری بالا بوده است. نیز، هزینه‌های

بهداشتی و آموزشی در دوره مذکور به دوش مردم انتقال پیدا کرده است. یافته‌های ما در بحث رشد اقتصادی در تجربه ایران نشان می‌دهد که حتی اگر رشد یله و رها شده بتواند کمک به تخصیص بهینه منابع کند و موجب کارایی بهتر تولید شود، که میانگین نرخ رشد در شرایط سی ساله اخیر سیاست تعدیل در ایران چنین تجربه‌ای را به ارمغان نیاورده، اگر از نقطه نظر اکثریت شهروندان این تولیدات غیرضروری باشد این عمل غیردموکراتیک خوانده می‌شود. هم‌چنین رشدی که در پی تولید کالاهای لوکس و تأسیس بیمارستان‌های خصوصی و شبه خصوصی با پیشرفته‌ترین امکانات پزشکی و حتی ارزآوری بالا را نیز به همراه داشته باشد، اما قادر نباشد اشتغال پایدار، تغذیه و بهداشت مناسب، مسکن و دیگر کالاهایی که جزء ضروریات اولیه برای زنده ماندن است را برای شهروندان خود تهیه کند نه تنها منابع را غیربهینه تخصیص داده است، بلکه عملی غیردموکراتیک را انجام داده است.

به‌طور کلی، نظریه‌پردازان و متفکران منتقد نظام سرمایه‌داری بر این باورند که فقر و نابرابری و محرومیت درصد قابل توجه‌ای از مردم، از امکانات مناسب بهداشتی و درمانی جزء لاینفک این نظام می‌باشد و اصلاحات روزولت تنها با عدول از سرمایه‌داری کلاسیک توانست وضع میلیون‌ها نفر را بهبود بخشد. اما با جایگزین‌های سیاست‌های نئولیبرال از دهه ۱۹۸۰ هم متوسط نرخ رشد جهان کاهش یافت و این که شکاف طبقاتی بیشتر شد و بنا براین، فقر نسبی فزونی یافت. در امریکا اصلاحاتی از جمله سیاست حمایتی اوباما^۷ یا طرح افزایش اعتدالی مالیات دولت اوباما بر صاحبان درآمدهای بالا، که سه هدف اساسی؛ تأمین هزینه برای سیاست حمایتی اوباما، کاهش کسری بودجه دولت فدرال و کاهش نابرابری را دنبال می‌کرد، توانست وضع طبقات فرو دست در امریکا را بهبود بخشد. ولی با شیوع کرونا نرخ بیکاری به بالای ۱۵ درصد رسید که در مقایسه با ۹/۵ درصد در بحران ۲۰۰۸ خیلی بالاست. اشکال ساختاری که اقتصاد نئولیبرال به اقتصاد دنیا تحمیل کرد رشد بخش خدمات، به‌ویژه فعالیت‌های بخش مالی، و شغل‌های مرتبط با گردشگری و پاره وقت است که با کوچک‌ترین موج کساد و ناآرامی‌های اجتماعی صدمه می‌پذیرند.

در ایران، دولت یازدهم در اجرا طرح نظام سلامت موفق نبود و نظام سلامت در این دوره، نه تنها بهبود نیافت، بلکه هزینه دسترسی به دارو و مراقبت‌های پزشکی به شدت بالا رفت. اگر دولت اراده‌ای راسخی برای بهبود این نظام می‌داشت از فرصت شرایط کرونایی استفاده می‌کرد و بهتر به داد فقرا و کم‌درآمدها می‌رسید. در نظام سلامت دولت‌های رفاه آن چنان که به نمونه‌هایی در اروپا و امریکا اشاره شد، با به‌کارگیری اقتصاددانان کینزی و مالیات‌گیری از طبقات بالا اصلاحات خود را تأمین مالی کرده و می‌کنند. در صورتی که مشاورین و سیاست‌گذاران اقتصادی در دولت‌های اصلاح طلب در ایران غالباً نئولیبرال هستند که مالیات‌گیری از ثروتمندان را به‌عنوان کندی نرخ رشد تلقی می‌کنند و به همین خاطر است که در دوره بعد از انقلاب بالاترین نرخ مالیات بر سود شرکت‌ها در دولت موقت و دولت مهندس موسوی به اجرا گذاشته شد. اما با سیاست‌های تعدیل این نرخ روند کاهشی داشته و پایین‌ترین نرخ مربوط به دولت یازدهم و دوازدهم بوده است. در پایان باید گفت که تأکید بر «رشد اقتصادی به هر قیمتی» در طی سه دهه اخیر، نه تنها منجر به رشد بالا نشد، بلکه فقر نسبی را بیشتر کرد.

- 1 - New deal
- 2 - laissez-faire
- ۳ - نظریه پردازان نئوکلاسیک می پذیرند که در دوره اول که نرخ رشد شتاب می گیرد ممکن است توزیع در آمد بدتر شود ولی بر این باورند که در دوره ی بعد توزیع بهبود خواهد یافت و وضع فقرا بهتر خواهد شد.
- 4- Basic Healthcare System
- 5- Medical Tourism
- 6 - Obama Care

منابع

- کلارک، باری (۱۳۸۹)، اقتصاد سیاسی تطبیقی، ترجمه عباس حاتمی. تهران انتشارات کویر
- هانت، اچ. ک (۱۳۷۹). تکامل نهادها وایدئولوژی های اقتصادی، ترجمه سهراب بهداد. تهران: آگاه
- Beveridge, Baroness Janet (1954), *Beveridge and his Plan*. London: Hodder and Stoughton
- Bhaduri, Amit (2006), *Development with Dignity: A Case for Full Employment*. New Delhi: National Book Trust
- Braveman, Paola & Gruskin, Sofia (2003), "Defining equity in health", *Journal of Epidemiology & Community Health*. Vol. 57 (4)
- Fullman, N., Yearwood, J., Abay, S. M., Abbafati, C., Abd-Allah, F., & Abdela, J. (2018), "Healthcare Access and Quality Collaborators. Measuring performance on the Healthcare Access and Quality Index for 195 countries and territories and selected subnational locations: a systematic analysis from the Global Burden of Disease Study 2016", *The Lancet*, Vol. 6 (2)
- Goldberg, D. S. (2017), Justice, Compound Disadvantage, and Health Inequities, in *Public Health Ethics and the Social Determinants of Health*. (pp. 17-32). Springer, Cham.
- Khosravi, B., Soltani, S., Javan-Noughabi, J., & Faramarzi, A. (2017), "Health care expenditure in the Islamic Republic of Iran Versus Other High Spending Countries," *Medical journal of the Islamic Republic of Iran*. December, 6
- Patnaik, Prahbat (2013), " Growth versus Redistribution", *People Democracy*. Vol. xxxvii, No.33, August, 18
- Schneider E., Sarnak, D., Squires, D., Shah, A., Doty M. (2017), *Mirror, Mirror 2017: International Comparison Reflects Flaws and Opportunities for Better US Health Care*. The Commonwealth Fund 2017 Available at: https://interactives.commonwealthfund.org/2017/july/mirror-mirror/assets/Schneider_mirror_mirror_2017.pdf
- Sen, A. (1981). *Poverty and Famines: An Essay on Entitlement and Deprivation*. Oxford: Oxford University Press
- Trujillo Zare, Driessen A., Ghasemi, M., Gallego, G. (2014), Health Inequalities and Development Plans in Iran: An Analysis of the Past Three Decades (1984–2010). *International Journal for Equity in Health*, Vol. 13 (1)
- Wolff, Richard (2020), Is the Coronavirus the end of Capitalism & the Revival of Socialism? Activism, 18 April. Available at: <https://www.youtube.com/watch?v=eVr9h-H6aBg0>

کرونا ناقوس وقوع واقعه

نئولیبرالیسم به مثابه انگاشته‌ی جمعی



سیدمحمد محمدی آملی

اشاره

با توجه به نوع رابطه دولت و جامعه، حیات مدرن جامعه امروز ما نسبت به دوره‌های متأخرتر خود، متضمن کاهش قابل توجه فعالیت‌های دولت در حوزه‌هایی است که به نحوی به رفاه اجتماعی مرتبط می‌شود. این فرایند که عملاً از سال ۱۳۶۸ کلید خورده است، به نام تعدیل ساختاری، در کنار تغییر روابط حاکم بر عرصه فعالیت‌های اقتصادی، قلمروهای اجتماعی و فرهنگی نیز بنا بر منطق بازار بازتعریف می‌شوند. نتیجه این بازاندیشی شکل‌گیری نوعی از اجماع در جامعه برای پاک‌شدن دولت از عرصه‌های مختلف اقتصادی، فرهنگی، و اجتماعی است. در چنین وضعیتی پاندمیک شدن کرونا بیشترین آسیب را به گروه‌هایی می‌زند که در این شرایط رقابتی استفاده از امکانات درمانی، از کمترین توانایی‌های رقابتی برخوردارند.

مقدمه

سقوط دولت شوروی و عدم موفقیت دولت‌های اقماری در ایجاد رونق اقتصادی، به همراه حضور سنگین دولت در همه عرصه‌های داخلی، و نارضایتی عمومی از وضع موجود، شرایطی را ایجاد می‌کند که همه گروه‌ها، اعم از چپ و راست، به کمرنگ شدن حضور دولت در عرصه‌های مختلف جامعه خوش آمد بگویند. طنز مسئله در این است که در زمانی این اتفاق می‌افتد که فریاد پایان ایدئولوژی از هر سوی بلند بوده است، اما تعدیل ساختاری بر مبنای دکترینی صورت می‌گرفت که به وضوح از انگاشته‌ای جمعی^۱ متأثر می‌شد؛ انگاشته‌ای که از ویژگی‌های گفتمانی برخوردار بود. با تبدیل نئولیبرالیسم به یک انگاشته جمعی، استراتژی‌هایی تدوین می‌شود تا آن را عملیاتی سازند، نظریاتی که در اثر تلاش اندیشمندانی چون هایک و فریدمن پیشاپیش تأثیرش بر حیات اجتماعی آغاز شده بود (Fairclough, 2013: 12-13). به همراه موج جهانی که بر علیه هر نوع اندیشه دولت‌گرا و سوسیال دموکراتیک به راه افتاده بود، در ایران نیز، تقریباً بعد از جنگ ایران و عراق، به بهانه کارآمد کردن دولت و قدرتمند نمودن جامعه احکام تجویز شده از سوی اندیشمندان نئولیبرال میل به عملیاتی شدن می‌گیرد. گفتمان نئولیبرالیسم به عنوان ایدئولوژی ایجاد تحولات بنیادین عرضه می‌گردد؛ تحولاتی که نه تنها باعث می‌شود تا ناکارآمدی‌های شکل یافته بعد از انقلاب اسلامی برطرف شود، بلکه با تکیه بر روایت‌های لیبرالی و ارزش‌های بنیادین آن، آینده‌ای را به نمایش می‌گذارد که قلمروهای فرهنگی و سیاسی نیز از سلطه و کنترل دولت امکان خارج شدن پیدا می‌کنند. در این فرایند، نئولیبرالیسم با تبدیل شدن به انگاشته جمعی، که به صورت هم‌زمان هم به تفسیر گذشته می‌پردازد و هم دیگرگونه شدن آینده را تجویز می‌کند، به گفتمان تغییر وضع موجود مبدل می‌شود. گفتمانی که با ساختاربندی و ایجاد حوزه معنایی خاص، که مقدم بر هر نوع عینیت‌یابی است، به اعمال و گفتار در عرصه اجتماعی معنا می‌بخشد (Torfing, 1999: 84).

تعدیل ساختاری بر

مبنای دکترینی صورت

می‌گرفت که به وضوح از

انگاشته‌ای جمعی متأثر

می‌شد؛ انگاشته‌ای که از

ویژگی‌های گفتمانی برخوردار

بود. با تبدیل نئولیبرالیسم به

یک انگاشته جمعی،

استراتژی‌هایی تدوین می‌شود

تا آن را عملیاتی سازند،

نظریاتی که در اثر تلاش

اندیشمندانی چون هایک و

فریدمن پیشاپیش تأثیرش بر

حیات اجتماعی آغاز شده بود.

نئولیبرالیسم با تبدیل

شدن به انگاشته جمعی، که به

صورت هم‌زمان هم به تفسیر

گذشته می‌پردازد و هم

دیگرگونه شدن آینده را تجویز

می‌کند، به گفتمان تغییر وضع

موجود مبدل می‌شود.

با گسترش این ساختار معنایی در عرصه‌ها و قلمروهای مختلف جامعه، گزاره‌های تجویزی نئولیبرالیسم، احکامی طبیعی قلمداد می‌شود که از سوی همه گروه‌های مرجع اجتماعی، اعم از مراجع علمی و غیرعلمی، مورد قبول قرار می‌گیرد به آن امید که روابط در این عرصه‌ها دچار تغییری بنیادین شوند. طبیعی شدن رهنمودهای نئولیبرالیستی از سوی جامعه جایگاهی هژمونیک به آن می‌دهد، در نتیجه این امکان برایش فراهم می‌شود تا نظم گفتمانی مد نظر خود را به سرتاسر جامعه تسری ببخشد. بدین ترتیب، حوزه‌های متفاوتی که تا پیش از این از حمایت‌های دولتی به نفع طبقات محروم برخوردار می‌شدند به عرصه‌هایی رقابتی که تحت حاکمیت روابط مبتنی بر اصول بازار هستند قرار می‌گیرند. از طریق قطع و یا کاهش سوبسیدهای حمایتی، شناور کردن ارز خارجی، کوچک کردن دولت از راه خصوصی‌سازی شرکت‌ها و دارایی‌های عمومی، پایین آوردن قدرت چانه‌زنی کارگران از طریق استخدام‌های موقتی، تجاری کردن سرویس‌های خدمات عمومی به‌ویژه در بخش‌های آموزشی و بهداشتی، و با انتقال مسئولیت در این حوزه‌ها بر دوش خود شهروندان (البته شهروندانی که جزیی از دایره قدرت محسوب می‌شدند) تا حدود زیادی پیروان اندیشه‌های نئولیبرالیستی موفق می‌شوند تا به عمر دولت رفاهی پایان بدهند. اجماعی که به پایان و یا تضعیف قابل توجه دولت رفاهی در ایران منجر شده بود باعث عملیاتی شدن سیاست‌گذاری‌هایی گردید که علائم وقوع مصیبت‌بار واقعه را به اشکال مختلف در جامعه هویدا ساخته‌اند. با همه‌ی درهای سبزی که پیروان سیاست‌های نئولیبرالیستی نویدش را می‌دادند، برای اقشار فقیر و طبقات میانی جامعه جز اشکال متفاوت مصیبت ثمره دیگری نداشته است، افزایش آمار بیکاری و افزایش قابل توجه تعداد خودکشی در میان این اقشار گواه گویایی است بر تأثیر رخدادی که با پایان دولت رفاهی رقم زده شده بود. شیوع گسترده‌تر کرونا در میان اقشار کم درآمد و مرگ و میر بیشترشان نسبت به اقشار میانی به بالای جامعه، علامت دیگری است بر مصیبت‌باری رخدادی که در نتیجه اجماع سیاسی برای اعمال سیاست‌های نئولیبرالی در این کشور دمیدن گرفته است، حداقل برای اقشار کم درآمد. بررسی منطق چگونه عملیاتی شدن انگاشته‌ای جمعی که با پایان دادن به عمر دولت رفاهی باعث وقوع واقعه‌ای می‌شود که شرایط کرونایی بهتر از هر چیز دیگر مصیبت‌باریش را هویدا می‌سازد، هدف مقاله پیشرو است.

تغییر از دولت حمایت‌کننده به حکومت‌داری عرصه‌ها

تا به همین امروز در جامعه‌شناسی سیاسی ما با دوگانه‌هایی سر و کار داریم که به آسانی نمی‌شود ندیده‌شان گرفت. دوگانه‌هایی مثل دولت - جامعه مدنی، حوزه خصوصی - حوزه عمومی، سلطه - آزادی، چپ - راست، و... اشتباهی بزرگ است که اگر ما نئولیبرالیسم را صرفاً بر مبنای جنبه‌های منفی که نسبت به نهادهای دولت رفاهی دارد آن را تعریف نماییم. عقب‌نشینی ظاهری از قلمروهای تحت مدیریت دولتی از نظر منتقدین نئولیبرالیسم تکنیکی ایجابی بود برای تسری خود به همه عرصه‌ها. نئولیبرالیسم در غالب موارد، به مانند سلف خود لیبرالیسم، بیش از آنکه خود را ایدئولوژی‌ای تعریف کند که با ایدئولوژی‌های دیگر بر سر چگونگی اداره جامعه در رقابت هست، از موضعی به ظاهر فرایده‌نویزی خود را به عنوان اخلاق

و در عین حال روش علمی و عقلی اداره جامعه معرفی می‌کند. در این راه به جای به‌کارگیری مفهوم دولت که متضمن شمولیت و در عین حال پذیرش مسئولیت نسبت به اعضایش است، ترجیح می‌دهد از واژه‌های حکومت^۲، حکمروایی^۳ و حکومت‌داری^۴ استفاده کند. وقتی مفهوم حکمروایی جای مفهوم دولت را می‌گیرد این امکان فراهم می‌شود تا عرصه‌های گسترده‌ای از حوزه‌های بازرگانی، آموزشی، محیط زیستی، فضای مجازی، بهداشت عمومی و بسیاری از قلمروهای دیگر اجتماعی را دربر بگیرد، بدون آنکه بار ایدئولوژیکی حضورش احساس شود. بدین ترتیب دستگاه‌های دولتی، یا سازوکارهای حکمروایی، به عرصه‌هایی نفوذ می‌کنند که در چارچوب اصول لیبرالیسم کلاسیک می‌بایست از نفوذ و دخالت دولت رها و مصون می‌ماندن. با تنزل سیاست به روش حکمروایی نئولیبرالیسم بدون آنکه اعلام کند دوگانه دولت - جامعه مدنی را از حیز انتفاع ساقط می‌سازد. احتمالاً تعریف موجزی که فوکو از حکومت‌داری مد نظر نئولیبرال‌ها ارائه می‌دهد فهم مسئله را آسان‌تر می‌نماید. وی حکومت‌داری را "مدیریت و هدایت رفتارهای مختلف"^۵ تعریف می‌کند. مدیریت و هدایتی که در چارچوب نظام شناختی و یک رژیم حقیقت خاص مدل‌های مختلف اداره امور عمومی را ساماندهی می‌کند (Cotoi, 110-111: 2011). برخلاف انگاشته‌ای که واژه نئولیبرال به ذهن متبادر می‌سازد، جامعه ایده‌آلی مد نظر نئولیبرالیسم مبتنی بر لسه‌فر و سیاست‌های عدم مداخله دولت در امور مردم بویژه امور اقتصادی و مبادلات تجاری نمی‌باشد، بلکه سازوکاری است برای رقابتی نمودن همه عرصه‌ها. در این راستا ما شاهد سیاست‌گذاری لیبرالیستی‌ای نیستیم که بر مبنای آن عرصه‌های خودگردانی مشخص می‌شود، قلمروهایی که دولت حق ورود به آنها را ندارد، عرصه‌هایی که در برابر دخالت‌های دولت از شهروندان حمایت می‌کند تا از طریق استقلال بخشی به آنان باعث قدرمند شدنشان شود. با تسری قواعد بازار به همه عرصه‌های اجتماعی، ساختاری شکننده که دارای قابلیت نظارت و تنظیم‌کنندگی است شکل می‌گیرد، ساختاری که برای تداوم نفوذ سراسریش به حمایت‌های مختلف رسمی نیازمند است. این ضرورت، حکومت‌داری را به فعالیتی مداوم و بی‌وقفه با توانایی حضور در همه عرصه‌ها مبدل می‌سازد. بدین ترتیب نئولیبرالیسم اگرچه خود را مدافع ارزش‌های بنیادین لیبرالیسم معرفی می‌کند با ندیده گرفتن جدایی دولت از جامعه مدنی، کارگزاری و عاملیت انسان، حق تعیین سرنوشت برای انسان‌ها، و نشان دادن رقابت به جای مبادله بر جای لیبرالیسم می‌نشیند.

رخداد و ضرورت گسست

جراحتهای روح التیام می‌یابد و بعد از آن جای زخم بر جای نمی‌ماند

گئورگ ویلهلم فریدریش هگل، پدیدارشناسی روح

اگر چه در مطالعات فلسفی بیشتر تمایل بر این است که مباحث مربوط به «جراحت» و جای زخم باقی‌مانده از آن به عنوان اموری مکان‌مند و وابسته به یک فضای مکانی در نظر گرفته شوند، در فلسفه دلوز با تأکید بر زمان‌مندی جراحت، آن را به ساحتی از زمان مرتبط

می‌کند که با مفاهیمی چون گسست، تحول و گسیختگی تعریف شده است. بزنگاهی در زمان که به‌مثابه آخرین لحظه^۶ گسست از یک دوره و امکان ورود به دوره دیگر را به لحاظ مفهومی شدنی می‌سازد. اما اولویتی که دلوز به لحظه آخر یا زمان وقوع رخداد می‌دهد، از جنس زمان‌مندی به مفهوم عام آن نیست که در آن جراحت نوعی تقدم تاریخی بر زخم برداشتن دارد. در فلسفه دلوز این رابطه علی برعکس می‌شود. زخم زدن و جراحت بیش از آنکه علت باشد معلول است، واقعه‌ای فاقد اکنونیت که پایی در گذشته و پایی در آینده دارد. وی رخداد^۷ را مترادف با جراحت^۸ می‌گیرد، زخمی که بیش از آن که واقعه‌ای انضمامی و تجربی باشد امری استعلایی اما حقیقی است. برای او رخداد هیچ‌وقت امری موجود و یا در حال وقوع نمی‌باشد، بلکه در همه حال چیزی وقوع یافته و یا در حال واقع شدن است. چیزی که تازه اتفاق افتاده است در عین حالی که می‌رود تا اتفاق بیافتد، اما هیچ‌وقت واقعیتی متعلق به اکنونیتی در حال وقوع نخواهد بود (Reynolds, 2007). بر خلاف نظر هگل و مارکس، که از طریق تطور عقل تاریخی‌شده و یا زایشی انقلابی، جراحت واقعه التیام می‌یابد، بنا بر نظر دلوز، اگر چه رخداد می‌تواند گسستی تاریخی را شکل بدهد اما تطورات تاریخی قادر نیستند که جراحت را التیام ببخشند، آنها صرفاً جای زخم را کمرنگ می‌کنند. شاید چنین فهمی از رخداد به این دلیل است که دلوز در تجربه‌گرایی استعلایی‌اش در پی آن نیست که به مانند هگل روایتی فلسفی از امر بی‌نهایت و جهانی ارائه نماید که بنا بر ضرورت‌های مرتبط با عینی شدنش، واقعه را شکل می‌دهد تا از طریق برطرف کردن فقدان، جراحت‌های تاریخی را التیام ببخشد، دلوز به دنبال کشف شرایطی است که در آن امر جدید به عنوان رخداد نمودار می‌شود، امری استعلایی که نه به عالم پدیده‌ها تعلق دارد و نه به ساحت ایده هگلی. آن به ساحتی از زمان تعلق دارد که وی از آن به عنوان «ایون»^۹ یاد می‌کند. تجربه‌گرایی استعلایی دلوز مبتنی بر دوگانه سازی‌ای است که در وهله اول تقابل و تضاد را به ذهن متبادر می‌سازد، اما خیلی زود متوجه می‌شویم که آنها مفاهیمی مرتبط به هم هستند که طی فرایند شدن، به یکدیگر متصل و مرتبط می‌شوند. فلسفه دلوز مملو از این مفاهیم دوگانه است، دوتایی‌هایی چون ایون و کرونوس^{۱۰}، سطح و عمق^{۱۱}، جراحت و جای زخم^{۱۲}، رخداد و شرایط موجود^{۱۳}، مجازی و واقعی^{۱۴} و غیره.

رخداد در آرای دلوز به ساحت فراتاریخی ایون تعلق دارد که به همراه ساحت تاریخی کرونوس، باعث برساخته شدن شعور^{۱۵} و ادراکی می‌شود که وقوع واقعه را امکان‌پذیر می‌کند. تمایزی که بین امر مجازی و امر واقعی وجود دارد بیانگر نوعی اولویت برای امر مجازی است. امری که معطوف به خلاقیت، باروری و تحول آفرینی است در صورتی که امر واقعی اشاره به چیزی دارد که خلق و تولید شده است، امری در قلمرو هویت‌ها و همانندی‌ها، یعنی همه آن چیزهایی که اکنون وجود دارد. دلوز به‌طور مداوم «ایون»، «سطح» و «جراحت» را که هر سه در ساحت امر مجازی قرار می‌گیرند را به «رخداد» و حقیقت واقعه پیوند می‌دهد، و این در حالتی است که خود رخداد در ساحت ایون قرار می‌گیرد. بنابر روایتی که دلوز از واژه رواقی ایون ارائه می‌کند آن فاقد اکنونیت است، یعنی زمانی که بشود بر مبنای آن، به لحاظ تاریخ تقویمی، جایی مشخص برای گذشته و آینده معین نمود. ایون هنگامه‌ای است که به‌طور مدام

در حال تجزیه به گذشته‌ها^{۱۶} و آینده‌هایی^{۱۷} است که به سوی یکدیگر امتداد می‌یابند. بنابراین ایون در عین حالی که از اکنونیت می‌گریزد، دائماً در گذشته و آینده در رفت و آمد است. بر خلاف ایون، کرونوس که مرکب از مجموعه‌ای از زمان‌های حال یا اکنون به هم پیوسته است، متشکل از لحظه‌ها و وهله‌هایی است که دائماً اکنون را به گذشته و آینده متصل می‌سازد، نقطه‌ی عطفی مابین گذشته و آینده (Ibid. : 146-147).

با همه‌ی درهای سبزی

که پیروان سیاست‌های
نئولیبرالیستی نویدش را
می‌دادند، برای اقشار فقیر و

طبقات میانی جامعه جز
اشکال متفاوت مصیبت ثمره
دیگری نداشته است، افزایش
آمار بیکاری و افزایش قابل
توجه تعداد خودکشی در

میان این اقشار گواه گویایی
است بر تأثیر رخدادی که با
پایان دولت رفاهی رقم زده
شده بود.

دلوز به‌طور مدام به ما

گوشزد می‌کند که رخدادهای
تاریخی علت و عامل تغییر
در زیست اجتماعی نیستند
بلکه با توجه به تعلقشان به
ساحت غیرتاریخی زمان آنها
پیامدهای تحولانی هستند
که از رفت و آمد اندیشه در
گذشته و آینده، و بالعکس که
در سطح ادارک اتفاق
می‌افتد.

با توجه به نکات ذکر شده در بالا رخداد واقع‌ای در اکنون نیست، بلکه فرایندی از شدن است در پیوست به گذشته و آینده، یا آنطور که به وسیله دلوز بیان شده است، رخداد غالباً شکل یک سؤالی دوتایی یا دوسر است: یک سو پرسش از این می‌کند که چه چیزی می‌رود تا رخ دهد و از سوی دیگر سؤال از این دارد که چه چیزی رخ داده است (Lundborg, 2009). آن یک پدیده و یا یک چیز نیست، بلکه نیرویی خلاق و پیچیده و در عین حال غیرمادی است، چیزی از جنس اندیشه و شعور که چون به صورت بالقوه امکان‌های مختلف تغییر و تحول تاریخی را در خود دارد، با گسستی که در ادراک تاریخی ایجاد می‌کند باعث خلق امر جدید می‌شود. این فرایند ساحت ایون را به ساحت تاریخی کرونوس مرتبط می‌سازد. فرایندی که طی آن آینده و گذشته به اکنون وصل می‌شوند. امر مجرد^{۱۸} و غیرمادی که باعث خلق امر واقعی^{۱۹} و تاریخی می‌شود. اما این تجسیدیابی از طریق همسان‌سازی اتفاق نمی‌افتد، امر جدید پتانسیلی است در ساحتی مجازی^{۲۰} که طی فرایند شدن و درگیر شدن با واقعیت روزمره عینیت می‌یابد. بدین ترتیب ارتباط بین امر واقعی و حقیقت مجازی رابطه‌ای دو سویه است که یک سویش رخداد قرار دارد و در سوی دیگر موقعیت موجودیت یافته (Ibid.).

رخدادهای نئولیبرالیستی و شرایط کرونایی

رویدادهای تاریخی وهله‌ها و یا لحظه‌هایی هستند که رخداد، به‌مثابه انگاشته‌ای اجتماعی، از طریق آنها تجسد و عینیت می‌یابد، مجموعه فرایندهایی گفتمانی که با

گسستی بنیادین از گذشته به رخداد عینیت می‌بخشند و باعث می‌شوند تا امور به شکل و طریقی متفاوت از روشی که در گذشته انجام می‌شدند صورت بپذیرند. در این فرایند، امر سیاسی نیز بیش از آنکه به روابط قدرت و مکانیزم‌های توزیع آن مرتبط باشد، متصل به حوزه‌هایی از حیات اجتماعی است که بنا بر تجویز انگاشته‌ای اجتماعی شده، ایجاد گسستی تاریخی را امکان‌پذیر می‌سازد.

با توجه به مطالب ذکر شده در بالا، و خوانشی که این مقاله از رخداد دارد، گفتمان نئولیبرالیسم با تبدیل شدن به انگاشته اجتماعی باعث شکل‌گیری سلسله رخدادهایی می‌شود که هم در سطح مفهومی و هم در سطح انضمامی گسستی اساسی در ماهیت دولت و رابطه آن با نیروهای اجتماعی و روابط این نیروها نسبت به یکدیگر ایجاد می‌نماید که امکان شکل‌گیری تاریخی جدید از رابطه دولت و جامعه را فراهم می‌سازد. به واقع همین ویژگی و توانایی ایجاد گسست با گذشته و امکان ساختن تاریخی جدید، از طرق فرایندهای جدید تحول و تغییر در سطوح مختلف جامعه و دولت است که نئولیبرالیسم با تبدیل شدن به انگاشته اجتماعی سعی می‌کند به عنوان رخدادی تاریخ ساز جلوه‌گر شود. در این راه با پدید آوردن چشم‌اندازهای جدید به همراه امید گسست از گذشته، از طریق قول غلبه یافتن بر محدودیت‌ها و نواقص منتسب به نظم گذشته، برای بخش عمده‌ای از جامعه خود را به عنوان رخدادی در حال وقوع ترسیم می‌کند. صورت‌بندی‌ای ایدئولوژیک که با ایجاد امید برطرف شدن معایب، فانتزی ساخت دنیایی جدید را به انگاشته‌ای اجتماعی مبدل می‌سازد، دنیایی که در آن رنج فقدان پایان یافتنی در نظر گرفته می‌شود. بنا بر خوانش ما، رخداد ضرورتاً دارای ویژگی‌های مثبتی نیست که اندیشمندانی چون بدیو وفاداری به آن را ضرورتی اخلاقی برای عمل سیاسی تلقی می‌نمایند. بنا بر تعریف تقلیل‌گرانه‌ای که در این نوشتار به کار گرفته شده است، یک گفتمان ایدئولوژیک وقتی به انگاشته‌ای اجتماعی مبدل می‌شود وقوع رخداد را امکان‌پذیر می‌سازد. لذا عینیت‌یابی تاریخی‌اش منوط می‌گردد به توانایی‌اش برای ایجاد گسستی تاریخی در جهت تأسیس سامانی متمایز از نظم گذشته. انگاشته سامان جدید در برخورد با زمینه تاریخی‌ای که در آن واقعی می‌شود و عینیت می‌پذیرد، هم می‌تواند در راستای امیدی باشد که انگاشته جمعی قولش را داده بود، و هم می‌تواند فرایندی متباین و متمایز از امید ایجاد شده را رقم بزند. در این چارچوب با توجه به رابطه‌ای که بین امیدی که رخداد حاملش است و زمینه و شرایط تاریخی که واقعه در آن واقعی می‌شود، رخداد همیشه فرایندی ناتمام و در حال شدن است که وهله‌های تاریخی و عینیت یافته‌اش می‌توانند به لحاظ نتایج اجتماعی‌شان مثبت یا منفی در نظر گرفته شوند.

بر خلاف باورهایی که با توجه به گستردگی کرونا در سطح جهان و میزان مصیبت‌هایی که به صورت مستقیم و غیرمستقیم آن به بار آورده است، از کرونا به عنوان رخدادی تاریخ‌ساز یاد می‌شود که باعث تغییر بسیاری از رویه‌ها در زندگی سیاسی و اجتماعی شده است. بر خلاف این دیدگاه، در این مقاله کرونا و مصیبت‌های برآمده از آن بیش از آنکه علت و عامل تحول تاریخی به عنوان یک رخداد باشد، خود معلول سلسله رخدادهایی است که به نام تعدیل ساختاری و کوچک کردن دولت از سال ۱۳۶۸ در این کشور اتفاق افتاده است. شرایط

کرونایی امروز ما با توجه به نسبتی که با سامان امروز و گذشته دارد، و با نسبت یافتن این شرایط با چشم‌اندازی از آینده که امید گسست از رویه‌های گذشته را در ساحت خود دارد، می‌تواند جزیی از فرایند شکل‌گیری رخدادی جدید بشود. اهمیت شرایط کرونایی در همین امر نهفته است. کرونا بهتر از هر واقعه دیگری جعلی بودن قول و امید نئولیبرالیسم را برملا ساخته است. کرونا با هویدا ساختن ناکارآمدی‌های نظم موجود به عنصری سازنده در فرایند شدن رخدادی که هنوز وقوع نیفتاده است مبدل شده است. بسیاری از افراد مدعی این هستند که با توجه به ضعف و یا نبود نهادهای دموکراتیک، وجود دولت رانتی و عدم وجود بازار مستقل از این ساخت رانتی، و عدم الحاق ایران به روندهای جهانی شدن، وقوع سیاست‌گذاری‌های نئولیبرالیستی‌ای که بر مبنای ضرورت‌های باوری ایدئولوژیک به انگاشته‌ای اجتماعی مبدل شده است را از اساس حاشا می‌کنند. به رغم پذیرش موارد ذکر شده بالا در مورد ایران، اما به وضوح قابل مشاهده است که از سال ۱۳۶۸ به شدت و قوت سیاست‌های نئولیبرالی به اشکال مختلف در این کشور اجرا شده است. اعمال سیاست‌های خصوصی‌سازی و نیمه‌خصوصی‌سازی یا خصولتی به‌ویژه در حوزه‌های بهداشتی و آموزشی، تضعیف سیستم یارانه‌ای، رقابتی نمودن بسیاری از عرصه‌های اجتماعی، و تضعیف امر اجتماعی در برابر تقویت فردگرایی در این کشور نئولیبرالیسم را به امری واقعی مبدل ساخته است، که با توجه زمینه‌ای که در آن عینی شده است دارای تفاوت‌های اساسی و مهمی نسبت به اسلاف غربی خود است. این سیاست‌ها باعث گسترش بیشتر فقر و انواع دیگر محرومیت‌ها در بین طبقات محروم و میانی جامعه گردیده است. سیاست‌های نئولیبرالیستی با ترجیح فرد جدا شده از جماعت به عنوان کارگزار سرنوشت خویش که در پی منافع خویش به رقابت با دیگران می‌پردازد باعث تضعیف امر اجتماعی شده است. در چنین وضعیتی که دولت حمایت‌کننده از بسیاری از عرصه‌ها پا پس کشیده است، پاندمیک شدن کرونا بیشترین آسیب را به گروه‌هایی می‌زند که در این شرایط رقابتی استفاده از امکانات درمانی، از کمترین توانایی‌های رقابتی برخوردارند. بر خلاف باور رایج

شرایط کرونایی بهتر از هر واقعه دیگری بدلی بودن چشم‌اندازهای نئولیبرالیستی را برملا ساخت. آن نه تنها همه را متقاعد به بازگشت دولت به عرصه اجتماعی نمود، بلکه به ضرر فردگرایی مد نظر نئولیبرالیسم، امر اجتماعی را نیز احیا نمود. در شرایط ضعف دولت حامی، این گروه‌های اجتماعی فعال در عرصه جامعه مدنی بودند که فعالانه سعی در کنترل واقعه نمودند.

بر خلاف باور رایج کرونا ویروسی دموکراتیک نیست، اغنیا به آسانی می‌توانند برای محافظت از خود در برابر شیوع ویروس کرونا ماه‌ها در انتظار عمومی ظاهر نشوند بدون آنکه دچار مشکل معیشتی شوند، اما در نبود یک سیستم قوی تأمین اجتماعی، که در نتیجه خصوصی‌سازی‌ها رخ داده است، فقرا حتی برای هفته‌ای هم امکان دوری از محیط کار را ندارند.

کرونا ویروسی دموکراتیک نیست، اغنیا به آسانی می‌توانند برای محافظت از خود در برابر شیوع ویروس کرونا ماه‌ها در انتظار عمومی ظاهر نشوند بدون آنکه دچار مشکل معیشتی شوند، اما در نبود یک سیستم قوی تأمین اجتماعی، که در نتیجه خصوصی‌سازی‌ها رخ داده است، فقرا حتی برای هفته‌ای هم امکان دوری از محیط کار را ندارند. به همین نسبت هم آسیب‌پذیری‌شان در برابر شیوع ویروس از اغنیا بسیار بیشتر است. فراموش نکنیم که کرونا به سیستم ایمنی بدن حمله می‌کند، در نبود و یا ضعف سیستم رفاه جمعی، فقرا که از سوءتغذیه در رنجند به لحاظ سیستم ایمنی بدن نیز از همه بیشتر آسیب‌پذیرند. سیاست‌های نئولیبرالیستی خیلی بیشتر از کرونا زندگی فقرا و اقشار میانی جامعه را به خطر انداخته است. به واقع بر خلاف همه قول‌هایی که نئولیبرالیسم راجع به رشد و رفاه داده بود برای فقرا از کرونا هم مهلک‌تر بوده است.

جمع‌بندی

دلوز به‌طور مدام به ما گوشزد می‌کند که رخدادهای تاریخی علت و عامل تغییر در زیست اجتماعی نیستند بلکه با توجه به تعلقشان به ساحت غیرتاریخی زمان آنها پیامدهای تحولاتی هستند که از رفت و آمد اندیشه در گذشته و آینده، و بالعکس که در سطح ادارک اتفاق می‌افتد. نئولیبرالیسم با نقد بنیادی گذشته دولت در ایران شرایطی را فراهم آورد که حداقل در سطح نظری پا پس کشیدن دولت از عرصه‌های اجتماعی یک ضرورت تلقی شد. اما این گسست برای رفع و عدم تداوم نواقص و معایبی بود که به اشکال مختلف باعث رنج شهروندان می‌شده‌اند. آن از طریق دامن زدن به این امید و با تبدیل شدن به انگاشته‌ای اجتماعی، مبدل به ایدئولوژی تغییر شرایط موجود می‌شود. اما بعد از عملیاتی شدن استراتژی‌های ایدئولوژیکش این آینده قول داده شده و تجسم شده در انگاشته جمعی نبود که اکنونیت می‌یافت، بلکه جراحتهای تشدید شده گذشته بودند که عینیت می‌یافتند. نظامی جدید شکل یافته بود، گسستی که قولش داده شده بود اتفاق افتاد، اما زندگی بیش از پیش برای طبقات محرم طاقت‌فرسا شده بود. شرایط کرونایی بهتر از هر واقعه دیگری بدلی بودن چشم‌اندازهای نئولیبرالیستی را برملا ساخت. آن نه‌تنها همه را متقاعد به بازگشت دولت به عرصه اجتماعی نمود، بلکه به ضرر فردگرایی مد نظر نئولیبرالیسم، امر اجتماعی را نیز احیا نمود. در شرایط ضعف دولت حامی، این گروه‌های اجتماعی فعال در عرصه جامعه مدنی بودند که فعالانه سعی در کنترل واقعه نمودند. کرونا نشان داد که سیاست‌های نئولیبرالیستی برای افراد فقیر جدا افتاده از جماعت و دور شده از یک دولت حمایت‌کننده از هر ویروسی مهلک‌تر است. مصیبت‌باری وضعیت گروه‌های ضعیف اجتماعی در شرایط کرونایی از یکسو باعث بیزاری از آن انگاشته جمعی می‌شود که سیاست‌های نئولیبرالیستی را به عنوان رخدادی تاریخی بر اکنون و زیست عینی جامعه حاکم ساخت، و از آن‌سو نیز، تأمل در وضعیت موجود و اندیشه در ماهیت گذشته‌ای که قرار بود متحول شود امکان تجسم آینده‌ای‌رها از محنت‌های امروز و دیروز را نیز فراهم می‌کند. شرایط کرونایی امروز و بی‌پناهی و بی‌خانمانی گروه‌های اجتماعی کم‌درآمد بیانگر جراحتهای ناشی از جور نشدن واقعیت‌های عینی و اکنونیت جامعه با چشم‌اندازهای

انگاشته‌ای جمعی است که قولش برای آینده متفاوت از واقع‌ی شد که با گسست از گذشته خود را واقعی ساخت؛ گذشته‌ای که هنوز هم خاطراتش روح را جریح‌دار می‌سازد.

پی‌نوشت

- 1 - Social Imaginary
- 2 - Government
- 3 - Governance
- 4 - Governmentality
- 5 - Conduct of conducts
- 6 - The nick of time
- 7 - Event
- 8 - Wound
- 9 - Aion
- 10 - Chronos
- 11 - Surface and Depth
- 12 - Wound and Scar
- 13 - Event and State of affaires
- 14 - Virtual and The actual
- 15- Sense
- 16 - Past's
- 17 - Futures
- 18 - Incorporeal
- 19 - Corporeal
- 20 - Virtual

منابع

- Cotoi, Calin (2011), "Neoliberalism: a Foucauldian Perspective", in *International Review of Social Research*, Volume 1, Issue 2, June
- Fairclough, Norman (2013), *Critical Discourse Analysis: The Critical Study of Language*. New York: Routledge
- Lundborg, Tom (2009), The Becoming of the "Event": A Deleuzian Approach to Understanding the Production of Social and Political "Events", in *Theory & Event*. Volume 12, Issue 1
- Reynolds, Jack (2007), "Wounds and Scars: Deleuze on the Time and Ethics of the Event", in *Deleuze Studies*. Vol. 1; Iss. 2
- Torfinn, Jacob (1999), *New Theories of Discourse, Laclau, Mouffe and Zizek*. Oxford: Blackwell

فقر، استبداد و دموکراسی

گذار از استبداد و جامعه‌ی توده‌ای به دموکراسی و جامعه‌ی مدنی



سید علی محمودی

اشاره

هرچند فقر اقتصادی-اجتماعی در کشورهای کم‌تر توسعه یافته و یا در حال توسعه با کارنامه‌ی ناموفق، برای مردم با درک رنج‌های بیشتری همراه است، اما فقر فکری-عقلانی هرچند به‌طور غیرمستقیم، تأثیراتی به‌غایت ویران‌گتر و اسارت‌بارتر در این جوامع دارد. جامعه‌ی توده‌وار در نظام‌های حکومتی استبدادی، خود به‌گونه‌ای جدی، مانع دست‌یافتن مردم به رفاه، آزادی، امنیت، صلح و برخورداری از حقوق شهروندی است. فلسفه‌ی سیاسی و علم سیاست راه برون‌رفت از استبداد و دام‌گاه جامعه‌ی توده‌ای را نظریه‌ی دموکراسی برمدار آزادی و عدالت معرفی می‌کند. تأمل در وضعیت بحرانی جامعه‌های استبدادزده و گذار از استبداد و جامعه‌ی توده‌ای به دموکراسی و جامعه‌ی مدنی، دو الگوی دموکراسی نمایندگی و دموکراسی مشارکتی را در برابر اندیشه‌وران قرار می‌دهد و آنان را به مقایسه و انتخاب الگوی برتر و کارآمدتر فرامی‌خواند.

مقدمه

جهان ما همواره از انواع فقر به عنوان مشکلی بنیادین در رنج و تنگنا بوده است. این مشکل در طول تاریخ با شدت و ضعف همراه بوده و هم‌چنان ادامه دارد. تأمل در چیستی فقر و چرایی و چگونگی پیدایش و یافتن راه‌های کاستن از آن، دارای اولویت و اهمیت، با هدف تأمین نیازها، بهره‌مندی از امنیت، آزادی، برابری و تأسیس جامعه‌های برخوردار از رفاه، اخلاق و همزیستی انسانی است.

در این پژوهش سه پرسش زیر مبنای مطالعه، تحلیل و ارزیابی قرار گرفته است:

۱. چه رابطه‌ای میان فقر فکری-عقلانی و فقر اقتصادی-اجتماعی با نظام استبدادی وجود دارد؟

۲. جامعه‌ی توده‌ای چیست و چه ارتباطی با نظام استبدادی دارد؟

۳. بین دو نظریه‌ی دموکراسی نمایندگی و دموکراسی مشارکتی، کدامیک برای گذار از جامعه‌ی توده‌ای و نظام استبدادی به جامعه‌ی مدنی و نظام دموکراتیک، مناسب‌تر، اطمینان‌بخش‌تر و کارآمدتر است تا از طریق فقرزدایی، جامعه به ثبات، رفاه و صلح دست یابد؟

در این مقاله، نخست فقر فکری-عقلانی و فقر اقتصادی-اجتماعی به عنوان دو گونه‌ی اساسی فقر مورد بحث قرار می‌گیرد و ارتباط آن با نظام استبدادی بررسی می‌شود. دوم، جامعه‌ی توده‌ای به مثابه جامعه‌ی استبدادی و پی‌آمدهای آن برای اتباع مورد سنجش قرار می‌گیرد. سوم، پس از ارائه‌ی شرحی موجز از دو نظریه‌ی دموکراسی نمایندگی و دموکراسی مشارکتی، این بحث مطرح می‌شود که در گذار از جامعه‌ی توده‌ای و نظام استبدادی به جامعه‌ی مدنی و نظام دموکراتیک، کدامیک از این دو نظریه از ظرفیت‌های نظری و کارآمدی بیشتری برخوردار است.

مسئله‌ی فقر

۱. فقر فکری-عقلانی

فقر فکری انسان شالوده‌ی فقر اقتصادی و اجتماعی او است. درست است که بدون رفع فقر اقتصادی-اجتماعی، فرصت برای زدودن فقر فکری-عقلانی فراهم نمی‌شود، اما بسیاری از کسانی که از نظر اقتصادی زندگی مرفهی دارند، اما به غایت از فقر فکری رنج می‌برند. فقر فکری، فقدان اراده‌ی انسان در به کار بستن عقل خویش است. آنان که از نیروی عقل استفاده نمی‌کنند، فقیر و تنگدست‌اند. برای رهایی از فقر فکری-عقلانی، انسان‌ها به صفت شهروند باید نیروی عقل خویش را بشناسند و آنرا به کار اندازند تا از عقل به مثابه‌ی سرمایه‌ای بی‌بدیل و چراغی فروزان، در شناخت، نقادی، ارزیابی، تصمیم‌گیری و عمل سود بجویند.

این تقریر مرا به یاد مقاله‌ی نامور ایمانوئل کانت با نام «در پاسخ به پرسش روشننگری چیست؟» می‌اندازد. البته کانت در این مقاله از مفهوم فقر سخن نمی‌گوید. او از واژه‌ی «نابالغی» استفاده می‌کند که چیزی نیست جز «ناتوانی در به کار گرفتن فهم خویش». آیا فقری بزرگ‌تر از این هم وجود دارد؟ کانت مقاله‌ی خود را با این عبارت آغاز می‌کند: «روشننگری به درآمدن انسان است از نابالغی که خود گناه آنرا بر دوش دارد. نابالغی، ناتوانی در به کارگیری فهم خویش است، بدون راهنمایی دیگری. اگر علت نابالغی نبود فهم نباشد، بلکه نبود اراده و دلیری در به کار بردن آن بدون راهنمایی دیگری باشد، گناه آن به گردن خود انسان است. بنابراین، شعار روشننگری این است: دلیر باش در به کار بستن فهم خویش!» (Kant, 1991: 245).

فرض کانت آن است که انسان دارای نیروی فهم است، پس از عقل بر خوردار است. انسان وقتی نابالغ است که نمی‌تواند بدون راهنمایی دیگری فهم خود را به کار گیرد. ممکن است این نابالغی، نبود فهم نباشد. اگر چنین است، انسان فاقد اراده و دلیری است تا بتواند از عقل خود بهره گیرد و فهم خویش را به کار اندازد. در نتیجه، گناه استفاده نکردن از نیروی عقل، به گردن خود انسان است. اگر انسان بتواند با دلیری فهم خود را به کار گیرد، از فقر فکری - عقلانی به درآمد و به غنای فکری و عقلی دست یافته است. کانت این گذار از نابالغی به سوی فهم را «روشننگری» می‌نامد. ماهیت روشننگری چیزی نیست جز به کارگیری شجاعانه‌ی نیروی عقل. آشکار است که کانت انسان را نه فاقد عقل می‌داند و نه عاجز در بهره گرفتن از آن. برای انسان نابالغ و صغیر، عقل سرمایه‌ای است دست‌نخورده، گنجی است پنهان و رازی است سر به مهر. انسان باید این سرمایه را به کار اندازد. به همین سان، انسانی که از فقر فکری - عقلانی رنج می‌برد، اگر نیروی اراده و فهم خویش را به کار بندد، رفته رفته این فقر به غنا تبدیل می‌شود. انسان چنان که مولانا به ما می‌گوید، بنیان و اصلش «اندیشه» است و آنچه پس از اندیشه برای او باقی می‌ماند، چیزی جز کالبد او نیست:

ای برادر تو همان اندیشه‌ای / مابقی تو استخوان و ریشه‌ای

گرگل است اندیشه‌ات، تو گلشنی / و ر بُود خاری، تو همیشه گلخنی

(محمد بلخی، ۱۳۷۹: ۲۱).

انسان نابالغ که دچار فقر فکری و عقلانی است، درک درستی از گذشته، حال و آینده‌ی خود ندارد. او بیشتر در «اکنون» گذران عمر می‌کند و دلبسته‌ی کشش‌های جسمانی و رفع حوائج بشری است. او به راحتی تسلیم تنبلی و آسودگی می‌شود و به انفعال، تقلید و دنباله‌روی روی می‌آورد. او در بسیاری از نیازهای انسانی وابسته به دیگران است. او مجبور است خود را به عقل‌های منفصلی بیاویزد تا بتواند زندگی کودکانه‌ی خود را بگذراند. از این رو، چنین فردی به عنوان نابالغ و صغیر، به سادگی تن به قیمومیت کسانی می‌دهد که به جای او می‌اندیشند، تصمیم می‌گیرند و کارهای او را راه می‌اندازند. چنین فقری، انسان را از انسانیت تهی می‌کند و به اربابان فرصت طلب مجال می‌دهد تا او را «به کار

بگیرند» یعنی از او استفاده‌ی ابزاری کنند. در چنین وضعیتی، او دیگر «شخص» نیست، بلکه «شیء» است که این و آن به سهولت او را به مثابه‌ی وسیله و ابزار به بردگی می‌کشند. فقر فکری- عقلانی تا آن مایه در چنین انسان‌هایی جاافتاده و نهادینه شده که فرق میان شخص و شیء را نمی‌فهمند و نمی‌دانند که انسان به عنوان شخص، غایت خویش است و شیء نیست که خود یا دیگران بتوانند او را به کار بگیرند. چنین انسانی مهار خود را به دست دیگران می‌سپارد. کانت روایت این اشخاص نابالغ را اینگونه با ما در میان می‌گذارد: «هرگاه کتابی در اختیار دارم که به جای من می‌فهمد و مشاوره‌ی روحانی که در حکم وجدان من است و پزشکی که درباره‌ی نوع خوراک من داوری می‌کند و مانند اینها؛ دیگر نیازی به تلاش و کوشش ندارم. تا هنگامی که پول داشته باشم، نیازی به اندیشیدن ندارم. دیگران این کار ملال‌آور را برای من انجام خواهند داد» (Kant, 1991: 245).

بدین‌سان فقر فکری میدان را برای قیومیت می‌گشاید و قیّم‌ها از سرِ لطف در مقام تصمیم‌گیران، «نظارت عالی» را بر نابالغان و صغیران اعمال می‌کنند؛ بینوایانی که مشتی فقیر بیش نیستند. این فقیران نیز همچون صغیران، سروری پدرسالاران و قیّم‌آبان را از جان و دل پذیرا می‌شوند. به قول کارل یاسپرس، این افراد بدین‌سان "از هر کوششی معاف می‌گردند. نگهبانان آنان که به عطوفت همه‌ی کارهایشان را به عهده گرفته‌اند، مراقبشان هستند و برای اینکه از هرگزندی در امانشان دارند، به زنجیرشان می‌کشند!" (نقیب‌زاده، ۱۳۷۴: ۲۸۸).

در نگاه کانت، خروج از نابالغی برای انسان کاری است ممکن اما به غایت دشوار، زیرا انسان نابالغ به مرور زمان چنان با صغارت انس

فقر فکری انسان شالوده‌ی فقر اقتصادی و اجتماعی او است. درست است که بدون رفع فقر اقتصادی- اجتماعی، فرصت برای زدودن فقر فکری- عقلانی فراهم نمی‌شود، اما بسیاری از کسانی که از نظر اقتصادی زندگی مرفهی دارند، اما به غایت از فقر فکری رنج می‌برند.

سیاست‌ها و کارکردهای نظام استبدادی در تحدید آزادی‌ها، نابرابری، تبعیض و فرمانروایی فردمحور و پدرسالارانه، لاجرم به فقر فکری- عقلانی و فقر اقتصادی- اجتماعی می‌انجامد.

به نظر می‌رسد نظریه دموکراسی نمایندگی بر پایه‌ی فلسفه‌ی سیاسی و سازوکارهای آن که با واقع بینی، نظم، احتیاط، میانه‌روی و کارآیی بیشتری همراه است، برای گذار جامعه‌های بسته و استبدادی به سوی فرهنگ و ساختار دموکراتیک، از دموکراسی مشارکتی در مقام اجرایی شدن و استقرار، مخاطره‌ی کمتری دارد.

می‌گیرد و چنان سرسپرده‌ی خدایگانی می‌شود که قیومیت او را در کف خود دارد، که از به کار گرفتن فهم خویش عاجز و ناتوان می‌شود. نظام حکومتی در مقام قیوم و ارباب به او فرصت نداده است تا از رهگذر دانش‌آموزی و دانشجویی، فهم خویش را به کار گیرد، ببیند، و دانسته‌ها و سنجش‌های خود را به میدان آورد. باطل‌السرّ فقر فکری و عقلانی، خودانگیختگی، خوداندیشی، هم‌فکری و هم‌کنشی است. کانت راه برون رفت از نابالغی و رهایی از دام و افسون خرافات و تعصب‌ها را در اجرای قاعده‌ی رفتار «به کارگیری خرد» می‌داند و این روش را «قاعده‌ی خود-نگهداری خرد» می‌نامد و آن را این‌گونه صورت‌بندی می‌کند: «به کارگیری خرد صرفاً به این معنی است که هرگاه فردی در نظر دارد چیزی را بپذیرد، از خود بپرسد آیا باید خرد را برای توجیه کارهای خود به کارگیرد، یا اینکه آن را به عنوان قاعده‌ای که به صورت یک اصل کلی درآید بشناسد که بر کاربرد خرد وی حکم می‌راند» (Kant, ibid : 249). به بیان روشن‌تر، کانت می‌خواهد بگوید که در پذیرش چیزها و انجام کارها توسط انسان، نباید عقل را برای «توجیه» به کار گرفت، بلکه باید آن را به عنوان قاعده‌ای که به صورت یک اصل کلی درمی‌آید شناخت که راهنمای کردار انسان به مثابه کاربرد خرد است.

۲. فقر اقتصادی- اجتماعی

در عنوان «فقر اقتصادی- اجتماعی» به‌منظور پرهیز از تکرار و رعایت اختصار، بُعد اجتماعی، سه مفهوم اخلاقی، فرهنگی و حقوقی را دربرمی‌گیرد. در ادبیات جامعه‌شناسی- اقتصادی، زیر عنوان نابرابری، رابطه‌ی میان فقیر و ثروتمند به دو نوع بخش شده است:

۱. شکاف بین فقیر و ثروتمند در حالی که فرودستان و فرادستان هر دو در حال پیشرفت‌اند، اما تفاوت میان این دو قشر، برای فرودستان قابل تحمل نیست و با نارضایتی همراه است.

۲. شکاف بین فقیر و ثروتمند در وضعیتی که جامعه از نظر اقتصادی نابسامان است و روبه افول می‌رود، و وضعیت همه‌ی قشرهای اجتماعی کم و بیش رو به بدتر شدن است (رفیع‌پور، ۱۳۷۷: ۱۹۷).

در گزاره‌ی نخست، تفاوت ذکرشده به معنی تبعیض است، اما گزاره‌ی دوم از وجود بحران در جامعه خبر می‌دهد. در هر دو حالت، نابرابری و گسترش فقر جامعه را با خطر نارضایتی، بی‌اعتمادی و بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی روبه‌رو می‌کند. در این میان، تبعیض و قانون‌گریزی دو ویژگی جامعه‌هایی است که از فقر و تنگدستی رنج می‌برند.

در ریشه‌یابی فقر، یافتن رابطه‌ی تنگاتنگ میان فقر و استبداد کار دشواری نیست. این ریشه‌یابی پیشینه‌ای کهن و درازدامن دارد. سید عبدالرحمن کواکبی در رساله‌ی طبایع‌الاستبداد، هنگام بحث در مورد رابطه‌ی استبداد با مال، بر فساد مالی تأکید

می‌گذارد و می‌نویسد: «اخلاقیان بدان نظر کنند که ضرر این معنی [ربا] از بهر جمهور ملت بیش از نفع آن است. چه این ثروت‌ها یکان یکان استبداد داخلی را برقرار دارد و مردمان را بر دو صف آقایان [سروران] و غلامان قرار دهد و استبداد خارجی را نیز قوت دهد و تعدی را از روی مال و استعداد بر آزادی و استقلال ملت ضعیف آسان نماید. و این مقاصد در نظم حکمت و عدالت فاسد باشد و از این رو تمام مذاهب ربا را مطلقاً حرام نمودند» (کواکبی، ۱۳۶۳: ۱۱۳-۱۱۲). بر این اساس، در نگاه کواکبی، فساد اقتصادی به استبداد داخلی و استعمار خارجی می‌انجامد و کژراهه‌ی ظلم و تعدی را بر آزادی و استقلال مردم که به فتور و ضعف درافتاده‌اند، هموار می‌کند.

در نگاه کواکبی استبدادگران با چنگ‌انداختن به اموال مردم، راه چپاول و غارت را برای «تعدی‌کنندگان، از قبیل دزدان و حیل‌گران» می‌گشایند تا در سایه‌ی امنیت خودکامگان، مردم را در کسب مال به زحمت و تعب بیفکنند و محیط را برای بهره‌وری از آن ناامن سازند (همان، ۱۱۵). به باور کواکبی، در نظام استبدادی، فرادستان و فرودستان، یا به تعبیر او، «توانگران» و «درویشان»، هر دو به خواری و زبونی دچار می‌شوند، زیرا مستبد توانگران را می‌دوشد و درویشان را به دام فریب می‌افکند. استبدادگر می‌کوشد از راه تظاهر به دوستی فرودستان و ربودن دل‌های ایشان، بر ترس خویش از آنان چیره شود. در برابر، فرودستان نیز از «پست‌فطرتی و فرومایگی او هراس دارند» [...] گویی توهم نمایند که درون سرهای ایشان جاسوس مستبد را مکان است» (همان، ۱۱۶). این روند به فساد اخلاق فرودستان می‌انجامد: «گاهی فساد اخلاقی در درویشان بدانجا رسد که خوشنودی مستبد، ایشان را خرّم سازد، به هر صورت که خوشنودی او دست دهد» (همان). فرجام این روند آن است که ملت‌های اسیر استبداد بهره‌ای از ثروت عمومی ندارند و با فقر، تنگدستی و جرم‌انگاری سر می‌کنند، زیرا: «منزلت ایشان در انجمن انسانیت همچون چارپایان است که ایشان را دست به دست گردانند» (همان). فشرده‌ی دیدگاه کواکبی در مورد رابطه‌ی استبداد و فقر چنین است: «استبداد دردی است که صدمه‌ی آن از وبا سخت‌تر و از حریق هولناک‌تر و از سیل خرابیش بزرگ‌تر و نفوس را از گدایی زبون‌کننده‌تر» (همان، ۱۱۸).

نظام‌های استبدادی در راه تداوم خودکامگی و قانون‌ستیزی، حقه‌ها می‌گشایند و ترفندها به کار می‌گیرند. مدیریت یا مهندسی جامعه در نظام استبدادی چنین است که دست و پای مردم را در «امور خصوصی» شان ببندند تا از این طریق زمان، فرصت و یا تمایلی برای آنان باقی نماند که به «امور عمومی» بپردازند (بوشه، ۱۳۹۵: ۱۰۴).

خودکامگان، شهروندان را (که در نگاه آنان «رعایا» هستند)، در مهندسی استبداد «به فقر می‌کشانند» تا آنان به ناچار در تأمین معیشت به شدت سرگرم کار شوند و به زوایای این توطئه راه نبرند. نظام استبدادی به گونه‌ای جامعه را مهندسی می‌کند که «غنا» و «فقر»، هر دو به سود آن باشد: از سویی، در ارتباط با فقر، مردم چنان سخت کار کنند که وقت و فرصتی برای آنان در پرداختن به امور سیاسی باقی نماند؛ از سوی دیگر، در

ارتباط با غنا، علاقه و دلبستگی مردم نسبت به مشارکت سیاسی را از آنان بستانند(همان). در مهندسی استبداد، مفهوم «اوقات فراغت» راه ندارد، چرا که برخورداری از اوقات فراغت، شهروندان را به مطالعه، اندیشیدن، گفت‌وگو، هم‌اندیشی و هم‌کنشی وامی‌دارد. بدین‌سان شهروندان به خردورزی، فعالیت سیاسی و ارتقای اخلاقی راه می‌یابند. برون‌داد این وضعیت، پرسشگری، مطالبه‌گری، قانون‌گرایی، شفافیت و پاسخگویی است که خواب را بر خودکامگان حرام می‌سازد و آنان را در هاوییه‌ی هراس و دلواپسی در از کف دادن قدرت استبدادی، فرومی‌افکند. اوقات فراغت شهروندان برای نظام‌های استبدادی خط قرمز است. رعیت خوب، چه کارگزار و چه کارمند، کسی است که صبح تا شب نفس زنان و عرق‌ریزان کار کند و حتی در روزهای تعطیل نیز بر سرکار حاضر شود. او نباید از فرایند نفس‌گیر کار و کار خلاصی یابد، زیرا همواره بایستی در قفس دیوانسالاری استبداد، عمر خود را بگذراند و در «نگاه درونی» به قدرت محصور شود و گام در بیرون این قفس نگذارد که بتواند با «نگاه بیرونی»، ذات و کارکرد قدرت استبدادی را بشناسد و با نقد خردمندانه با استبداد درگیر شود. رعیت نظام استبدادی را با تاریخ، فلسفه، دین، اخلاق، هنر و ادبیات چه کار؟!

استبداد و جامعه‌ی توده‌ای

جامعه‌ی فقیر و تهیدست که شب و روز خود را با کار موظف و کار مضاعف می‌گذراند و یا اساساً بیکار و بی‌پناه است، جامعه‌ی توده‌ای^۱ را تشکیل می‌دهد که نقطه‌ی مقابل جامعه‌ی مدنی (civil society) است. جامعه‌ی توده‌ای، برون‌داد نظام استبدادی است. جامعه‌ی توده‌ای در وضعیت گذار از جامعه‌ی سنتی به جامعه‌ی مدرن و یا در خود جامعه‌ی مدرن پدید می‌آید. پژوهش‌های گوناگون نشان می‌دهد که افراد زیان‌دیده و در شُرَف اضمحلال در پی تحولات جامعه‌ی مدرن، بیشتر به جنبش‌های توده‌ای می‌پیوندند. هسته‌ی اصلی جامعه‌ی توده‌ای از گروه‌های به‌حاشیه رانده شده شامل «خرده بورژوازی، روشنفکران (بی‌طبقه)، مهاجران، کارگران جدید، جوانان، بیکاران و سربازان از جنگ برگشته» تشکیل می‌شود. این قشرها ریشه‌های اجتماعی سست‌تری دارند. از این رو، برای پیوستن به جامعه‌ی توده‌ای، از آمادگی و استعداد فزون‌تری برخوردارند (بشیریه، ۱۳۷۴: ۳۴۴).

برای شناخت جامعه‌ی توده‌ای، می‌توان ویژگی‌ها و نهادهای آن را به شکل زیر صورت‌بندی کرد.

۱. ویژگی‌ها

از آنجا که جامعه‌ی توده‌ای، تکثرها، تفاوت‌ها و تنوع‌های فردی و اجتماعی را نمی‌پذیرد، مظهر همسان‌سازی و هم‌شکلی اندیشه‌ها و باورهای توده‌ای است. در این جامعه، تفاوت‌ها و تمایزهای گروهی و صنفی رنگ می‌بازند یا کم‌رنگ می‌شوند.

با پدید آمدن فرهنگ یکسان و یک کاسه‌ی توده‌ای، خرده فرهنگ‌ها محو می‌شوند و دلبستگی‌های فردی و گروهی به فتور و سستی می‌گیرند. در جامعه‌ی توده‌ای، مشارکت از دلبستگی‌ها و منافع صنفی سرچشمه نمی‌گیرد و به جای آن که برپایه‌ی گزینش آزاد و به شکل خودانگیخته باشد، بسیج‌گراانه است. در این جامعه نشانی از همبستگی اجتماعی به شکل سنتی نمی‌توان یافت. در برابر، جامعه در گسیختگی و سرگشتگی اخلاقی و معنوی دست و پا می‌زند. جایگزین این فروپاشی، شکل‌گیری جامعه‌ی توده‌ای در چهره‌ی جنبش توده‌ای است، با این هدف که همبستگی سیاسی جدیدی پدید آورد. این همبستگی در ظاهر سرشار از هیجان، عاطفه و شوریدگی است، اما در باطن، میان‌تهی، سطحی و نادیرپا است. در این همبستگی کاذب، دلبستگی‌های گروهی و صنفی راه ندارد، زیرا انتخاب‌های عقلانی و آزاد در کار نیست، بلکه مبتنی بر روابط توده‌ای ایدئولوژیک است. آشکار است که این همبستگی ساختگی و فرمایشی، به غایت لرزان و شکننده است. جامعه‌ی توده‌ای آماده‌ی پذیرش آموزه‌های ایدئولوژیک است. یکی از این آموزه‌ها، برابری همگان به عنوان پذیرندگان و پیروان ایدئولوژی است. این جامعه در پذیرش ایدئولوژی، بسیج و رهبری توده‌ای، سر از پا نمی‌شناسد. در جامعه‌ی توده‌ای، دستور کار سرکوب فرهنگی و اجتماعی در اولویت است. آنچه در این جامعه مشروعیت دارد، خواسته‌هایی است که با ترفند و دروغ به توده‌ها نسبت داده می‌شود، بدون آنکه توده‌ها توانایی تشخیص و گزینش این خواسته‌ها را دارا باشند و یا در صورت توانایی، صدای مخالفت آنان شنیده شود و خواسته‌ی آنان به چیزی گرفته شود. در برابر، رهبران جنبش توده‌ای، خود را تجلی و بازتاب واقعی و تمام‌عیار آرزوها و آرمان‌های مردمی نشان می‌دهند. در عرصه‌ی رقابت بین رهبران توده‌ای، آن رهبری که بتواند بیش از همتایان خود در معرض خواسته‌ها و فشارهای توده‌ای قرار گیرد، توفیق بیشتری در کنار زدن رقیبان خود دارد و می‌تواند یگانه‌تاز میدان سیاست توده‌ای شود.

حسین بشیریه ویژگی‌های اصلی جامعه‌ی توده‌ای را این گونه دسته‌بندی کرده است: "گسیختگی، ضعف روابط و پیوندهای گروهی، فشارها و اضطرابات روحی، احساس ناامنی، تشنگی برای ایدئولوژی و رهبری و همبستگی جدید و اقتداگرایی" (همان، ۳۳۴).

۲. نهادها

از ویژگی‌های جنبش‌های توده‌ای، بسیج و برپایی نهادهای سیاسی گسترده است (همان، ۳۳۳). این جنبش‌های بسیج توده‌ای، به کنش‌ها و واکنش‌های جامعه‌ی توده‌ای نظم و سامان می‌دهند. قهراً سازمان‌های جنبش توده‌ای، آمرانه شکل می‌گیرند، و آزادی و انتخاب داوطلبانه در ایدئولوژی، خط‌مشی، برپایی و عملکرد آنها راه ندارد. سازارانی فکری و نهادی جنبش‌های توده‌ای از سوی رهبران تعیین و اعلام می‌شود. کارگزاران جامعه‌ی توده‌ای، مسئول عملیاتی کردن و اجرای طرح‌هایی هستند که از پیش تدوین و جهت اجرا آماده شده است.

جامعه‌ی توده‌ای دارای گرایش مبتنی بر عوام‌گرایی^۲ است (همان، ۳۳۴)، زیرا در

این جامعه که علی‌الدوام در حال جنبش و بسیج توده‌ای است، هیچ جایی برای تأسیس سازمان‌ها، گروه‌ها و احزاب مستقل وجود ندارد. یکی از نشانه‌های به محاق رفتن هرگونه انتخاب آگاهانه و داوطلبانه از سرِ اراده در جامعه‌ی توده‌ای، انحصار تأسیس نهادهای سیاسی در دست سرکردگان جنبش توده‌ای است. حتی بنیان نهادن نهادهای اجتماعی نیز در جامعه‌ی توده‌ای باید زیر نظر حکومت و برپایه‌ی پذیرش و التزام به ایدئولوژی آن باشد، وگرنه مجوز تأسیس آن صادر نمی‌شود.

هرگاه بخت با کنشگران مدنی یار شود و به شکل محدود دست به تأسیس نهادهای مدنی بزنند، امکانی برای تداوم پویش‌های این کنشگران وجود ندارد، زیرا در جامعه‌ی توده‌ای هر نهاد مدنی - که بالذات آزاد، مستقل و داوطلبانه است - مجالی برای تداوم ندارد و به سرعت برچیده و تعطیل می‌شود. اگر این نهادهای اجتماعی، همانند نهالی که سربرآورده، آرام آرام رشد کند و ریشه‌های آن‌ها در جامعه محکم شود و تأثیرات مثبت آن در میان مردم به شکل ملموس تجربه شود، آنان دیر یا زود، به این نهادها روی می‌آورند و طعم شیرین آزادی انتخاب، هم‌اندیشی و هم‌کنشی اجتماعی را می‌چشد و از سازمان‌های ایدئولوژیک، هم‌شکل و دستوری جامعه‌ی توده‌ای فاصله می‌گیرند. آشکار است که جامعه‌ی مدنی و جامعه‌ی توده‌ای نمی‌توانند در کنار یکدیگر قرار گیرند، زیرا فلسفه‌ی سیاسی هریک با دیگری دارای تفاوت بنیادین است: یکی برپایه‌ی آزادی، برابری، استقلال، خودبنیادی و کنشگری غیرخشونت‌آمیز استوار است؛ دیگری بر بنیان پدرسالاری، قیمومیت، وابستگی، و تجویز و به‌کارگیری خشونت. جامعه‌ی توده‌ای وابسته به نظام استبدادی است و جامعه‌ی مدنی، عرصه‌ی کنشگری در نظام دموکراتیک.

دموکراسی

پیش از این که رابطه‌ی دموکراسی و فقر مورد بررسی قرار گیرد، لازم است به اجمال مراد خود را از دموکراسی شرح دهیم. دموکراسی دارای انواعی است که موضوع بحث این مقاله نیست، اما در میان دموکراسی‌ها، به نظر می‌رسد دو نظریه‌ی دموکراسی نمایندگی^۳ و دموکراسی مشارکتی^۴ با موضوع اصلی پژوهش حاضر ارتباط بیشتری داشته باشند.

می‌دانیم که زیر عنوان‌های «جمهوری» و «جمهوری دموکراتیک»، شماری از حکومت‌ها ادعای دموکراسی می‌کنند و در اثبات آن، برگزاری انتخابات دوره‌ای ریاست جمهوری و مجلس نمایندگان مردم را مورد تأکید قرار می‌هند (Thackrah, 1987: 49). در علم سیاست دو مفهوم «دموکراسی واقعی» و «دموکراسی جعلی»^۵ از یکدیگر متمایز شده اس (ibid). در دموکراسی واقعی، قدرت از اراده و خواست مردم سرچشمه می‌گیرد و بنیان آن، قانون اساسی مصوب نمایندگان برگزیده‌ی مردم در مجلس مؤسسان است. بنابراین، دموکراسی واقعی، فارغ از اینکه درونمایه‌ی لیبرالیستی و سوسیالیستی و یا تلفیقی از این دو نظریه را داشته باشد، بر شالوده‌ی آزادی، برابری، حقوق بشر، اخلاق و قانون نهاده شده است. حتی اگر فرض کنیم که انتخابات در کشوری بدون زیرپا نهادن قانون،

تبعیض، تقلب، و بدون غربال کردن نامزدها قبل از برگزاری انتخابات به صورت دلبخواهی و تحکمی^۶ انجام شود، هیچ‌گاه نباید از یاد ببریم که دموکراسی فقط حق رأی نیست. این ادعا که در کشوری انتخابات سالم برگزار می‌شود، به معنی آن نیست که نظام حکومتی آن دموکراتیک است. در کشورهای کمونیستی نیز در گذشته انتخابات برگزار می‌شد، اما حکومت‌های این کشورها، در واقع نمایش دموکراسی بود نه دموکراسی واقعی (Ibid.). دموکراسی واقعی که در حکومت‌های جمهوری تیلور یافته است، دموکراسی شهروندان است نه دموکراسی حاکمانی که برگزیده‌ی مردم نیستند و اگر در زمانی نیز شهروندان بعضی از آنان را انتخاب کرده باشند، با پی بردن به منش و روش استبدادی‌شان، در زمانی دیگر از آنان اعراض می‌کنند. شهروندان در دموکراسی واقعی، از طریق نمایندگان برگزیده‌ی خود در سیاست‌گذاری‌ها مشارکت می‌کنند، آزادانه بر کار حاکمان منتخب نظارت می‌کنند، سیاست‌ها و عملکردهای حاکمان را نقد می‌کنند و در برابر پرسش‌های خویش به پاسخگویی و امی دارند. در دموکراسی واقعی، شهروندان گرانیگاه اصلی دایره‌ی قدرت‌اند و حاکمان، کارگزاران و مستخدمان آنان. این روند، ساختارمحور است و نه فردمحور، زیرا در دموکراسی واقعی، سرور و خدایگان وجود ندارد و تمام مناصب در قوای سه‌گانه‌ی حکومت، انتخابی و چرخشی است. نظام «تعدیل و موازنه‌ی قوا»^۷ سازوکاری است که دموکراسی واقعی را از آفت جمع‌شدن و تمرکز قدرت در یک قوه از قوای سه‌گانه‌ی مقننه، مجریه و قضائیه مصون می‌سازد (نوروزی خیابانی، ۱۳۷۴: ۴۵).

انتخاب دموکراسی به عنوان نظام حکومتی برتر، از پشته‌های نظری و آزمون‌های موفقیت آمیز در میدان عمل برخوردار است. تاریخ دموکراسی نشان می‌دهد که مردم در گستره‌ی جهان به تدریج با فرهنگ و ساختار دموکراتیک آشنا شده و خود را برای استقرار دموکراسی در کشورهایشان آماده کرده‌اند.

مطالعات انجام شده درباره‌ی جایگاه دموکراسی، نشان دهنده‌ی رشد کمی و کیفی آن در کشورهای مختلف جهان، به شرح زیر است:

۱. شمار دموکراسی‌های جهان در دهه‌های اخیر رو به افزایش و پیشرفت نهاده است. البته این کشورها در میان دو طیف دموکراسی حداقلی و حداکثری قرار دارند. پژوهشی که در دهه‌ی نخست سده‌ی بیست و یکم صورت گرفته، از «گسترش شتابان مردم‌سالاری به مثابه ملاک دولت‌بودن که جامعه‌ی بین‌المللی آنرا به رسمیت شناخته» خبر می‌دهد. براساس این پژوهش، «از ۱۹۲ کشور جهان ۱۲۰ کشور که حدود دو سوم جمعیت جهان را در خود جای داده‌اند، در حال حاضر دارای رژیم‌های مردم‌سالار انتخاباتی‌اند» (فیلیپس، ۱۳۹۴: ۱۷۸ و دیاموند، ۱۳۸۴: ۱۲۵-۱۲۴). این پژوهش نشان می‌دهد که در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۷۴ تا ۲۰۰۲ تعداد دموکراسی‌ها سال به سال فزونی داشته است: در سال ۱۹۷۴، شمار دموکراسی‌ها ۴۱ مورد در میان ۱۵۰ کشور بوده، در حالیکه در سال ۲۰۰۲ این تعداد به ۱۲۱ مورد در میان ۱۹۳ کشور رسیده است. بر این اساس، شمار دموکراسی‌ها در سال ۱۹۷۴، ۲۷/۳ درصد بوده و در سال ۲۰۰۲ به ۶۲/۷ درصد افزایش یافته است.

ارزیابی لاری دیاموند از این مطالعه‌ی آماری گواه آن است که: «تحقق دموکراسی به هیچ پیش‌شرطی نیاز ندارد، مگر به اراده و خواست نخبگان سیاسی برای حکومت به شیوه‌ی دموکراتیک. اما این امر خود به فشار قوی از طرف جامعه‌ی مدنی و [...] گسترش اراده‌ی سیاسی برای اصلاحات دموکراتیک نیاز دارد.» (دیاموند، ۱۳۸۴: ۱۰۵).

۲. هر چند بهبود وضعیت اقتصادی و تقویت طبقه‌ی متوسط از لوازم دگرگون کردن نظام‌های حکومتی استبدادی به دموکراتیک است، اما به نظر می‌رسد براساس جهانی‌شدن گرایش به دموکراسی در سه دهه‌ی اخیر، نظریات مطرح شده در گذشته در مورد شرایط اقتصادی لازم به مثابه پیش‌شرط نیل به دموکراسی، فرایندهای اخیر دموکراسی‌سازی را چندان توجیه نمی‌کند (دیاموند، ۱۳۸۴: ۱۱۵). براساس پژوهش ذکر شده در بالا: "از کشورهای کمونیستی حدود دوسوم و از کشورهای آسیایی یک‌سوم و از ممالک آفریقایی دویستم به دموکراسی گرایده‌اند" (بشیریه، ۱۳۸۴: ۹۲). دیاموند در ادامه‌ی ارزیابی خود به ما یادآور می‌شود که: "نه فرهنگ، نه تاریخ و نه فقر هیچ‌یک موانع اساسی و غیر قابل رفعی در برابر روند دموکراتیک شدن نیستند. در واقع، شواهد و قرائن و نیز تحلیل‌ها نشان می‌دهند که شرط ضروری و بنیادین دستیابی به توسعه‌ی پایدار برای قسمت‌های اعظم دنیا که با معضل فقر دست و پنجه نرم می‌کنند، همان وجود حکومت دموکراتیک، پاسخگو و شفاف است. [...] تداوم و پایایی دموکراسی در بستر فرهنگ اجتماعی و شرایط اقتصادی ناخوشایند و نامناسب هم مستلزم وجود نهادهایی است که زمینه‌ی حکومت به شیوه‌ای مؤثر و پاسخگو را فراهم می‌کنند. [...] دموکراسی در هر جامعه‌ای می‌تواند ظهور کند، اما تنها در یک جامعه‌ی پویا و مسئول، ریشه می‌گیرد و پایدار می‌گردد" (دیاموند، ۱۳۸۴: ۱۰۵).

۱. دموکراسی نمایندگی، دموکراسی مشارکتی

اکنون به دو نظریه‌ی دموکراسی نمایندگی و دموکراسی مشارکتی می‌پردازیم. دموکراسی نمایندگی با آرای شهروندان تجسم می‌یابد تا در ارکان حکومتی به عنوان کارگزاران مردم، بر اساس قانون وظایف خود را انجام می‌دهند. در دموکراسی نمایندگی، تصمیم‌گیری‌ها به گروه محدودی از نخبگان برگزیده‌ی شهروندان سپرده می‌شود (Thackrah, 1987: 49)، زیرا شهروندان در مقام انتخاب‌کننده دارای صلاحیت‌اند و هریک از آنان یک رأی دارد، اما آنان کسانی را انتخاب می‌کنند که برخوردار از اخلاق، تخصص‌های لازم، توانایی تصمیم‌گیری و مهارت در سیاست‌ورزی باشند. دموکراسی نمایندگی مرکب از نخبگان برگزیده‌ی شهروندان آزاد و برابر است. ایمانوئل کانت از جانبداران اصلی دموکراسی نمایندگی در چارچوب نظام جمهوری بوده است (محمودی، ۱۳۹۵: ۲۸۲-۲۷۳).

دموکراسی مشارکتی نظریه‌ای است مبتنی بر مشارکت گسترده و هرچه فزون‌تر شهروندان در فرایندهای تصمیم‌گیری از رهگذر برگزاری انتخابات، بسیار بیشتر از آنچه در دموکراسی نمایندگی معمول است. در ایضاح بیشتر دموکراسی مشارکتی آمده است که این نوع از دموکراسی "مستلزم مداخله‌ی فعال شهروندان در امور اجتماع، جنبش‌های

اجتماعی، و گروه‌های همسود است. [...]
مدافعان دموکراسی مشارکتی معمولاً از آموزش و پرورش مدنی انتظار دارند که شهروندانی فعال و دارای علائق سیاسی بیشتری را پرورش دهند" (لیپست، ۱۳۸۳: ۷۰۲). افزون بر این‌ها، دموکراسی مشارکتی آهنگ پرورش فضیلت مدنی همراه با تقویت حق حاکمیت مردم را دارد و بر مسئولیت اجتماعی در کنار تمرکز بر فعالیت فردی، تأکید می‌گذارد.

ناقدان دموکراسی مشارکتی این نظریه را با پرسش‌هایی از این دست به چالش کشیده‌اند: (۱) آیا می‌توان افراد معمولی اعم از مردان و زنان را به گونه‌ای آموزش داد که در جایگاه نمایندگان کارآزموده، دوراندیش و اهل گفت و گو و تبادل نظر قرارگیرند؟ (۲) آیا تبدیل افراد به شهروند از رهگذر برپایی دوره‌های آموزش مدنی، خدمات اجتماعی و ملی و یا مداخله‌ی مستقیم در سیاست، امکان‌پذیر است. (۳) آیا شهروندان باید صرفاً بیانگر منافع شخصی خود باشند یا باید اندیشیدن درباره‌ی سیاستگذاری در شکل‌های نو و عمومی در آنان رشد کند و نهادینه شود، به گونه‌ای که «در فکر خود بودن» جای خود را به «درفکر جامعه بودن» بدهد (همان، ۱۹۹۸). ژان ژاک روسو در میان فیلسوفان و توماس جفرسن در میان سیاست‌ورزان، از پشتیبانان نامور دموکراسی مشارکتی بوده‌اند (همان).

نقد پیروان نظریه‌ی دموکراسی مشارکتی بر دموکراسی نمایندگی آن است که این نوع از دموکراسی عرصه را بر شهروندان تنگ می‌کند و حکومت‌گری را به دست اقلیت نخبگان برگزیده‌ی مردم می‌سپارد. بر این اساس می‌توان گفت که دموکراسی مشارکتی،

جامعه‌ی توده‌ای زیر چتر هدایت و مدیریت نظام استبدادی شکل می‌گیرد و با نفی تکثر و تنوع و بستن و یا محدود کردن دایره‌ی انتخاب‌های آزادانه و مستقل مردم، از میزان رضایت و اعتماد ملی می‌کاهد و با اوج‌گیری بحران‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، جامعه در گرداب فقر، آشفتگی و نومیدی فرومی‌رود و زمینه‌های شورش و ستیزه‌جویی مردم فراهم می‌شود.

مردم در نظام استبدادی که با تقویت جامعه‌ی توده‌ای رفته رفته به بن‌بست می‌رسند، راهی جز گذار بدون خشونت از جامعه‌ی توده‌ای به جامعه‌ی مدنی ندارند. تقویت جامعه‌ی مدنی بر پایه‌ی احترام به منزلت انسان در مقام شهروند و آزادی، برابری و حقوق بشر، موجب می‌شود که دانش، آگاهی، پرسشگری و نقادی بر مدار بهره‌گیری از عقل و نیز فرهنگ صلح، گفت و گو و همکاری میان شهروندان گسترش و ژرفا یابد.

مُوسَّع و به دموکراسی مستقیم نزدیک‌تر است (همان، ۷۰۲-۷۰۰). در برابر، دموکراسی نمایندگی، مُصَيِّق و از دموکراسی مستقیم دورتر است. در هریک از دو نظریه، آنچه هسته‌ی سخت را تشکیل می‌دهد، آموزه‌های مبتنی بر لیبرالیسم و سرمایه داری است که مظهر آزادی‌های فردی و اجتماعی است. این که عدالت در این دو نظریه چه جایگاهی دارد، بسته به این است که در نگاه نظریه‌پردازان دموکراسی نمایندگی و دموکراسی مشارکتی، تقدم و اولویت با آزادی است یا با عدالت. توازن میان آزادی و عدالت در دموکراسی‌ها به معنی درآمیختن لیبرالیسم و سوسیالیسم (با قرائت نوین) است. من در مقاله‌ی «لیبرال-سوسیال دموکراسی به مثابه هدف غایی در گذار به دموکراسی»، نظریه‌ای تلفیقی پیشنهاد کرده‌ام که برونداد آن، برخورداری شهروندان از آزادی و عدالت در چارچوب نظام‌های سیاسی «لیبرال-سوسیال دموکراسی» است (محمودی، ۱۳۹۶).

۲. کدام نظریه‌ی دموکراسی: نمایندگی یا مشارکتی؟

اکنون پرسش این است که کارزار صلح‌آمیز در برابر فقر فکری-عقلانی و فقر اقتصادی-اجتماعی با تأسیس کدام نظام حکومتی می‌تواند با موفقیت‌های بیشتر و دستاوردهای فزون‌تری همراه باشد: دموکراسی نمایندگی یا دموکراسی مشارکتی؟ به دلایل زیر، باور من این است که دموکراسی مشارکتی الگوی مناسبی در برابر دو گونه فقر یادشده و گذار از جامعه‌ی توده‌ای به جامعه‌ی مدنی نیست:

۱. در کشورهای کم‌تر توسعه یافته و در برخی از کشورهای در حال توسعه، سطوح آموزش و تربیت شهروندی به‌ویژه در میان طبقه‌ی پایین متوسط، در حد لازم نیست. با توجه به اینکه در اینگونه کشورها، طبقه‌ی پایین متوسط اکثریت اتباع را تشکیل می‌دهند، به‌کارگیری الگوی دموکراسی مشارکتی سبب می‌شود که فرصت و شانس دستیابی به اشخاصی از طبقه‌ی پایین متوسط به بالای هرم قدرت سیاسی افزایش یابد. چنین افرادی با سطح دانش، آگاهی و مهارت‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی اندک، از توانایی و صلاحیت لازم در اداره‌ی امور کشور برخوردار نخواهند بود.

۲. انواع فقر در کشورهای یادشده و پی‌آمدهای اجتماعی و فرهنگی آن، زمینه‌های ناامنی، شورش و ستیزه‌جویی را در میان اتباع فراهم می‌سازد، به‌گونه‌ای که فقر و تنگدستی می‌تواند این کشورها را به‌سوی ناامنی‌های فزاینده تا مرز بی‌دولتی^۸ سوق دهد. الگوی فراگیر دموکراسی مشارکتی می‌تواند بستر و فضای مساعدی را در راستای بالاگرفتن ستیزه‌جویی‌ها و ناامنی‌ها پدیدآورد و یا تأمین امنیت از راه‌های صلح‌آمیز را با عدم موفقیت یا ابهام روبرو سازد.

۳. در مقایسه با دموکراسی نمایندگی، به‌نظر می‌رسد الگوی دموکراسی مشارکتی بیشتر مورد سوءاستفاده‌ی جامعه‌ی توده‌ای قرار می‌گیرد، زیرا در گستره‌ی وسیع و عرض عریض خود می‌تواند کثیری از افراد جامعه‌ی توده‌ای را جای دهد. قهراً چنین وضعیتی، ارتفاع ناامنی و بحران را بالا می‌برد و بالمآل به افزایش و تعمیق انواع فقر می‌انجامد.

۴. دموکراسی نمایندگی در کشورهای کمتر توسعه‌یافته و یا در حال توسعه اما ناموزون و ناموفق، فرصت مشارکت سیاسی قشرهای مختلف اجتماعی را در انتخابات فراهم می‌کند، به گونه‌ای که مردم می‌توانند به نامزدهایی از میان نخبگان رأی بدهند و آنان را به عنوان نمایندگان خود در بسمت‌های گوناگون به کار گمارند. طبعاً سپردن اداره‌ی کلان کشور به دست نخبگان، به دلیل دانش، تخصص، توانایی تحلیل و سنجش و قدرت تصمیم‌گیری آنان، از میزان خطاهای انسانی می‌کاهد و رسیدن به موفقیت‌های بیشتر را افزایش می‌دهد. در برابر، دموکراسی مشارکتی افزون بر مشارکت گسترده‌ی انتخاب کنندگان در انتخابات، مجالی فراخ‌تر برای نامزدها فراهم می‌سازد که به قدرت برسند، یعنی اشخاصی که در میان آنان احتمال ورود چهره‌های عوام‌پسند، غیر متخصص و فاقد تجربه و مهارت‌های لازم، کم نخواهد بود.

۵. ترکیب سیاست‌ورزان و مدیران برگزیده در دموکراسی نمایندگی، امکان تأسیس نظام حکومتی «ساختارمحور» و برچیدن حکومت‌گری مبتنی بر پدرسالاری «فردمحور» را افزایش می‌دهد. چنین الگویی از دموکراسی، میزان رضایت و اعتماد ملی را افزایش می‌دهد و از رهگذر توسعه‌ی متوازن، هماهنگ و پایدار، فقر فکری-عقلانی و فقر اقتصادی-اجتماعی را به تدریج کاهش می‌دهد. در برابر، از آنجا که در دموکراسی مشارکتی، امکان ورود افرادی از متن توده‌ی مردم به دایره قدرت سیاسی بیشتر است، زمینه‌ی حمایت و تثبیت حکومت‌گری فردمحور افزایش می‌یابد. بر این اساس، از سویی زمینه‌های تقویت استبداد فردی فراهم می‌آید، از سوی دیگر، مجال برای استقرار و تثبیت دموکراسی تنگ‌تر می‌شود.

در مجموع به نظر می‌رسد نظریه دموکراسی نمایندگی بر پایه‌ی فلسفه‌ی سیاسی و سازوکارهای آن که با واقع بینی، نظم، احتیاط، میانه‌روی و کارایی بیشتری همراه است، برای گذار جامعه‌های بسته و استبدادی به سوی فرهنگ و ساختار دموکراتیک، از دموکراسی مشارکتی در مقام اجرایی‌شدن و استقرار، مخاطره‌ی کمتری دارد؛ به‌ویژه در کشورهایی که مردم می‌خواهند نظام استبدادی را پشت سر بگذارند و در فرایند گذار به دموکراسی، نظام دموکراتیک را برپا سازند. ناگفته نماند که دموکراسی مشارکتی در کشورهایی که فرهنگ پیشرفته‌ی دموکراسی در آنها ریشه‌های عمیق داشته باشد، طبقه‌ی متوسط نیرومند و متشکل باشد و اکثریت مردم به مقام «شهروندی» رسیده باشند، بر دموکراسی نمایندگی رجحان دارد.

نتیجه‌گیری

برای شناخت رابطه‌ی فقر و نظام استبدادی، درک چرایی و چگونگی این رابطه دارای اولویت و اهمیت است. سیاست‌ها و کارکردهای نظام استبدادی در تحدید آزادی‌ها، نابرابری، تبعیض و فرمانروایی فردمحور و پدرسالارانه، لاجرم به فقر فکری-عقلانی و فقر اقتصادی-اجتماعی می‌انجامد. بدین سان، جامعه‌ی توده‌ای زیر چتر هدایت و مدیریت

نظام استبدادی شکل می‌گیرد و با نفی تکثر و تنوع و بستن و یا محدود کردن دایره‌ی انتخاب‌های آزادانه و مستقل مردم، از میزان رضایت و اعتماد ملی می‌کاهد و با اوج‌گیری بحران‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، جامعه به تدریج در گرداب فقر، آشفتگی و نومیدی فرومی‌رود و زمینه‌های شورش و ستیزه‌جویی مردم فراهم می‌شود که فرجام محتوم آن ناامنی و بی‌دولتی است.

مردم در نظام استبدادی که با تقویت جامعه‌ی توده‌ای رفته رفته به بن‌بست می‌رسند، راهی جز گذار بدون خشونت از جامعه‌ی توده‌ای به جامعه‌ی مدنی ندارند. تقویت جامعه‌ی مدنی بر پایه‌ی احترام به منزلت انسان در مقام شهروند و آزادی، برابری و حقوق بشر، موجب می‌شود که دانش، آگاهی، پرسشگری و نقادی بر مدار بهره‌گیری از عقل و نیز فرهنگ صلح، گفت و گو و همکاری میان شهروندان گسترش و ژرفا یابد. در این فرایند دشوار اما امیدبخش، شهروندان در برابر دو نظریه‌ی سیاسی قرار می‌گیرند و بایستی با فرض انتخاب دموکراسی به عنوان برترین نظام حکومتی نوع بشر، یکی از این دو نظریه‌ی را به عنوان هدف برگزینند: دموکراسی نمایندگی یا دموکراسی مشارکتی. مدعای این پژوهش، بر اساس دلایلی که ذکر گردید، انتخاب دموکراسی نمایندگی به عنوان نظریه‌ای واقع‌گرایانه، اطمینان‌بخش و کارآمد برای شهروندان کشورهایی است که دوره‌ی گذار از نظام استبدادی به دموکراسی را می‌گذرانند.

پی‌نوشت

- 1 - Mass Society
- 2 - Populism
- 3 - representative democracy
- 4 - participatory democracy
- 5 - sham democracy
- 6 - arbitrary
- 7 - check and balance
- 8 - anarchy

منابع

بشیریه، حسین (۱۳۷۴)، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، نشر نی (چاپ دوم)
بشیریه، حسین (۱۳۸۴)، «موانع گذار به دموکراسی در ایران»، در حسین بشیریه، گذار به دموکراسی. تهران، نشر نگاه معاصر (چاپ دوم)
بوشه، راجر (۱۳۹۵)، نظریه‌های جباریت از افلاتون تا آرنست، ترجمه‌ی فریدون مجلسی. تهران، انتشارات مروارید (چاپ سوم)
دیاموند، لاری (۱۳۸۴) «آیا همه‌ی دنیا می‌تواند دموکراتیک شود؟»، ترجمه‌ی الناز علیزاده‌ی اشرفی، در حسین بشیریه، گذار به دموکراسی. تهران، نشر نگاه معاصر (چاپ دوم)
رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۷۷)، توسعه و تضاد. شرکت انتشار (چاپ دوم)

فیلیپس، اندروبرادلی (۱۳۹۴)، «برسازی»، در مارتین گریفیتس، نظریه‌ی روابط بین‌الملل برای سده‌ی بیست و یکم. تهران، نشر نی (چاپ سوم)

کواکبی، سید عبدالرحمن (۱۳۶۳)، طبیعت استبداد، ترجمه‌ی عبدالحسین میرزای قاجار. قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی

لیپست، سیمون مارتین (۱۳۸۳)، دایره‌المعارف دموکراسی، ترجمه‌ی گروه مترجمان، جلد دوم. تهران، کتابخانه‌ی تخصصی وزارت امور خارجه (چاپ دوم)

محمد بلخی، جلال‌الدین (۱۳۷۶)، مثنوی، مقدمه، تصحیح، تعلیقات و فهرست‌ها از محمد استعلامی، جلد دوم. تهران، شرکت قلم (چاپ ششم)

محمودی، سید علی (۱۳۹۵)، فلسفه‌ی سیاسی کانت، اندیشه‌ی سیاسی در گستره‌ی فلسفه‌ی نظری و فلسفه‌ی اخلاق. تهران، نشر نگاه معاصر

محمودی، سید علی (۱۳۹۶)، «لیبرال-سوسیال دموکراسی به مثابه‌ی غایت ذاتی در گذار به دموکراسی»، فصلنامه‌ی پویه، شماره‌ی ۲، زمستان

نقیب‌زاده، میرعبدالحسین (۱۳۷۴)، فلسفه‌ی کانت. تهران، آگاه

نوروزی خیابانی، مهدی (۱۳۷۴)، فرهنگ لغات و اصطلاحات سیاسی. تهران، نشر نی (ویراست دوم، چاپ چهارم)

Immanuel Kant (1991) "An answer to the Question: What is Enlightenment?", trans. H. B. Nisbet, *Kant Political Writings*, ed. H.S. Reiss. Cambridge University Press.

Thackrah, J. R, (1987), *Politics*. London, Heinemann.

روایت زیسته‌ی یک پزشک

ویروس کرونا، فرصت‌ها و تهدیدهای نظام سلامت



جواد مینویی‌فر

اشاره

بیمار به دلیل ناآشنایی، به جای فرو دادن افشانه، آن را با بازدم به سمت صورتم خارج نمود. پس از ۳ روز نیمه شبی، بیماری با لرز، بدن درد، تعریق و درد قفسه سینه شروع شد. گرافی حاکی از درگیری ریه چپ بود بنابراین این به مدت ۶ روز بستری شدم و درمان‌های وریدی دریافت نمودم. پس از ترخیص و سپری شدن مدت قرنطینه، دوباره به درمان بیماران کرونایی مشغول شدم. این تجربه یادآور اعتراضات همکارانی بود که در فضای مجازی اعتراض خود را به وضع موجود بیان داشتند و متأسفانه پس از چندی به علت بیماری کووید-۱۹ فوت نمودند. شاید بیش از اطلاق عناوین حماسی به کادر درمان، تأمین اعتبارات و تجهیزات لازم به کار می‌آمد؛ امری که هنوز در اولویت‌های دولت‌مردان جایگاه خود را نیافته است.

در ۳۱ دسامبر سال ۲۰۱۹، در شهر ووهان در استان هوهای چین، مواردی از یک بیماری شدید تنفسی با علت ناشناخته گزارش شد. در نهم ژانویه سال ۲۰۲۰، مرکز کنترل و پیشگیری از بیماری‌های چین^۱ یک ویروس کرونای^۲ جدید (SARS-cov2) را به عنوان عامل این بیماری شناسایی کرد (Pan American Health Organization, 2020). این بیماری در مدت کوتاهی سراسر جهان از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب را درنوردید و در بیش از ۲۰۰ کشور و جمعیتی بالغ بر ۶ میلیون نفر گسترش یافت و موجب مرگ بیش از ۳۶۰ هزار نفر تا ماه می ۲۰۲۰ شد. از یک طرف گستردگی این بحران - که در چند دهه اخیر مشابه آن دیده نشده بود - و از طرف دیگر ناشناخته بودن راه‌های پیشگیری و درمان آن، موجب بروز چالش‌های جدی برای نظام سلامت و سیاست‌گذاران آن در سراسر جهان شد. این چالش موجب شد سیاه‌چاله‌های موجود در نظام سلامت در معرض دید قرار گیرد و در نتیجه با چاره‌اندیشی در این خصوص، فرصت‌های جدیدی فراهم گشته است تا در پیشگیری و درمان این اپیدمی و اپیدمی‌های پیش روی دیگر، به کار بسته شود. در این نوشتار سعی شده است فرصت‌ها و تهدیدهای این اپیدمی، شناسایی و به هم اندیشی گذاشته شود.

خانواده ویروس‌های کرونا

این خانواده از ویروس‌ها، عامل بیماری‌ها در انسان، پستانداران و پرندگان می‌باشند. تا قبل از سال ۲۰۰۳، چهار گونه از این ویروس در انسان به عنوان عامل سرماخوردگی شناخته شده بودند. ولی در سال ۲۰۰۳ با پیدایش نوع جدیدی، پنجمین گونه از این ویروس با نام SARS، که در انسان موجب سندرم حاد تنفسی می‌شود، شناسایی شد. این ویروس با مرگ و میری معادل ۱۰ درصد در بخش محدودی از جهان شیوع یافت و به سرعت بروز موارد جدید کاهش پیدا کرد و به موارد تک گیر محدود ماند. ششمین ویروس نوپدید^۴ از این خانواده که در انسان ایجاد بیماری شدید کرد، در سال ۲۰۱۳ در شبه جزیره عربستان تحت عنوان سندرم تنفسی خاورمیانه^۵ (MERS) شیوع یافت که مرگ و میری در حدود ۳۵ درصد داشت. ولی از آن جایی که میزبان حد واسط این بیماری شتر است با محدودیت تماس با میزبان واسط، میزان بروز این بیماری نیز کاهش یافت و محدود شد. آخرین و هفتمین ویروس از این خانواده که انسان را بیمار می‌کند، در سال ۲۰۲۰ شیوع یافت. از آنجایی که ژنوم این ویروس با ویروس سارس در سال ۲۰۰۳ شباهت قابل توجهی داشت تحت نام SARS -cov-2 شناسایی و نام‌گذاری شد. این ویروس که قابلیت بسیار بالایی در انتقال از انسان به انسان دارد، سبب شد در مدت کوتاهی بیش از ۲۰۰ کشور، با این بیماری درگیر شوند. تفاوت رفتار این ویروس با سایر ویروس‌های مشابه در ایجاد بیماری، سرایت، ماندگاری در محیط و سطوح است. همچنین نبود دارو و واکسن اختصاصی جهت پیشگیری و درمان، و نیز میزان کشندگی بالای بیماری، همگی موجب شد تا دولت‌ها و موسسات علمی و پژوهشی، تلاش گسترده‌ای را برای یافتن راه‌هایی با هدف کنترل و درمان بیماری آغاز نمایند. این تلاش‌ها افق‌های امیدوارکننده‌ای را

پیش رو قرار داده است. در کنار این اقدامات، نیم‌نگاهی به این بیماری، به عنوان یک اقدام عامدانه و به عنوان بیوتروریسم هم شده است.

بیوتروریسم

بیوتروریسم به اقدامی اطلاق می‌شود که معمولاً توسط نهادهای دولتی و غیردولتی برای دستیابی به اهداف سیاسی، ایدئولوژیک و یا مذهبی انجام می‌شود. در این اقدام با استفاده از عوامل بیولوژیک مانند میکروب‌ها و توکسین‌ها (سموم تولید شده توسط میکروب‌ها) به عنوان سلاح، موجب آسیب عمدی به حیوانات، گیاهان و انسان می‌شود. از جمله موارد متعدد بیوتروریسم دولتی گزارش شده می‌توان به توزیع پتوهای آلوده به ویروس آبله در میان سرخپوستان آمریکا توسط نیروهای انگلیسی در سال ۱۷۶۳، استفاده از عامل سیاه زخم توسط نیروهای آلمانی علیه احشام بارگیری شده برای متفقین در سال ۱۹۱۵ و استفاده از عوامل بیولوژیک توسط نیروهای ژاپنی علیه چینی‌ها در جنگ جهانی دوم اشاره نمود (Ben-net & Dolin, 2014). در این روش، تغییرات عمدی ایجاد شده در عامل بیولوژیک موجب می‌شود تا علائم بیماری دچار دگرگونی قابل توجهی شود. در نتیجه تشخیص بیماری به تاخیر می‌افتد و یا موجب بروز مقاومت در پاسخ درمانی به داروهای اختصاصی شناخته‌شده می‌گردد که موجب بروز خسارات انسانی، اقتصادی و غیره می‌شود.

در خصوص ویروس کرونا، ناشناخته بودن عامل و راه‌های انتقال بیماری، در کنار گسترش محدود و مرگ و میر اندک آن در کشور چین به عنوان کانون اولیه انتشار ویروس، اطلاعات غلط مسئولان چینی مبنی بر عدم انتقال بیماری از انسان به انسان، خفیف بودن بیماری، مرگ و میر اندک و وجود گزارش‌هایی مبنی بر آزمایشگاهی بودن ویروس (Reuters Fact Check, May 4 2020) احتمال عمدی بودن موضوع و به نوعی امکان بیوتروریسم را مطرح نمود اگر چه هنوز اثبات نشده است. این امر بیش از پیش توجه سیاستمداران و نظامیان به مسئله بیوتروریسم و راه‌های مقابله با آن را جلب نمود و منجر به بیانات و اقداماتی در این موضوع بهداشتی شد که تبعات جالبی داشت. پیش‌بینی می‌گردد واحد بیوتروریسم در سازمان‌های نظامی نقش پررنگ‌تری پیدا کند.

سیاست‌مداران و ویروس کرونا

یکی از معضلات این اپیدمی، مداخلات نابجای سیاستمداران در مباحث تخصصی بود. این مداخلات منجر به عدم اعلام به‌موقع شیوع بیماری، دادن اطلاعات غلط و توصیه‌های نابجای پزشکی شد که گسترش غیرقابل کنترل بیماری را به دنبال داشت. بر اساس شواهد موجود، به دلیل برگزاری کنگره ملی خلق چین، دولت چین سعی بر مخفی نگه داشتن اطلاعات شیوع بیماری در چین داشت ولی به دلیل ناتوانی در کنترل بیماری و گسترش آن، این پنهان‌کاری تداوم نیافت و انتشار اخبار، از کنترل دولت خارج شد. این رویه موجب

شد که بسیاری از پزشکان چینی در تشخیص و درمان بیماری دچار سردرگمی شوند. فراتر از آن، مخفی کاری اولیه دولت چین و اطلاعات غلط بعدی مبنی بر میزان انتقال اندک از فرد به فرد، میزان کشندگی پایین بیماری و غیره موجب فریب سایر دولت‌ها شد و به محض رسیدن بیماری به آن کشورها، دست اندرکاران درمانی متوجه شدند که سطح هشدار اعلام شده و آمادگی نظام سلامت، برای کنترل بیماری ناکافی بوده است. این امر، علاوه بر تبعات انسانی بسیار، موجب خسارت‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی شد که اعتراضات برخی از دولت‌ها را به دنبال داشت که می‌توان به دولت ایالات متحده (ایرنا، ۱۳۹۹)، آلمان (پایگاه خبری بهار، ۱۳۹۹)، فرانسه و انگلستان (شفقنا، ۱۳۹۹) اشاره نمود. واکنش روسای دولت‌های غافلگیر شده به این موضوع متفاوت بود. برخی دولت‌ها مانند آمریکا، برزیل و انگلستان با انکار بیماری و حتی اقدامات پوپولیستی، مانند عدم رعایت قرنطینه، رعایت نکردن فاصله‌گذاری اجتماعی و حتی تجویز مصرف مواد شوینده به عنوان درمان دارویی، سعی در توجیه ضعف مدیریت خود داشتند که نتیجه‌ای جز گسترش قابل توجه و مرگ‌ومیر بالای بیماری نداشت. این رویه حتی دامن نخست وزیر انگلستان را گرفت و موجب بستری شدن وی در بخش مراقبت‌های ویژه شد. در حالی که صدراعظم آلمان با پذیرش شیوع بیماری در کشور، اداره درمان را به متخصصان سپرد که حاصل آن دستاورد قابل توجهی در کنترل بیماری و کاهش مرگ و میر ناشی از آن بود.

ایران نیز از این موضوع مستثنی نبود. برای نمونه می‌توان به اظهارات رئیس دانشگاه علوم پزشکی قم اشاره کرد که ضمن به صدا درآوردن زنگ خطر اپیدمی بیماری در قم، اظهار نمود که از اعلام آمار منع شده است ولی مشخص نکرد که این ممانعت توسط چه کسی و یا چه سازمانی انجام شده است. این در حالی بود که وزارت بهداشت تا پیش از آن منکر وجود بیماری در ایران شده بود. اعلام شیوع بیماری در زمانی نزدیک به انتخابات مجلس شورای اسلامی، اعتراضاتی را از هر دو

بیماری کرونا موجب شد
سیاه‌چاله‌های موجود در نظام
سلامت در معرض دید قرار
گرفته و با چاره‌اندیشی در این
خصوص، فرصت‌های جدیدی
فراهم گشته تا در پیش‌گیری و
درمان این اپیدمی و اپیدمی‌های
دیگر پیش رو، به کار بسته شود.

کم بودن سرانه سلامت در
ایران در مقایسه با سایر
کشورها موجب گردید که زیر
ساخت‌های سلامت اعم از ابنیه،
تاسیسات و تجهیزات از
استاندارد لازم برخوردار
نباشند.

اختصاص بیمارستان‌ها به
درمان کرونا و رایگان بودن
درمان آن در مراکز منتخب،
ممنوع شدن درمان‌های
غیراورژانس (الکتیو) و عدم
مراجعه به مراکز درمانی ناشی
از نگرانی عمومی از ابتلا به
بیماری، همگی موجب شدند تا
درآمدهای این مراکز به شدت
کاهش یابد به طوری که در
پرداخت حقوق جاری کارکنان
نیز دچار مشکل شدند.

جناح به دنبال داشت. غافل از این که مدیریت اپیدمی‌ها مسئله‌ای کاملاً تخصصی است و می‌بایست فارغ از مسائل جناحی در مورد آن تصمیم‌گیری کرد. در یک نمونه دیگر می‌توان به بیانیه اداره سیاسی یک نهاد نظامی به اظهارات سخنگوی وزارت بهداشت اشاره نمود که آمارهای چین را یک شوخی تلخ خوانده بود. ولی اظهار رئیس دولت مبنی بر این که - از شنبه همه چیز به روال عادی برمی‌گردد - شاه بیت این مداخلات غیرعلمی بود. از آموزه‌های کرونا یکی این است که سیاست‌مداران بیاموزند، ویروس‌ها و بیماری‌ها از اظهارات ایشان تبعیت نمی‌کنند، بلکه این دستورالعمل‌ها و گایدلاین‌های بهداشتی و درمانی است که مدیریت بیماری را میسر می‌کند. شایسته است سیاست‌مداران با سازماندهی دستگاه‌ها و تأمین منابع لازم، نقش خود را ایفا نمایند.

منابع و نظام سلامت

منابع نظام سلامت، به بودجه، تجهیزات، تأسیسات، کارکنان و هر چیز دیگری که برای ارائه خدمات سلامت لازم است، اطلاق می‌گردد. کم بودن سرانه سلامت در ایران در مقایسه با سایر کشورها موجب گردید که زیر ساخت‌های سلامت اعم از ابنیه، تأسیسات و تجهیزات از استاندارد لازم برخوردار نباشند. عدم رشد تعرفه‌ها متناسب با تورم، بدهی‌های انباشته بیمه‌های پایه ناشی از اجرای طرح تحول سلامت و به دنبال آن عدم پرداخت به‌موقع به مراکز درمانی طرف قرارداد موجب شد که این مراکز در تأمین هزینه، نگهداشت و توسعه خود دچار مشکل جدی شوند. در حالی که، بنا به گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، میانگین تورم سال ۹۸ در حدود ۳۵ درصد بوده، ولی اعتبارات سازمان بیمه سلامت ایران در لایحه بودجه سال ۱۳۹۹ در مقایسه با سال ۹۸، فقط ۹ درصد رشد داشته است (<https://rc.majlis.ir/fa/news/show/1421476>). این در حالی است که علاوه بر مشکلات مالی پیش گفته، مراکز درمانی در دو ماهه پایانی سال، درگیر هزینه سنگین درمان بیماری کرونا نیز بوده‌اند. مجموعه عوامل فوق سبب شده که بسیاری از مراکز درمانی نه تنها در نوسازی و بازسازی تجهیزات و تأسیسات مورد استفاده دچار چالش شوند بلکه از عهده امور جاری خود مانند پرداخت حقوق کارکنان نیز برنایند. با شیوع موج دوم اپیدمی کرونا در پاییز ۹۹ که مراکز درمانی با سیلی از بیماران مواجه خواهند شد این کمبودها بیشتر خود را نشان خواهد داد و سبب سردرگمی متولیان سلامت در مدیریت اپیدمی می‌شود که تبعات و آثار آن بر سلامت عمومی کشور قابل نقد و بررسی خواهد بود. امید می‌رود سیاست‌گذاران نظام در تخصیص بودجه به اولویت‌های کشور و نه افراد و سازمان‌ها با کارکرد نامشخص توجه نمایند به ویژه این که موج دوم بیماری در آینده نزدیک مهمان بسیاری از کشورها خواهد بود.

نظام سلامت و اقتصاد درمان

گزارش‌های جهانی دال بر کاهش ۵۵ درصدی درآمد و ۶۰ درصدی تعداد بیماران مراکز درمانی پس از آغاز کرونا می‌باشد که منجر به لغو قرارداد، مرخصی بدون حقوق اجباری و عدم

پرداخت حقوق شده است. در ماه مارس، ۴۳ هزار نفر از کادر درمانی، از کار برکنار شده‌اند (Kane, 2020). ایران نیز از این قاعده مستثنی نبوده است. اختصاص بیمارستان‌ها به درمان کرونا و رایگان بودن درمان آن در مراکز منتخب، ممنوع شدن درمان‌های غیروارژانس (الکتیو) و عدم مراجعه به مراکز درمانی ناشی از نگرانی عمومی از ابتلا به بیماری، همگی موجب شدند تا درآمدهای این مراکز به شدت کاهش یابد به طوری که در پرداخت حقوق جاری کارکنان نیز دچار مشکل شدند.

باز سازی و تجهیز مراکز درمانی، تخصیص بودجه‌های لازم، تبدیل وضعیت استخدامی پرستاران و بهیاران، پرداخت به‌هنگام حقوق و کارانه کارکنان درمانی، برقراری سختی کار و تهیه و توزیع تجهیزات حفاظتی از اقداماتی است که موجب مدیریت مناسب و بهینه موج‌های بعدی بیماری خواهد شد.

نظام سلامت و افکار عمومی

اجرای طرح تحول سلامت اگرچه در آغاز راه باعث کاهش پرداخت از جیب مردم شد (اولیایی‌منش و همکاران، ۱۳۹۵) ولی عدم اجرای نظام ارجاع، عدم تأمین اعتبارات لازم و به تبع آن تأمین نشدن داروها و تجهیزات مورد نیاز بیماران و عدم پرداخت مطالبات به‌هنگام سازمان‌های بیمه‌گر، بیمارستان‌ها، مراکز درمانی و کادر درمان، از طرح تحول فقط نامی باقی گذاشت (جوانمرد و جمال آبادیان، ۱۳۹۷). مبدع طرح، عطای آن را به لقایش بخشید و از نیمه راه از همکاری انصراف داد و سازمان‌های متولی و بیمه‌گر را با بدهی هنگفت به حال خود رها کرد. این روند موجب کاهش قابل توجه کیفیت خدمات در مراکز درمانی شد و به تبع آن نارضایتی شدید مراجعین را به همراه داشت. مسئولین طرح با فرار از پاسخ‌گویی، علیه کادر درمان موضع‌گیری کردند و ایشان را مسئول شکست طرح اعلام نمودند. این برخورد موجب شد نوک پیکان نارضایتی، نظام بهداشتی به ویژه پزشکان را نشانه‌گیرد غافل از این که یکی بر سر شاخ بن می‌برید. قطع یک‌جانبه همکاری پزشکان و پرستاران با مراکز درمانی به دلایلی چون عدم رضایت شغلی، فرسودگی و یا نبود تجهیزات لازم و تاخیر بیش از یک سال در پرداخت مطالبات، نظام درمانی را زمین‌گیر نمود و مراکز درمانی را در سراسری سقوط قرار داد. در آغاز شیوع بیماری کرونا به دلیل تأخیر در اطلاع‌رسانی سازمان‌های مسئول، مراکز درمانی دچار سردرگمی شدند ولی پس از مدت کوتاهی روند درمان سامان یافت و کادر درمان علی‌رغم کمبود شدید تجهیزات حفاظتی، به ارائه خدمت مشغول شدند. در این راه بیش از ۱۳۰ نفر جان باختند در حالی که فقط ۵ نفر از کادر درمان در جریان اپیدمی در چین درگذشتند. این امر موجب شد که اعتماد عمومی به کادر درمان افزایش یابد و از آنان به عنوان قهرمان یاد شود. اگر چه این نگرش می‌تواند موقتی باشد زیرا بر اساس اظهارات وزیر بهداشت از مبلغ یک میلیارد یورو برداشتی از صندوق توسعه ملی، تخصیصی به وزارت بهداشت داده نشده است که موجب خواهد شد مراکز درمانی قادر به ترمیم آسیب‌های ناشی از این اپیدمی و طرح تحول نشوند. در نتیجه کیفیت خدمات بیش از پیش کاهش می‌یابد و

نارضایتی مراجعین از درمان و به تبع آن کادر درمان را به دنبال خواهد داشت.

دانش در مقابل پوپولیسم و شبه علم

بهت‌زدگی دولت‌ها و به تبع آن سیستم‌های بهداشتی و درمانی در شناسایی، پیش‌گیری و درمان این بیماری نوپدید، باعث نوعی یاس در جوامع گردید که در ابتدا فرصت مناسبی را برای تحکیم جایگاه پوپولیست‌ها و صاحبان شبه علم فراهم کرد. توصیه‌های بهداشتی و درمانی مبتنی بر خرافات، رسوم و آداب سنتی، تاکید بر اثر بخشی دعاها و معابد و مقابله با اقدامات دولت‌ها برای کنترل بیماری، برخی از این اقدامات بودند که مرز نمی‌شناختند. اما با سامان‌دهی روند درمان و کنترل نسبی بیماری از یک سو و بی‌فایده بودن شیوه‌های درمانی غیرعلمی از سوی دیگر، جوامع نه تنها اقبال گسترده‌ای به درمان‌های علمی نشان دادند بلکه با زیر سوال بردن اقدامات غیر علمی موجب تنگ شدن فضا برای پوپولیست‌ها شدند به طوری که بسیاری از ایشان از نظرها پنهان شده و حتی در مواردی به ظاهر به اقدامات توصیه شده علمی، تن در دادند. به نظر می‌رسد در دوران پسا کرونا با افزایش آگاهی مردم و دسترسی سریع مردم به اطلاعات به‌روز از طریق فضای مجازی و رسانه‌ها، دانش، برتری خود را بر توصیه‌های شبه مذهبی، شبه علمی و خرافات تثبیت کند.

فضای مجازی و نظام سلامت

فضای مجازی صرف نظر از فرصت‌ها و تهدیدها، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر می‌باشد. این ابزار چندی است که جای خود را در درمان بیماران پیدا کرده و این نقش هر روز پر رنگ‌تر می‌شود. تبادل اطلاعات و مدارک درمانی بین پزشک و بیمار، بین پزشکان با یکدیگر و حتی مراکز درمانی با شرکت‌های بیمه‌گر مثال‌هایی از این نقش هستند. با شیوع بیماری کرونا و توصیه‌های جدی مبنی بر عدم مراجعه غیر ضروری به مراکز درمانی به منظور کاهش بار مراجعات و عدم انتقال بیماری به افراد سالم، شبکه‌های متعددی با حضور پزشکان و کادر درمان شکل گرفت. این شبکه‌ها پاسخ‌گوی سوالات و شبهات بیماران به صورت رایگان بودند و بیماران هم پاسخ سوالات خود را می‌گرفتند و حتی با ارسال مدارک، آزمایشات و عکس‌های رادیولوژی، برنامه درمانی متناسب را دریافت می‌کردند. این اقدامات سبب شد تا با کاهش نگرانی جمعیت عمومی کشور و به دنبال آن کاهش قابل توجه بار مراجعات به مراکز درمانی، روند ارائه خدمات به بیماران سامان بهتری یابد و از طرف دیگر با قطع زنجیره بیماری، سبب کاهش شیوع بیماری گردد. این نتایج سودمند در سایر کشورها سبب شد تا در کنار تله مدیسین، موضوعی با عنوان ویزیت مجازی رسمیت یابد ولی در کشور ما فیلترینگ در کنار پهنای اندک باند اینترنت، مانع بسیار بزرگی در این راه است. با توجه به اینکه موج‌های بعدی بیماری در راه است توسعه فضای مجازی، حذف فیلترینگ و افزایش پهنای باند بیش از پیش ضرورت دارد. رویارویی با این امر دستاوردی جز شکست نخواهد داشت.

تبادل دانش و ویروس کرونا

شیوع جهانی بیماری (پاندمی) نشان داد که اقدامات جزیره‌ای راهگشا نبوده و مدیریت بیماری نیاز به هم‌فکری و تشریک مساعی دارد و ریشه کنی بیماری، مستلزم حذف آن در کلیه کشورها خواهد بود در غیراین صورت خطر شیوع مجدد همه را تهدید خواهد کرد. در این راستا همکاری بین دولت‌ها امری اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. اهدای وسایل و تجهیزات پیش‌گیری، دارو، کیت‌های آزمایشگاهی و مواردی از این قبیل به امری عادی در این دوران تبدیل شده است. این همکاری‌ها محدود به دارو و تجهیزات نماند و بسیاری از مراجع علمی مانند ژورنال‌ها و سایت‌های معتبر پزشکی، امکان دسترسی رایگان به مقالات، گایدلاین‌ها و منابع علمی را فراهم نمودند. این اقدام موجب شد تا متخصصین در کشورهای در حال توسعه با استفاده از این منابع در درمان و کنترل بیماری موثرتر عمل نمایند. از این ژورنال‌ها و سایت‌ها می‌توان به Lancet، Medscape، NEJM^۶ اشاره کرد. به نظر می‌رسد در دوران پسا کرونا سیاست‌های بازتری در انتشار و دسترسی به مقالات و منابع پیش رو داشته باشیم.

اخلاق پزشکی و ویروس کرونا

سایمندز و همکاران: (Simonds and Sokol, 2008: 3003-9) وظیفه اخلاقی پزشکان را در موقعیت‌های پرخطر مانند اپیدمی‌ها و حملات بیوتروریستی در ۵ حوزه، مسئولیت در مقابل بیماران، مسئولیت در مقابل حفظ سلامت خود، مسئولیت در مقابل سلامت خانواده و نزدیکان، مسئولیت در قبال همکاران و کادر درمانی و مسئولیت در مقابل جامعه تعریف کرده‌اند.

در حوزه مسئولیت در قبال بیماران، سوالاتی مانند آیا در درمان بیماران باید ارجحیت فردی را در نظر داشت، آیا می‌توان شیوه‌های درمانی موثر که هنوز ایمن بودن آن در مطالعات به اثبات نرسیده است را به

به نظر می‌رسد در دوران پسا کرونا با افزایش آگاهی مردم و دسترسی سریع مردم به اطلاعات به‌روز از طریق فضای مجازی و رسانه‌ها، دانش، برتری خود را بر توصیه‌های شبه مذهبی، شبه علمی و خرافات تثبیت کند.

در برخی از کشورها به دلیل محدودیت‌های موجود، جوانان در دریافت درمان بر سالمندان اولویت داده شدند امری که موجب نارضایتی کادر درمان و رنجش ایشان شد.

باید به یاد داشت کنترل کرونا، نتیجه وجود کادر درمان و پزشکی است که علاوه بر دانش و تجربه لازم، دلبسته مردم خویش بودند و با کم‌ترین امکانات و تجهیزات حفاظتی، سلامتی و جان خود را بر سر پیمان نهادند و بسیار فراتر از سوگند نامه بقراط عمل نمودند. این رهاورد هفته‌ها حضور بی‌وقفه پزشکان، پرستاران، بهیاران و نیروهای خدماتی است که شاهد ژست‌های پیروزمندانه سیاست‌مدارانی بودند که قادر به تأمین نیازهای اولیه مراکز درمانی نبودند.

کار برد، و ده‌ها سوال دیگر خودنمایی می‌کند که پاسخ‌هایی متفاوت و حتی متناقض را به دنبال دارد. در برخی از کشورها به دلیل محدودیت‌های موجود، جوانان در دریافت درمان بر سالمندان اولویت داده شدند امری که موجب نارضایتی کادر درمان و رنجش ایشان شد. یافتن پاسخ این سوالات بیش از آن که نیازمند پژوهش‌های اخلاقی باشد نیازمند پیش‌بینی‌های لازم جهت گسترش پوشش درمانی در همه‌گیری‌هاست تا نیاز به حذف فردی از دریافت درمان نباشد اگر چه امری دور از دسترس است.

در حوزه مسئولیت در مقابل حفظ سلامت خود، سوالاتی مانند آیا علی‌رغم نداشتن تجهیزات کافی و خطر بیماری، باز می‌بایست بر سر بالین بیمار خود حاضر شوم؟ سلامت من به عنوان درمانگر ارجح است یا بیمار و ... پیش روی درمانگران است. بیماری بیش از ۱۰۰۰۰ نفر و مرگ بیش از ۱۳۰ نفر از کادر درمان نشانگر این موضوع است که درمانگران منتظر پاسخ این سوالات نمانده‌اند ولی این موضوع از مسئولیت حکمرانان نخواهد کاست.

در حوزه مسئولیت در مقابل سلامت خانواده و نزدیکان، یکی از دغدغه‌های درمانگران خطر انتقال بیماری به نزدیکان خود بود. لذا بسیاری از ایشان ترجیح دادند تا در بیمارستان بیتوته کرده و به منزل نروند. طولانی شدن اپیدمی عرصه را بر ایشان تنگ کرد و به ناچار به کانون خانواده بازگشتند ولی نتیجه آن، بیماری اعضای خانواده ایشان بود اگر چه آماری در این خصوص در دسترس نمی‌باشد. پاسخ پژوهشگران اخلاق در این حوزه و در حوزه‌های مسئولیت در قبال همکاران و کادر درمانی و مسئولیت در مقابل جامعه جالب توجه خواهد بود. پاسخ به سوالاتی چون: با مخاطرات احتمالی ناشی از درمان بیمار برای همکاران چه باید کرد، آیا می‌توان سلامتی همکاران را برای اقدامات درمانی به خطر انداخت، اعمال قرنطینه چه قدر با اصول اخلاقی منطبق است، شاید قدری از ابهامات موجود بکاهد.

بیان یک تجربه

با شروع اپیدمی و عدم پیش‌بینی و آمادگی وزارت مسئول، سودجویی برخی و احتکار تجهیزات حفاظتی، افزایش شدید قیمت‌ها، تقاضای کاذب و خالی بودن انبار بیمارستان‌ها به دلیل بدهی انباشته به شرکت‌های تأمین‌کننده و همچنین آثار تحریم‌ها موجب شد تا مدتی تجهیزات لازم در اختیار کادر درمان قرار نگیرد. من نیز از این موضوع مستثنی نبودم و تا مدت‌ها به عنوان متخصص بیماری‌های عفونی، با تجهیزات معمولی بیماران را ویزیت می‌کردم. اگر چه هر از چند گاهی پی‌گیری و درخواست می‌کردم یا شخصا و یا توسط دوستان تجهیزات لازم را تهیه می‌نمودم. در یکی از روزها حین ویزیت، یکی از بیمارانم اظهار تنگی نفس نمود که برایش افشانه (اسپری) تجویز نمودم ولی به دلیل کهولت قادر به استفاده از آن نشد. درخواست من مبنی بر تأمین تجهیزات لازم به دلایل پیش گفته عملی نشد لذا به ناچار شخصا این کار را برای بیمار انجام دادم در حالی که محافظ صورت نداشتیم. بیمار به دلیل ناآشنایی، به جای فرو دادن افشانه، آن را با بازدم به سمت صورتم خارج نمود. پس از ۳ روز نیمه شبی، بیماری با لرز، بدن درد، تعریق و درد قفسه سینه شروع شد. گرافی حاکی از

درگیری ریه چپ بود بنا برین به مدت ۶ روز بستری شدم و درمان‌های وریدی دریافت نمودم. پس از ترخیص و سپری شدن مدت قرنطینه، دوباره به درمان بیماران کرونایی مشغول شدم. این تجربه یادآور اعتراضات همکارانی بود که در فضای مجازی اعتراض خود را به وضع موجود بیان داشتند و متأسفانه پس از چندی به علت بیماری کووید-۱۹ فوت نمودند. شاید بیش از اطلاق عناوین حماسی به کادر درمان، تأمین اعتبارات و تجهیزات لازم به کار می‌آمد؛ امری که هنوز در اولویت‌های دولت‌مردان جایگاه خود را نیافته است.

در پایان، علی‌رغم تحریم‌ها، کمبودها و نامهربانی‌ها، به دستاورد شگرفی در کنترل بیماری در ایران رسیده‌ایم. باید به یاد داشت که این دستاورد، نتیجه وجود کادر درمان و پزشکانی است که علاوه بر دانش و تجربه لازم، دلبسته مردم خویش بودند و با کم‌ترین امکانات و تجهیزات حفاظتی، سلامتی و جان خود را بر سر پیمان نهادند و بسیار فراتر از سوگند نامه بقراط عمل نمودند. این رهاورد هفته‌ها حضور بی وقفه پزشکان، پرستاران، بهیاران و نیروهای خدماتی است که شاهد ژست‌های پیروزمندانه سیاست‌مدارانی بودند که قادر به تأمین نیازهای اولیه مراکز درمانی نبودند. این پیروزی متعلق به مردم ایران و کادر درمانی است.

این کامیابی متعلق به ۱۳۰ نفر کادر درمانی است که تا جان بر سر پیمان ماندند.

پی‌نوشت

1. The Chinese Center for Disease Control and Prevention
2. Coronavirus
3. severe acute respiratory syndrome coronavirus 2
4. emerging
5. Middle East respiratory syndrome
6. The New England Journal of Medicine

منابع

اولیایی منش، علیرضا و همکاران، "اجرای طرح تحول نظام سلامت با تأکید بر محور حمایت از ماندگاری پزشکان در مناطق محروم: نتایج و چالش‌ها"، در مجله تحقیقات نظام سلامت حکیم، زمستان ۱۳۹۵، دوره‌ی نوزدهم، شماره ۴

جوانمرد زهر، جمال‌آبادیان، آیدین، «راهکارهای حل چالش‌های طرح تحول نظام سلامت» در سومین کنفرانس ملی تحول و نوآوری سازمانی با رویکرد الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت. معاونت توسعه مدیریت و منابع دانشگاه علوم پزشکی مشهد؛ ۱۳۹۷- https://www.civilica.com/Paper-CONFODI03-CONFODI03_029.html

در مورد این صحبت معاون درمان وزارت بهداشت که ۱۰ هزار نفر از کادر درمان در کشور به کرونا مبتلا شده‌اند، رجوع شود به: <https://www.dana.ir/news/1613676.html/-->

روزنامه اشپیگل آلمان: مدارک تازه از گسترش عمدی کرونا به جهان توسط چین: <https://buz-did.ir/post/13656916> /روزنامه-اشپیگل-آلمان:-مدارک-تازه-از-گسترش-عمدی-کرونا-به-جهان-توسط-چین?Tag=type

فرانسه و انگلیس هم مدیریت چین بر شیوع کرونا را زیر سوال بردند: <https://fa.shafaqna.com/926676/news>

کرونا آغازگر جنگ سرد جدید چین و آمریکا: <https://www.irna.ir/news/83777188> /کرونا-آغازگر-جنگ-سرد-جدید-چین-و-آمریکا

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی: <https://rc.majlis.ir/fa/news/show/1421476>

Bennett, John E. and Raphael Dolin, Martin J. Blaser (2014). *Mandell, Douglas, and Bennett's Principles and Practice of Infectious Diseases*. 8th ed. Elsevier Health Sciences

False Claim: Japanese Nobel laureate Tasuku Honjo said coronavirus was manufactured [Internet]. Available from: <https://www.reuters.com/article/uk-factcheck-japanese-nobel-coronavirus/false-claim-japanese-nobel-laureate-tasuku-honjo-said-coronavirus-was-manufactured-idUSKBN22G1XE>

Kane, Leslie, Medscape Physician Compensation Report 2020. Available from: https://www.medscape.com/slideshow/2020-compensation-overview-6012684?src=WNL_physrep_200522_comp2020_int&uac=225120HR&impID=2389941&faf=1#2

Pan American Health Organization / World Health Organization. Epidemiological Update: Novel coronavirus (COVID-19). 14 February 2020, Washington, D.C.: PAHO/WHO; 2020

Simonds AK, Sokol DK (2009), "Lives on the line? Ethics and practicalities of duty of care in pandemics and disasters" in *Eur Respir J*. 34

شایان تماشا را طرحی دگر اندازید

کرونا، تاب‌آوری نظام‌های حاکم و مشترکات جهانی



حمید فراهانی راد

اشاره

انتشار ویروس کرونا و اثرات روانی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و محیط زیستی آن به حدی بوده که حیات بر کره زمین را به شدت تحت تأثیر قرار داده است. بازتاب این اثرات را می‌توان در اخبار وسایل ارتباط جمعی مشاهده کرد که حاکی از نوعی کم شدن و کند شدن حوادث، از هر نوع، می‌باشد.

ویروس کرونا تاب‌آوری جوامع و حکومت‌ها را به چالش کشیده است و ضرورت بازنگری در شرایط عدالت اجتماعی-اقتصادی، رفتار با محیط زیست، ارتباط شفاف بین حکومت و حوزه عمومی را مطرح کرده است.

مقدمه

بررسی اثرات ویروس کرونا ابعاد بسیار زیادی دارد. این مقاله، از یک سو، به موضوع تاب‌آوری^۱ نظام‌های حاکم بر کره زمین می‌پردازد؛ از سوی دیگر، اهمیت حفاظت از "مشترکات"^۲ را در عصر حاضر مورد نظر قرار می‌دهد. هدف نشان دادن این موضوع است که بروز کرونا و اثرات آن، پدیده غیر منتظره‌ای است که ضعف سیستم‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را در مقابل این گونه حوادث، هم‌چون حوادث محیط زیستی، آشکار کرده و تنها راه مقابله با آن، تأکید بر مشترکاتی است که در ۳۰ سال گذشته به اشکال مختلف مطرح شده است.

تعریف تاب‌آوری

برای پرداختن به موضوع اول، ابتدا تعریفی از تاب‌آوری ارائه می‌شود. تاب‌آوری، توانایی در تحمل سختی‌ها و دشواری‌ها و بازگشتن به تعادل می‌باشد. خواه این تعادل همان وضعیت اولیه باشد یا تعادل جدیدی که امکان ادامه آن میسر باشد. تاب‌آوری، توانایی در بهبودی از شرایط بسیار بد است که با تاب‌آوری درخت شبیه سازی می‌شود. در مورد تاب‌آوری درخت، توانایی در برگشتن به شکل اولیه بعد از خم شدن ناشی از بادهای بسیار تند است که احتمال شکستن آن می‌رود. چنان‌چه توانایی لازم وجود نداشته باشد به شکستن درخت در طبیعت، اقتصاد... در جوامع منجر می‌شود (Windle, 2010).

انواع تاب‌آوری

بر اساس تعریف یاد شده می‌توان انواع تاب‌آوری را برشمرد: تاب‌آوری فردی (روانی، اقتصادی، ارتباط با دیگران، علمی...) و جمعی که شامل امور سلامتی، محیط زیستی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی... می‌شود. لازم به توضیح است که در تاب‌آوری ممکن است به تعادل جدیدی دست یافت اما باید تعادل جدید ارزیابی شود. تاب‌آوری را می‌توان به راحتی در زندگی روزمره مشاهده کرد. افرادی که قادر به پرداخت اجاره مسکن رو به افزایش نیستند و به ناچار به حاشیه‌ها رانده می‌شوند. این موضوع نشان‌دهنده آن است که توان آنها برای تاب‌آوری در مورد مسکن در حد لازم نبوده و برای تأمین آن به مکان‌های نه چندان دلخواه خود منتقل شده‌اند. اگر چه این فرایند را می‌توان رسیدن به یک تعادل جدید نامید اما تعادلی است که نسبت به تعادل مکان قبلی پایین‌تر است. در این تعادل جدید مسائل و مشکلات دیگری ممکن است به وجود آید. شرایط بسیاری از زیستگاه‌ها و زیست بوم‌های کشور در حدی است که با احیا و حفاظت از آنها چنان‌چه رسیدن به تعادل قبلی امکان‌پذیر باشد نیازمند زمان طولانی است، زیرا صدمات وارده به آنها تاب‌آوریشان را به شدت کاهش داده است.

افرادی که به دلیل محدودیت توانایی مالی قادر به درمان مشکلاتی هم‌چون دندان و لثه نیستند به مرور به بیماری‌های مختلفی دچار می‌شوند و تاب‌آوری آنها در موضوع سلامتی به تدریج کاهش می‌یابد. همین مثال‌های فردی را به سطح گروه‌ها و طبقات اجتماعی

تعمیم دهید. چنین کاهش توانایی در تاب‌آوری را می‌توان در زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، محیط زیستی... تعمیم داد. اما زمانی که کم‌توانایی و ناتوانایی افراد، گروه‌ها و طبقات اجتماعی در برابر مشکلات و سختی‌ها هم‌افزایی می‌یابند، حکایت درختی می‌شود که باد سهمگین از چند جهت بر آن می‌تازد یا، به بیان دیگر، گردبادی شکل می‌گیرد و درخت را از جا برمی‌کند.

نمونه دیگر مربوط به تاب‌آوری سیاسی، حکومت نظامی‌ها در آرژانتین است. حکومت دیکتاتوری نظامی‌ها که تا سال ۱۹۸۲ دوام یافته بود به شدت دچار عدم حمایت از سوی مردم شد. تصور نظامیان حاکم بر این بود که با اعمال خشونت و ارباب می‌توانند پابرجا بمانند. با سخت شدن شرایط، نظامیان حاکم برای آنکه اذهان عمومی را به انحراف بکشند، جنگی را با انگلستان بر سر جزایر مالویناس شروع کردند. ژنرال‌ها که تلاش داشتند از این طریق روحیه ملی را برای پشتیبانی از خود برانگیزانند، در عمل به سرنگونی خودشان منجر شد، زیرا توان تاب‌آوری حکومت نظامی‌ها آن‌چنان تقلیل یافته بود که با کمترین ضربه، شکست در جنگ، نه تنها نتوانستند به حالت سابق برای اعمال خشونت و ارباب برگردند، بلکه کاملاً ازهم پاشیدند.

موارد یاد شده اشاراتی به کم‌توجهی به، و عدم آگاهی از توانایی نامناسب در تاب‌آوری‌های اجتماعی، اقتصادی، محیط زیستی و سیاسی می‌باشد و نمونه‌های بسیاری از این دست می‌شود در باره جنبه‌های مختلف زندگی طرح کرد. این کم‌توجهی و عدم آگاهی نکته کلیدی برای این مقاله است.

پیش از کرونا، کسی انتظار آهسته شدن و در مواردی توقف چرخ دنده‌های زندگی جوامع انسانی را نداشت. بروز بحران‌های اقتصادی و سیاسی در بعضی از کشورها امری عادی بود. اخبارها مملو از انواع و اقسام رویدادها بود. با بروز بیماری ناشی از ویروس کرونا به‌تدریج بر نگرانی‌ها افزوده شد و به جایی رسید که دولت‌ها ناچار از پذیرش واقعیت موجود ذره‌بینی شدند. نظام‌های حاکم بر کره زمین هر یک به نوعی به خود مغرور شده‌اند و می‌پندارند در جایگاهی که هستند پایدار خواهند بود. وضعیت نظام‌های حاکم و کرونا شباهت بسیار به داستان نمرود و پشه دارد. نمرودی که سرمست از قدرت، خود را خدایگان می‌پنداشت، از جایی که تصورش را نداشت ضربه کاری را خورد. برای روشن نمودن وضعیت، به مقایسه آمار جان باختگان جهان در شرایط «عادی» جهان و درگذشتگان ناشی از ابتلا به ویروس کرونا پرداخته می‌شود تا موضوع تاب‌آوری در شرایط اخیر بهتر بررسی شود.

تعداد مرگ‌ومیر جهان در سال ۲۰۱۷ معادل ۵۶ میلیون نفر اعلام شده است (National Center for Health Statistics, 2017). پرسش‌های مختلفی در باره آن قابل طرح است، اما از منظری که این آمارها مورد استفاده قرار می‌گیرد، دو موضوع مطرح است، علل این مرگ‌ومیر و پراکنش آن در سطح کره زمین. در سطح جهانی، بیماری‌های قلبی عامل اولیه مرگ و میر می‌باشد. دومین عامل سرطان است.

علل مرگ بین کشورهای مختلف تفاوت معنی‌داری دارد. بیماری‌های غیرواگیردار در کشورهای ثروتمند شایع است، اما بیماری‌های واگیردار به میزان زیادی در کشورهای با درآمد

پایین شایع است. عوامل اصلی برای مرگ عبارتند از فشار خون بالا، کشیدن سیگار، چاقی، قند خون بالا و مخاطرات محیط زیستی شامل آلودگی هوا.

بنابر آمار مرکز ملی آمار سلامت در امریکا، کمی بیش از ۵۰ درصد مرگومیر جهانی در سال ۲۰۱۷ در اثر بیماری‌های قلبی و انواع سرطان بوده که هم‌چنان ادامه دارد. علل اصلی این دو نوع فوت عمدتاً ناشی از شیوه زندگی اعلام شده است. شیوه‌هایی که مبتنی بر مصرف‌زدگی می‌باشد و از طریق تبلیغات به خورد اذهان داده می‌شود. البته بعضی از ویژگی‌های فرهنگی نیز در این موضوع مؤثر است که می‌بایست جداگانه بررسی شود. اما آنچه حائز اهمیت است آشکار بودن اثرات نظام اقتصادی و اجتماعی است که با نظام سیاسی بده بستان دارد. این نظام‌ها (شرکت‌های چند ملیتی و کوچک‌تر غذایی، دارویی، بیمه.....) از قبل این شیوه‌های زندگی سودهای بسیار گزافی نصیب خود می‌کنند و برایشان مهم نیست که چند میلیون نفر می‌میرند یا سال‌ها می‌بایست با درد و رنج زندگی کنند.

مقایسه آمار مرگومیر "عادی شده" در جهان در سال ۲۰۱۷ با تعداد فوتی‌های ناشی از ویروس کرونا پرسش‌هایی را مطرح می‌کند. آمار جهانی مربوط به کرونا تا هنگام نگارش این مقاله عبارت است از: مبتلایان ۶ میلیون نفر، بهبود یافتگان ۲/۴۰۰/۰۰۰ نفر و کشته شده‌ها ۳۶۰/۰۰۰ نفر. آمار فوت شدگان ناشی از سرطان، ۹/۵۶۰/۰۰۰ نفر، از مجموع آمارهای کسانی که مبتلا به کرونا شدند، اعم از بهبود یافتگان و کشته‌شدگان و آنان که هنوز درگیرند، بیشتر است. اما تفاوت نوع واکنش دولت‌ها، به‌ویژه سرمایه‌داری غربی، قابل تأمل می‌باشد. واکنش آنها به مرگومیر ناشی از

به بهانه مقابله با تروریسم میلیاردها دلار هزینه می‌کنند و قوانین امنیتی اعمال می‌کنند اما در مورد شیوه زندگی و مصرف که سالانه جان میلیون‌ها نفر را در کشورهای سرمایه‌داری غرب و دیگر کشورها می‌گیرد، اقدام لازم را به عمل نمی‌آورند.

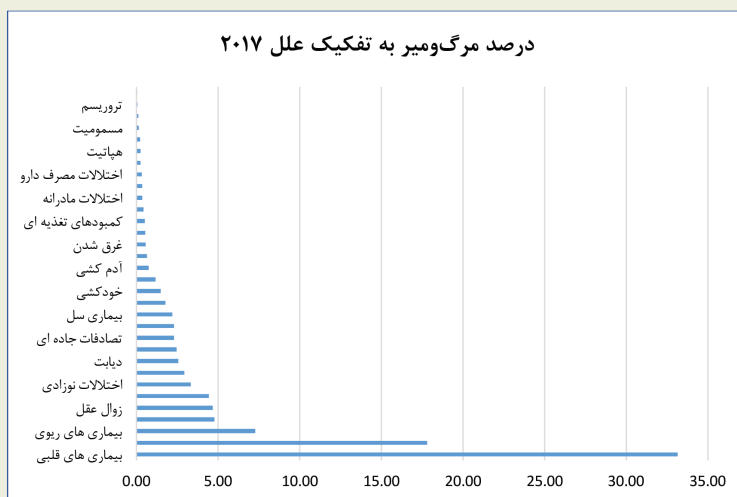
مقایسه این وضعیت در کشورهای که مردم به خرید احتکارانه پرداختند با وضعیت کشور خودمان از منظر تاب‌آوری معنی‌دار است. برای ما ایرانی‌ها که سال‌ها است تحت فشار تحریم‌ها و اثرات ناشی از سوء مدیریت هستیم، به نحوی، انطباق با شرایط دشوار تا حد زیادی آزمایش شده است.

دولت‌ها می‌بایست، از یک سو، برای مقابله با کرونا و حفظ سلامت شهروندان هزینه کنند و از سوی دیگر، فشار ناشی از کاهش چشمگیر درآمدهایشان را تحمل کنند.

"تروریسم" جالب‌تر است. مرگومیر ناشی از "تروریسم" در سال ۲۰۱۷ معادل ۲۶۴۴۵ نفر اعلام شده است. اما چنان‌چه واکنش حاکمان و صنایع فرهنگی در غرب را به تروریسم با واکنش آنها به تعداد مرگومیر ناشی از بیماری‌های قلبی و سرطان، نزدیک به ۲۷/۵ میلیون نفر، مقایسه کنید، تفاوت عظیم و معنا داری بین دو واکنش مشاهده می‌شود. به بهانه مقابله با تروریسم میلیاردها دلار هزینه می‌کنند و قوانین امنیتی اعمال می‌کنند اما در مورد شیوه زندگی و مصرف که سالانه جان میلیون‌ها نفر را در کشورهای سرمایه‌داری غرب و دیگر

کشورها می‌گیرد، اقدام لازم را به عمل نمی‌آورند. اگرچه مؤسسات زیادی برای سلامتی به‌وجود آمده‌اند، رشته‌های تخصصی تغذیه.... فعالیت می‌کنند، اما قادر به مقابله به‌سوی سونامی مصرف‌زدگی نمی‌باشند. چرا؟

علت وجودی این سونامی، شرکت‌های متعدد سودجویی هستند که در رشته‌های مختلف به هر چه بیشتر افزودن به سود خود مشغول هستند. از این میان باید به شرکت‌های داروسازی و بیمه اشاره کرد که اولویت را به سودهای میلیاردی می‌دهند تا سلامت مردم. اساساً وجود بیماری و بیمار، مایه حیات آنها است. لذا چرا تیشه به ریشه خود بزنند. چنان‌چه شیوه زندگی سالم درپیش گرفته شود و الگوهای مصرف و تولید پایدار برقرار شود، این شرکت‌ها یا باید تعدیل شوند یا تعطیل.



سوالی که مطرح می‌شود این است که با توجه به تفاوت فاحش میان آمار میلیونی جان باختگان «عادی» در سال ۲۰۱۷ (جدول و نمودار) و تعداد کم جان باختگان ویروس کرونا، چگونه چنین توقف و کندی در جوامع مختلف به‌وجود آمده است. چرا حکومت‌ها، به‌ویژه در بخش‌های پیشرفته، نسبت به میلیون‌ها مرگ‌ومیر سالانه ناشی از شیوه زندگی واکنش مناسب نشان نمی‌دهند، اما این چنین مقهور "پشه" شده‌اند؟ بی شک کسی از ابتدا نمی‌دانست این ویروس ما را به کجا می‌کشد. چنان‌چه اولویت‌های حکومت‌ها در نظر گرفته شود، به‌عنوان پیش‌فرض‌ها، در عمل راه بر هر اقدام پیش‌گیرانه باید بسته می‌شد که همین طور هم شد. البته به‌طور استثنایی دو سه کشور اقدام پیش‌گیرانه را به موقع به‌کار گرفتند.^۳

دو نوع واکنش کلی را می‌توان مطرح کرد. دولت‌ها با توجه به شرایط خود و اقتصاد جهانی، در مراحل اولیه اهمیت لازم را به همه‌گیر شدن این ویروس ندادند. اما عملکرد وسایل ارتباط جمعی، به‌ویژه تلویزیون و ماهواره، شاید ناخواسته، در حوزه عمومی به‌تدریج

واکنش کاملاً متفاوتی را به وجود آورد. نحوه قرنطینه در شهر ووهان چین و مشاهده استفاده از ماسک، دستکش و لباس‌های مخصوص در عمل، حوزه عمومی را زودتر و بیشتر تحت تأثیر قرار داد. با افزایش تعداد مبتلایان و شروع مرگ‌ومیر، ضرورت قرنطینه برای دولت‌ها نیز الزام آور شد. با اعلام رسمی قرنطینه، هجوم برای خرید بیش از حد مصرف چند روزه، به‌ویژه در چند کشور پیشرفته، بر هراس اولیه افزود. مقایسه این وضعیت در کشورهایی که مردم به خرید احتکارانه پرداختند با وضعیت کشور خودمان از منظر تاب‌آوری معنی‌دار است. برای ما ایرانی‌ها که سال‌ها است تحت فشار تحریم‌ها و اثرات ناشی از سوء مدیریت هستیم، به نحوی، انطباق با شرایط دشوار تا حد زیادی آزمایش شده است. به همین دلیل برای بروز رفتارهای مشابه در ایران نیاز به دشواری‌های بیشتر می‌باشد. البته باید توجه کرد که فشار بیشتر و طاقت فرسا بر جمعیت فقیر، روزمزد و کم‌درآمد وارد شده است که نسبت کمی هم ندارند، اما به دلیل فقرشان نمی‌توانستند و نمی‌توانند رفتارهای محتکرانه داشته باشند. کمک‌های مردمی، بیشتر، و کمک‌های دولتی، کمتر، در مجموع از فشار بر این بخش از جمعیت کشور کاست. اما تا چه میزان؟ در عمل واکنش وسایل ارتباط جمعی، حوزه عمومی و افزایش تعداد مبتلایان و جان باختگان، بسیاری از دولت‌ها را وادار کرد که رفتار اولیه خود را تغییر دهند و با توجه به مسئولیت خود به هدایت امور بپردازند.

تعارض میان سلامت و حفظ جان، از یک سو، و ضرورت چرخش اقتصادی، از سوی دیگر، هم در میان اقشار ضعیف و آسیب‌پذیر و هم در میان دولت‌ها به تدریج بارز شد. دولت‌ها می‌بایست، از یک سو، برای مقابله با کرونا و حفظ سلامت شهروندان هزینه کنند و، از سوی دیگر، فشار ناشی از کاهش چشمگیر درآمدهایشان را تحمل کنند؛ فشاری که باعث کاهش قابل ملاحظه رشد تولید ناخالص داخلی شده است. مطلب مهم در این میان نقش شرکت‌های بزرگ است که در کشورهای پیشرفته "خواستار کمک مالی" دولت‌ها شدند و در کشوری مثل ایران، به توزیع بسته‌های حمایتی پرداختند. این مرحله شرایطی بود که مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها به آزمایش گذارده شد ولی نقش لازم را ایفا نکردند.

این دوگانگی در حوزه عمومی نیز مطرح بوده است. بارزترین بخش، اقشار آسیب‌پذیر و محروم می‌باشند که به نان شب محتاج هستند. طبیعی است که برای به دست آوردن رزق روزانه "پروتکل‌های" بهداشتی برایشان فاقد اهمیت باشد. کسب‌وکارهای "غیر مجاز" نیز گرفتار دوگانگی "سلامت و درآمد" شدند. با توجه به فشار رفع محدودیت‌ها هم در حوزه عمومی و هم در دولت‌ها، در عمل فعالیت‌های اقتصادی شروع شد.

به این ترتیب ویروس کرونا تاب‌آوری جوامع و حکومت‌ها را به چالش کشیده است و ضرورت بازنگری در شرایط عدالت اجتماعی-اقتصادی، رفتار با محیط زیست، ارتباط شفاف بین حکومت و حوزه عمومی را مطرح کرده است. نقش شرکت‌های چندملیتی نیز می‌بایست مورد بازبینی قرار گیرد. البته مشابه این تضاد سال‌ها است که مطرح می‌باشد ولی توجه لازم عملی را نیافته است.

این موضوع در دوگانه محیط زیست (تغییر اقلیم) و اقتصاد است. با تخریب‌هایی که

طی چندین دهه برای رشد اقتصادی به محیط زیست تحمیل شده، انواع اثرات منفی بر جوامع وارد گردیده است. در این میان، اثرات تغییر اقلیم جلوه بیشتری یافته است. به رغم اثبات شدن علمی اثرات مذکور، هنوز بسیاری از دولت‌ها اقدام اساسی در این زمینه به اجرا نمی‌گذارند زیرا بخش قابل توجهی از آن به شیوه زندگی و مناسبات اقتصادی حاکم ارتباط دارد. در حالی که اثرات تغییر اقلیم به تدریج از تاب‌آوری محیطی می‌کاهد و بر آسیب‌پذیری می‌افزاید، اقدام برای تحول به کندی حرکت می‌کند.

به هر صورت، شدت ضربه‌های وارده توسط کرونا به حاکمیت‌ها و جوامع، تاب‌آوری‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، بهداشتی آنها را به چالش کشیده است. بنابر شرایط هر کشور، حاکمیت‌ها برای برگشت به وضع قبلی تلاش می‌کنند، اما میزان موفقیت آنها به عوامل متعددی بستگی دارد. حتی این پرسش را می‌توان مطرح کرد که برگشت به تعادل قبلی تا چه حد امکان‌پذیر است؟

کرونا و مشترکات جهانی

از دهه ۱۹۶۰ اطلاعات علمی درباره تخریب محیط طبیعی ناشی از فعالیت‌های انسانی در کتاب‌هایی هم‌چون بهار خاموش، اثر ریچل کارسون (۱۹۶۲)، بمب جمعیت، اثر پاول ارلیخ (۱۹۶۸)، طرحی برای بقا، اثر ادوارد گلداسمیت و کوچک زیباست، اثر فریتس شوماخر (۱۹۷۳) انتشار یافت. فاجعه‌های اکولوژیکی انعکاس زیادی در وسایل ارتباط جمعی یافت. فیلم‌ها، برنامه‌های تلویزیونی و حتی موسیقی پاپ بحران‌های اکولوژیکی در حال شکل‌گیری را در حوزه عمومی مطرح کردند. برای اولین بار، روز زمین در سال ۱۹۷۰ گرامی داشته شد (Du Pisani, 2006: 89). جنبش سبز به حرکت درآمد، اولین سازمان‌های غیر دولتی محیط زیستی، صلح سبز و دوستان زمین، ایجاد شدند. حمایت از محیط زیست به حدی رسید که احزاب سیاسی سبز تشکیل شدند تا بر سیاست‌گذاری اثر بگذارند.

اثر بخشی بیش از ۳۰ سال
تلاش برای جلب افراد،
سازمان‌ها، جوامع و حکومت‌ها
به مشترکات جهانی همراه با
صرف میلیاردها دلار احتمالاً
کمتر از اثر بخشی کرونا به
عنوان یک مشترک جهانی بوده
است. ویروس کرونا طی چند ماه
تمام ضرورت‌های مطرح شده به
عنوان مشترکات جهانی را برای
همه مطرح کرده است.

نکته مهمی که باید به آن
توجه خاص شود منتفع شدن
همه جوامع (حال و آینده) است.
برای دستیابی به این مهم،
بنیانی‌ترین عامل «به فکر دیگران
بودن» و «زندگی انسانی برای
آنها خواستن و ساختن» است.
این رویکرد و ارزش‌های مترتب
بر آن، با نظام سرمایه‌داری
حاکم بر دنیا سازگاری ندارد.

راه حل بنیادی در ایران
یک پارچگی مدیریتی است، البته
نه از نوع ترکیب جناح‌های
سیاسی، بلکه مبتنی بر مشارکت
همه دست‌اندرکاران هر حوزه و
تفویض اختیار به سطوح
مختلف تا جوامع محلی و
محلات. این نوع مشارکت و
تفویض اختیارات دوره زمانی
ندارد، بلکه شامل زندگی روزمره
نیز می‌شود.

در اوایل دهه ۱۹۷۰، گزارش معروف کلوب رم، گروهی متشکل از دانشمندان و اقتصاددانان برجسته، تحت عنوان «محدودیت‌های رشد» انتشار یافت. آنها هشدار دادند که کره زمین دارای منابع فیزیکی محدود و برداشت بیش از حد از منابع می‌تواند فاجعه‌آمیز باشد (Ibid.: 90).

در دهه ۱۹۸۰، پارادایم جدیدی از توسعه پایدار عمومیت یافت و به نحو گسترده‌ای مورد استفاده قرار گرفت. این اصطلاح در «راهبرد حفاظت جهانی» اتحادیه بین‌المللی حفاظت از طبیعت^۴ (۱۹۸۰)، «ایجاد جامعه پایدار»، اثر لستر براون (۱۹۸۱)، و «گایا: اطلس مدیریت سیاره»، تألیف نورمن میرز (۱۹۸۱) انتشار یافت.

سازمان ملل در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ به کمیسیونی متشکل از ۲۲ نفر متخصص از کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه مأموریت داد تا راهبردهای محیط زیستی جامعه جهانی را تدوین کنند. کمیسیون جهانی درباره محیط زیست و توسعه^۵ که با عنوان کمیسیون برانت‌لند شناخته‌تر است گزارشی را با عنوان «آینده مشترک ما» ارائه کرد. این گزارش در ابتدا بر نیازها و منافع انسان‌ها تمرکز می‌گذازد و به تقویت عدالت جهانی برای نسل‌های آینده از طریق باز توزیع منابع به سوی ملل فقیر توجه دارد تا رشد اقتصادی در میان این ملل ترغیب شود و از این مسیر، تمام انسان‌ها برای دستیابی به نیازهای اساسی توانمند شوند. این گزارش بر این اعتقاد است که هم‌زمانی عدالت اجتماعی، رشد اقتصادی و حفاظت از محیط زیست امکان‌پذیر است. به این ترتیب سه گانه محیط زیست، اقتصاد و جامعه به عنوان ارکان توسعه پایدار شکل گرفت.

با گذشت کمی بیش از ۳۰ سال، صدها گردهم‌آیی‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در موضوعات مختلف اقتصادی، اجتماعی و محیط زیستی تشکیل شده است که در بیانیه‌ها و گزارش‌ها بر سه امر مهم تأکید گذارده‌اند: ۱- اقدام مشترک همه انسان‌ها، جوامع و حکومت‌ها، ۲- برای حفاظت از سیاره زمین، ۳- از طریق تغییر شیوه زندگی (تولید و مصرف). از این میان بیانیه زیر، منتشر شده در ۲۰۱۸، خطوط کلی را نشان می‌دهد^۶.

بیانیه اصول جنبش برای مشترکات جهانی

آموخته‌های علمی ما

زندگی بر کره زمین به اموری وابسته است که تمام انسان‌ها در آنها شریک هستند: اقلیمی پایدار، اقیانوس‌های سالم، و گونه‌ها، زیست‌بوم‌ها، زیست‌توده‌ها (Biomes) و فرایندهایی که ثبات و تاب‌آوری این سیاره را تأمین می‌کنند. اینها مشترکات جهانی هستند. در ۱۰ هزار سال گذشته، این مشترکات به مثابه شالوده رشد بنیانی در کشاورزی، شهرها، اقتصادها و فرهنگ‌ها و به‌طور خلاصه، برای ظهور تمدن انسانی مورد استفاده قرار گرفتند.

پیش‌بینی‌ها برای توسعه پایدار به‌طور دقیق بر یک‌پارچگی مشترکات جهانی قرار دارد که در حال حاضر مورد مصالحه قرار گرفته است. پیام علم روشن است: انسان‌ها مشترکات جهانی را چنان به مخاطره انداخته‌اند که به محدودیت‌های ظرفیت‌های بقایشان نزدیک می‌شوند. ما با تراژدی مشترکات در مقیاس عمیق جهانی مواجه هستیم که فقط خودمان می‌توانیم بر آن فائق شویم

هدف جمعی ما

در این مرحله حساس برای بقای تنوع حیات بر کره زمین و سیستم‌هایی که زندگی انسان‌ها به آنها وابسته است، ما به مثابه کاتالیزور، جنبشی را در دفاع، بهبود و حفاظت از مشترکات جهانی‌مان از طریق‌های زیر حمایت می‌کنیم:

- حفاظت از تنوع حیات بر کره زمین
- ایجاد راه حل‌های ابدایی که بازتاب سیستم‌های وابسته به هم هستند، شامل غذا، شهر، انرژی، تولید و مصرف، آب شیرین و اقیانوس‌ها.
- درگیر کردن همه، از اجتماعات محلی و محله‌ای گرفته تا شرکت‌ها و دولت‌ها.

به دلیل این‌که پیش از این، هرگز جایگاه‌مان را در مشترکات جهانی درک نکردیم، آن‌گونه که امروز می‌فهمیم، به دلیل اینکه هرگز در گذشته ابزار، دانش و خلاقیتی که امروز داریم، نداشتیم، هرگز هدف مشترک و اراده معطوف به اقدامی که امروز داریم در گذشته نداشتیم. و به دلیل این‌که دیگر هرگز فرصت مجددی در آینده نخواهیم داشت (ضروری است اقدامات تحولی اتخاذ کنیم).

عزم ما برای تحقق تحول در سطح سیستم‌ها

در حالی‌که زمان کوتاه است و مخاطرات بسیار، اگر اکنون با جسارتی اقدام کنیم که با مقیاس بی‌سابقه‌ای با چالش‌ها برابری کند، هنوز هم داشتن سیاره‌ای باتنوع، ثبات و مرفه قابل دستیابی است. با اهداف توسعه پایدار و موافقتنامه اقلیم در پاریس، کشورها حرکت و جهتی را تدارک کردند که می‌بایست با جدیت پیگیری شود.

اما پیشرفت افزایشی (تدریجی) کافی نخواهد بود. فقط با تحول برهم‌زننده در سطح سیستم‌ها می‌توان امیدوار بود که در مسیر درست قرار بگیریم. تمرکز ما می‌بایست بر نوسازی کامل سیستم‌های اقتصادی کلیدی و مسیرهای توسعه قرارگیرد:

● سیستم غذایی ما می‌بایست به نحوی تغییر یابد که در سال ۲۰۵۰ بتواند افزایش ۶۰-۷۰ درصدی را در تقاضای کالری جهانی، از منابع دریایی و خشکی، تأمین کند و هم‌زمان ردپای اکولوژیکی^۷ جهانی را به‌طور اساسی کاهش دهد.

● شهرهای جهان به میزان معناداری کلیدهای موفقیت برای مشترکات جهانی هستند. دهه‌های در پیش نشانگر رشد بسیار سریع شهرها خواهد بود. ایجاد شهرهای فشرده^۸، پیوسته و هماهنگ شده تنها فرصتی برای یک بار می‌باشد که آینده به آن نیاز دارد.

● کربن زدایی از سیستم‌های انرژی در جهان امری الزامی است. داده‌های اخیر به این موضوع اشاره دارند که به رغم ادامه رشد اقتصادی، انتشار گازهای گلخانه‌ای مرتبط با مصرف انرژی در سطح جهان تقریباً ثابت مانده اما تقاضا برای انرژی هنوز رو به افزایش است و هنوز راه طولانی برای انتقال رادیکال به سوی سیستم انرژی بدون کربن داریم.

● تغییر رویکرد از «برداشت-ساخت-پسماند» به اقتصاد چرخشی می‌بایست به نحو اساسی سرعت یابد. رویکرد خطی متعارف کنونی به تولید، مصرف و دورریز محصولات، از نظر منابع، بسیار ناکارآمد می‌باشد.

● برای هریک از موارد یاد شده، می‌بایست داستانی متقاعد کننده در مورد نیازها و فرصت‌های مشترکات جهانی تهیه کنیم و با کسانی که می‌توانند این پیام‌ها را گسترش دهند همکاری کرد؛ ما می‌بایست به بهره‌برداری حداکثری از فناوری کمک نماییم، و برای تغییر از پایین به بالا و از بالا به پایین می‌بایست ائتلاف‌هایی ایجاد کنیم و از ائتلاف‌هایی که در حال ظهور هستند حمایت کنیم.

نقش‌های فردی و مشترک ما

تنها جنبشی گسترده و در حقیقت متنوع می‌تواند مشکل مشترکات جهانی را حل نماید. هیچ فرد، سازمان، کسب‌وکار یا کشوری به تنهایی قادر به موفقیت نمی‌باشد. در تغییر وضعیت، همه ما می‌بایست نقش خود را به اجرا بگذاریم تا جنبش برقرار شود. بعضی‌ها در این مسیر به دلیل انتقال دادن پیام، مشارکت بیشتر، ترغیب دیگران و کمک به ایجاد حرکت، پیشرو هستند. بعضی دیگر پیش‌ران‌هایی^۹ هستند که شواهد را ارائه می‌کنند و به راه‌حل‌های مقیاس‌پذیر اشاره می‌کنند. کسانی که منابع مالی، چارچوب‌های سیاستی و حمایت فنی لازم را تأمین می‌کنند، قادرکنندگان^{۱۰} این فرایند هستند. و گردهم‌آوردگان (conveners)^{۱۱} نیز کسانی هستند که مرام‌نامه را برای گفت‌وگو جهت دستیابی به راه‌حل تهیه می‌کنند، بحث و گفت‌وگوها را تسهیل می‌نمایند و کنشگران جدید را به جمع وارد می‌کنند.

عامل اساسی برای حفظ مشترکات جهانی عبارتند:

- حفاظت از مشترکات ضروری و فوری است،
- این کار برای مردم و سیاره زمین نیاز است،
- با این کار، دنیا وضعیت بسیار بهتری خواهد یافت
- لذا بیایید به حفاظت از مشترکات جهانی بپردازیم

این بیانیه درگزارش «مشترکات جهانی، فرصت مشترکات» منتشر شده و به نحوی خلاصه تقریباً همه امور لازم برای تحول بر کره زمین را ارائه کرده است. اثر بخشی بیش از ۳۰ سال تلاش برای جلب افراد، سازمان‌ها، جوامع و حکومت‌ها به مشترکات جهانی همراه با صرف میلیاردها دلار احتمالاً کمتر از اثر بخشی کرونا به عنوان یک مشترک جهانی بوده است. ویروس کرونا طی چند ماه چنان ابعاد مختلف زندگی بشر را تحت تأثیر قرار داده است که تمام ضرورت‌های مطرح شده به عنوان مشترکات جهانی را تقریباً برای همه مطرح کرده است. این نتیجه گیری مبتنی بر بررسی بسیار ساده مطالب مطرح شده در شبکه‌های اجتماعی داخلی، خارجی... می‌باشد.

مشترکات جهانی و تاب‌آوری

تمام توصیه‌ها و راه‌حل‌ها برای مشترکات جهانی به افزایش تاب‌آوری انسان‌ها، جوامع و کره زمین منجر می‌شود. همان‌طور که در بیانیه مطرح شده همه اشخاص حقیقی و حقوقی در این فرایند نقش دارند و می‌بایست به سهم خود آگاه شوند و منافع جمعی (ملی و بین‌المللی) را بر منافع شخصی و گروهی ترجیح بدانند. نکته مهمی که باید به آن توجه خاص شود منتفع شدن همه جوامع (حال و آینده) است. برای دستیابی به این مهم، بنیانی‌ترین عامل «به فکر دیگران بودن» و «زندگی انسانی برای آنها خواستن و ساختن» است. این رویکرد و ارزش‌های مترتب بر آن، با نظام سرمایه‌داری حاکم بر دنیا سازگاری ندارد. البته درست این است که عکس آن گفته شود. نظام سرمایه‌داری با رویکرد و ارزش‌های انسانی یاد شده سازگاری ندارد.

روشن نیست کرونا تا چه زمانی با اثرات قابل توجه ادامه خواهد یافت اما نشان داد که حتی برای سلامت انسان‌ها به عنوان یک مشترک جهانی لازم است همکاری‌ای وسیع‌تر از سازمان بهداشت جهانی انجام شود. همان‌گونه که وضعیت آب و هوا به صورت جهانی رصد می‌شود، لازم است وضعیت بیماری‌ها و شیوع آنها... نیز پایش شود و مدل‌های دیجیتالی هشدار دهنده بتواند تاب‌آوری سلامتی جوامع را افزایش دهد.

به هر صورت برای افزایش تاب‌آوری زندگی انسان راهی جز پرداختن جمعی به مشترکات نمی‌باشد، اما نه در چارچوب‌های متعارف که حرکتی کند دارد.

ما، تاب‌آوری و مشترکات جهانی

در قسمت‌های پیشین از واژه «ما» استفاده شد که ضمیری برای همه انسان‌ها بود. اما

مایی که در این قسمت استفاده می‌شود بخشی از مای قبلی است، ما ایرانیان. ما ایرانیان شامل کلیه افراد، گروه‌ها و سازمان‌ها، شرکت‌ها، دولت و حکومت می‌شود. تاب‌آوری اقتصادی، اجتماعی (شامل فرهنگی، بهداشتی)، محیط زیستی، کشورمان طی ۱۵ سال اخیر به میزان قابل توجهی کاهش یافته است. کاهش سرمایه‌های اجتماعی که مطرح می‌شود مؤید این موضوع می‌باشد. تحرکات اجتماعی در زمینه‌های یاد شده که هر از گاهی رخ می‌دهد نیز ناشی از همین موضوع است. سهم ما ایرانیان در مشترکات جهانی چیزی جز بهبود شرایط اقتصادی، اجتماعی، محیط زیستی نیست. تمام سیاست‌هایی که برای هر یک از مشترکات جهانی در مقیاس کشوری مطرح می‌شود تقریباً همان سیاست‌های کلی نظام و برنامه‌های توسعه است که میزان اثربخشی آنها تا کنون بسیار محدود بوده است. برای نمونه، چنان‌چه وضعیت محیط زیست کشور، بر اساس داده‌های موجود و مشاهدات، در نظر گرفته شود حاکی از فرایندهای اکولوژیکی فرسایشی می‌باشد. چنان‌چه تمامی بخش‌ها مورد تحلیل علل ریشه‌ای^{۱۲} قرار گیرند، آنچه به عنوان راه حل بنیانی می‌تواند مطرح شود یک پارچگی مدیریتی است. البته نه از نوع ترکیب جناح‌های سیاسی، بلکه مبتنی بر مشارکت^{۱۳} همه دست اندرکاران هر حوزه و تفویض اختیار به سطوح مختلف تا جوامع محلی و محلات. این نوع مشارکت و تفویض اختیارات دوره زمانی ندارد، بلکه شامل زندگی روزمره نیز می‌شود.

در چنین شکلی از فرایندهای زندگی، هم سرمایه‌های انسانی و اجتماعی در هر حوزه ارتقای لازم را می‌یابد و هم‌زمان سرمایه‌های اقتصادی، زیربنایی، علمی و فناوری، و محیط زیستی قوام می‌یابند. مشترکات ملی‌مان در وضعیت مناسب که قرار بگیرند سهم ما ایرانیان برای مشترکات جهانی تحقق می‌یابد.

اما برای این که مشارکت و تفویض اختیارات به نحو کارا و اثر بخش صورت گیرد، در سطح کشوری نیز لازم است تغییر رویکرد و ارزش‌ها برای «به فکر دیگران بودن» و «زندگی انسانی برای آنها خواستن و ساختن» اجرا شود. در چنین حالتی، مقابله با کرونا و کرناها چندان مشکل نیست زیرا امت استقرار یافته است.

پی نوشت

1 - Resilience

2 - Commons

۳ - این فرضیه که حکومت چین این ویروس را به‌طور عمد تولید و پخش کرده تا از یک سو، به اقتصادهای کشورهای دیگر به‌ویژه آمریکا ضربه اساسی وارد کند و از سوی دیگر، از موقعیت‌های پیش آمده بهره‌برداری کند، مورد توجه این مقاله نمی‌باشد.

4- International Union for Conservation of Nature

5- World Commission on Environment and Development

6- Global Environment Facility, IUCN, Global Commons. The Opportunity of the Commons.

۷ - ردپای اکولوژیکی: تأثیر فعالیت‌های انسان که بر حسب مساحت اراضی تولیدی بیولوژیکی و آب مورد نیاز برای تولید کالاهای مصرف شده و پسماند تولید شده اندازه گیری می‌شود. البته تعاریف مختلفی برای آن وجود دارد.

۸ - شهر فشرده یا شهری با فواصل کوتاه، مفهومی در طراحی و برنامه ریزی شهری می‌باشد که سکونتگاه‌های را با تراکم بالا و با کاربری اراضی مختلط مطرح می‌کند. این شهر مبتنی بر سیستم حمل و نقل عمومی کارا است و فضاهای آن ترغیب کننده پیاده‌روی و دوچرخه سواری می‌باشد. مصرف کم انرژی و آلودگی کم از ویژگی‌های دیگر آن است. در این شهر فرصت‌ها برای برقراری روابط اجتماعی فراوان می‌باشد. بگونه‌ای شهر پایدار است.

9 - Drivers

10 - Enablers

11- Conveners

12 - Root Cause Analysis

13 - Participation

منابع

Department for International Development, (2012) *Defning Disaster Resilience: A DFID Approach Paper*

Du Pisani, Jacobus A. (2006), “Sustainable development – historical roots of the Concept” in *Environmental Sciences*. Vo.3, Issue2

National Center for Health Statistics (2017), *Deaths and Mortality*. May, 3 <https://www.cdc.gov/nchs/fastats/deaths.htm>

The Opportunity of the Commons, Global Environment Facility (GEF), IUCN, Global Commons Alliance, July 19, 2018

Windle, Gill (2010), “What is resilience? A review and concept analysis”, *Reviews in Clinical Gerontology*. Cambridge University Press

توزیع نابرابر رنج

حمایت اجتماعی، رفاه و تاب‌آوری در عصری که بحران «روزمره» می‌شود



کوثر کریمی‌پور*

اشاره

شواهد بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد «بحران» کرونا نه یک استثناء، بلکه قاعده‌ای است در قرن بحران‌زده‌ی بیست و یکم. دنیای امروز نسبت به کمتر از یک قرن پیش بسیار آسیب‌پذیرتر شده و بیش از پیش در معرض بلایای طبیعی، آلودگی‌های محیط‌زیستی، جنگ و خشونت فراگیر و رکودهای اقتصادی بزرگ قرار گرفته است. بحران کرونا، بحران‌های اخیر قبل از این همه‌گیری جهانی، و فجایی که در پی آن خواهد آمد، یکی پس از دیگری، تأثیر عمده‌ای بر معیشت و سلامت جسمی و روانی خانوارهای آسیب‌پذیر گذاشته و می‌گذارد و در طول زمان موجب شکل‌گیری نارضایتی‌های عمده می‌شود.

*دکتری جامعه‌شناسی از دانشگاه مک‌مستر کانادا، متخصص حوزه‌ی علوم اجتماعی محاسباتی و

پژوهشگر در سیاست‌های رفاهی و نظام‌های حمایت اجتماعی

بحران کرونا و قرن ۲۱: تبدیل «وضعیت بحرانی» به «وضعیت عادی جدید»

قرن حاضر قرن بحران‌هاست (UN, 2013):

تأثیر روزافزون تغییرات اقلیمی بر زندگی مردم، عدم تصویب و اجرای سیاست‌های حمایت از محیط زیست و عدم قبول مسئولیت مشترک توسط بسیاری از دولت‌ها؛

افزایش روزافزون خشونت، جنگ و تروریسم؛

بحران‌های مالی مداوم و عدم دسترسی افراد و شرکت‌ها به اعتبار بلند مدت مورد نیاز برای سرمایه‌گذاری در جهت توسعه پایدار؛

افزایش تنش و درگیری اجتماعی در سطح جهان به دلیل افزایش شدید نابرابری درآمدی؛

افزایش بسیار سریع شهرنشینی به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه، بدون ایجاد تغییرات لازم در طراحی و مدیریت شهری و سرمایه‌گذاری‌های لازم در خصوص زیرساخت‌ها و خدمات لازم برای شهرنشینان؛

افزایش نیاز به انرژی و احتمال برآورده نشدن نیازهای صدها میلیون خانوار؛

باقی ماندن گرسنگی و سوء تغذیه به‌عنوان یک مسئله پایدار در بسیاری از کشورهای فقیر (علی‌رغم کاهش این مشکل در کشورهای در حال توسعه).

امروزه حدود ۲۰۰ میلیون نفر با احتمال وقوع ناگهانی فجایع طبیعی و محیط زیستی زندگی می‌کنند یا در معرض فجایعی هستند که آرام آرام در حال شکل‌گیری هستند. همین میزان جمعیت نیز در ده سال اول قرن ۲۱ از بلایای طبیعی، به خصوص سیل و خشک‌سالی ناشی از تغییرات آب‌وهوایی و گرمایش زمین، آسیب دیده‌اند (Guha-Sapir, Hoyois, Be-low, 2014). از طرف دیگر، گزارش توسعه‌ی انسانی سال ۲۰۱۹ نشان می‌دهد که در اثر گرم شدن زمین و ناکامی ما در کند کردن این روند، برنامه‌های کاهش فقر ناکارآمد از آب درآمده و کشورهای فقیر بیش از پیش آسیب‌پذیر شده‌اند. بحران‌ها گروه‌های بزرگ جمعیتی را وادار به جابه‌جایی می‌کند: بین سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۱۸ نزدیک به ۲۵۶ میلیون نفر در سرتاسر جهان مجبور شده‌اند در اثر بلایای طبیعی محل زندگی‌شان را ترک کنند (Oxfam, 2019).

اگرچه میزان مهاجرت‌های ناشی از بلایای طبیعی سه برابر مهاجرت‌هایی است که در اثر جنگ و نزاع به‌وقوع پیوسته‌اند، اما، تأثیرات وقوع جنگ و خشونت فراگیر نیز جمعیت‌های گسترده‌ای را تحت تأثیر قرار داده‌است. تقریباً ۲ میلیارد نفر در کشورهایی با شرایط شکننده‌ی امنیتی و وجود یا احتمال به‌وجود آمدن خشونت‌های مسلحانه به سر می‌برند و درگیر تروریسم و جنگ‌های ویران‌گر هستند. گرچه، تعداد مطلق کشته‌شده‌های جنگ‌ها در سطح جهان، از سال ۱۹۴۶ بدین سو، رو به کاهش است، اما تعداد درگیری‌های خشونت‌آمیز روندی افزایشی دارد. در سال ۲۰۱۹ شمار کسانی که در اثر جنگ، ناآرامی و تهدید مجبور به ترک محل زندگی‌شان شدند به ۶۸ میلیون نفر در سراسر جهان رسید که بالاترین رقم از جنگ جهانی دوم تاکنون است (International Labour Organization, 2019).

رکودهای اقتصادی نیز، در کنار بلایای طبیعی، تغییرات اقلیمی، آلودگی‌های محیط زیستی و جنگ‌های داخلی و منطقه‌ای، سهم بزرگی در فقیرتر شدن گروه‌های جمعیتی آسیب‌پذیر بازی کرده‌اند و منجر به مهاجرت‌های گسترده‌ی ناشی از فقر شده‌اند. امسال، در اثر بحران کرونا، تولید ناخالص داخلی در سطح جهان کاهشی ۹/۳ درصدی می‌یابد؛ این میزان یعنی شدیدترین رکود در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم و دو برابر رکود بزرگ در سال ۲۰۰۸. البته این کاهش باید در کنار روند نزولی رشد تولید ناخالص داخلی جهان از سال ۲۰۱۰ تا کنون دیده شود. همچنین، افزایش میزان بدهی نسبت به تولید ناخالص داخلی از سال ۲۰۱۶، ریسک فعالیت اقتصادی و سرمایه‌گذاری را بالا و بالاتر برده است (Gramlich, 2020).

اما امسال، در اثر بحران کرونا، تولید ناخالص داخلی در سطح جهان کاهشی ۹٫۳ درصدی می‌یابد؛ این میزان یعنی شدیدترین رکود در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم و دو برابر رکود بزرگ در سال ۲۰۰۸.

اما بحران کرونا، روشن‌تر از بحران‌های گذشته، نشان داده‌است که همه‌ی ما به اندازه‌ی آسیب‌پذیرترین افراد جامعه تحت تأثیریم و نابرابری در پیشگیری و درمان در نهایت تمام جمعیت را در معرض خطر قرار می‌دهد.

در کنار تمامی این عوامل، تحولات نظام اقتصادی جهانی و فرآیند توسعه‌ی ناموزون در مناطق مختلف جهان، نتایج متناقضی را به‌بار آورده است. به‌طوری‌که، اگرچه استانداردهای زندگی در مناطق مختلف جهان (مانند شیوه‌ی مصرف روزمره) رو به هم‌گرایی داشته، اما این فرآیند نه‌تنها نتوانسته است مانع از تشدید فقر و نابرابری شود، بلکه با آن هم‌زیستی نیز داشته است. هم‌چنین تحولات نظام روستایی، جمعیت زیادی را روانه‌ی شهرها کرده است که این جمعیت از یک‌سو به‌دلیل جاکن شدن از ریشه‌های روستایی‌شان و از سوی دیگر به‌دلیل اشباع جمعیتی شهرها و نبود زیرساخت‌های کافی برای پاسخ‌گویی به نیازهای این جمعیت گسترده، در معرض کم‌بود منابع انرژی، فقدان امنیت غذایی و عدم دسترسی به حمایت‌های اجتماعی قرار گرفته‌اند (کرونا، نیروی کار و حمایت اجتماعی، گزارش نهم، ۱۰ خرداد ۱۳۹۹).

افراد به طور یکسان در معرض بحران‌ها و نتایج ناخواسته‌ی آن‌ها قرار نمی‌گیرند

همه‌گیری جهانی کووید-۱۹، مانند بحران‌های پیش از آن در دهه‌ی اخیر، به نابرابری‌های موجود که از دهه ۱۹۸۰ مدام در حال افزایش است، شدت بخشیده و این نابرابری‌ها را به طرز بی‌رحمانه‌ای پررنگ کرده‌است. هنوز یک ماه از اعلام رسمی همه‌گیری کووید-۱۹ نگذشته بود که معاون وزیر بهداشت ایران از بالاتر بودن میزان مرگ و میر طبقات پایین‌تر بر اثر کووید-۱۹ خبر داد؛ مسئله‌ای که در بسیاری از کشورهای دیگر نیز مشاهده شده‌است. شیوع این بیماری تازگی دارد و از این رو، هنوز رابطه‌ی دقیقی بین پایگاه اقتصادی-اجتماعی و سایر عوامل زمینه‌ای و نرخ ابتلا نمی‌توان تعیین کرد، اما تا همین‌جا نیز آمار ابتلا و تأثیرپذیری افراد از پیامدهای ناخواسته‌ی مقررات حفظ فاصله‌ی اجتماعی، بر اساس میزان درآمد، پیش‌زمینه‌ی قومی-نژادی، محل سکونت و سایر عوامل ایجادکننده نابرابری ساختاری متفاوت است. شواهد چند ماهه‌ی اخیر نشان داده‌است که صدمات بحران کرونا بیشتر متوجه نیروی کار کم‌دستمزد است تا نیروی کار با دستمزد بالا. همچنین، شرایط قرنطینه، با متوقف کردن برخی بخش‌های اقتصادی، و عدم امکان دورکاری برخی مشاغل، اشکال جدیدی از نابرابری را به وجود آورده است.

در سال‌های اخیر، برخی از اقتصاددانان استدلال کرده‌اند که برخی بحران‌ها، مانند وقوع جنگ‌ها و شیوع بیماری‌ها می‌تواند به واسطه‌ی آسیب‌زدن به ثروت اغنیا، نابرابری را کاهش داده و فرصت‌هایی را برای توده‌های مردم ایجاد کند. برخی دیگر به این نکته اشاره کرده‌اند که فرض فوق در مورد همه‌ی بحران‌ها صادق نیست و، به طور مثال، همه‌گیری‌های گسترده در طول قرن گذشته میزان نابرابری را افزایش داده‌اند.

نگاهی بیندازیم به تأثیر بحران بر اروپا و آمریکا. دولت‌های رفاه اروپایی تا دهه‌ها توانسته بودند میزان نابرابری را نسبتاً کم نگه دارند و در این زمینه از آمریکا موفق‌تر عمل کرده بودند، اما شدت رکود اقتصادی در اثر بحران‌های پیاپی، شکاف‌های سیستم رفاهی اروپایی را آشکار ساخته است. بحران کرونا در واقع موفقیت اروپا در مبارزه با نابرابری را تهدید می‌کند. در آمریکا و اروپای دهه‌ی ۱۹۸۰، درآمد ۵ دهک پایین دستمزدبگیران مجموعاً از یک صدک بالا بیشتر بود. ولی از اواخر سده‌ی بیستم این اختلاف به مرور کم شد تا جایی که امروز در آمریکا سهم یک درصد بالا بسیار بیشتر از پنجاه درصد پائین درآمدی است.

البته، یکی از مقالات اخیر نشریه‌ی اکونومیست (6 June 2020) نشان داده است که شرایط در اروپا یک‌دست نیست. برخی از کشورها تلاش می‌کنند، و به نظر می‌رسند قادر باشند، این شکاف‌ها را پر کنند. درحالی‌که، برخی دیگر در این زمینه با دشواری روبه‌رو هستند.

میزان نابرابری در کشورهای نوردیک کمتر است و تأکید این کشورها بر پیش توزیع^۱ است (به معنای سرمایه‌گذاری در بخش آموزش، مراقبت بهداشتی همگانی، تنظیم بازار کار و در نتیجه هم‌گرایی دستمزدها)، در حالی که کشورهای اروپای غربی مانند فرانسه، و کشورهای اروپای جنوبی مانند ایتالیا، اتکای بیشتری بر بازتوزیع^۲ ثروت دارند. در نهایت، در کشورهای اروپای شرقی، که به بازتوزیع یا پیش‌توزیع ثروت قائل نیستند، میزان نابرابری بالاتر است. از طرف دیگر، تا پیش از بحران کرونا نابرابری در برخی کشورها تاحدی به دلیل آزادسازی بازار کار، رو به افزایش بود. در کشورهایی مانند هلند و ایتالیا، تعداد نیروی کار پاره‌وقت، موقتی، یعنی نیروی کاری که از حمایت‌های اجتماعی و مزایای کمتری برخوردار هستند، افزایش یافته بود. در ایتالیا، تقریباً نیمی از شاغلینی که در یک‌پنجم بالای سطح درآمدی قرار دارند، در مشاغل اشتغال دارند که امکان دورکاری برای آن‌ها میسر نیست؛ در حالی که، در یک‌پنجم پایینی، ۹۰ درصد از شاغلین در چنین شرایطی قرار دارند. جدا از اراده‌ی سیاسی، ظرفیت مالی کشورها هم برای مقابله با رکود ناشی از بحران کرونا یکسان نیست. این مسئله، شکاف میان کشورهایی که ظرفیت مالی کنترل نابرابری را دارند و کشورهایی که فاقد این توانایی هستند را بیشتر خواهد کرد؛ به ویژه در اروپای مرکزی و اروپای جنوبی. در آلمان تقریباً ۱۰ درصد از تولید ناخالص داخلی به مداخلات دولتی پس از کرونا اختصاص داده شده، اما دولت‌های مقروض ایتالیا و اسپانیا نمی‌توانند چنین عمل‌کردی داشته باشند. در عین حال، مبلغی که مجارستان برای مداخلات دولتی اختصاص داده بسیار کم است و لهستان نیز منابع مالی خود را بیشتر در جهت تقویت شرکت‌ها به کار گرفته است تا حمایت مستقیم از نیروی کار و بیکاران.

در کشورهای در حال توسعه نیز، ابتلای به ویروس، جان‌به‌دربردن از بیماری و دست‌وپنجه نرم کردن با پیامدهای اقتصادی-اجتماعی آن، همه متأثر از ساختارهای نابرابر است. در این کشورها، گستردگی اقتصاد غیررسمی، ناکارآمدی اجرایی طرح‌های رفاهی و عدم کفایت پوشش مناسب و جامعیت سیاست‌های حمایت اجتماعی، در کنار منابع مالی محدود و بعضاً ناپایدار اختصاص داده‌شده به این طرح‌ها، بر دشواری‌های مقابله با این بحران می‌افزاید.

اما بحران کرونا، روشن‌تر از بحران‌های گذشته، نشان داده‌است که همه‌ی ما به اندازه‌ی آسیب‌پذیرترین افراد جامعه تحت‌تأثیریم و نابرابری در پیشگیری و درمان در نهایت تمام جمعیت را در معرض خطر قرار می‌دهد. گروه‌هایی از افراد که تست نمی‌شوند، نمی‌توانند در خانه بمانند یا از خدمات حفاظتی و درمانی برخوردار نیستند، به‌سرعت به خوشه‌های جدید انتقال ویروس تبدیل می‌شوند. در ادامه می‌بینیم که این ساختارهای نابرابر چگونه بر افراد کم‌درآمد، اقلیت‌های قومی-نژادی و سایر اقلیت‌ها، زنان، جوانان و شاغلین غیررسمی فشار مضاعف آورده است.

افراد کم‌درآمد، بیش از سایرین، با موانعی سروکله می‌زنند که نمی‌گذارد قوانین مربوط به قرنطینه را رعایت کنند و یا توصیه‌های ایمنی را جدی بگیرند. نیویورک تایمز، با بررسی اطلاعات موقعیت مکانی تلفن‌های هوشمند، نشان داده است که رفت و آمد افراد پردرآمد در سطح شهرها در ایالات متحده کاهش بیشتری داشته است. استفاده زیاد از مترو در

ایستگاه‌های محلات فقیرنشین نیویورک بازتابی دیگر از این نابرابری است. در انگلستان نیز کم‌درآمدترین افراد جامعه شش برابر کمتر از سایرین از این توانایی برخوردارند که از خانه کار کنند، در حالی که تمایل به کار از خانه و قرنطینه‌ی شخصی در همه موارد یکسان بوده است. گرچه آمارهای مربوط به رفت‌وآمد مربوط به شهرهای آمریکا و انگلستان است، اما الگوهای مشاهده شده در این کشور، به احتمال زیاد، در بسیاری از مناطق کلان‌شهری دنیا که با این بحران دست به گریبان‌اند نیز قابل مشاهده است. بسیاری از شاغلین کم‌درآمد به رفت‌وآمد در سطح شهرها ادامه می‌دهند، درحالی‌که نیروی کار با درآمد بیشتر در خانه می‌مانند تا در معرض ویروس قرار نگیرند. نتایج پیمایش‌ها در برخی کشورهای دیگر نیز نشان داده است که افراد پردرآمد از خطرات آگاهی بیشتری دارند، دسترسی‌شان به اطلاعات بیشتر است و بیشتر احتمال دارد شرایط دورکاری برایشان فراهم شود. در مقابل، بسیاری از افرادی که در مشاغل کم‌درآمد مشغول به کارند، برای انجام کار خود نیازمند ترک کردن خانه و ارتباط رودررو با سایرین‌اند (Atchison, 2020; Belser, 2020; Quealy, 2020).

پیش‌زمینه‌ی قومی- نژادی پدیده‌ی پیچیده‌ایست که متأثر از عوامل متعدد مربوط به ساختارهای اقتصادی-اجتماعی، هویت فرهنگی، الگوهای رفتاری و عوامل ژنتیکی است. پژوهش‌های منتشر شده در انگلستان و ایالات متحده نشان می‌دهد که نابرابری‌های قومی- نژادی در نرخ ابتلا تأثیرگذار است و درصد مبتلایان در میان برخی اقلیت‌های قومی- نژادی بیش از سهم‌شان از کل جمعیت است. به طور مثال، در حالی که فقط ۱۴ درصد از جمعیت ایالت میشیگان را سیاه‌پوستان تشکیل می‌دهند، ۳۳ درصد از نتایج تست‌های مثبت و ۴۰ درصد مرگ‌ومیرهای ناشی از کووید-۱۹ در این ایالت مربوط به سیاه‌پوستان است. نسبت بزرگ‌تری از جمعیت سیاه‌پوست آمریکایی در مشاغل کار می‌کنند که امکان دورکاری برای آن‌ها وجود ندارد. این مسئله همراه با عدم پوشش بیمه‌ای بسیاری از آن‌ها، برخورداری از سلامت ضعیف‌تر و روبه‌رو شدن با تبعیض در فرایند درمان می‌تواند توضیح‌دهنده‌ی این تفاوت آماری باشد. با این‌که تحلیل‌های موجود در مورد تأثیر پیش‌زمینه‌ی قومی- نژادی در میزان تأثیر از همه‌گیری جهانی کووید-۱۹، غالباً مربوط به آمریکا و انگلستان است، می‌توان تصور کرد که همین الگو در مورد گروه‌های قومی- نژادی و مذهبی به حاشیه‌رانده شده و مهاجران و پناهندگان در سایر کشورها نیز مشاهده می‌شود (Laughland & Zanolli, 2020; Mueller, 2020).

اقتصاد غیررسمی با نیروی کاری معادل با ۲ میلیارد نفر، بخش قابل‌توجهی از اقتصاد جهانی و تولید ناخالص داخلی کشورها را به خود اختصاص می‌دهد و اشتغال ۱/۶ میلیارد از این افراد در جهان به‌طور جدی تحت‌تأثیر بحران کرونا قرار گرفته است. تا اواسط اردیبهشت امسال (اواخر آوریل ۲۰۲۰)، نزدیک به ۱/۱ میلیارد نفر از نیروی کار این بخش در کشورهایی زندگی و کار می‌کردند که در آن‌ها قرنطینه‌ی کامل اعمال شده بود، و ۳۰۴ میلیون نفر در کشورهای تحت قرنطینه‌ی جزئی ساکن بودند. علی‌رغم اهمیت به‌سزای این بخش در اقتصاد جهانی، این افراد از بسیاری از حقوق نیروی کار رسمی محروم هستند و بحران کرونا این محرومیت‌ها را بیش از پیش تأثیرگذار ساخته است. افرادی چون خرده‌فروش‌ها،

دست‌فروش‌ها، کارگران ساختمانی و حمل و نقل، خدمت‌کاران خانگی، برخی از کارکنان بخش‌های اسکان و تغذیه، کشاورزی، تولیدات صنعتی و هنر، تفریح و سرگرمی، سهم بزرگی در اشتغال غیررسمی دارند و به شدت تحت تأثیر بحران کرونا قرار گرفته‌اند (International Labour Organization, April, 2020).

افراد پردرآمد از خطرات آگاهی بیشتری دارند، دسترسی‌شان به اطلاعات بیشتر است و بیشتر احتمال دارد شرایط دورکاری برایشان فراهم شود. در مقابل، بسیاری از افرادی که در مشاغل کم‌درآمد مشغول به کارند، برای انجام کار خود نیازمند ترک کردن خانه و ارتباط رودررو با سایرین‌اند.

توزیع اشتغال غیررسمی در ایران دهک‌های مختلف درآمدی یکسان نیست، و سه دهک درآمدی اول (پایین‌ترین دهک‌های درآمدی) روی هم رفته سه میلیون نفر (حدود ۴۰ درصد) از شاغلان این بخش را به خود اختصاص می‌دهند.

نرخ اشتغال غیررسمی در ایران، نسبت به کشورهای منطقه، پایین است؛ گرچه کیفیت و کفایت خدمات ارائه شده به افراد تحت پوشش بیمه‌ها و صندوق‌های بازنشستگی نیز جای بررسی بسیار دارد. اخیراً در یک پژوهش، با استفاده از داده‌های مرکز آمار و اطلاعات منتشر شده توسط هیئت امنای سازمان تأمین اجتماعی و صندوق‌های تابعه، تعداد نیروی کار غیررسمی و پراکندگی آن‌ها در دهک‌های مختلف درآمدی بررسی شده است. تخمین‌های این گزارش نشان می‌دهد که حدود ۷/۶۴ میلیون نفر، از مجموع ۲۴/۷۵ شاغل در ایران، در بخش غیررسمی مشغول به کارند. بر اساس نتایج این پژوهش، اشتغال غیررسمی در دهک‌های مختلف درآمدی یکسان نیست، و سه دهک درآمدی اول (پایین‌ترین دهک‌های درآمدی) روی هم رفته سه

میلیون نفر از شاغلان بخش غیررسمی یا به عبارتی حدوداً ۴۰ درصد از این شاغلین را به خود اختصاص می‌دهند. نتایج تحقیقات پیش از این البته نشان داده بود که زنان، روستاییان، کسانی که تحصیلات دانشگاهی ندارند و ساکنین مناطق محروم سهم بزرگ‌تری از اشتغال غیررسمی دارند (گرچی‌پور و همکاران، ۱۳۹۸؛ کرونا، نیروی کار و حمایت اجتماعی، گزارش هشتم، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۹).

زنان به دلیل موقعیت خود در ساختارهای اجتماعی - اقتصادی از پیش موجود، بحران شیوع کووید-۱۹ را به شیوه‌های متفاوتی تجربه می‌کنند و بیش از مردان در معرض پیامدهای چندگانه‌ی این بحران قرار گرفته‌اند. زنان نه تنها بخش بزرگی از نیروی کار جهان را، به‌ویژه در بخش اقتصاد غیررسمی، تشکیل می‌دهند، بلکه مسئولیت‌های حمایتی از اعضای خانواده و انجام کار خانگی را نیز بر عهده دارند. این در حالی است که بحران کرونا از یک سو با ایجاد بیکاری‌های گسترده، راه را برای نابودی اشتغال غالباً ناامن آن‌ها باز کرده، و از سوی دیگر با تحمیل شرایط قرنطینه، محیط خانه را برای آنان به محلی برای کار خانگی مضاعف و گاه تجربه‌ی خشونت‌های فزاینده بدل کرده است.

بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ بیش از همه، بخش‌های مالی و ساخت‌وساز یعنی آن دسته از بخش‌های اقتصادی را متأثر ساخت که مردان، نیروی کار اصلی آن را تشکیل می‌دادند. اما این بار، بحرانی که با شیوع ویروس کرونا آغاز شد، بیشتر صنایعی را نشانه گرفته است که نیروی کار زنان بر آن مسلط است؛ بخش‌های خدماتی، صنعت گردشگری و خرده‌فروشی از این جمله‌اند (International Labour Organization, March, 2020).

از میان مشاغل پرخطر و کلیدی، زنان در بخش سلامت و درمان سهم بزرگی دارند. کارکنان این بخش در اثر شرایط اضطراری بیمارستان‌ها به دنبال شیوع ویروس کرونا، بسیاری از ملزومات حفظ سلامتی خود در محیط کار را از دست داده‌اند. در سال جاری، ۱۳۶ میلیون نفر در این بخش مشغول به کارند که ۷۰ درصد آن‌ها را زنان تشکیل می‌دهند. علاوه بر فشارهای ناشی از افزایش ساعات کار، بسیاری از کارکنان این بخش از تجهیزات حفاظتی برخوردار نیستند و ده‌ها هزار نفر از آنان به بیماری کووید-۱۹ دچار شده‌اند. به علاوه از زمان شروع این بحران همواره در معرض استرس شدید مدیریت زندگی خانوادگی و نگران انتقال بیماری به خانواده و نزدیکان خود بوده‌اند. افسردگی و اختلالات روحی و روانی از جمله پیامدهای این بحران برای کادر درمان و به‌ویژه پرستاران زن بوده است (کرونا، نیروی کار و حمایت اجتماعی، گزارش ششم، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۹).

وضعیت پایه اشتغال (برآوردهای جهانی برای سال ۲۰۲۰ پیش از همه‌گیری کووید-۱۹)				
بخش اقتصادی	تأثیر بحران بر بازده اقتصادی	سهم هر بخش در اشتغال جهانی (%)	نرخ مزد (میانگین درآمد ماهیانه / میانگین درآمد کل)	سهم زنان (%)
آموزش	کم	۵٫۳	۱٫۲۳	۶۱٫۸
مددکاری اجتماعی و فعالیت‌های بهداشتی	کم	۴٫۱	۱٫۱۴	۷۰٫۴
امور دفاعی و اداره امور عمومی؛ تأمین اجتماعی اجباری	کم	۴٫۳	۱٫۳۵	۳۱٫۵
خدمات رفاهی	کم	۰٫۸	۱٫۰۷	۱۸٫۸
کشاورزی، جنگل‌بانی و ماهی‌گیری	کم-متوسط*	۲۶٫۵	۰٫۷۲	۳۷٫۱
ساخت‌وساز	متوسط	۷٫۷	۱٫۰۳	۷٫۳
فعالیت‌های مالی و بیمه	متوسط	۱٫۶	۱٫۷۲	۴۷٫۱
استخراج معادن	متوسط	۰٫۷	۱٫۴۶	۱۵٫۱
هنر، تفریح و سرگرمی و سایر خدمات	متوسط-زیاد*	۵٫۴	۰٫۶۹	۵۷٫۲
حمل و نقل، انبارداری و ارتباطات	متوسط-زیاد*	۶٫۱	۱٫۱۹	۱۴٫۳
اسکان و تغذیه	زیاد	۴٫۳	۰٫۷۱	۵۴٫۱
املاک و مستغلات، فعالیت‌های تجاری	زیاد	۴٫۷	۰٫۹۷	۳۸٫۲
تولید صنعتی	زیاد	۱۳٫۹	۰٫۹۵	۳۸٫۷
عمده‌فروشی و خرده‌فروشی؛ تعمیر و وسایل نقلیه موتوری	زیاد	۱۴٫۵	۰٫۸۶	۴۳٫۶

این نمودار خلاصه‌ای است از جداول ارائه شده در گزارش سازمان بین‌المللی کار

International Labour Organization, April, 2020

کیفیت مشاغل زنان و امنیت شغلی آنان نیز بسیار از مردان پایین تر است. بخش اعظمی از نیروی کار بخش غیررسمی در جهان را زنان تشکیل می دهند (۶۵ درصد از زنان شاغل در بخش غیرکشاورزی). درصد اشتغال غیررسمی برای زنان از طرفی در برخی مناطق جهان بسیار بیشتر است و داده های بانک جهانی از ۶۹ کشور در حال توسعه حاکی از آن است که ۹۵ درصد از زنان شاغل در آسیای جنوبی در مشاغل غیررسمی فعال اند. نرخ پایین فعالیت زنان در ایران (حدود ۱۵ درصد) نیز می تواند نشان از کم شماری شاغلین زن و فعالیت آنها در بخش غیررسمی باشد.

زنان علاوه بر مشاغل غیررسمی، در مشاغل پاره وقت نیز سهم بالایی را به خود اختصاص می دهند. اشتغال در مشاغل پاره وقت از طرفی به معنای اشتغال در مشاغل کم درآمدتر و چه بسا کم اهمیت تر نیز می باشد، و از همین رو احتمال آن می رود که پس از پایان بحران، اولویت کمتری به احیای این دسته از مشاغل داده شود و زنان قادر به جبران منبع معیشت خود نباشند. هم چنین یکی از پیامدهای نوسان بازار کار در عصر کرونا و خالی شدن آن از زنان، رقابت مردان برای کار در مشاغلی است که پیش از این محل فعالیت کاری زنان بوده است. همین مسئله زنان را با دشواری هایی بر سر بازیابی مشاغل شان روبه رو خواهد ساخت (کرونا، نیروی کار و حمایت اجتماعی، گزارش ۶، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۹).

در نهایت، طرح فاصله گذاری اجتماعی و توصیه ها مبنی بر ماندن در خانه که از جانب زنان بیش از مردان عملی می شود، علاوه بر افزودن به شدت کار خانگی، زنان را بیش از پیش در معرض خشونت های خانگی قرار می دهد. به طوری که سازمان ملل از افزایش ۲۵ درصدی خشونت خانگی در ایام کرونا خبر داده است. هر چند گزارش های نیروی انتظامی و بهزیستی، و پیمایش های ایسپا، در موج اول همه گیری در ایران مؤید تفاوت معنی دار آمار خشونت های خانگی نسبت به شرایط قبل از کرونا نیست (خبرگزاری مهر، ۱۳۹۹).

عملی نشدن توافقات بین المللی برای آمادگی در مقابل بحران ها

همان طور که دیدیم، شواهد نشان می دهد که بحران کرونا، و بحران های متعدد دو دهه ای اخیر، تأثیر چشم گیری در افزایش فقر و نابرابری داشته است. پاسخ ما به این بحران های پی در پی در سطح جهان و افزایش نابرابری چه بوده است؟ بعد از بحران های اخیر، به ویژه بحران مالی سال ۲۰۰۸، مباحث مربوط به استانداردهای حمایت اجتماعی و لزوم تاب آورسازی اجتماعات محلی بیش از پیش وارد گفتمان دولت ها و سازمان های بین المللی شد. اکنون بیش از یک دهه است که گفتمان های بین المللی برای کاهش اثرات بحران ها بر افزایش فقر و آسیب پذیری، گسترش چتر حمایت اجتماعی و لزوم توانمندسازی جوامع محلی تأکید دارند. نگاهی به «توصیه نامه ی کف حمایت اجتماعی»^۳ سازمان بین المللی کار در سال ۲۰۱۲، «چارچوب کاری هیوگو»^۴، «چارچوب سندای برای کاهش خطرپذیری فجایع»^۵ و دستور کار ۲۰۳۰ یونسکو برای توسعه پایدار^۶ نشان می دهد که تمرکز گفتمان بین المللی بر لزوم گسترش حمایت اجتماعی و تاب آورسازی اجتماعات بوده است. اما، آمارها نشان می دهند که در عمل،

در حوزه تاب‌آورسازی، پیشرفت‌چندانی در زمینه کاهش خطرات بحران‌ها در دو دهه گذشته صورت نگرفته و توافقاتی بین‌المللی عملی نشده است. شواهدی که در مورد تأثیر همه‌گیری جهانی کووید-۱۹ بر افزایش فقر و نابرابری در دست است نیز به خوبی نشان داد که در یک دهه گذشته پیشرفت قابل‌توجهی در زمینه افزایش حمایت اجتماعی و آمادگی برای شرایط بحرانی صورت نگرفته است (کرونا، نیروی کار و حمایت اجتماعی، گزارش نهم، ۱۰ خرداد ۱۳۹۹).

عملی نشدن توافقاتی بین‌المللی علی‌رغم استطاعت مالی دولت‌ها

فقط با در نظر گرفتن مسئله‌ی منابع مالی، بدون توجه به اراده‌ی سیاسی و توانمندی اجرایی، به نظر می‌رسد زمان آن فرا رسیده باشد که کشورهای در حال توسعه به ارائه‌ی نظام‌مند و همگانی خدمات رفاه اجتماعی بپردازند. امروزه کشورهایی چون بوتسوانا، اندونزی و پرو از بریتانیای ۱۹۱۱ و استرالایای ۱۹۰۸، ثروتمندتر هستند؛ یعنی نسبت به زمانی که بریتانیا و استرالیا نظام‌های تأمین اجتماعی خود را تأسیس کرده و ارائه‌ی خدمات رفاه اجتماعی را آغاز کردند. همچنین، هند، فیلیپین، مراکش، جامائیکا و سودان از دانمارک سال ۱۸۹۲، یعنی زمانی که این کشور حمایت اجتماعی عمومی را ایجاد کرد، ثروت بیشتری دارند (Razavi, 2020).

سازمان بین‌المللی کار طی دو گزارش منتشر شده در سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۱۷، وضعیت بیش از ۱۰۰ کشور کم‌درآمد و با درآمد متوسط را بررسی کرده و نشان می‌دهد که بسیاری از این کشورها از منابع مالی لازم برای رسیدن به اهداف چهارگانه حمایت اجتماعی برخوردار هستند. این گزارش، پرداخت مزایا به چهار گروه خاص را مورد توجه قرار داده است: ۱. کمک هزینه برای همه‌ی کودکان، ۲. مزایای زایمان برای همه‌ی زنان، ۳. مزایای اجتماعی برای همه‌ی افراد دارای معلولیت‌های شدید و ۴. مستمری‌های عمومی برای سنین بالا. سطح هر یک از این مزایا بر اساس خط فقر ملی تعیین شده و به صورت درصدی از تولید ناخالص داخلی GDP^۷ کشورها ارائه شده است. تحلیل‌های این مقاله نشان می‌دهد که در اغلب کشورهای در حال توسعه، متوسط هزینه‌ی اجرای طرح‌های حمایت اجتماعی معادل با ۶/۱ درصد از GDP آن کشورها می‌باشد. هزینه‌ی اجرای طرح‌های حمایت اجتماعی بسته به منطقه‌ی اجرای آنها متفاوت است: از ۰/۹ درصد از GDP در آسیای شرقی و پاسیفیک تا بیش از ۲ درصد از GDP در خاورمیانه و شمال آفریقا، اروپای شرقی و آسیای مرکزی، آمریکای لاتین، حوزه‌ی کارائیب و جنوب آسیا و نهایتاً تا ۲/۹ درصد از GDP در جنوب صحرای آفریقا (کرونا، نیروی کار و حمایت اجتماعی، گزارش ۱۱، ۷ تیر ۱۳۹۹).

در عین حال، بررسی چند سناریوی ساده توسط پژوهشگران در ایران نیز نشان می‌دهد که گسترش پوشش برنامه‌های حمایتی در ایران نیز، دست‌کم در زمان شیوع کووید-۱۹، درصد ناچیزی از تولید ناخالص داخلی را به خود اختصاص خواهد داد. در ایران، در مجموع حدود ۴/۵ میلیون خانوار در پنج دهک پایین درآمدی قرار دارند که در بازار کار رسمی اشتغال نداشته و تحت پوشش کمیته امداد یا بهزیستی هم نیستند. هزینه پرداخت یک میلیون

تومان به مدت سه ماه به این خانوارها، ۱۳/۵ هزار میلیارد تومان خواهد بود که ۰/۷۳ درصد از تولید ناخالص ملی ایران است (کرونا، نیروی کار و حمایت اجتماعی، شماره ۸، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۹).

بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ بیش از همه، بخش‌های مالی و ساخت‌وساز یعنی آن دسته از بخش‌های اقتصادی را متأثر ساخت که مردان، نیروی کار اصلی آن را تشکیل می‌دادند. اما این بار، بحرانی که با شیوع ویروس کرونا آغاز شد، بیشتر صناعی را نشانه گرفته است که نیروی کار زنان بر آن مسلط است.

ادامه‌ی روند بحران و افزایش فقر ناشی از آن به کجا می‌انجامد؟

تا اینجا خواندیم که بحران‌های پی‌درپی، که مؤخرترین آنها همه‌گیری جهانی کروناست، فقر و نابرابری را در جهان افزایش داده است و پیش‌بینی می‌شود که در دهه‌های آینده این روند ادامه پیدا کند. همچنین دیدیم که علی‌رغم وجود توافقات بین‌المللی، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در زمینه‌ی کاهش اثرات بحران و توانمندسازی اجتماعات صورت نگرفته است. سؤال اینجاست که ادامه‌ی این روند به کجا می‌انجامد؟

شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد تعداد اعتراضات مردمی عمده‌ای که بیش از چند روز ادامه داشته و تأثیراتی (خرد و کلان) در سطح ملی به جا گذاشته در جهان در حال افزایش است. نگاهی به سال ۲۰۱۹ نشان می‌دهد که این اعتراضات، هر شش قاره را در بر گرفته و در نظام‌های سیاسی مختلف به نحوی ظهور پیدا کرده است. در سال میلادی گذشته، معترضانی خشمگین در پاریس، لاپاز، پراگ، پورتو پرن، بیروت، برلین، کاتالونیا، قاهره، هنگ‌کنگ، تهران، بغداد، لندن، دهلی‌نو، سیدنی، سئول، جاکارتا، و بسیاری پایتخت‌های دیگر به خیابان ریختند تا اعتراضات اجتماعی و سیاسی خود را به نمایش بگذارند. محرک‌های این حرکات اعتراضی بسیار متنوع، اما در بسیاری از موارد کوچک و غیرقابل پیش‌بینی بودند. از این میان می‌توان به افزایش قیمت نان (در سودان)، افزایش قیمت پیاز (هند)، کاهش بودجه‌ی اختصاص داده شده به کتب درسی (برزیل)، وضع مالیات بر مکالمات واتس‌آپ (لبنان)، افزایش قیمت بلیط مترو (شیلی) و افزایش قیمت بنزین (ایران) اشاره کرد.

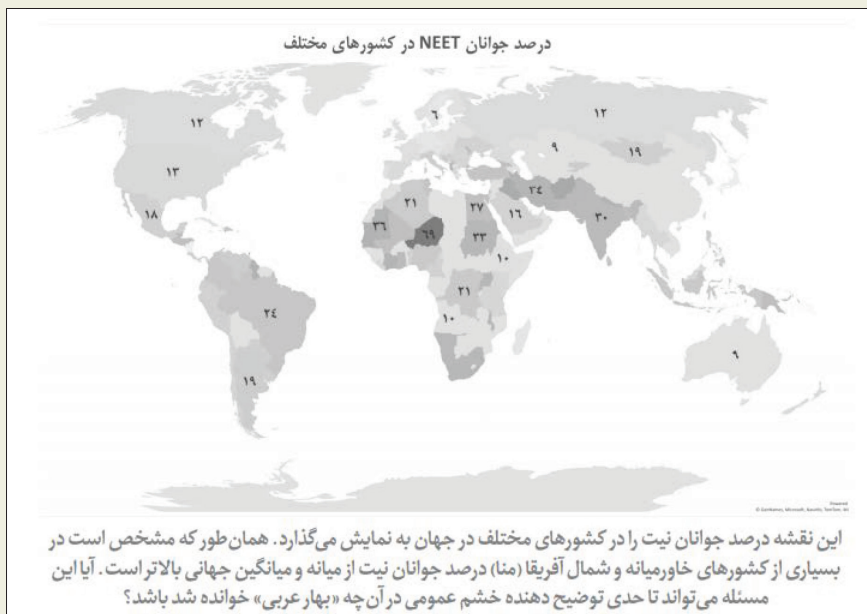
در فلسفه‌ی سیاسی و اجتماعی در سال‌های اخیر، متفکران به توضیح نظریه‌پردازانه‌ی افزایش حرکات اعتراضی و چرخش‌های اتفاق افتاده در آنها در بسیاری از نقاط جهان (از خاورمیانه و شمال آفریقا، تا اروپا، آمریکای لاتین و آمریکای شمالی) روی آورده‌اند. به ادعای این چارچوب‌های نظری جدید، بسیاری از حرکات‌های اعتراضی سال‌های اخیر منطق و عملکردی متفاوت با جنبش‌های اعتراضی چند دهه‌ی گذشته را دنبال می‌کنند: غیرسلسله

مراتبی، بدون مرکزیت و رهبری و یا برنامه‌ای همه‌جانبه و مانیفستی مشخص. البته، آن طور که برخی سیاست‌مداران ادعا می‌کنند، این به این معنا نیست که اعتراض‌کنندگان و فعالان این جنبش‌ها نمی‌دانند که چه می‌خواهند، بلکه به این معناست که این جنبش‌ها با عقلانیت شبکه‌ای، در راستای وابستگی‌ها و پیوستگی‌های اجتماعی و به دنبال بحران‌زدگی و اضطراب زمان حال به وقوع می‌پیوندند. «گنگی» و «لکنت» بیان معترضین و عدم وجود تقاضای مشخص در این حرکت‌ها، نشانه‌ی فقدان نیست. «بی‌تقاضا» بودن این جنبش‌ها بیشتر حکایت از همه‌جانبگی تقاضای ایشان دارد و همدلی و اتحاد اعتراض‌کنندگان حول این محور است که آن چه از دست رفته و مضطربان کرده در واقع «همه چیز» است.

محققان همچنین با مفهوم و شاخص جوانان «خارج از چرخه کار، تحصیل و مهارت‌آموزی» که به اختصار نیت^۸ NEET خوانده می‌شود، به نقش به‌خصوص نارضایتی جوانان در شکل‌دهی به این ناآرامی‌ها و جنبش‌های جدید می‌پردازند. برای جوانانی که مشغول به تحصیل اند یا حرفه‌ای مشخص دارند، سیر هنجاری و «رسمی» کار، تحصیل، مهارت‌آموزی و زندگی خانوادگی قرار است به نحوی پیش رود که تنش بالقوه را به حداقل برساند. اما، اثرات بحران‌های قرن ۲۱، کیفیت پایین آموزش و ناامنی مشاغل ایجاد شده، احتمال قرار گرفتن و ماندن جوانان در چرخه‌ی رسمی کار و زندگی را کاهش داده است و در بزنگاه‌هایی فرصت بروز خشم عمومی را برای آنان فراهم می‌آورد.

نتایج پیمایش‌های صورت گرفته توسط بانک جهانی نشان می‌دهد که «نارضایتی گسترده» یکی از مهم‌ترین شاخص‌هایی است که می‌توانست بهار عربی را پیش‌بینی کند. این کشورها، به‌رغم وجود حجم بالایی از منابع طبیعی، با معضل بیکاری گسترده‌ی جوانان یا اشتغال غیررسمی آنان روبه‌رو بودند. جوانان نیت، معمولاً در معرض ساعات کاری طولانی مدت و ناامنی شغلی هستند. این جوانان باید مبالغ زیادی را صرف دریافت خدمات بهداشتی، آموزشی، مسکن، حمل‌ونقل و سایر خدمات اساسی کنند، و احساس می‌کردند که حتی با وجود کار سخت و شدید، شانس برای پیشرفت نخواهند داشت (Ianchovichina, Mottaghi, & Devarajan, 2015).

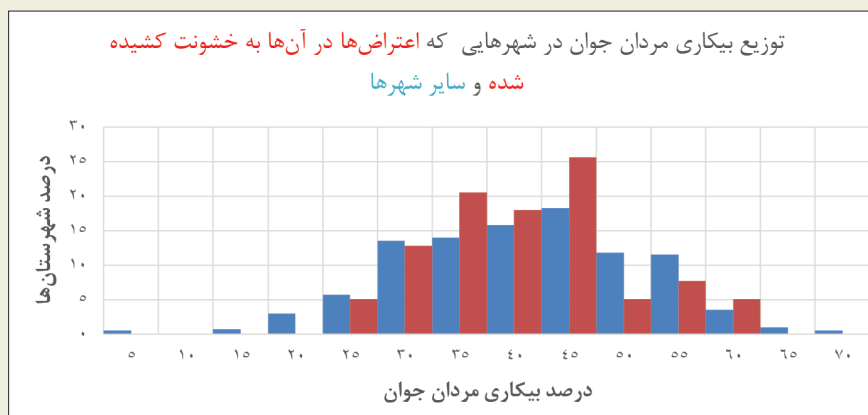
وقوع اعتراضات گسترده در شهرستان‌های کوچک و بزرگ در دی ماه ۹۶ و آبان ماه ۹۸ در ایران نیز حاکی از روندی کمابیش مشابه بود. در سال ۹۶، دست‌کم ۷۷ شهرستان، و در سال ۹۸، ۸۲ شهرستان، از ۴۲۹ شهرستان کشور، دست‌خوش ناآرامی شدند و در برخی از آنها این ناآرامی‌ها به خشونت کشیده شد. نگاهی به شهرستان‌هایی که اعتراضات ۹۶ و ۹۸ در آنها به خشونت کشیده شد نشان می‌دهد که اثر تجمیعی عواملی مانند مشارکت پایین در انتخابات، خشک‌سالی و بیکاری جوانان با به خشونت کشیده شدن اعتراضات همبستگی دارد.



بيکاري جوانان غير محصل

درصد بیکاری در مردهای غیر محصل ۱۵ تا ۲۹ ساله شهرنشین در شهرستان‌های مختلف تفاوت بسیاری دارد. این آمار از ۱۵ درصد در شهرستان‌هایی مانند اشتهارد (البرز) و عسویه (بوشهر) تا بیش از ۶۵ درصد در شهرستان‌هایی چون اسلام‌آباد غرب (کرمانشاه) و کوهرنگ (چهارمحال و بختیاری) دیده شده است. میانه و میانگین بیکاری جوانان غیرمحصل حدود ۴۰ درصد است. این درصد در شهرستان‌های کوچکی مانند ابوموسی (هرمزگان) و اشتهارد (البرز)، شهرستان‌هایی با بیش از بیست هزار نفر جمعیت مانند میبد (یزد) و کنگان (بوشهر) و یا حتی شهرستان کاشان با بیش از صد هزار نفر جمعیت زیر بیست درصد است. این در حالی است که در شهرستان‌هایی مثل فارس (چهارمحال و بختیاری)، مسجد سلیمان (خوزستان)، پاره (کرمانشاه) و رومشکان (لرستان) از هر ده مرد جوان فقط سه یا چهار نفر در سال ۹۶ شاغل بودند. از این میان، در شهرستانی مانند جوان‌رود (کرمانشاه)، با حدود ۵۸ درصد مردان جوان بیکارند، ۸۹ درصد جمعیت در معرض خشک‌سالی بسیار شدید قرار دارند و ۱۱ درصد کمتر از متوسط شهرهای کم جمعیت در آخرین انتخابات ریاست جمهوری شرکت کرده‌اند. برخی گزارش‌ها حاکی است که در این شهر در جریان اعتراضات آبان ماه ۹۸ شش نفر کشته شده‌اند و تعدادی ویدیو نیز از این ناآرامی‌ها در فضای مجازی به اشتراک گذاشته شده است.

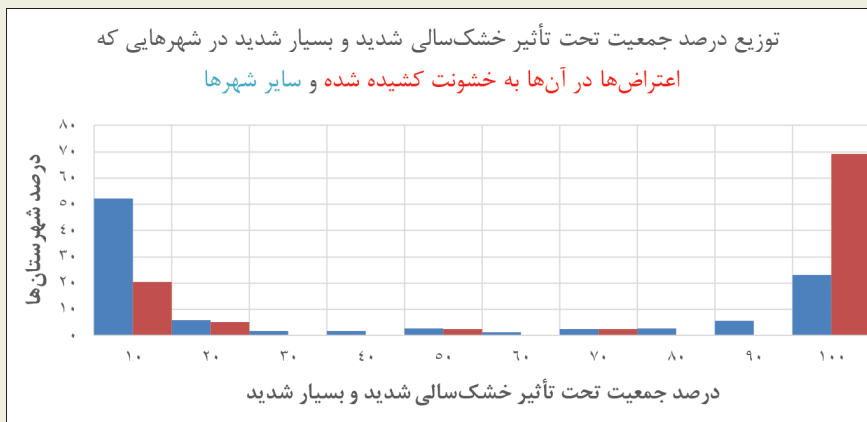
در مورد اعتراض‌های سال ۹۸، نمودارهای زیر توزیع درصد بیکاری مردان جوان را نشان می‌دهد: رنگ آبی برای شهرهای آرام یا آرام‌تر و رنگ نارنجی برای ۳۹ شهری که در آبان ۹۸ اعتراضات در آنها به خشونت کشیده شده است. بیکاری جوانان در نیمی از شهرهای معترض همراه با خشونت در آبان ۹۸، بین ۳۰ تا ۴۵ درصد بوده است و تفاوت چندانی با توزیع این اعداد در سایر شهرها مشاهده نمی‌شود.



خشک‌سالی

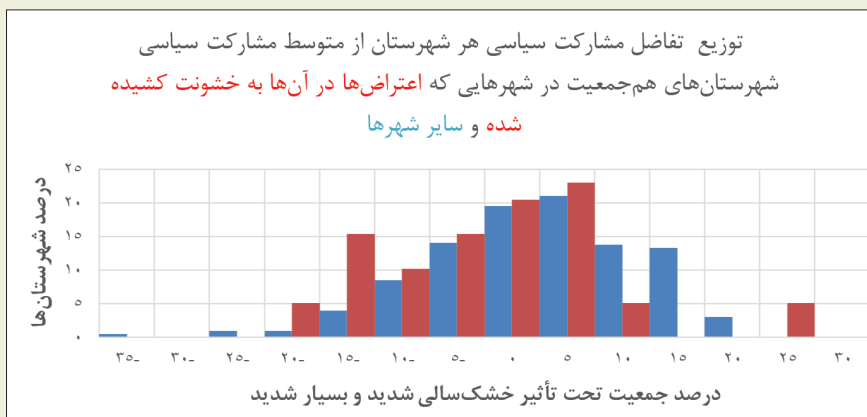
مرکز پایش و هشدار خشک‌سالی، «درصد جمعیت تحت تأثیر خشک‌سالی SPEI دوره هفت ساله» تا پایان آذر ماه ۱۳۹۶ منتشر کرده است. بر اساس داده‌های این مرکز، به‌طور متوسط ۳۹ درصد جمعیت شهرستان‌های کشور تحت تأثیر خشک‌سالی شدید یا بسیار شدید و ۵ درصد تحت تأثیر خشک‌سالی بسیار شدید قرار دارند. طبق گزارش این مرکز، بیش از ۵۰ درصد جمعیت برخی از شهرستان‌های استان‌های خراسان رضوی، شمالی و خوزستان در معرض خشک‌سالی بسیار شدید قرار دارند. شهرستان‌های برخی استان‌های دیگر نیز مانند قدس (تهران)، قم (قم) و اقلید (فارس) از خشک‌سالی زیاد رنج می‌برند.

در آبان ماه ۹۸، همان‌طور که نمودارهای زیر نشان می‌دهند، توزیع شهرستان‌هایی که در آنها اعتراض رخ داده با سایر شهرستان‌ها بسیار متفاوت است. تقریباً در ۷۰ درصد از ۳۹ شهرستانی که در آنها اعتراضات و واکنش به آن به نسبت شدید بوده، حداقل ۹۰ درصد جمعیت تحت تأثیر خشک‌سالی شدید و بسیار شدید قرار دارند. لازم به ذکر است که در دو سال اخیر در بیشتر مناطق کشور شاهد ترسالی بوده‌ایم و فرصت‌جویی سیاست‌گذاران، با مدیریت صحیح مصرف آب، می‌تواند اثرات منفی ناشی از خشک‌سالی سال‌های گذشته را کاهش دهد.



مشارکت در انتخابات

از آن جایی که متوسط میزان مشارکت سیاسی در شهرستان‌ها تابعی از جمعیت‌شان است، برای بررسی مشارکت سیاسی در هر شهرستان، تفاضل مشارکت سیاسی هر شهرستان از متوسط مشارکت سیاسی شهرستان‌های هم‌جمعیت محاسبه شده است. داده‌های مربوط به ناآرامی‌های آبان ماه ۹۸ نشان می‌دهد میانگین انحراف از متوسط مشارکت سیاسی، در شهرستان‌هایی که اعتراضات ۹۸ در آنها به خشونت کشیده شده است، $۲/۴-$ و این مقدار برای سایر شهرستان‌ها $۳/۰+$ است. ساکنین شهرستان‌های شهریار و بهارستان در تهران، به طور مثال، به ترتیب ۱۵ و ۱۱ درصد کمتر از شهرهایی با میانگین جمعیتی مشابه در انتخابات شرکت کرده‌اند. نمودار زیر، این تفاوت را برای شهرستان‌هایی که اعتراضات ۹۸ در آنها به خشونت کشیده شده، در مقایسه با سایر شهرستان‌ها، نشان می‌دهد.



نارضایتی عمومی: خشک‌سالی، بیکاری و مشارکت پایین

«گنگی» و «لکنت» بیان معترضین و

عدم وجود تقاضای مشخص در برخی از اعتراضات دهه‌ی اخیر در سرتاسر جهان، حکایت از همه‌جانبگی تقاضای معترضان دارد. همدلی و اتحاد اعتراض کنندگان حول این محور است که آن‌چه از دست رفته و مضطرشان کرده در واقع «همه چیز» است.

در نهایت، نتایج مدل‌سازی با رگرسیون لجستیکی نشان می‌دهد که اثر هر سه متغیر (یعنی بیکاری مردان جوان، درصد جمعیت تحت تأثیر خشک‌سالی و تفاضل مشارکت در انتخابات نسبت به شهرستان‌های هم‌جمعیت) بر به خشونت کشیده شدن اعتراضات در آبان ۹۸ معنی‌دار بوده است. احتمال پیش‌بینی شده‌ی به خشونت کشیده شدن اعتراضات، در شهرهایی که بیکاری مردان جوان در آنها زیر ۲۰ درصد است (با فرض ثابت بودن سایر متغیرها در مقادیر میانگین‌شان)، ۲۰ درصد می‌باشد. این در حالی است که برای شهرهایی که بیش از شصت درصد مرد جوان بیکار دارند، این احتمال به بالای ۵۰ درصد افزایش پیدا می‌کند. افزایش جمعیت تحت تأثیر خشک‌سالی نیز، احتمال به خشونت کشیده شدن اعتراضات را، از ۲۰ درصد تا بیش از ۶۰ درصد افزایش می‌دهد.

بعد از بحران‌های اخیر، به‌ویژه بحران مالی سال ۲۰۰۸، مباحث مربوط به استانداردهای حمایت اجتماعی و لزوم تاب‌آوری اجتماعی محلی بیش از پیش وارد گفتمان دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی شد. اما، توافق‌های صورت گرفته تأثیر عملیاتی محسوسی بر سیاست‌های رفاهی و مقابله با بحران نگذاشته است.

باید اذعان کرد که اعتراضات اجتماعی پدیده‌های پیچیده‌ای هستند، در زمینه‌های تاریخی اتفاق می‌افتند و با مدل‌سازی‌ها و شاخص‌های آماری کمتر قابل توضیح اند. اما، در نگاهی بسیار کلی، افزایش تعداد و شدت بحران‌ها در قرن بیست و یک، که در ابتدا به آن اشاره کردیم، در فقدان سیاست‌های حمایت اجتماعی که جوامع را تاب‌آور کنند، می‌تواند یکی از دلایل اصلی افزایش اعتراضاتی این‌چنینی در سطح جهان تلقی شود.

چه باید کرد؟

همان‌طور که اشاره کردیم، بعد از بحران‌های دو دهه‌ی اخیر، توافق‌های بین‌المللی زیادی در راستای گسترش پوشش، کفایت و جامعیت حمایت اجتماعی و لزوم تاب‌آوری جوامع محلی صورت گرفته است. اما، با وجود این توافقات، ارزیابی‌ها نشان می‌دهد که پیشرفت چندانی در زمینه‌ی کاهش خطرات بحران‌ها و اثرات آن بر افزایش فقر و نابرابری صورت نگرفته است. بخشی از دلایل اجرایی نشدن توافقات را می‌توان در نبود اراده‌ی سیاسی دید که باید در یادداشتی جداگانه به آن پرداخته شود. اما بخش دیگری از دلایل عدم اجرایی شدن توافقات، به خصوص در کشورهای با درآمد متوسط و کم، می‌تواند ناشی از عدم

توانمندی اجرایی دولت‌ها باشد.

پژوهشگران نشان داده‌اند که در سراسر جهان در طی ۴۰ سال گذشته، قابلیت اجرای سیاست‌گذاری‌ها (اعم از سیاست‌گذاری‌های رفاهی و سایر حوزه‌ها) در بیشتر کشورهای «در حال توسعه» کاهش قابل ملاحظه‌ای یافته و ۸۰ درصد سیاست‌های آنها در مرحله اجرا شکست می‌خورد. علی‌رغم رشد اقتصادی در بسیاری از این کشورها، و وجود منابع مالی برای اجرای سیاست‌گذاری‌ها، توانایی نهادهای دولتی در ارائه‌ی خدمات، جمع‌آوری اطلاعات، برقراری ارتباط با شهروندان و وادار کردن آنان به پذیرش مسئولیت‌هایشان سیری نزولی داشته‌است.

در دنیا، سیاست‌گذاران عمدتاً به دنبال مسیرها و الگوهای «درست»^۹ (best practices) هستند؛ الگوهایی که کافی است پیروی شوند تا سیاست‌گذاری به امری بدون ابهام و با کمترین ریسک تبدیل شود. واقعیت اما، در اکثر مواقع، خود را طور دیگری نشان می‌دهد. عرصه‌ی سیاست‌گذاری، عرصه‌ای است که در آن عمدتاً نه اهداف دقیقاً روشن است، نه سؤالات به درستی پرسیده می‌شود و نه راه‌حل‌ها قابل کپی‌برداری است. سیاست‌گذار باید خود را آماده‌ی تجربه‌ای پیچیده کند و به سیاست‌گذاری به چشم یک سفر اکتشافی نگاه کند که پاسخ درست در آن مشخص نیست. باید با مسائل روبرو شد و در طی زمان از پیچیدگی‌های آن کاست. سیاست‌گذاری به معنای واقعی آن، سفری اکتشافی است که در آن کوه‌ها، رودخانه و قبیله‌ها واقعی اما جدید و ناشناخته‌اند.

برای بسیاری از چالش‌های سیاست‌گذاری، الگوهای مشخص و پذیرفته شده بین‌المللی وجود دارد که اعتبار آن را از تحقیقات دانشگاهی و تجربه‌ی موفق اجرایشان در سایر کشورها گرفته‌اند. اما، در عین الهام گرفتن از الگوهای بین‌المللی باید برای مسائل محلی پاسخ‌های بومی پیدا کرد. قرار نیست ساختار بوروکراتیک دستگاه‌های کشور تغییر بنیادین کنند و خود را با «الگوهای بین‌المللی» تطبیق دهند؛ مسائل و راه‌حل‌ها، هر دو، بومی هستند. همچنین، باید توجه کرد که قدرت و دسترسی لازم برای تغییر در رأس سازمان متمرکز نیست و در سطوح مختلف توزیع شده‌است. سیاست‌گذار در ابتدا باید بپذیرد که اقتدار، دسترسی و توانایی محدودی برای ایجاد تغییر دارد، که باید به مرور زمان آن را افزایش دهد.

همان‌طور که نمودار زیر نشان می‌دهد، نظام حمایت اجتماعی در ایران ساختار پیچیده‌ای دارد و از نظر ساختار اجرایی از دو مرجع مختلف فرمان می‌گیرد. بخشی از کار، که عمدتاً به ارائه‌ی خدمات مساعدتی مربوط می‌شود، تحت نظر دفتر رهبری اداره می‌شود. سازمان‌هایی مانند بنیاد علوی (تحت نظارت بنیاد مستضعفان)، بنیاد برکت و سازمان اوقاف و امور خیریه زیر نظر این دفتر به ارائه‌ی مساعدت‌های اجتماعی می‌پردازند. از طرف دیگر، تحت نظر دولت، سازمان برنامه و بودجه، از طریق سازمان هدفمندی، یارانه‌ها را می‌پردازد. وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی نیز، از طریق سازمان‌های تابعه‌ی خود به ارائه خدمات تأمین و مساعدت اجتماعی می‌پردازد. نهادهایی مانند کمیته امداد امام‌خیمینی نیز تحت نظارت دو مرجع متفاوت (وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی و دفتر رهبری) فعالیت می‌کنند. سازمان بهزیستی

نیز از منابع محدود خود و کمک‌های گسترده مردمی بخشی از اقشار نیازمند حمایت را پوشش می‌دهد. در عین حال، ۱۴ صندوق اختصاصی یا خصوصی دیگر، که در این نمودار نیامده، بخش دیگری از شاغلین و خانواده‌هایشان را تحت پوشش قرار می‌دهد. نهادهای عمومی غیردولتی دیگری نیز، مثل بنیاد مسکن انقلاب اسلامی، در زمینه‌ی ارائه‌ی خدمات حمایت اجتماعی فعالیت دارند.

همین پیچیدگی‌های سازمانی نشان می‌دهد که اجرای دستورالعمل‌های سازمان‌های بین‌المللی برای یافتن شکاف‌های سیاست‌گذاری و معضلات اجرایی در ارائه‌ی خدمات رفاهی به کودکان، نیروی کار و سالخوردگان به آسانی صورت نخواهد گرفت. بدون ایجاد ارتباط مستمر و فراگیر بین دستگاهی، که خود از نظر اجرایی، و البته سیاسی، بسیار دشوار است، بهبود کارایی، پوشش، کفایت و جامعیت نظام حمایت اجتماعی در ایران امکان‌پذیر نمی‌باشد.

علاوه بر گسترش نظام حمایت اجتماعی در کشورها، و اجرای چارچوب‌های توافق شده‌ی بین‌المللی مربوط به «کف حمایت اجتماعی»، مسئله‌ی تاب‌آوری اجتماعی محلی نیز از اهمیت زیادی برخوردار است. از زمان پذیرش

بررسی‌های سازمان بین‌المللی کار

نشان می‌دهد که گسترش طرح‌های

حمایت اجتماعی در کشورهای در حال

توسعه، به نحوی که همه کودکان، زنان

باردار، معلولان و سالخوردگان را در بر

بگیرد، به طور متوسط تنها با

۱,۶ درصد از تولید ناخالص داخلی این

کشورها قابل انجام خواهد بود.

محرک‌های اعتراضات بسیاری،

که در سال ۲۰۱۹ صورت گرفت، متنوع

اما در بسیاری از موارد کوچک و

غیرقابل پیش‌بینی، بودند. از این میان

می‌توان به افزایش قیمت نان (در

سودان)، افزایش قیمت پیاز (هند)،

کاهش بودجه‌ی اختصاص داده شده به

کتاب درسی (برزیل)، وضع مالیات بر

مکالمات واتس‌آپ (لبنان) و افزایش

قیمت بلیط مترو (شیلی) اشاره کرد.

چارچوب کاری هیوگو چرخشی در گفتمان بین‌المللی کاهش خطرات فجایع رخ داده است. درحالی‌که پیشتر هدف اصلی در توافقات این‌چنینی برنامه‌ریزی‌های مربوط به شناخت و مدیریت خطرات و کاهش اثرات آن‌ها بود، این چارچوب هیوگو تمرکز را به سوی تاب‌آور کردن اجتماعات سوق داد. از جمله شاخص‌هایی که میزان تاب‌آوری اجتماعات با آن سنجیده می‌شود «انتظار کسب نتیجه یا اثربخشی اقدامات» است. یعنی باور فردی نسبت به اثربخشی رفتارها (فردی و جمعی) در راستای آمادگی برای مقابله با فجایع. افراد ممکن است باور داشته باشند که فاجعه آنقدر بزرگ است که رفتارهای آنها تفاوتی در مقابله با آن ایجاد نمی‌کند و یا، بالعکس، امید به این که اقدامات فردی و جمعی می‌تواند در مقابله با بحران مفید واقع شود. از دیگر شاخص‌های این مفهوم می‌توان به «مشارکت جمعی» اشاره کرد که منظور از آن تعامل با دیگران در زمینه‌های عادی و روزمره اجتماعی است. این شاخص میزان ارتباط متقابل را در اجتماعات می‌سنجد و فرض می‌کند که گفت‌وگوهای جمعی در اجتماعات محلی و به

اشتراک‌گذاری اطلاعات در خصوص خطرات به شناسایی بحران‌ها و مواجهه با آن‌ها، و نیز به تصمیم‌گیری در خصوص این‌که کدام واکنش جمعی مؤثرتر است، کمک می‌کند. «تعلق مکانی» نیز، که شامل ارتباط اعضای اجتماع با محله و شهر و ساکنان آن می‌شود، از دیگر شاخص‌های مهم در تاب‌آوری اجتماعی است. سرمایه‌گذاری احساسی اعضای یک اجتماع محلی نسبت به مکانی که در آن زندگی می‌کنند، می‌تواند موجب تحریک افراد برای انجام اقداماتی در راستای آمادگی در برابر بحران‌ها شود. در نهایت شاخص‌های دیگری مانند سرمایه‌های اقتصادی و فرهنگی، ارتباط متقابل و همکاری با مسئولان و ستادهای مقابله با بحران، نگرش اعضای اجتماعات نسبت به عادلانه و منصفانه بودن تصمیمات و عملکرد ستادهای مقابله با بحران و اعتماد به منابع اطلاعاتی به هنگام بحران نیز در میزان تاب‌آوری اجتماعات محلی از اهمیت زیادی برخوردارند.

راه‌حل‌های متعدد اجرایی برای تاب‌آوری اجتماعات محلی وجود دارد که از آن جمله می‌توان به ایجاد پول دیجیتال محلی^۱، ایجاد و گسترش مدارس اجتماعی^۱ و تقویت اصناف و اتحادیه‌های کارگری اشاره کرد.

- 1 - pre-distribution
- 2 - re-distribution
- 3 - Social Protection Floors Recommendation
- 4 - Hyogo Framework for Action
- 5 - Sendai Framework for Disaster Risk Reduction
- 6 - The 2030 Agenda for Sustainable Development
- 7 - gross domestic product
- 8 - Not in Education, Employment, or Training
- 9 - best practices
- 10 - local digital currency
- 11 - community schools

منابع

گرچی پور و همکاران (۱۳۹۸)، وضعیت نسبت پشتیبانی صندوق‌های بازنشستگی در کشور. هیئت امنای سازمان تأمین اجتماعی و صندوق‌های تابعه
معاونت رفاه اجتماعی (۱۳۹۹)، کرونا، نیروی کار و حمایت اجتماعی (شماره‌های اول تا دهم). برگرفته از

<https://www.mcls.gov.ir/fa/kar/maghale%-d9%85%d9%82%d8%a7%d9%84%d9%87>

Atchison, C. J., Bowman, L., Vrinten, C., Redd, R., Prištera, P., Eaton, J. W., & Ward, H. (2020). Perceptions and behavioural responses of the general public during the COVID-19 pandemic: A cross-sectional survey of UK Adults. MedRxiv.

Belser, Patrik (30 March 2020); COVID-19 cruelly highlights inequalities and threatens to deepen them. Retrieved from: <https://modern diplomacy.eu/2020/04/02/covid-19-cruelly-highlights-inequalities-and-threatens-to-deepen-them/>

Coronavirus Stimulus Package F.A.Q.: Checks, Unemployment and More-The New York Times. (28 March 2020)

Economic Relief Plans during the Coronavirus (COVID-19) Outbreak. (27 March 2020). Retrieved from shorturl.at/djIY0

Economist. (2020, June 6). Covid-19 threatens Europe's success at fighting inequality. <https://www.economist.com/europe/2020/06/06/covid-19-threatens-europes-success-at-fighting-inequality>

Hale, T., Petherick, A., Phillips, T., & Webster, S. (2020). Variation in government responses to COVID-19. Blavatnik School of Government Working Paper, 31.

International Labour Organization. (6 April 2020). Social Protection Monitor on COVID-19. Retrieved from: <https://www.social-protection.org/gimi/ShowWiki.action?id=3417>

International Labour Organization. (March 2020). COVID-19 and the world of work: Impact and policy responses. Retrieved from: https://www.ilo.org/wcmsp5/groups/public/-dgreports/---dcomm/documents/briefingnote/wcms_738753.pdf

Peters, S. (2020, February 4). Inequality kills. Retrieved from: <https://www.ips-journal.eu/regions/latin-america/article/show/inequality-kills-4221/>

Razavi, Shahra (23 March 2020), Social Protection Pays Off. Project Syndicate. Retrieved from: <https://www.project-syndicate.org/commentary/covid19-vindicates-social-protection-systems-by-shahra-razavi-2020-03?barrier=accesspaylog>

همه گیری و دشواری های ره سلامت

گفت وگو با دکتر قربان بهزادیان نژاد

پیرامون بیماری های همه گیر و پیامدهای آن برای جامعه



اشاره

نسل انقلاب با وقایعی درگیر شد که هر یک از آنها کافی است در طول عمر یک فرد واقعه ای یکه و به یادماندنی به حساب آید: انقلاب، جنگ، جنبش اجتماعی و اکنون ویروس کرونا. با گذر از وقایعی مشترک، اما از دو نقطه ای عزیمت مختلف، چند سال پیش سرانجام با دکتر قربان بهزادیان نژاد در اوین به یکدیگر رسیدیم. در آنجا ایشان را دانشوری متواضع و اخلاق مدار و بسیار پرکار یافتیم که مصرانه در پی استقرار دموکراسی و عدالت در ایران است. دکتر بهزادیان نژاد، متخصص میکروبیولوژی و استاد دانشگاه تربیت مدرس، در کنار مسئولیت هایی چون ریاست هیات مدیره و مدیرعامل موسسه تحقیقات توسعه علوم انسانی، ریاست هیات مدیره و مدیرعامل موسسه مطالعات فرهنگ و تمدن ایران زمین، مدیریت فصلنامه ی فرهنگ دانش و فصلنامه فرهنگ اندیشه، بیش از سی عنوان کتاب (تالیف و ترجمه) و هفتاد و پنج مقاله علمی در نشریات داخلی و خارجی نیز نوشته اند. به دلیل تخصص در تاریخ علم پزشکی و توجه خاص به مسائل سیاسی و فرهنگی، از طرف شورای سردبیری فصلنامه مطالعات ایرانی پویه از ایشان خواستیم تا قدری در مورد بیماری های همه گیر، به ویژه کرونا و آثار این بیماری ها بر جامعه، برای ما بگویند.

در وضع ویژه‌ای قرار گرفته ایم. هم به لحاظ جهانی و هم به لحاظ ملی. البته چنان‌که از نام نشریه‌ی ما برمی‌آید، توجه ما به مسائل ایران بیش از مسائل جهانی است. به همین دلیل در این شماره نه تنها به بیماری کرونا که به فقر هم توجه کردیم.

در وهله‌ی اول خوب است قبل از ورود به بیماری‌های اپیدمیک در مورد رابطه‌ی انسان و محیط خود و میکروارگانیسم‌ها مختصری بگویید

با تشکر از جناب‌عالی و همکاران عزیزتان که با انتخاب موضوع "فقر و کرونا" موضوع خداپسندانه‌ای که جان‌مایه انسانی اندیشیدن هست برای این شماره انتخاب کرده‌اید. اگر برای زندگی‌مان رسالتی قائل باشیم خدمت به ولی نعمتان‌مان، یعنی همین فقرا است؛ به هر حال تبریک می‌گویم. اما در خصوص رابطه انسان با محیط که جزئی از آن میکروارگانیسم‌ها هستند، اگر نگاه تکاملی و تاریخی داشته باشیم که چاره‌ای جز چنین رویکردی در این مسئله بزرگ نیست باید عرض کنم: از بدو خلقت همه موجودات برای حفظ حیات و دستیابی به غذا و سرپناه به رقابت و تعامل با یکدیگر و با طبیعت وادار شدند؛ از این رو بسیاری از موجودات ریز در بدن انسان و حیوانات دیگر سکنی گزیدند. گاه برای تأمین نیاز مندی‌های میزبان‌شان کمک کردند و از شرایط و توانمندی آنها برای زنده ماندن بهره گرفتند؛ گاه در این هم‌جواری و هم‌زیستی به آنها صدمه می‌زنند و گاه سود می‌رسانند؛ زمانی شرایط میزبان را برای خود نامناسب می‌دیدند و میزبان دیگری را برای خود به صورت موقت و یا دائم برمی‌گزیدند. در این فرایند تعاملی و تکاملی است که آسیب‌رسانی و ایجاد بیماری‌های عفونی و همه‌گیری‌ها شکل می‌گیرد ولی سازوکار آنها ناشناخته است، تا زمانی که میکروارگانیسم‌ها شناخته می‌شوند؛ از آن زمان است که این رابطه‌ها را می‌توانیم درک کنیم و جزئیات‌شان را نشان دهیم (البته تا حدودی) و دوره‌بندی کنیم. پس به اجمال در آغازین دوره پس از کشف میکروارگانیسم‌ها و راه‌های مقابله با آنها دانشمندان و جوامع علمی بر این گمان بودند که به زودی جهان بدون بیماری‌های عفونی و همه‌گیری‌ها را شاهد خواهیم بود و دیری نپایید که متوجه شدند این موجودات راه‌هایی برای خنثی کردن اقدامات یافته‌اند. برای مثال موجوداتی که پیش‌تر بیماری‌زا نبودند، برای انسان و یا سایر ارگانیسم‌ها بیماری‌زا شدند. باکتری‌ها به آنتی بیوتیک‌ها مقاوم شدند؛ اما مدت‌ها نبردی بدون پیروز میدان میان دانشمندان و تکنولوژیست‌ها از یک سو و میکروارگانیسم‌ها از سوی دیگر جریان داشت تا در دهه‌های اخیر به اذعان مجامع علمی جهانی، سازمان بهداشت جهانی (WHO)، میکروب‌های مقاوم پیروز شدند؛ و راهبردها بر مواجهه منطقی و سازوکارهای مبتنی بر استفاده بهینه از منابع پایه گذاری شد.

شما از انتخاب و یا تغییر میزبان برای میکروارگانیسم‌ها گفتید؛ در واقع همان نظریه‌ای که در باره کووید ۱۹ مطرح می‌شود؟

بله، این سازوکار، یعنی انتخاب میزبان جدید برای میکروارگانیسم‌ها کاملاً شناخته شده و روشن است؛ همان اتفاقی که برای عامل آنفلونزای اسپانیایی در یک قرن قبل افتاد. آن ویروس به احتمال از پرندگان به انسان منتقل شد.

پویه با این حال نظرتان راجع به دست‌ساز بودن ویروس کرونا چیست ؟

در بررسی ادبیات همه‌گیری‌ها در طول تاریخ، همواره نوعی فرافکنی و دنبال مقصر گشتن دیده می‌شود. این ساده‌ترین مواجهه با بحران‌هاست. برای مثال، در مرگ سیاه اروپائیان در وهله اول یهودیان و به میزان بسیار کمتر مسلمان‌ها را عامل بیماری تلقی کردند و با آنها برخورد قهر آمیز کردند. به همین دلیل، باید در بررسی متون همه‌گیری‌ها توجه داشت گاهی نویسندگان و محققان با نگاه شرق‌شناسانه و زمانی با رویکرد پسااستعماری و گروهی با نظریه عقب‌ماندگی همه‌گیری‌ها را بحث می‌کنند و این دایره پیشینی فهم بیماری و دامنه آن را دشوار می‌سازد. از این رو تعجب نخواهید کرد که منشأ و پیامدهای بیماری‌ها که اغلب نامگذاری‌ها بر آن مبنا صورت گرفته دستاویزی شده تا چنین رویکردهایی به وضوح دیده شود که بحث جداگانه‌ای را می‌طلبد. توجه بفرمایید وبای آسیایی، طاعون آسیایی، نشانگان (سندروم) تنفسی حاد خاورمیانه، فلو هنگ‌کنگ و... به هر حال و با در نظر گرفتن زمینه‌ی مطالبی که مطرح می‌شود فعلاً بنده نظرات مختلف را دنبال می‌کنم، یعنی نظراتی که ارتش امریکا، آزمایشگاهی در چین، بیل گیتس و... را مسئول می‌دانند، ولی سخت بر این باور هستم که ویروس با انتخاب میزبان جدید و در

پس از کشف

میکروارگانیسم‌ها و راه‌های مقابله با آنها دانشمندان و جوامع علمی بر این گمان بودند که به زودی جهان بدون بیماری‌های عفونی و همه‌گیری‌ها را شاهد خواهیم بود و دیری نپایید که متوجه شدند این موجودات راه‌هایی برای خنثی کردن اقدامات یافته‌اند. برای مثال موجوداتی که پیش‌تر بیماری‌زا نبودند و برای انسان، یا سایر ارگانیسم‌ها بیماری‌زا شدند.

فرایند شناخته شده علمی وارد بدن انسان شده است. البته جزم‌اندیش نیستیم و اگر مستندی پیدا کنم که قوی‌تر از دانش کنونی باشد تغییر عقیده می‌دهم.

پویه با اشرافی که به تاریخ پزشکی دارید و با مطالعاتی که در مورد وضعیت مدرن دارید، آیا تصور می‌کنید کوید ۱۹ نسبت به بیماری‌های اپیدمیک گذشته دارای ویژگی است؟ و اگر هست وضعیت مدرن به آن ویژگی بخشیده یا این ویژگی از آن خود ویروس و بیماری ناشی از آن است؟

به نظر، ویژگی خاصی در ویروس جز قدرت سرایت که آن هم با موردی که عرض می‌شود مشابه است دیده نمی‌شود. برای تأیید این نظر آنفلونزای سال ۱۹۱۸ را باید مد نظر داشت. این بیماری از طریق فردی وارد مشهد می‌شود. مکانی که زائران، مجاوران، سربازان روس و انگلیس حضور دارند. بیماری به سرعت کشور را فرا می‌گیرد و شمار زیادی به خصوص جوانان را می‌کشد. این مرحله از همه‌گیری حدود سه ماه طول می‌کشد و ناگهان ناپدید می‌شود. چند ماه بعد از منطقه بوشهر شروع می‌شود و با همان سرعت در انتشار و رسیدن، به تهران و دیگر نقاط کشور می‌رسد؛ این بار سالخوردگان را به کام مرگ می‌کشاند و خاموشی و بالاخره فاز سوم دارد که در سیستان و بلوچستان شیوع پیدا می‌کند و تا حدی بیماری اسپورادیک^۱ می‌شود. این بیماری تظاهرات بالینی گوناگون، الگوی ابتلای متفاوت در مراحل مختلف، میزان مرگ‌ومیر متفاوت و... داشته است. ویژگی‌هایی که در کووید ۱۹ هم دیده می‌شود. اما شرایط اجتماعی و امکانات مواجهه بسیار متفاوت است که توضیح می‌دهم. اول باید در نظر داشته باشیم همه‌گیری‌ها رابطه تنگاتنگی با شهرنشینی و تمدن دارند و اکنون در شرایط جهانی زیستن هستیم. اگر در بحث جهانی شدن گفته می‌شود زمان و مکان از بین می‌رود، با این همه‌گیری چنین گزاره‌ای در حوزه بیماری معنا و ملموس می‌شود. فرض کنید این بیماری در ۲۰۰ یا ۵۰۰ سال پیش روی می‌داد. برای انتقال و انتشار جهانی حداقل به چند ده سال نیاز بود؛ دیگر موقعیت جامعه علمی است. تردیدی نیست که جهان هیچ‌گاه چنین ساختار علمی و این تعداد دانشمند نداشته است. بنا براین در مواجهه با این پدیده به نسبت خوب عمل کرد. اخباری که در خصوص شناسایی ویروس، روش‌های تشخیص بیماری، شیوه‌های معالجه، سازوکارهای پیشگیری، ایمن‌سازی، انتشار مقالات علمی و... دیده می‌شود مؤید این ادعاست. البته این به معنای مطلق دیدن نیست. کاستی‌ها و مشکلاتی دیده می‌شود ولی، می‌توان نمره خوبی به جامعه علمی داد. سومین تفاوت نقش و عملکرد نهادهای جهانی نظیر سازمان بهداشت جهانی است. خوب ماهیت وجودی این نهادها ایجاد همکاری بین‌المللی برای مقابله با همه‌گیری‌ها و بلایای طبیعی است و تا حدی می‌توان گفت در این خصوص قابل قبول عمل کردند؛ و چهارم، نیروهای فعال در جامعه مدنی جهانی است که تلاش‌های ارزنده‌ای داشتند.

پویه از این بحث شما این برداشت را می‌توان داشت که نگاهتان به عملکردها مثبت است و در همه قسمت‌ها اتفاقات خوبی افتاده است.

خیر؛ توجه داشته باشیم که با وجود تنگناها و مداخلات سیاسی و کمبود منابع و ناشناختگی و ویروس عملکرد جامعه علمی خوب بوده است. ولی به کم‌توانی علم در این خصوص هم باید توجه داشت. برای مثال هنوز برای درمان بیماری‌های ویروسی که ده‌ها سال است شناخته شده‌اند داروهای اختصاصی در دسترس نیست.

پویه همان‌طور که می‌دانید تمرکز بحث ما بر ارتباط میان ویروس کرونا با فقر، به ویژه در ایران است. به نظر می‌آید بیماری، به ویژه، بیماری اپیدمیک و فقر در طول تاریخ همواره تشدید کننده‌ی یکدیگر بوده‌اند، در حال حاضر نیز این واقعیت را در مورد کرونا در ایران شاهد هستیم. اما در شرایطی که بیماری دارویی ندارد، باز هم می‌شود گفت که فقر بیش از ثروتمندان آسیب می‌بینند؟ تجربه‌ی تاریخی در این مورد چه می‌گوید؟

وقتی بحث از تجربه تاریخی می‌کنیم در بررسی منابع محدودیت‌هایی داریم؛ برای مثال بخش وسیعی از رساله‌ها و نسخی که همه‌گیری‌ها را بحث کرده‌اند توسط غیرپزشکان و اغلب علمای دینی و عرفا نوشته

 همه‌گیری‌ها رابطه تنگاتنگی با شهرنشینی و تمدن دارند و اکنون در شرایط جهانی زیستن هستیم. اگر در بحث جهانی شدن گفته می‌شود زمان و مکان از بین می‌رود، با این همه‌گیری چنین گزاره‌ای در حوزه بیماری معنا و ملموس می‌شود. فرض کنید این بیماری در ۲۰۰ یا ۵۰۰ سال پیش روی می‌داد. برای انتقال و انتشار جهانی حداقل به چند ده سال نیاز بود.

شده‌اند. دوم گفتمان غالب دوره میانه در خصوص علت همه‌گیری‌ها اخلاقی و ماوراء الطبیعی دانستن بود؛ در توضیح این محدودیت‌ها نکاتی را عرض می‌کنم و سپس به پرسش جناب‌عالی می‌پردازم.

در این نوشته‌ها تعریف روشنی از همه‌گیری و اطلاق آن به بیماری خاصی وجود ندارد. در اروپا پیش از رنسانس از واژه طاعون برای تمامی همه‌گیری‌ها استفاده شده است؛ در خاورمیانه و جهان اسلام طاعون و شبه طاعون به کار رفته است؛ فقر هم وضعیت مشابهی و شاید مبهم‌تر دارد. در بسیاری از همین رساله‌ها فقر مایه مباحثات خوانده شده و گاه اظهار نیاز مایه شرم. درباره علت بیماری هم چون در هر دو سوی عالم بیماری و همه‌گیری با دو رویکرد و مبنای مختلف که در نهایت به هم می‌رسند به باری تعالی نسبت داده می‌شود؛ بنا بر این، امری مادی و با علت مشخص نیست که با چنین عواملی ارزیابی شود. با این وجود در بسیاری از همه‌گیری‌ها، هم‌زمان و یا با تقدم و تأخر می‌توان قحطی، طغیان رودخانه، بلایای طبیعی مانند سیل و زلزله و امثال آن را دید. در همین گزارش‌ها به تلفات بیشتر رعایا و فرودستان اشاره‌هایی شده است. برای مثال در مورد طاعون باید گفت که در مناطق حاصلخیز که مرتب زمین‌ها شخم زده می‌شوند جانوران نقب زن بسیار کم هستند و وقتی که در اثر کمبود بارش و خشکسالی زمین‌ها بایر می‌شوند این جانوران افزایش می‌یابند و زمینه را برای بروز همه‌گیری مهیا می‌سازد و یا در مناطقی و در میان گروه‌هایی که از نظر فکری فقیرند و به سازوکارهای مقابله منطقی اقدام نمی‌کنند مرگ‌ومیر بیشتر می‌شود. در هر حال، از دوره پیشامدرن تا حد همین هم‌زمانی‌ها و رویدادهای پیش و پس از همه‌گیری‌ها و ذکر کشته‌هایی که در برخی از گروه‌ها بیشتر است، می‌توان استنباط‌هایی داشت. برای مثال، قحطی ۱۲۵۰ هجری قمری را هولناک‌ترین و مرگبارترین رخداد بعد از حمله مغول می‌دانند که یک دهم جمعیت از گرسنگی مردند و شدت قحطی چنان است که شمار زیادی از مردم علف، گوشت حیوانات بارکش، سگ، گربه و حتی مردار و فضولات حیوانی می‌خوردند و پس از آن و هم‌زمان، همه‌گیری دیده می‌شود. اما در دوره مدرن این رابطه وضوح بیشتری دارد و قابل بررسی و اثبات است. در این دوره فقیر و فقر، گاه به مثابه مزاحم، تنبل و... دانسته می‌شود. فقرا و مناطق فقیرنشین نسبت به همه‌گیری‌ها آسیب پذیرتر دانسته می‌شوند. به نمونه‌هایی اشاره می‌کنم: مرگ‌ومیر در آنفلونزای اسپانیایی در میان فقرا بسیار زیادتر است و هم‌زمانی آن با سوءتغذیه، بیماری‌های زمینه‌ای که معمولاً در فرودستان بیشتر است، باعث شده تا این گروه ابتلای بیشتری داشته باشند. شاید از چنین نمونه‌های کمتر ملموس بتوانیم عبور کنیم و به ایدز اشاره کنیم که قویاً در طبقات فرو دست بیشتر است و عوارض شدیدتری دارد. در سال‌های اخیر همه‌گیری‌های ویروسی در آفریقا و تلفات ناشی از این بیماری‌ها هم کمابیش از قاعده هم‌افزایی فقر و بیماری حکایت دارد.

شما به باورهای دوسوی عالم درباره علت بیماری اشاره داشتید

پویه ممکن است درخصوص بازه زمانی و نیز اصل چنین اعتقادی توضیح بدهید؟

بله، با کمال میل؛

منظور دوره میانه است؛ زمانه‌ای که با دو ویژگی دین باوری و جنگ‌خویی شناخته می‌شود. در شرق، اسلام دین غالب و در اروپا مسیحیت است. به باور اسلامی بیماری محصول گناه نیست و حتی بر مبنای روایتی طاعون (همه‌گیری) لطف الهی برای مسلمان‌هاست و برعکس در مسیحیت بیماری ناشی از گناه است. این که گفته‌اند هر دو باور به یک نقطه می‌رسند، دو تفسیر مطرح است: یکی که منشا بیماری خدا است در ادیان ابراهیمی مشترک است و دیگری تغییری است که در نگاه برخی از مسلمانان به وجود آمده و علت بیماری گناه دانسته می‌شود. به هر حال، این باورها در پیروان این دو دین بزرگ در زمینه پزشکی و درمانگری جریان‌ساز بوده‌اند.

پویه وضعیت بیماری‌های اپیدمیک کشنده همیشه تهدیدآمیز و اضطراب‌آور است. با این وجود آیا این نوع بیماری‌ها می‌تواند به صورت یک فرصت و یک امکان برای بهبود معضلاتی چون فقر نقش‌آفرینی کند؟

بهتر است پیش از پاسخ به این پرسش یاد آوری کنم که همان‌گونه که در علوم انسانی، از اصطلاحاتی چون سرمایه‌های معنوی، مادی، اجتماعی و فرهنگی استفاده می‌کنیم، در ادبیات همه‌گیری‌ها نیز از اصطلاح ایمونوکپیتال^۲ یا سرمایه ایمونو لوژیک استفاده می‌شود و مفید است در اینجا توضیح کوتاهی در مورد



مرگ‌ومیر در آنفلونزای

اسپانیایی در میان فقرا بسیار زیادتر است و هم زمانی آن با سوء تغذیه، بیماری‌های زمینه‌ای که معمولاً در فرودستان بیشتر است، باعث شده تا این گروه ابتلای بیشتری داشته باشند. بیماری ایدز قویاً در طبقات فرو دست بیشتر است و عوارض شدیدتری دارد. در سال‌های اخیر در آفریقا تلفات ناشی از همه‌گیری‌های ویروسی از قاعده هم افزایی فقر و بیماری حکایت دارد.

این اصطلاح بدهم.

اصطلاحاتی در همه‌گیری‌ها استفاده می‌شود که از علوم انسانی اعم از اقتصاد، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و... به عاریت گرفته شده است؛ یکی از این اصطلاحات «ایمنوکپیتال» است؛ این واژگان برای تبیین رابطه انسان با عوامل بیماری‌زا، تاثیرپذیری انسان از آنها و نیز تعامل انسان‌ها با هم و با محیط و در نتیجه ابزار تولید و توزیع ثروت وضع شده است. به همین اعتبار، رویکرد مکاتب فکری هم وارد بحث می‌شود؛ در هر حال، تلاش می‌شود با مدل‌های ریاضی و یا نظریه‌های مختلف آثار همه‌گیری‌ها و گاه بیماری‌های دیگر را روشن سازند؛ البته تا حدودی ذیل این واژه‌ها تبعات مثبت نیز مد نظر قرار می‌گیرد. سابقه استفاده از این اصطلاحات به دهه هفتاد میلادی برمی‌گردد. ولی واضعان این واژه‌ها بر این باورند که از آموزه‌های عالمانی چون ارسطو، ابن گابیرل، داروین و دیگرانی استفاده کرده و از شرح و تبیین آنها بهره برده‌اند. به زبان ساده ایمنوکپیتال به مقاومت انسان در برابر ویروس، باکتری و... گفته می‌شود. این مقاومت نوعی سرمایه در سطح فردی و اجتماعی است؛ برای مثال و به صورت فرضی (چون هنوز مقاومت در برابر بیماری کرونا اثبات نشده است)، وقتی فردی به کرونا مبتلا شد و بهبود یافت و یا به صورت طبیعی در برابر آن مقاومت دارد، فرصت‌های اقتصادی و شغلی پیدا می‌کند که با آن می‌تواند دستاوردهای ارزشمندی کسب کند. حالا اگر جامعه‌ای دارای چنین مقاومتی باشد، سودی که از این ناحیه به دست می‌آورد را سرمایه ایمنولوژیک می‌گویند. به مسائل دیگر این بحث هم باید توجه داشت. باز تصور کنید تحت تاثیر همه‌گیری یک بیماری خاص روابط اقتصادی، اخلاقی و رفتاری کاملاً تغییر می‌کند، چنان‌که در اورلئان آمریکا، در اثر همه‌گیری تب زرد نظام برده داری تغییر کرد؛ و این رفتارها از طریق نهادهای دانش‌بنیان مانند بیمارستان‌ها، نهادهای آموزشی و اقتصادی انتشار یافت و این استعداد در رفتارها و مقبولیت پیشنهاد دهندگان آنها هست که به الگوی جامعه برای دستیابی به سلامت تبدیل شوند. بنا براین، در کنار دیگر سرمایه‌های نمادین به این نوع سرمایه هم اشاره می‌شود که فرصت بیشتری می‌طلبد تا ابعاد آن روشن شود.

به هر حال بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که در مقاطعی، جهان اسلام و ایرانیان از خاکستر مشکلات ناشی از همه‌گیری‌ها تحولات بزرگی را رقم زده‌اند: برخی از مورخان یکی از محرک‌های نهضت ترجمه و گردآوری اندیشه‌ها و دستاوردهای بشری در صدر اسلام را شیوع طاعون‌ها، ترس از شکست در جنگ و... می‌دانند؛ در شکل‌گیری و تقویت اندیشه مدرنیزاسیون بیماری‌ها، به‌ویژه همه‌گیری‌ها را مؤثر می‌خوانند و در این که به خصوص در قابل فهم شدن گفتمان اصلاحات و تحول‌خواهی نقش اصلی را ایفا کرده تردیدی نیست و نیز در پیروزی نهضت مشروطیت عامل تعیین‌کننده‌ای بوده است. اینها نمونه‌های دم‌دستی تغییرات بزرگ تحت تاثیر همه‌گیری‌ها است و نمونه‌های مهم و بسیار تاثیرگذار در تاریخ

جهان فراوان است که مهم‌ترین آنها رنسانس است و دیگری شکل دادن به حرکت استقلال طلبانه مردم هند است؛ به هر حال گمان می‌کنم اکنون کرونا برای ایرانیان فرصتی فراهم آورده تا موانع اندیشگی، به خصوص مشکلات منبعث از خرافه و قشری‌نگری را باز بینی نماید و به صورت عملی با آنها مقابله کند. البته، اگر نخبگان، اصحاب قلم و مطبوعات از آنچه که همواره دغدغه‌شان بوده و اکنون به صورت پرسش عمومی در آمده بتوانند استفاده کنند؛ که من در مقالات مختلف، مصاحبه اندیشمندان و نشست‌های رسمی در کشورهای متفاوت می‌بینم و در برنامه‌های رسانه‌ها شاهد آن هستم، به این مهم توجه خوبی صورت می‌گیرد؛ دیگری روحیه والایی که در نوع دوستی و خدمت به نیازمندان به وجود آمده است. از نمایش‌های مهربانی و خدمت و توجه‌های غیرمعقول و گاه نفرت‌آور بگذریم که محل اعتنا هم نیستند، ولی از جان مایه گذاشتن‌ها، بدون دیده شدن که همه در اطراف خود می‌بینیم یاد می‌کنم. این رویکرد مختص جامعه پزشکی نیست و تا حدی فراگیر شده است. به هر حال، این تحول بزرگی است. محور سوم فعال شدن جامعه مدنی برای اصلاح سیاست‌ها و وادار کردن مسئولان به تن دادن به تصمیم‌های عقلانی است؛ و این تجربه هم منشا تأثیرگذاری خواهد شد و به احتمال سازمان‌های مردم نهاد زیادی در این حوزه‌ها شکل خواهند گرفت و شیوه‌های جدیدی برای کاستن از نابسامانی‌هایی که مردم قادر به حل آنها هستند، که کم هم نیستند، ارائه خواهند کرد. محور دیگری که متحول شد نگاه جامعه به فناوری است که توضیح می‌دهم؛ همواره نوعی تکنوهراسی در ایران رواج داشته، چنان‌که متفکرانی چون



**فعال شدن جامعه مدنی برای
اصلاح سیاست‌ها و وادار کردن
مسئولان به تن دادن به تصمیم‌های
عقلانی از فرصت‌هایی است که کرونا
فراهم آورده است؛ به احتمال
سازمان‌های مردم نهاد زیادی در این
حوزه‌ها شکل خواهند گرفت و
شیوه‌های جدیدی برای کاستن از
نابسامانی‌هایی که مردم قادر به حل
آنها هستند، که کم هم نیستند، ارائه
خواهند کرد.**

دکتر شریعتی از آن گلایه کرده‌اند. تجربه همه‌گیری کرونا و خانه نشینی و دورکاری، همه طبقات از دانشگاهی تا بازاری، تا کارکنان و... را با فناوری، نه تنها آشتی داد که دوست و همراه ساخت. خلاصه همین حالا که با هم صحبت می‌کنیم، اتفاقات میمونی در این بحران بزرگ شکل گرفته و در زمان‌های بعدی و توسط آیندگان تعمیق می‌شود و ثمراتش بعدها نمایان خواهد شد. در ارزیابی وضع موجود نباید به ظواهر و مسائل سیاسی محدود شد؛ به این که همه‌گیری به امر اجتماعی تبدیل شده و تبعات و آثار آن هم فراگیر است باید عنایت داشت.

پویه طبیعی است که اکنون که در میانه میدان هستیم و حس وضعیت اضطراری داریم شاهد حرکتهایی باشیم، چه دلیلی و چه شاهی برای استمرار چنین رویکردهایی می‌بینید؟

وقتی پیامدهای مرگ سیاه، همه‌گیری آنفلونزا و... را بررسی می‌کنیم می‌بینیم بر شعر، ادبیات، هنر... چنان تأثیری داشته که آل احمد تحت تأثیر آلبر کامو به تولید اثر می‌پردازد؛ پس باید منتظر باشیم برای کرونا هم در سراسر عالم آثار زیادی تولید شود که آثار آن را پایدار نمایند. شما به صحبت‌های فیلسوفان مطرح جهان و ایران در این خصوص به عنوان طلیعه چنین رویکردی دقت بفرمایید؛ تا متوجه پایداری آثار این بیماری بشویم.

پویه نقش نیروهای اجتماعی و سیاسی، در ایران، در مهار یا تشدید بیماری‌هایی چون طاعون چه بوده است؟ در این مورد روحانیت چه نقشی ایفا کرده است؟

پرسش جناب عالی خیلی کلی است و از جهتی حساس. به هر حال ما باید تاریخ روحانیت در ایران را ببینیم؛ ابتدا توصیه می‌کنم ویژه‌نامه‌هایی که فصلنامه فرهنگ اندیشه در خصوص روحانیت داشت را علاقمندان مطالعه کنند، اما در پاسخ به پرسش حضرت عالی، در ایران تا سر بر آوردن صفویه روحانیان با رویکرد دینی‌ای که غالب بود با استفاده از روایات به نوعی به آرام سازی مردم مبادرت می‌کردند و در برخی از دولت‌ها، مثلاً حکومت ممالیک در مصر، روحانیان نقش واسطه بین حکومت و مردم ایفا کردند و به نوعی در ساختار سنتی خود تجدید نظر کردند. در این دوره اصولاً تنش‌های فکری هر چه هست در سطح نخبگان است و روحانیان قشری و سنت‌گرا رقیب را متهم به بدعت می‌کردند و این عمل چندان بر توده مردم تأثیر نداشت؛ با روی کار آمدن صفویان قدرت‌گیری روحانیان شیعه از یک سو و مواجهه ایرانیان با غرب و اندیشه‌های جدید از سوی دیگر تحول بنیادینی در مناسبات روحانیت، قدرت و مردم شکل می‌گیرد. در این دوره تا کمابیش اکنون، روحانیت در مسائل پزشکی و درمان نقش داشته است؛ اگر چه میزان و نوع نقش آفرینی متفاوت بوده است. در

توضیح عرض می‌کنم در دوره صفویه علت بیماری همانند گذشته خدا دانسته می‌شد ولی تغییری که نسبت به صدر اسلام نهاده شده (به رغم ضدیت با باور اصیل دینی که بر آمده از روایتی از پیامبر مکرم اسلام است: که بیماری برای امت من لطف است و برای دشمنان عذاب)، عامل بیماری گناه دانسته می‌شد و در نتیجه برای معالجه آن هم توبه پیشنهاد می‌گردید و بر اقدام دیگری تأکید نمی‌شد؛ در دوره قاجار حضور نیروهای روشنفکر و روحانیان نو اندیش، در مواردی حمایت از اصلاحات از سوی حاکمیت و دولت‌ها، باعث شد نخبگان به مقایسه شرایط ایران با ممالک غربی و پیشرفته مبادرت کنند و مطالبه اجتماعی و فشار بین‌المللی و همسایگان برای اقدامات در عرصه‌های مختلف تأثیرگذار بر سلامت باعث شد برنامه‌هایی از جمله قرنطینه، مایه‌کوبی، بازسازی اماکن و از همه اینها مهم‌تر، ایجاد مراکز آموزشی، به خصوص دارالفنون به مر حله اجرا در آید و غالب روحانیان در بدو امر با آنها مخالفت کنند و آنها را از مظاهر کفر و وسیله استیلاي دشمن قلمداد نمایند و روحانیان قشری به نزاعی که تا حدی می‌توان تقابل دین و علم دانست دامن بزنند. در دوره پهلوی که چند همه‌گیری وبا دیده می‌شود نقش چندان مشخص و رسمی نداشتند و قاعده نفی آنها در حوزه پنهان بوده و ارزیابی روشنی صورت نگرفته است. در دوره جمهوری اسلامی من در جای دیگری گفته‌ام به دیگر عملکردهای این بزرگواران کاری ندارم، در مسئله همه‌گیری کرونا دیر و با اکراه و زمانی که در بحران قرار گرفتیم عمل کردند. البته در شرایطی که صحبت می‌کنیم هنوز ابهام‌هایی زیادی وجود دارد که با گذشت زمان روشن می‌شود و زمینه برای ارزیابی تاریخی مهیا می‌شود.



در ارزیابی وضع موجود نباید به ظواهر و مسائل سیاسی محدود شد؛ به این که همه‌گیری به امر اجتماعی تبدیل شده و تبعات و آثار آن هم فراگیر است باید عنایت داشت.



در شکل‌گیری و تقویت اندیشه مدرنیزاسیون بیماری‌ها، به‌ویژه همه‌گیری‌ها را مؤثر می‌خوانند و در این که به خصوص در قابل فهم شدن گفتمان اصلاحات و تحول خواهی نقش اصلی را ایفا کرده تردیدی نیست و نیز در پیروزی نهضت مشروطیت عامل تعیین کننده‌ای بوده است.

پویه در دوره پاندمی کرونا ، تاثیر همه‌گیری بر همه ابعاد زندگی اجتماعی و فردی بحث شده، اما درباره اثر همه‌گیری‌ها بر خود پزشکی و نهاد علم کمتر سخن گفته شده است؛ فکر نمی‌کنید این مسئله هم باید مد نظر قرار گیرد؟

بله من منتظر چنین سوالی بودم؛ اول به یک واقعیت تاریخی که مورخان علم بسیار به آن پرداخته‌اند یعنی تاثیر مرگ سیاه بر شکل‌گیری پزشکی مدرن و آموزش پزشکی، اشاره می‌کنم. شمار زیادی از مورخان بر این باور هستند که ذهن پرسشگر انسان دوره نوزایی متوجه ناکارآمدی پزشکی سنتی در مواجهه با مرگ سیاه شد و علت آن را آنقدر تکرار کرد تا مبانی فلسفی پزشکی مورد بازبینی قرار گرفت و به کشفیات ارزشمند منتهی شد. بنا براین، بازنگری و اصلاح اهداف پزشکی و ساختارهای علمی در دستور کار مراکز مطالعاتی و سیاستگذاران علم قرار می‌گیرد و رویکرد اجتماعی تقویت می‌شود، گمان می‌کنم نسبت به تاثیر علوم انسانی، مسائل زیست‌محیطی، گرایش‌ات معنوی و عقل‌گرا بر سلامت بیشتر توجه خواهد شد، رابطه پزشکی و ساختارها به طرف استقلال و آزادی بیشتر و کم شدن مداخلات سیاسی خواهد رفت؛ علوم‌ی مانند تکامل موجودات و به تبع آن، آینده‌پژوهی بیماری‌ها بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد و بالاخره تصور می‌کنم دوباره دانش عمومی Public Science در مجامع علمی اهمیت پیدا می‌کند.

پویه شما به میرحسین موسوی نزدیک هستید و در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ هم رئیس ستاد انتخاباتی ایشان بودید (و البته تبعاتش را هم پذیرفتید). فرض کنیم اگر آن وضعیت پیش نمی‌آمد و ایشان انتخاب می‌شد، احتمالاً در چنین شرایطی شما نقشی کلیدی در سیاست‌گذاری ایفا می‌کردید. ممکن است سیاست‌گذاری جمهوری اسلامی در مورد اپیدمی کرونا را ارزیابی کنید و آنگاه از طر‌حی بگویید که در ذهن خودتان است؟

در مورد سؤال اول عرض کنم از توفیقات زندگی خود همکاری و به زعم شما نزدیکی با ایشان است و به این ارتباط افتخار می‌کنم. اما این که چگونه ایشان عمل می‌کردند اول باید انصاف داشت و تا زمانی که عملی اتفاق نیافتاده نباید قضاوت کرد؛ ولی با ذکر خاطراتی به قاعده رفتاری اشاره می‌کنم:

خاطره‌ی اول این است که مرحوم عالی‌نسب در جلساتی که برای بزرگداشت‌شان خدمت‌شان بودیم و بعد بخشی از آن را در مراسم رسمی مطرح کردند این مطلب را می‌گفتند که وقتی مهندس موسوی از من خواستند تا مشاور اقتصادی‌شان باشم، گفتم مرا معذور بدارید. اصرار کردند و علت را جویا شدند؛ گفتم جو انقلابی حاکم است و من ضرورت کار کارشناسی را مهم‌تر می‌دانم و برای شما امکان‌پذیر نیست که جلو مداخلات غیربرنامه‌ای را بگیرید و خودتان هم به آن گردن ندهید؛ ایشان قول

دادند که مسائل اقتصادی به تشخیص من باشد و نزد خداوند متعال شهادت می‌دهم که ایشان چنین کردند. او در ادامه گفت خودم از زمانی که به تشخیص رسیده‌ام حتی آسیب‌رین بدون تجویز پزشک نخورده‌ام؛ چگونه است که دوستان در همه مسائل بدون نظر کارشناس عمل می‌کنند.

خاطره دیگر آن است که پس از انتصاب دکتر لاریجانی به دبیری شورای عالی امنیت بحث مذاکره و تعامل با امریکا را در دستور قرار داده بودند و در جلساتی که بدین منظور برگزار می‌شد ایشان بسته‌ای را به بحث گذاشته بودند که روزی من و دوست فرزانه‌ام مهندس باقریان خدمت آقای مهندس موسوی بودیم، صحبت به این حرکت رسید؛ مهندس موسوی تأکید بر دو پیشنهاد داشتند: یکی شفافیت و اطلاع‌رسانی و دیگری این که چنین تصمیم‌های بزرگی فراتر از دولت و حتی حاکمیت است و باید همه آحاد ایرانیان نسبت به آن مشارکت داشته باشند.

یک خاطره دیگر این است که در اوایل انقلاب من در هلال احمر مسئولیت اندکی داشتم و در ایام تعطیل همه دوستان ارشد به مسافرت‌هایی رفته بودند و حقیر را به جانشینی گذاشته بودند؛ حادثه‌ای رخ داد و من به محض دریافت گزارش از طریق بی‌سیم از منزل که در نیروی هوایی بود خارج شدم تا به دفتر، در خیابان شهید نجات الهی بروم. ایشان (مهندس موسوی) زنگ زدند و وضعیت را جویا شدند و تأکید کردند مرتب با من در تماس باش که مشکلی پیش نیاید.

با این چند معیار یعنی تصمیم‌گیری مبتنی بر نظرات علمی، شفافیت، جامع نگری و خودی و ناخودی نکردن کارشناسان

اکنون کرونا برای ایرانیان فرصتی فراهم آورده تا موانع اندیشگی، به خصوص مشکلات منبعث از خرافه و قشری نگری را بازبینی نماید و به صورت عملی با آنها مقابله کند.

با این چند معیار یعنی تصمیم‌گیری مبتنی بر نظرات علمی، شفافیت، جامع نگری و خودی و ناخودی نکردن کارشناسان و سرعت عمل، که شواهد بسیاری بر چنین عمل کردن از ایشان [میرحسین موسوی] سراغ دارم، قطعاً طور دیگری عمل می‌کردند.

و سرعت عمل، که شواهد بسیاری بر چنین عمل کردن از ایشان سراغ دارم، قطعاً طور دیگری عمل می‌کردند. بنا براین، اگر بخواهم عملکرد مجموعه تأثیرگذار بر همه‌گیری کرونا را نقد کنم تنها به فقدان چنین معیارهایی که اظهر من الشمس است اشاره می‌کنم. این سخن در خصوص سیاست‌گذاران در سطح کلان است؛ اما عملکرد و خروجی کار را مدیون مجموعه‌های تخصصی می‌دانم و از این رو، به جامعه پزشکی و اقدامات تحسین برانگیزشان ادای احترام می‌کنم و دستاوردهای آنها را به حساب سیاست‌های رسمی نمی‌گذارم و جوامع علمی و صنفی، نظیر سازمان نظام پزشکی، انجمن‌های علمی، دانشگاهیان غیر پزشکی و... را ستایش می‌کنم. آنها سرسختانه سیاست‌ها و عملکردها را نقد کردند و پیشنهادهای ارزنده‌ای مطرح کردند. تصور می‌کنم باید با توجه به اهمیتی که عملکرد کشورها و نتیجه‌ای که به دست آورده‌اند، باید جداگانه به آن پرداخت تا حق مطلب ادا شود.

پویه
در این مجال کوتاه مطالب مهمی را طرح کردید
ممنونم
به امید آن چه هنوز نیست

پی نوشت

۱ - ظهور بیماری به‌طور نامنظم و پراکنده گاه و بیگاه

2 - Immunocapital